

منتخب المسائل

منتخب المسائل

مطابق با فتاوى

حضرت آية الله العظمى

سيد محمد سعيد طباطبايى حكيم (مدّ ظلّه العالى)

انتشارات مهر ثامن الائمه عليه السلام

قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - طبقه زیرزمین - شماره ۱

تلفن: ۰۲۵۱۷۷۴۸۵۱۵ - ۰۲۵۱۷۷۴۹۷۹۰

اصفهان - خیابان چهارباغ خواجو - جنب مسجد بقیه الله

تلفن: ۲۲۲۳۵۳۹ نمابر: ۲۲۱۰۶۷۰

همراه: ۰۹۱۳۲۰۰۵۰۷۰

منتخب المسائل

مطابق با فتاوی مرجع عظیم الشأن حضرت آیت الله العظمی

سید محمد سعید طباطبائی حکیم (مد ظله العالی)

تنظیم: سید محمد حسین سجّاد

ناشر / انتشارات مهر ثامن الائمه عليه السلام

چاپ / باقری

نوبت چاپ / اول فروردین ۱۳۸۹ هـ. ش

تیراژ / پنج هزار جلد

قطع / وزیری

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۵۷-۵۸-۳ (ISBN)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

پیشگفتار

اجتهاد

"اجتهاد" در لغت به معنی تلاش و کوشش فراوان و در اصطلاح فقهی به معنی تلاش و کوشش عالمان دینی برای بدست آوردن احکام شرعی از منابع معتبره‌ی: قرآن سنّت و عقل سلیم می‌باشد. به کسی که در بدست آوردن احکام شرعی از منابع معتبره تخصص پیدا کند "مجتهد" می‌گویند.

یکی از امتیازات مکتب تشیع از ابتدا تا کنون «باز بودن راه اجتهاد» به روی هر پژوهشگر می‌باشد. اجتهاد نه به معنای تغییر و تبدیل احکام بر اساس مقتضیات زمان و یا جلب رضایت مردم و زمامداران و حاکمان است؛ بلکه: اجتهاد به معنای صحیح عبارت است از: تلاش و کوشش فراوان برای استخراج حکم شرعی از منابع معتبری چون قرآن، سنّت، عقل و اجماع. و مهمترین وظیفه‌ی یک مجتهد،

پاسداری و جلوگیری از انحراف و تبدیل احکام می باشد انحرافات که در هر زمان به بهانه های مختلف اکثر حملات و تهاجمات علیه دین را بخود اختصاص داده است .

يك مجتهد متعهد جامع الشرايط بخوبی می داند که باید برای صدور حکم شرعی تمامی تلاش و سعی خود را بکار گیرد و فقط با استناد به منابع معتبره اقدام به صدور فتوا نماید، تا در روز قیامت، همان روزی که - لا ینفع مال و لا بنون - مال و فرزند برای انسان فایده ای ندارد، در پیشگاه خداوند برای هر حکم و فتوایی، دلیل و حجت ارائه نماید.

«با توجه به تعریف ارائه شده، رعایت مقتضیات زمان، رعایت حال حاکمان و زمامداران، رعایت رضایت مردم، هیچکدام نمی تواند برای يك مجتهد مبنی برای صدور فتوا و حکم شرعی قرار گیرد».

قطعا مجتهدی که در مسند فتوا می نشیند و مردم در احکام شرعی خود به فتوا و نظرات او استناد می کنند باید دارای شرایط مهمی باشد تا وی را از سایر عالمان بی عمل که برای بدست آوردن جاه و مقام و تحریف در دین مدعی اجتهاد هستند متمایز سازد.

"مجتهد با تقوا" کسی است که در استنباط احکام الهی از هیچ تلاشی دریغ نمی کند و بخاطر رضایت زمامداران و خشنودی و رضایت مردم اقدام به صدور حکم و فتوا نمی کند و رضایت خداوند را بر هر چیزی ترجیح می دهد. ترس از خداوند او را از ترس از هر کس و هر چیز مصون می دارد.

یکی از افتخارات مکتب تشیع، عالمان با عمل و با تقوایی بوده است که همواره در طول تاریخ با خون خود از بدعت ها جلوگیری کرده و در این راه چون مرحوم قاضی نور الله شوشتری حتی با قیچی زنده زنده، قطعه قطعه شدند تا این امانت الهی صحیح و سالم بدست نسل کنونی ما برسد.

«احکامی که امروز برخی از مسایل آن در قالب توضیح المسایل در پیش روی شماست ؛ همه و همه مرهون جانثاری ها و ایثارگری های عالمان با اخلاص و پشتکار

مردم مؤمن نسل‌های گذشته است.»

مردم مؤمنی که در زمان‌های قبل از ما می‌زیستند و با پیروی از فقها و عالمان پاك و با تقوا دست رد بر سینه‌ی دزدان دین و ناهلان زدند و فریب لاف زنان بی تقوا و عالمان بی عمل که خیانت در امانت سرلوحه‌ی آنان بود را نخوردند.

تعالیم رهایی بخش و سخنان و رهنمودهای درر بار پیشوایان دین یعنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام همواره آویزه‌ی گوش عالمان با تقوا بوده و آنان را از هر گونه کثری و انحراف مصون و محفوظ داشته است.

تشخیص هویت عالمان با تقوا

رعایت تقوا و کسب علم و حفاظت از مرزهای دین، عالمان دینی را در مقام و مرتبتی قرار داده و می‌دهد که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام آنان را با رعایت شرایط خطیر در مسند نیابت عام از طرف خود به مردم معرفی نموده‌اند. و در این زمینه روایات فراوانی وارد شده است.

از جمله حدیث شریف امام صادق علیه‌السلام می‌باشد که آن حضرت پس از نكوهش یهودیان بخاطر پیروی از عالمان بی تقوا و گمراه کننده می‌فرماید:

« وَ كَذَلِكَ عَوَامٌ أُمِنَّا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهَرَ وَالْعَصْبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالُبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا، وَإِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لِأَصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا، وَ بِالْتَّرَفُّفِ بِالْبِرِّ وَ الْأَعْصَابِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ إِنْ كَانَ لِلْأَعْصَابِ ذِلَالٍ وَ الْأَهَانَةِ مُسْتَحَقًّا، فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ، فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ، الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ فُقَهَائِهِمْ، فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ، وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ. فَأَمَّا مَنْ رَكَبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَكَبَ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ، فَلَا تَقَبَّلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا وَلَا كَرَامَةً.»

«... و همینطور امت ما اگر از فقهای خود فسق آشکار مشاهده کردند و

تعصّب حزبی و گروهی دیدند و شاهد پر خاشگری آنان بودند تا به مال و منال دنیا و حرام آن برسند، فقهای که تعصّب حزبی و گروهی آنان باعث می شود: فردی که مستحق رفع و رجوع از مشکلاتش می باشد - اما بدلیل آن که جزو حزب و گروه آنان نیست و یا مخالف حزب و دسته ی آنان می باشد - را به هر قیمت مورد حمله قرار دهند؛ اگر چه می توانستند مشکل او را اصلاح نمایند و از تباهی نجاتش دهند. و از طرفی کسی که از حزب و گروه خودشان باشد را با انواع ناز و نعمت نوازش می کنند اگر چه شایسته ی ذلت و تحقیر باشد. بدانید هر کس از از چنین فقهای تقلید کند او نیز مانند قوم یهود است که خداوند متعال آنان را بدلیل تقلید از فقهای فاسقشان مورد ملامت قرار داده است. اما آن دسته از فقهای که در برابر هوای نفس خویشتن دارند و در حفظ و حراست از حریم دین محکم و استوارند و با خواسته ها و امیال شخصی و شیطانی خود در ستیزند و از طرفی در مقابل دستورات الهی مطیع و فرمانبردارند، بر عموم مردم لازم و واجب است که از ایشان تقلید کنند. البته فقیهانی که دارای این شرایط هستند عده ی محدودی از میان فقها می باشند، و نه همه ی آنان. بدانید و آگاه باشید: فقیهانی که چون فقهای عامه سوار بر مرکب زشتی ها و پستی ها شده اند، از هیچ حرمت و احترامی برخوردار نیستند و نباید به آنان اعتماد کنید و اگر از قول ما چیزی برای شما نقل کردند هرگز به سخن آنان اهمّیت ندهید و از آنان نپذیرید».

این بود کلام گهر بار امام صادق علیه السلام در مورد تشخیص هویت عالمان و فقیهان دین، که مردم باید شرایط مطرح شده ی در این حدیث را مد نظر قرار دهند. از طرفی بر فقها و پیروان راستین اهل بیت علیهم السلام لازم است تا با ابعاد گسترده ی مسئولیت سنگین و خطیر خود آشنا شده و بر اهمّیت امانت بزرگی که بر دوش آنان نهاده شده واقف باشند.

علمای دین باید تمامی هم و غم خود را متوجه شناخت حق و پاسداری از حریم حق نمایند و تمامی تلاش و کوشش خود را در راه استنباط احکام شرع از

منابع معتبره‌ی اصلی بکار گیرند سپس نتیجه‌ی جهد و تلاش خود را به عنوان ادای وظیفه و انجام تکلیف، در اختیار امت اسلامی قرار دهند و هرگز در صدور حکم و فتوا به زیادی یار و اعوان و انصار و مقلد و طرفدار اعتنا نکنند و تشنه‌ی نام و نشان نباشند و فریب زرق و برق این دنیای چند روزه را نخورند و هوشیارانه مراقب دام‌های فریبنده‌ی شیطان باشند و همواره فرمایشات خداوند متعال را آویزه‌ی گوش خود نمایند، آنجا که می‌فرماید:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلَ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»^(۱)

«... و اگر [او] برخی سخنان را بر ما می‌بست [و دروغی به ما نسبت می‌داد] دست او را به سختی می‌گیریم * سپس رگ دلش را پاره می‌کنیم * و [در آن هنگام] هیچک از شما نیست که [عذاب را] از او برطرف نماید».

با توجه به آنچه مطرح شد، بر تمامی اقشار جامعه و پیروان راستین اهل بیت علیهم‌السلام لازم و واجب است که برای انجام وظایف و احکام شرعی خود به علمای با عمل و با تقوا و وارسته که تمامی تلاش خود را مخلصانه بکار گرفته‌اند مراجعه نمایند. عالمانی که از لاف زنی و گزافه‌گویی پرهیز می‌کنند و رضای خداوند را بر رضای مردم و حاکمان و زمامداران مقدم می‌دارند و بخاطر متاع چند روزه‌ی دنیا حکم و فتوا نمی‌دهند و خود را در معرض تهمت‌ها قرار نمی‌دهند و آگاهانه مسئولیت خطیر خود را با تدبیر و اندیشه و دور اندیشی به انجام می‌رسانند و همواره روز بازپسین قیامت را در برابر چشم خود می‌بینند و برای فتاوا و احکام صادره‌ی خود در روز حساب دلیل و حجت معتبر در نظر دارند.

بر مؤمنین لازم است که در امور دینی خود دقت لازم بکار گیرند، همانطور که در امور معاش و زندگی مادی خود دقت می‌نمایند و به فرموده‌ی امام جواد علیه‌السلام توجه نمایند، آنجا که می‌فرماید:

(۱) سوره‌ی الحاقة: ۴۴ - ۴۷.

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَأْكُولِهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ»

«تعجب می‌کنم از کسی که در امور خورد و خوراک خود دقت و تحقیق می‌کند چگونه در امور فکری و دینی خود دقت لازم ندارد».

مؤمنین و مؤمنات باید برای تشخیص و تعیین عالمان راستین پاك و با تقوا وقت گذارند تا هرگز از روی غفلت و شتابزدگی دچار پیروی از سخنان یاهو و پوچ و بی ارزش عالمان بی عمل که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند نشوند، و از طرفی ملاک و میزان را برای تقلید کردن، امیال و هواهای نفسانی قرار ندهند که خداوند به نهان و افکار مخفی انسانها آگاه و شاهد و ناظر تمامی افکار و اعمال انسان هاست و حتی پر کاهی از تمامی موجودات عالم از دانش خداوند مخفی نیست .

البته در این راستا ممکن است بخاطر فتنه‌های آخر الزمان، مردم در زمان محدودی دچار سردرگمی شوند و برای مدتی ندانند که چه باید بکنند و از چه راهی بروند. اما این سردرگمی هرگز نباید برای فرار از مسئولیت و انجام وظیفه بهانه شود؛ بلکه بر مؤمنین و مؤمنات لازم است که در چنین شرایطی با تیزبینی و فراست و مراجعه به عالمان باتقوا فتنه‌ها را از راه راست بشناسند و از قدم گذاشتن به راه‌هایی که صحیح بودن آن بر آنان معلوم نیست دوری کنند؛ چرا که خداوند هرگز راه روشن و صحیح را بر جویندگان حق و حقیقت مخفی نمی‌سازد. چنانچه می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^(۱)

«و کسانی که در راه ما تلاش کنند، یقیناً به راه‌های خویش خدایتشان می‌کنیم که البته خدا با نیکو کاران است».

و در جای دیگر می‌فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^(۲)

«ما راه [راست و درست] را به انسان نشان می‌دهیم، [این انسان است که

(۱) سوره‌ی عنکبوت. آیه ۶۹.

(۲) سوره‌ی انسان. آیه ۳.

با انتخاب خود] یا شکر گذار است [و راه صحیح را انتخاب می کند] و یا آن که کفران کرده [و راه نادرست را برمی گزیند].»

امید است با بیان آنچه در این مختصر مطرح شد به بخشی از وظیفه‌ی خطیر خود که در برابر مؤمنین و مؤمنات داریم عمل کرده باشیم .

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ﴾^(۱)

یعنی: [ای پیامبر مردم را] پندشان ده که یقیناً پند و اندرز مؤمنان را سود بخشد».

و در پایان، فقط از او مدد می جوئیم و تنها به او پناه می بریم و تنها به سوی او باز می گردیم و آخرین گفتار ما سپاس و ستایش بیکران برای پروردگار جهانیان است .

(۱) سوره‌ی ذاریات. آیه‌ی ۵۵.

اصول دین

به اعتقاد شیعه، اصول دین پنج رکن دارد:

توحید: یعنی: خداوند یکی است و هیچ شریک و همتایی ندارد، نه زاده شده و نه می‌زاید.

عدل: یعنی: خداوند عادل است و نسبت به بندگان خود ظلم نمی‌کند و روز قیامت نسبت با علم و آگاهی هر کس با او برخورد می‌کند و از او بازخواست می‌نماید.

نبوت: یعنی: خداوند برای هدایت بندگان خود افرادی را از میان آنان برگزیده تا دستوراتش را به بندگان برسانند. به این افراد برگزیده‌ی خداوند "انبیاء" گفته می‌شود.

امامت: یعنی: بعد از آخرین پیامبر، یعنی حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله ﷺ دوازده امام و جانشین برای آن حضرت می‌باشند که به ترتیب عبارتند از:

امام اول: حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

امام دوم: حضرت امام حسن بن علی المجتبی علیه السلام.

امام سوم: حضرت امام حسین بن علی الشهید علیه السلام.

امام چهارم: حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام.

امام پنجم: حضرت امام محمد بن علی الباقر علیه السلام.

امام ششم: حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام.

امام هفتم: حضرت امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام.

امام هشتم: حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

امام نهم: حضرت امام محمد بن علی الجواد علیه السلام.

امام دهم: حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه السلام.

امام یازدهم: حضرت امام حسن بن علی العسکری علیه السلام.

امام دوازدهم: حضرت حجّة بن الحسن صاحب الزمان عجل الله فرجه الشریف. که در پس پرده‌ی غیبت به سر می برد تا آن که بدستور خدا و در آن روزی که فقط خداوند از آن آگاه است، ظهور می کند و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد همان طور که پر از ظلم شده است .

معاد: یعنی: تمامی انسان ها در روز قیامت زنده می شوند و در محضر خداوند جهت حسابرسی قرار می گیرند. روز قیامت در قرآن اسامی و توصیفات زیادی دارد که هر کدام بر بدن انسان ریشه می اندازد. خداوند همه‌ی ما را از ایستگاه های مخوف و وحشتناک آن روز در امان بدارد.

فروع دین

اعتقاد به اصل عناوین هر يك از فروع دین كه نصّ صریح قرآن کریم است واجب؛ و انكار هر کدام از آنها سبب خروج از دین می‌باشد و منكر هر يك از آنها كافر است. فروع دین عبارتند از:

۱ - نماز.

۲ - روزه.

۳ - حج.

۴ - زكات.

۵ - خمس.

۶ - جهاد.

۷ - امر به معروف.

۸ - نهی از منكر.^(۱)

با توجه به آنچه بیان شد "تقلید" و پیروی از مجتهد جامع شرایط و دائره‌ی آن مشخص می‌شود. و آن اینكه: شخص بی اطلاع از مسائل و احكام دین، باید از متخصص در احكام شرع كه دارای شرایط است پیروی نماید.

(۱) «تَوَلَّى» به معنی دوست داشتن اهل بیت عصمت و طهارت و «تَبَرَّى» به معنی بیزاری از دشمنان اهل بیت می‌باشد كه زیر مجموعه‌ی چهارمین ركن اصول دین یعنی امامت می‌باشد.

رجوع به متخصص نه تنها در مسائل دین، بلکه مسئله‌ای عقلی است که در هر زمینه‌ای انسان‌های عاقل به آن ملتزم می‌باشند؛ درست مانند موقعی که مریض جهت درمان بیماری خود به متخصص و پزشك آگاه مراجعه می‌نماید.

تقلید

تقلید

"تقلید": در لغت به معنی پیروی کردن؛ و در اصطلاح شرع مقدس اسلام، به معنی پیروی کردن کسی که احکام و مسائل شرعی را نمی‌داند از مجتهد جامع الشرایط، (شخص آگاه و متخصص دینی دارای شرایط) می‌باشد.

تقلید در اعتقادات و اصول دین جایز نیست، بلکه مسلمان باید اعتقادات خود را از راه تحقیق و بررسی بدست آورد، و صرف آن که پدر یا مادر یا سایر افراد به اسلام معتقدند برای اعتقاد شخصی کافی نیست اگر چه دلیل اعتقاد او به اسلام از نظر دیگران قانع کننده نباشد.

[در حدیث است که امام رضا علیه السلام به پیره زنی که در حال رسیدن نخ بود فرمودند: خدا را چگونه شناختی؟ پیره زن دست از چرخ خود برداشت و گفت: یا بن رسول الله این چرخ به این کوچکی بدون آن که من آن را به حرکت در آورم حرکت نخواهد کرد؛ چگونه این چرخ و فلک و عالم بدون حرکت دهنده‌ای در حرکت است؟!]

تذکر مهم

احکامی که در این رساله بیان شده بر سه قسم است:

۱ - فتوا

در هر مسأله‌ای که مجتهد فتوا بدهد، مقلد باید به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند و هرگز نمی‌تواند از آن سرپیچی نماید.

۲- احتیاط واجب

در هر مسأله‌ای که مجتهد فتوا ندهد و بگوید: « بنابر احتیاط واجب باید چنین کرد » مقلّد دو راه دارد:

(۱) به حکمی که به عنوان احتیاط واجب بیان شده عمل کند.

(۲) با رعایت - الأعلّم فالأعلّم - به مجتهد دیگر رجوع نماید.

در این رساله در هر مورد که احتیاط وجوبی هست به صراحت گفته شده: « بنابر احتیاط واجب ».

۳- احتیاط استحبابی

در مواردی که مجتهد به استحباب چیزی فتوا داده و نیازی به احتیاط واجب ندیده، حق انتخاب را به عهده مقلّد گذاشته است.

در این رساله موارد احتیاط استحبابی به تعبیر: « بهتر است » بیان شده است. از خداوند مَنّان می‌خواهیم که ما را از لغزش در کردار و گفتار مصون بدارد، و توفیق خدمت به خلق و اخلاص در عمل عنایت فرماید. که او بهترین یار و مددکار است.

احکام تقلید

علامت بلوغ در دختران، تمام شدن نه سال قمری است. ولی در پسران، یکی از سه علامت زیر است:

۱- روییدن موی درشت در صورت یا پایین‌تر از ناف.

۲- بیرون آمدن منی - در خواب یا بیداری -.

۳- تمام شدن ۱۵ سال قمری.

(مسأله ۱) کسی که به حدّ تکلیف رسیده، احکام و تکالیف خود را به یکی از سه راه زیر می‌تواند عمل نماید:

۱ - اجتهاد، یعنی به مرحله‌ای از علم برسد که بتواند احکام فقهی را از قرآن، حدیث و دیگر منابع فقهی استنباط کند. و این برای همگان میسر نیست.

۲ - احتیاط، یعنی هر کجا احتمال تکلیف (وجوب یا حرمت) بدهد، به آن عمل کند. مثلاً:

اگر برخی از مجتهدان به حرمت سیگار و برخی به جایز بودن آن فتوا بدهند، به جهت احتمال حرمت، آن را ترك کند.

اگر برخی از مجتهدان تسبیحات اربعه را يك بار و برخی دیگر سه بار واجب بدانند، برای احتمال وجوب، سه بار بگوید.

اگر در موردی برخی از مجتهدان نماز را تمام و برخی دیگر شکسته می‌دانند، برای رعایت احتیاط، هم تمام و هم شکسته بخواند.

رعایت احتیاط در هر موردی که احتمال تکلیف بدهد، برای اکثر مردم مشکل و یا غیرممکن است.

۳ - تقلید، یعنی کسی که مجتهد نیست و نمی‌خواهد عمل به احتیاط کند، باید به فتوای مجتهدی آگاه و جامع الشرائط عمل نماید. و این راه برای همگان فراهم است.

(مسأله ۲) از مجتهدی می‌توان تقلید کرد که دارای شرایط زیر باشد:

۱ - مسلمان باشد.

۲ - شیعه دوازده امامی باشد.

۳ - حلال‌زاده باشد - بنابر احتیاط واجب - .

۴ - مرد باشد - بنابر احتیاط واجب - .

۵ - در سطح بسیار بالای عدالت باشد. یعنی تقوا را پیشه کند، از گناهان بزرگ و کوچک پرهیز کند، اگر احیاناً گناهی از او سر بزند فوراً توبه کند و دیگر دور آن نگردد.

(مسأله ۳) اگر مجتهدی که از او تقلید کرده، از دنیا برود، باید در تمام مسائلی که به فتوای او دسترسی دارد، بر تقلید او باقی بماند، تا هنگامی که اعلیّت مجتهد دیگری نسبت به او، به صورت چشمگیری معلوم شود.

(مسأله ۴) اگر مجتهدین مساوی باشند، پرهیزکارترین آنها را برگزیند، اگر در آن جهت هم مساوی باشند، از هر کدام تقلید کند کفایت می کند.

(مسأله ۵) اجتهاد، عدالت و اعلیّت مجتهد را از دو راه می توان به دست آورد:

۱ - انسان شخصا اهل خبره باشد، به وسیله ارتباط و امتحان، از روی آگاهی و یقین آن را به دست آورد.

۲ - شهادت و گواهی افراد صاحب نظر و مورد اعتماد، به شرط این که شهادت آنها مستند به امتحان باشد نه حدس و گمان.

(مسأله ۶) کسی که مدّتی بدون تقلید عمل کرده، باید از مجتهد جامع الشرائط تقلید کند و اعمال گذشته اش را با فتوای او تطبیق دهد، هر عملی که به فتوای او صحیح نباشد باید اعاده کند.

(مسأله ۷) تنها مجتهد عادل « حاکم شرع » است که از طرف امامان علیهم السلام برای فتوا و قضاوت نصب شده است. باید در کشمکشها به او مراجعه شود و حکم او نافذ و واجب الاطاعه می باشد.

(مسأله ۸) مخالفت با حکم مجتهد عادل جایز نیست و مخالفت با او در حکم مخالفت با امامان و آن در حکم مخالفت با خداوند و در حدّ شرک به خداوند است.

(مسأله ۹) در اختلافها و کشمکشها مراجعه کردن به غیر حاکم شرعی جایز نیست و در مالی که به حکم او گرفته شود تصرّف جایز نیست.

(مسأله ۱۰) کسی که از حق بودن خود مطمئن است، اگر نتواند به حاکم شرع مراجعه کند، می تواند به غیر او مراجعه کرده، حق خود را بگیرد.

(مسأله ۱۱) هنگامی که مجتهدی از دنیا برود، وکیل او خود به خود عزل می‌شود و برای تصرّف در امور عامّه (مانند اموال یتیم و موقوفات فاقد متولّی) باید از مجتهد دیگری وکالت اخذ کند.

احکام طهارت

احکام آب‌ها

منظور از « آب » در اینجا « آب مطلق » است و آن آبی است که بدون هیچ قیدی به آن « آب » گفته می‌شود، مانند آب چاه، آب رودخانه و آب باران. اما آن آبی که بدون قید و اضافه به آن « آب » گفته نمی‌شود، مانند: آب انگور، آب گوشت و گلاب، از بحث ما بیرون است.

(مسأله ۱۲) هر گونه آبی در اصل پاك است.

(مسأله ۱۳) هر نوع آبی که در اثر ملاقات با نجاست، رنگ، بو یا مزه آن تغییر کند، نجس می‌شود.

(مسأله ۱۴) آب قلیل، یعنی آبی که کمتر از کُر باشد و به منبع و سرچشمه‌ای متصل نباشد، به محض ملاقات با نجاست، نجس می‌شود، اگر چه رنگ، بو یا طعم آن عوض نشده باشد.

(مسأله ۱۵) آب قلیل با ملاقات متنجس نیز نجس می‌شود.

(مسأله ۱۶) آب کُر از نظر حجم ۲۷ وجب است، و هر وجب بنا بر احتیاط واجب حدود يك چهارم متر است. یعنی اگر آن را در ظرفی بریزند که هر يك از طول، عرض و عمق آن سه وجب باشد، آن را پر کند.

(مسأله ۱۷) مقدار کُر از نظر وزن ۴۶۴ كيلو و یکصد گرم می‌باشد و اگر کمی بیشتر از آن باشد بهتر است.

(مسأله ۱۸) اگر آبی نجس شود، پاك نمی گردد، مگر این که به آب کرّ متّصل شود، یا آب کرّ بر آن جاری گردد، یا باران بر آن بیارد.

(مسأله ۱۹) آب باران پاك و پاك کننده است و اگر در حال باریدن با نجاست ملاقات کند، نجس نمی شود.

(مسأله ۲۰) اگر آب باران بر روی آب نجس بیارد، آن را پاك می کند، البته چند قطره اثر ندارد.

(مسأله ۲۱) اگر آب باران روی فرش نجس بیارد و به پشت آن برسد، ظاهر و باطن آن پاك می شود و نیازی به فشار دادن و دو بار شستن ندارد.

(مسأله ۲۲) آبی که برای غسل جنابت یا غسل واجب دیگری مصرف شده، اگر با نجاست ملاقات نکند، پاك است ولی نمی توان با آن دوباره غسل یا وضو انجام داد، مگر این که به مقدار کرّ یا متّصل به منبع باشد.

(مسأله ۲۳) آب استنجا، یعنی آبی که برای پاك کردن محلّ ادرار و مدفوع به کار برده می شود، اگر با چیزی ملاقات کند آن را نجس نمی کند، مشروط بر این که:

- ۱ - نجاست محلّ بیش از حد متعارف نباشد.
 - ۲ - ذرات نجاست بیش از متعارف همراه آن نباشد.
 - ۳ - نجاست دیگری مثل خون به آن نرسیده باشد، حتّی بنابر احتیاط واجب خونی که به همراه بول یا غائط بیرون آمده باشد.
- (مسأله ۲۴) غیر از استنجا، آب قلیلی که برای شستن نجاست مصرف می شود، نجس است و با هر چیزی ملاقات کند، آن را هم نجس می کند.
- (مسأله ۲۵) آبی که انسان در پاك بودن آن شك دارد، بنا را بر طهارت آن می گذارد.
- (مسأله ۲۶) آبی که قبلاً نجس بود و انسان نمی داند که تطهیر شده یا نه؟ بنا

را بر نجاست آن می گذارد.

(مسئله ۲۷) با آب مضاف و دیگر مایعات نمی توان وضو یا غسل کرد، و نمی توان با آن چیز نجسی را تطهیر نمود.

(مسئله ۲۸) آب مضاف با ملاقات نجس، نجس می شود، اگر چه بیش از کرّ باشد و یا منبع داشته باشد.

(مسئله ۲۹) نیم خورده هر حیوانی پاک است، مگر نیم خورده حیوان نجس العین، مانند سگ و خوک.

(مسئله ۳۰) نیم خورده حیوانی که گوشت آن حرام است، کراهت دارد، مخصوصاً اگر لاشخوار و نجاست خوار هم باشد.

(مسئله ۳۱) نیم خورده موش، مار، عقرب، قورباغه، وزغ و زنازاده کراهت بسیار دارد.

(مسئله ۳۲) نیم خورده گربه کراهت ندارد.

احکام تخلی

(مسئله ۳۳) واجب است انسان در حال تخلی و در هر حال، عورت خود را از هر انسان ممیز^(۱)، و بنابر احتیاط واجب از غیر ممیزی که بالغ باشد بپوشاند، مگر زن و شوهر نسبت به یکدیگر.

(مسئله ۳۴) عورت زن پیش و پشت اوست، ولی در مردان بیضه ها نیز جزء عورت می باشد.

(مسئله ۳۵) نگاه کردن به عورت انسان مؤمن حرام است.

(مسئله ۳۶) نگاه کردن به عورت مسلمان غیر مؤمن و کافر از جنس مخالف نیز

بنابر احتیاط واجب حرام است.

(۱) انسانی که خوب را از بد تشخیص بدهد. مترجم

(مسأله ۳۷) نگاه کردن به عورت کافر همجنس جایز است، مگر اینکه شهوت برانگیز باشد. در این صورت مطلقاً حرام است.

(مسأله ۳۸) مشهور میان فقها این است که در حال تخلی، رو به قبله و پشت به قبله بودن حرام است.

(مسأله ۳۹) مخرج ادرار جز با آب پاك نمی شود.

(مسأله ۴۰) در تطهیر مخرج ادرار با آب قلیل دو بار آب ریختن لازم است، در غیر قلیل يك بار کافی است.

(مسأله ۴۱) برای پاك کردن محلّ غائط می تواند آن را يك بار با آب بشوید و یا بنا بر احتیاط واجب سه مرتبه با سنگ و پارچه و امثال آنها، به شرط این که بنا بر احتیاط واجب پاك باشند و عین نجاست را از بین ببرند، پاکیزه نمایند.

(مسأله ۴۲) در موارد زیر باید محلّ غائط با آب شسته شود:

۱ - اطراف مخرج بیشتر از حدّ معمول آلوده شود.

۲ - با نجاست دیگری چون خون همراه باشد.

(مسأله ۴۳) برای مردان مستحب است که بعد از بیرون آمدن ادرار استبرا کنند، تا اگر چیزی در مجرا باقی مانده، بیرون بیاید.

(مسأله ۴۴) بهترین راه استبرا آن است که سه بار از مخرج تا بیخ آلت با فشار بکشد، آنگاه سه بار از بیخ آلت تا سرّ آن بکشد، سپس سه بار سر آلت را فشار دهد.

(مسأله ۴۵) کسی که پس از ادرار استبرا نموده، اگر رطوبتی از او خارج شود و نداند که آیا ادرار است یا آبهای پاك، بنا بر پاك بودن آن می گذارد و اگر وضو داشته، وضویش نیز باطل نمی شود.

(مسأله ۴۶) کسی که پس از ادرار استبرا نکرده، اگر رطوبتی از او خارج شود، بنا بر نجس بودن آن می گذارد و وضویش نیز باطل می شود.

(مسأله ۴۷) رطوبتی که از زنان خارج می شود. محکوم به طهارت است و

وضو را نیز باطل نمی‌کند، مگر این که بداند که ذرات ادرار در آن هست.

(مسأله ۴۸) چند چیز در حال تخلی مستحب است:

- ۱ - در جایی بنشیند که کسی او را نبیند.
- ۲ - سرش را بپوشاند.
- ۳ - با پای چپ وارد شود و بسم الله بگوید.
- ۴ - موقع کندن لباس بسم الله بگوید.
- ۵ - با پای راست بیرون بیاید و بسم الله بگوید.
- ۶ - دعا‌های وارده را بخواند.

(مسأله ۴۹) در حال تخلی چند چیز مکروه است:

- ۱ - قرآن خواندن.
- ۲ - جز نام خدا و دعا‌های وارده، سخن گفتن.
- ۳ - استبرا با دستی که در او مزین به نام خداوند باشد.
- ۴ - استنجاء با دستی که در او انگشتر مزین به اسم خداوند باشد.
- ۵ - خوردن، آشامیدن و مسواک زدن.
- ۶ - در رهگذرها، آبشخورها و زیر درختان میوه نشستن.
- ۷ - با دست راست تطهیر کردن.
- ۸ - انگشتر مزین به نام خدا را همراه داشتن.
- ۹ - رو به قرص خورشید، ماه و رو به باد نشستن.

احکام وضو

چند چیز وضو را باطل می کند:

۱ و ۲- بیرون آمدن ادرار و مدفوع، گرچه از محل طبیعی خارج نشوند، ولی عرفاً بیرون آمدن بول و غائط به شمار آیند- بنابر احتیاط واجب- .

۳- بیرون آمدن باد معده.

۴- خوابی که بر هوش و حواس غلبه کند.

۵- جنون، مستی، بیهوشی و هر چیزی که عقل انسان را زایل کند- بنابر احتیاط واجب- .

(مسأله ۵۰) بیرون آمدن آبهای پاک وضو را باطل نمی کند.

(مسأله ۵۱) آبهای پاک- بطوری که گفته شده- عبارتند از:

۱- مزی: آبی که به هنگام ملاعبت با همسر خارج می شود.

۲- ودی: آبی که بعد از ادرار بیرون می آید.

۳- وزی: آبی که پس از خروج منی بیرون می آید.

(مسأله ۵۲) اگر انسان شك کند که آیا چیزی که وضو را باطل می کند، از او سر زده یا نه؟ بنا را بر این می گذارد که سر زده است.

(مسأله ۵۳) وضو عبارت است از: شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها.

(مسأله ۵۴) اندازه صورت از نظر طول، از رستگاه موی سر تا آخر چانه و از نظر پهنا به مقداری که بین انگشت شست و وسط جای بگیرد.

(مسأله ۵۵) بنابر احتیاط واجب در وضو لازم است کمی بیشتر از مقدار یاد شده شسته شود، تا به شسته شدن مقدار واجب اطمینان حاصل شود.

(مسأله ۵۶) شستن صورت و دستها باید از بالا به پایین باشد و جز آن کفایت نمی کند.

(مسئله ۵۷) شستن دستها باید از آرنج آغاز و به سر انگشتها ختم شود. و باید آرنج نیز که محل اجتماع دو استخوان ساعد و بازوست، شسته شود.

(مسئله ۵۸) اگر دست کسی بریده شده، ولی قسمتی از اعضای وضو باقی مانده، باید آن قسمت باقیمانده شسته شود.

(مسئله ۵۹) کسی که دستش از بالای آرنج قطع شده، اگر چه باقیمانده از اعضای وضو نیست ولی بنابر احتیاط واجب آن را بشوید. ولی اگر از شانه قطع شده، شستن آن ساقط است.

(مسئله ۶۰) اگر چیزی مانند چسب یا چرك در یکی از اعضای وضو بود - بطوری که مانع رسیدن آب به پوست بدن باشد -، واجب است آن را برطرف نماید. (مسئله ۶۱) در وضو ریختن آب زیاد لازم نیست، بلکه اگر در حد روغن مالی، اعضای وضو را تر کند کافی است.

(مسئله ۶۲) محل مسح سر، قسمت جلو سر می باشد و اندازه آن از نظر طول از وسط سر تا رستگاه مو، و از نظر عرض به پهنای پیشانی است.

(مسئله ۶۳) در مسح سر، اگر فقط با يك انگشت به مقدار کمی مسح کند کافی است، اگر چه بهتر است که با سه انگشت به مقدار طول يك انگشت مسح کند.

(مسئله ۶۴) مسح سر بنابر احتیاط واجب حتما باید با کف دست راست انجام بگیرد، و اگر ممکن نباشد با پشت آن، اگر نتواند با کف بازو، و اگر نتواند با پشت آن، اگر آن هم ممکن نشد با دست چپ به ترتیب یاد شده مسح نماید.

(مسئله ۶۵) محل مسح پا روی پاهاست، بدین ترتیب که از سر انگشتان شروع کرده، در برجستگی پا ختم کند و یا بر عکس.

(مسئله ۶۶) مستحب است مسح پاها را از سر انگشتان شروع کرده، در مفصل ختم کند.

(مسأله ۶۷) پهنای يك انگشت در مسح پا از نظر عرضی کافی است، اگر چه مستحب است که با همه کف دست انجام بگیرد.

(مسأله ۶۸) احتیاط واجب آن است که اوّل پای راست را با دست راست، سپس پای چپ را با دست چپ مسح کند.

(مسأله ۶۹) مسح سر و پاها باید با رطوبت باقیمانده وضو باشد و نمی توان از آب تازه استفاده کرد.

(مسأله ۷۰) محل مسح نباید به مقداری تر باشد که به هنگام مسح کردن با آب وضو مخلوط شود.

(مسأله ۷۱) اگر محلّ مسح به وسیله عرقچین، جوراب، حنا و گل پوشیده باشد، نمی توان از روی آنها مسح کرد.

(مسأله ۷۲) مسح سر واجب نیست که بر پوست سر باشد، بلکه اگر بر موی جلو سر نیز مسح کند کافی است.

(مسأله ۷۳) مسح کردن از روی کفش و جوراب در مقام ضرورت مثل سرماي شدید و تقیّه از مخالفان جایز است.

(مسأله ۷۴) در جایی که مخالفان انسان را می شناسند و از مذهب او آگاهند و نیازی به تقیّه احساس نمی شود، تقیّه جایز نیست، بلکه حرام است، زیرا در این موارد اهانت به مذهب حقّه می باشد.

(مسأله ۷۵) آب وضو باید پاك باشد و اعضای وضو نیز باید پاك باشد، تا آب وضو نجس نشود.

(مسأله ۷۶) اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و انسان به هنگام وضو و به نیت وضو آن را در آب کر فرو ببرد، یا زیر شیر آب بگیرد، آن عضو پاك می شود و وضو نیز تحقّق می یابد.

(مسأله ۷۷) در وضو نیت شرط است و آن امر قلبی است و نیازی به تلفّظ

ندارد، و قصد اجمالی کفایت می‌کند، پس کسی که می‌خواهد نماز یاد بگیرد، اگر به کسی که وضو می‌گیرد و نماز می‌خواند، نگاه کند و همانند او رفتار کند و قصد پیروی از او بکند، کافی است.

(مسئله ۷۸) لازمه قصد تقرب این است که وضو را عمداً به صورت حرام انجام ندهد. مثلاً:

۱- در ظرف طلا یا نقره وضو نگیرد، زیرا در احکام ظروف خواهیم گفت که به کار بردن این ظرفها حرام است.

۲- با آب غصبی، با ظرف غصبی و در مکان غصبی وضو نگیرد. حتی نباید آب وضویش به مکان غصبی سرازیر شود.

۳- با لباس غصبی- در صورتی که وضو گرفتن تصرف در آن به شمار آید- وضو نگیرد.

۴- با آبی که اگر آن را برای وضو مصرف کند، ضرر و زیانی به جان خود یا انسان دیگر و حتی حیوانی که حفظ آن لازم است، وارد می‌شود، وضو نگیرد بلی در این چهار قسم اگر وضو گیرنده غافل از حرمت تصرف بوده و قصد قربت نیز متمشی شود وضویش صحیح است.

(مسئله ۷۹) اگر آب مسجدی برای نمازگزاران در آن مسجد وقف شده باشد، برای کسی که نمی‌خواهد در آن مسجد نماز بخواند، وضو گرفتن از آن حرام است. و اگر شك در حال آن نماید باید احتیاط کند.

(مسئله ۸۰) در وضو و هر عبادت دیگر باید اخلاص در نیت داشته باشد، و اگر قصد ریا کند عملش باطل می‌شود.

(مسئله ۸۱) منظور از ریائی که حرام است و موجب بطلان عمل می‌شود، آن است که کاری را برای خود نمائی انجام دهد و انگیزه‌اش این باشد که مردم او را متدین بدانند.

(مسأله ۸۲) در وضو باید انسان شخصا اعضای وضو را بشوید و مسح کند و اگر دیگری او را وضو دهد، وضویش باطل می شود.

(مسأله ۸۳) کسی که شخصا قادر به وضو نیست، کمک کردن دیگری مانعی ندارد، ولی باید خودش نیت کند نه وضو دهنده.

(مسأله ۸۴) وضو دهنده باید کمک کند تا وضو گیرنده با دست خود به سر و پاهایش مسح کند، اگر ممکن نباشد، دست های خودش را خشک می کند، و از دست های وضو گیرنده آب اخذ کرده و با رطوبت آن به سر و پاهای شخص ناتوان مسح می کند و اگر آن هم ممکن نباشد، با رطوبت دستش بر سر و پاهای شخص ناتوان مسح کرده تیممی را نیز بر آن ضمیمه می کند.

(مسأله ۸۵) در وضو موالات شرط است، یعنی باید اعمال وضو را پشت سر هم انجام دهد و به قدری فاصله نیندازد که به هنگام شستن يك عضو، رطوبت عضو قبلی به کلی خشک شده باشد.

(مسأله ۸۶) در وضو رعایت ترتیب شرط است، یعنی باید اول صورت، سپس دست راست، آنگاه دست چپ را بشوید، بعد از آن سر، آنگاه پاها را مسح نمایید.

(مسأله ۸۷) در وضو شستن هر يك از اعضای وضو، بار اول واجب بار دوم جایز و بار سوم حرام و بدعت است و وضو را نیز باطل می کند.

(مسأله ۸۸) مسواك همیشه مستحب است و پیش از وضو تأکید فراوان شده است.

(مسأله ۸۹) موقع وضو گرفتن آدابی هست که رعایت آنها مستحب است، که از آن جمله است:

۱ - نام خدا را بر زبان جاری کردن.

۲ - دعا های رسیده از معصومین علیهم السلام را خواندن.

۳ - پیش از وضو سه بار مضمضه کردن.

۴ - سپس سه بار استنشاق نمودن.

(مسأله ۹۰) به هنگام وضو گرفتن چند چیز مکروه است که از آن جمله است:

۱- از دیگری برای ریختن آب کمک گرفتن.

۲- وضو گرفتن با آبی که توسط آفتاب گرم شده.

۳- وضو گرفتن با آب قلیل، از ظرفی که با دست از آن آب برمی دارد، برای کسی که به وسیله خواب، ادرار، غائط و یا جنابت، طهارت خود را از دست داده است، و برای رفع کراهت در اوّلی یک بار، در دوّمی و سوّمی دو بار و در چهارمی سه بار دستهایش را می شوید.

(مسأله ۹۱) کسی که می داند وضو نداشته، ولی شك دارد که بعداً وضو گرفته یا نه؟ بنا را بر وضو نداشتن می گذارد.

(مسأله ۹۲) کسی که می داند وضو داشته، ولی شك دارد که آیا وضویش باطل شده یا نه؟ بنا را بر طهارت می گذارد و به ظن خود اعتنا نمی کند. مگر این که حجت شرعی - همانند بیّنه - پیدا شود، مثلاً دو نفر شاهد عادل گواهی دهند که وضو گرفته، یا وضویش را باطل کرده است.

(مسأله ۹۳) اگر در اثنای نماز شك کند که وضو دارد یا نه؟ نماز را می شکند، وضو می گیرد، سپس نماز را از سر می گیرد.

(مسأله ۹۴) اگر بعد از نماز شك کند که وضو داشته یا نه؟ نمازی که خوانده صحیح است ولی باید برای نماز بعدی وضو بگیرد.

(مسأله ۹۵) دست زدن به خطّ قرآن، بلکه بنا بر احتیاط واجب مطلق کلمات قرآنی اگر چه مثلاً در روزنامه و مجله باشد، و لفظ جلاله و اسمای حسّنه حق تعالی، جایز نیست. ولی اگر در روی سکه و اسکناس باشد مانعی ندارد.

(مسأله ۹۶) مستحب است که انسان همواره با وضو باشد و در موارد زیادی بر این امر تأکید شده است. حتی کسی که وضو دارد و وضویش باطل نشده، مستحب است دوباره وضو بگیرد.

احکام جبیره

منظور از جبیره: چوب، پارچه و امثال آن است، که برای بستن شکستگی و پوشاندن زخم به کار می‌رود و روی پوست را می‌پوشاند بطوریکه مانع شستن و مسح کردن پوست بدن شود.

(مسأله ۹۷) کسی که روی قسمتی از اعضای وضویش جبیره هست، ولی می‌تواند موقع وضو آن را باز کند و به صورت معمولی وضو بگیرد، باید آن را انجام دهد.

(مسأله ۹۸) اگر باز کردن جبیره ممکن نباشد و رسانیدن آب به زیر آن نیز میسر نشود، بر روی جبیره دست می‌کشد و آن از شستن و مسح کردن پوست کفایت می‌کند و نوبت به تیمم نمی‌رسد.

(مسأله ۹۹) شستن اطراف زخمی که روی آن باز است، کافی است و لازم نیست که چیزی روی آن بگذارد و آن را مسح کند.

(مسأله ۱۰۰) اگر موقعیت زخم طوری باشد که الزاماً جبیره قسمتی از عضو سالم را بپوشاند و این مقدار متعارف باشد، باز کردن جبیره لازم نیست و کشیدن دست از روی آن کافی است.

(مسأله ۱۰۱) اگر برای درمان عضو آسیب دیده ناگزیر باشد که بیش از حد متعارف روی عضو سالم را بپوشاند و برداشتن آن ممکن نباشد، مثل موارد گچ گرفتگی‌ها، کشیدن دست تر روی آن کافی است.

(مسأله ۱۰۲) اگر جبیره نجس باشد، در صورت امکان باید آن را آب بکشد، یا عوض کند و یا آن را بردارد و حکم زخم رو باز را انجام دهد. اگر هیچکدام ممکن نشود، بنابر احتیاط واجب باید وضوی ناقص بگیرد و تیمم نیز بکند.

اگر روی زخمی، چسب، روغن و یا پمادی نهاده‌اند، اگر بتواند روی آن دست بکشد، باید انجام دهد و اگر ممکن نباشد، اطراف آن را بشوید و بنابر احتیاط واجب

تیمم هم بنماید ولی اگر بر روی آن جبیره باشد، باید بر روی آن دست بکشد.

(مسأله ۱۰۴) اگر چسبی تصادفاً به یکی از اعضای وضو چسبیده و کندن آن ممکن نیست، بنابر احتیاط واجب هم روی آن دست بکشد و هم تیمم ننماید.

(مسأله ۱۰۵) در احکام جبیره بین وضو، غسل و تیمم فرقی نیست.

(مسأله ۱۰۶) کسی که وظیفه‌اش غسل یا وضوی جبیره‌ای است، نمی‌تواند در وسعت وقت نماز بخواند، مگر به ملاحظه این که تا آخر وقت عذرش باقی خواهد ماند.

(مسأله ۱۰۷) کسی که با وضوی جبیره‌ای نماز خوانده، اگر در اثنای وقت عذرش برطرف شد، کشف می‌کند از این که وضویش صحیح نبوده، و اعمالی که با آن وضو انجام داده باطل بوده است.

(مسأله ۱۰۸) در هر موردی که انسان نمی‌داند که وظیفه‌اش جبیره یا تیمم است؟ باید هر دو را جمع کند، یعنی هم وضو یا غسل جبیره‌ای انجام دهد و هم تیمم کند، تا با پرسش یا بررسی وظیفه‌اش مشخص شود.

احکام سَلَسِ الْبُول

کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار خود جلوگیری کند و قطره قطره ادرارش می‌ریزد «سَلَسُ الْبُول» نامیده می‌شود.

کسی که نمی‌تواند غائط خود را کنترل کند «مَبْطُون» نامیده می‌شود.

(مسأله ۱۰۹) کسانی که به یکی از این دو بیماری مبتلا هستند، و یا حدث دیگری از آنها به طور مستمر صادر می‌شود، اگر از وضع خود آگاهند و می‌دانند که تا آخر وقت فرصتی پیش می‌آید که بتوانند وضو گرفته و نماز بخوانند، باید منتظر باشند تا در آن فرصت وضو بگیرند و نماز بخوانند.

(مسأله ۱۱۰) کسی که ادرارش قطره قطره می‌ریزد و فرصتی برای نمازش

نمی‌تواند پیش‌بینی کند، برای نماز ظهر و عصر يك وضو می‌گیرد، با يك اذان و دو اقامه، آنها را ادا می‌کند. همچنین نماز مغرب و عشا را. ولی اگر در میان آنها فاصله بیندازد، برای هر یکی يك وضو بگیرد برای دیگر نمازهای واجبی یا مستحبی که وقت آنها تنگ باشد، باید برای هر نماز يك وضو بگیرد.

(مسأله ۱۱۱) کسی که نمی‌تواند غائط خود را کنترل کند و فرصتی پیش نمی‌آید که وضو بگیرد و قسمتی از نماز را با طهارت بخواند، باید برای هر نمازی يك وضو بگیرد.

(مسأله ۱۱۲) کسانی که به یکی از این دو بیماری مبتلا هستند، باید در حدّ توان، از سرایت کردن نجاست به بدن و لباس خود جلوگیری کنند.

(مسأله ۱۱۳) کسی که مبتلا به سلس البول یا غائط است، لازم است با آویختن کیسه و قرار دادن پنبه و امثال آن، از سرایت آن جلوگیری کند و زنان مستحاضه نیز با بستن پارچه‌ای به خود، از سرایت کردن آن جلوگیری کنند و بنابر احتیاط واجب باید برای هر نمازی خود را تطهیر کنند، ولی هنگامی که دو نماز را با يك وضو جمع می‌کنند، يك بار تطهیر برای دو نماز کافی است.

احکام غسل جنابت

جنابت به دو شکل روی می‌دهد:

- ۱- بیرون آمدن منی از مرد، در خواب یا بیداری.
- ۲- رابطه جنسی، اگر چه منی هم بیرون نیاید.

(مسأله ۱۱۴) اگر ذرّات منی در مجرا باقی مانده باشد و پس از غسل از او بیرون آید، باز هم حکم جنابت بر او عارض می‌شود.

(مسأله ۱۱۵) اگر در خواب یا بیداری از زنان منی بیرون بیاید، بنابر احتیاط واجب باید بدن و لباسش را تطهیر کند، سپس غسل کند و برای نماز وضو هم بگیرد.

(مسأله ۱۱۶) آبی که به هنگام ملاعبه از انسان خارج می شود، پاك است و حکم منی را ندارد.

(مسأله ۱۱۷) بیرون آمدن منی از انسان سالم همیشه همراه با جهش، سستی بدن و از روی شهوت می باشد، ولی در شخص مریض اگر همراه با شهوت باشد کافی است و در حکم جنب می باشد.

(مسأله ۱۱۸) اگر در خواب با جهش و از روی شهوت بیرون آید در حکم جنب است، ولی اگر در جهش آن شك کند و اندك بودن آن نشانه نداشتن جهش باشد، غسل کردن بر او واجب نمی شود.

(مسأله ۱۱۹) منی از زنها منحصر ا در اوج شهوت بیرون می آید، پس آنچه پیش از رسیدن به اوج از آنها خارج شود منی نیست.

(مسأله ۱۲۰) به هنگام آمیزش با همسر، اگر به مقدار حشفه داخل شود، حکم جنابت بر هر دو جاری می شود.

(مسأله ۱۲۱) اگر به همین مقدار در دُبر مرد یا زن داخل شود، بنابر احتیاط واجب برای هر يك از آنها حکم جنابت جاری می شود.

(مسأله ۱۲۲) حکم جنابت فقط با غسل بر طرف می شود.

(مسأله ۱۲۳) شخص جنب حق ورود یا عبور از مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ را ندارد و برای او حرام است، ولی از دیگر مساجد می تواند عبور کند، و در حال عبور چیزی از آنجا بردارد و یا در آنجا بگذارد، ولی نمی تواند توقف نماید.

(مسأله ۱۲۴) حرم رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام بنابر احتیاط واجب در حکم مساجد است و اگر کسی ناگزیر از ورود شود، باید به عبور اکتفا کند و درنگ نکند، ولی در رواقهای اطراف، که جدا از ساختمان اصلی حرم می باشند، می تواند توقف کند.

(مسأله ۱۲۵) بر شخص جنب خواندن چهار آیه ای که سجده واجب دارند،

حرام است و آنها عبارتند از: آیه ۱۵ از سوره سجده، آیه ۳۷ از سوره فصلت و آخرین آیه از سوره نجم و علق.

(مسأله ۱۲۶) خواندن دیگر آیه‌های این سوره‌ها جایز، ولی مکروه است.

(مسأله ۱۲۷) تلاوت قرآن بر شخص جنب مطلقا مکروه است، خصوصا اگر بیش از ۷ آیه باشد و بیش از ۷۰ آیه کراهت بیشتری دارد.

(مسأله ۱۲۸) در غسل شستن موها لازم نیست ولی حتما باید آب به پوست زیر آن برسد.

(مسأله ۱۲۹) در غسل باید سر تا سر بدن را آب فرا گیرد هر چند بسیار کم و مقدار روغن مالی باشد و بنابر مشهور غسل را به یکی از دو صورت زیر می‌توان انجام داد:

۱ - غسل ترتیبی

۲ - غسل ارتماسی

(مسأله ۱۳۰) در غسل ترتیبی - بنابر مشهور - نخست سر و گردن، سپس سمت راست بدن، آنگاه سمت چپ بدن شسته می‌شود و حتما باید نخست سر و گردن سپس بدن شسته شود و ظاهر اینست که شستن بدن را نباید پیش از شروع سر انجام داد.

(مسأله ۱۳۱) در غسل ارتماسی باید تمام بدن يك دفعه زیر آب قرار بگیرد، به طوری که در يك لحظه، آب همه بدن را فرا گیرد.

(مسأله ۱۳۲) در غسل موالات شرط نیست، بلکه جایز است میان اجزای آن فاصله بیفتد، گر چه اعضای قبلی خشك شود.

(مسأله ۱۳۳) اگر در اثنای غسل جنابت یا اغسال دیگر، یکی از مبطلات وضو رخ دهد، می‌تواند همان غسل را تمام کند، گر چه احتیاط استحبابی آن است که از سر بگیرد. ولی در هر صورت باید برای نماز وضو بگیرد.

(مسأله ۱۳۴) غسل جنابت و همه غسلهای واجب و مستحب که مشروعیّت

آن ثابت است، از وضو کفایت می‌کند.^(۱)

(مسئله ۱۳۵) کسی که می‌خواهد چندین غسل واجب، مستحب، یا واجب و مستحب انجام دهد، می‌تواند به نیت همه آنها يك غسل انجام دهد.

(مسئله ۱۳۶) اگر کسی شك کند که آیا جنب شده یا نه؟ به شك خود اعتنا نمی‌کند و بنا را بر عدم جنابت می‌گذارد.

(مسئله ۱۳۷) کسی که می‌داند جنب شده، ولی شك می‌کند که غسل کرده یا نه؟ باید غسل کند، اگر چه عادتش این بوده که همواره بعد از جنابت بلافاصله غسل می‌کرد. مگر این که شك او به وسوسه برگردد که در این صورت به شك خود اعتنا نکرده و بنا را بر طهارت بگذارد.

احکام حیض

با خونی که در زن‌ها با طبیعت حال خود، از رحم بیرون می‌آید، حکم حیض جاری می‌شود.

(مسئله ۱۳۸) هر خونی که دختر پیش از کامل شدن نه سال قمری و یا بعد از سنّ یائسگی ببیند حیض نیست.

(مسئله ۱۳۹) سنّ یائسگی در زنان قرشی (سیّده) شصت سال و در غیر قرشی پنجاه سال قمری است.

(مسئله ۱۴۰) کمترین مدّت حیض سه روز و بیشترین مدّت آن ده روز می‌باشد. و حکم زن حامله بعدا بیان می‌شود.

(مسئله ۱۴۱) کمترین مدت پاکی بین دو حیض ده روز است.

(مسئله ۱۴۲) منظور از روز ۲۴ ساعت می‌باشد، نه سپیدی روز.

(مسئله ۱۴۳) در سه روزی که حدّاقل ایّام حیض است، به صورت پی در پی (۱) تعدادی از غسلهایی که مشروعیت آنها نزد ما ثابت است در فصل دهم، زیر عنوان «غسلهای مستحب» بیان خواهد شد.

پی خون دیدن شرط نیست، بلکه اگر در ضمن ده روز سه روز کامل - هر چند به صورت پراکنده - خون ببیند کافی است.

(مسئله ۱۴۴) هر خونی که زن ببیند به سه شرط، در حکم حیض است:

۱ - کمتر از سه روز نباشد.

۲ - بیشتر از ده روز نباشد.

۳ - میان این خون و خونی که قبلاً دیده بود، ده روز فاصله باشد.

(مسئله ۱۴۵) هر خونی که دارای سه شرط فوق باشد، خون حیض است، اگر

چه ویژگیهای خون حیض را نداشته باشد پس به مجرد دیدن خون با شرایط فوق، آن را حیض حساب می کند، پس اگر تا سه روز ادامه پیدا کرد، مطمئن می شود که حیض است، و اگر در کمتر از سه روز قطع شد، معلوم می شود که حیض نبوده است و در این صورت نمازهایی را که نخوانده باید قضا کند.

(مسئله ۱۴۶) زنی که خون حیض می بیند، اگر از نظر وقت، عدد، یا هر دو،

دو ماه پشت سر هم، یکنواخت خون ببیند، صاحب عادت می شود.

(مسئله ۱۴۷) زنان صاحب عادت بر سه قسمند:

۱ - اگر زنی در دو ماه از نظر زمان و تعداد روزها یکسان خون ببیند، مثلاً دو

ماه پشت سر هم، از اوّل ماه تا هفتم آن خون ببیند، این زن دارای عادت وقتیّه و عددیّه است.

۲ - اگر زنی دو ماه پشت سر هم، مثلاً از روز اوّل ماه خون ببیند، ولی از نظر

تعداد تفاوت داشته باشد، مثلاً یکماه پنج روز و ماه دیگر هفت روز باشد، این زن دارای عادت وقتیّه است.

۳ - اگر تعداد روز یکسان باشد، ولی از نظر زمانی متفاوت باشد، مثلاً در

یکماه، از روز پنجم تا دهم به مدّت پنج روز، و در ماه دیگر، از روز پانزدهم تا بیستم به مدّت پنج روز خون ببیند، این زن دارای عادت عددیّه است.

(مسأله ۱۴۸) زن حامله، حتی پس از ظاهر شدن نشانه‌های حاملگی می‌تواند حیض ببیند، و ظاهرًا يك روز كامل و یا دو روز كفایت می‌کند.

(مسأله ۱۴۹) زن حامله‌ای که دارای عادت وقتیه است، اگر در ایام عادت، یا یکی دو روز زودتر و یا تا بیست روز بعد از عادتش، خون سرخ رنگ ببیند، حکم حیض بر او جاری می‌شود ولی اگر خون زرد رنگ باشد بنابر احتیاط واجب بین وظیفه‌ی حائض و مستحاضه را جمع کند.

(مسأله ۱۵۰) در فرض مزبور اگر پس از گذشتن بیست روز از تاریخ اولین روز عادتش خون ببیند حکم حیض بر آن جاری نمی‌شود اگر چه به رنگ سرخ باشد.

(مسأله ۱۵۱) زن حامله که دارای عادت نباشد اگر خون سرخ ببیند باید حکم حیض جاری بکند و اگر زرد ببیند باید حکم استحاضه جاری بکند.

(مسأله ۱۵۲) زنی که دارای عادت وقتیه است، اگر در ایام عادت خود و یا یکی دو روز پیش از آن، مایع زرد رنگی ببیند، حکم حیض دارد، چه متصل به خون باشد یا نباشد. به شرط آن که به تنهایی یا به همراه آن خون به سه روز برسد، و گرنه در حکم استحاضه است.

(مسأله ۱۵۳) زنی که دارای عادت عددیه است، اگر خونس مطابق عادت همیشگی قطع شود. پس از واریسی بنا را بر طهارت می‌گذارد، ولی اگر پس از سپری شدن ایام عادت باز هم ادامه پیدا کند، می‌تواند به یکی از دو راه زیر رفتار کند:

۱- مدّت عادت خود را حیض قرار دهد و پس از آن به احکام مستحاضه عمل کند.

۲- برای روشن شدن وضع خود، یکی دو روز دیگر را نیز- در داخل ده روز - به عنوان «استظهار» ایام حیض قرار دهد. اگر پس از مدّت انتخاب شده قطع شود، همه‌اش حیض خواهد بود. و اگر ادامه پیدا کند، در روزهای آتیه به احکام مستحاضه عمل می‌کند، ولی نمازهایی را که در روزهای استظهار (انتخاب شده)

نخواند، قضا ندارد.

(مسأله ۱۵۴) خونی که نشانه‌های حیض را دارد ولی یکی از سه شرط بالا را ندارد، حیض نیست و حکم حیض بر آن جاری نمی‌شود.

(مسأله ۱۵۵) زنی که خون متفاوت می‌بیند، ملاک و معیار برای تشخیص خون حیض آن است که: خون حیض، سرخ مایل به سیاهی است، گرم است، با فشار و سوزش بیرون می‌آید.

(مسأله ۱۵۶) کمترین فاصله میان دو حیض، ده روز است. اگر زنی در این فاصله خون ببیند، حکم استحاضه بر او جاری می‌شود.

(مسأله ۱۵۷) زنی که دارای عادت وقتیّه و عددیّه است، اگر مدت طولانی خون استحاضه ببیند، ایّام عادت خود را حیض، بقیّه را استحاضه قرار می‌دهد.

(مسأله ۱۵۸) زنی که عادت وقتیّه و عددیّه ندارد، اگر مدت طولانی مستحاضه باشد، بر اساس ویژگیهای خون حیض، ایّام عادت خود را تعیین می‌کند، اگر تشخیص آن ممکن نباشد، پس از گذشت یکماه به عادت بستگان خود مراجعه می‌کند. اگر مختلف باشند، سه تا ده روز، به دلخواه عددی را برمی‌گزیند و ایّام حیض خود قرار می‌دهد.

(مسأله ۱۵۹) رابطه زناشوئی با زن حائض حرام است، حتّی از دُبُر، - بنابر احتیاط واجب - و لکن کفاره ندارد، ولی دیگر کاجوئی‌ها مانعی ندارد.

(مسأله ۱۶۰) بر زن حائض حرام است که خود را در اختیار همسر قرار دهد و از او تمکین نماید.

(مسأله ۱۶۱) پس از پاك شدن بنابر احتیاط واجب پاك کردن محلّ، رابطه زناشوئی جایز است، اگر چه پیش از غسل کراهت دارد.

(مسأله ۱۶۲) نمازهای واجبی که از زن در ایّام عادت ترك می‌شود، قضا ندارد. ولی روزه ماه رمضان که در ایّام عادت ترك می‌شود، باید آنها را قضا کند.

(مسأله ۱۶۳) اگر وقت نماز وارد شده، ولی آن را انجام نداده حائض شود، باید آن را قضا کند اگر چه پیش از تمام شدن وقت فضیلت نماز حائض شود، بنابر احتیاط واجب.

(مسأله ۱۶۴) زن حائض پس از پاک شدن باید غسل کند تا حکم حیض از او برداشته شود و چیزهایی که بر او جایز نبود، یا از او صحیح نبود، جایز و صحیح بشود، به جز رابطه زناشوئی که پیش از غسل هم جایز می باشد.

(مسأله ۱۶۵) کیفیت و احکام غسل حیض همانند غسل جنابت است، جز این که پیش از هر غسلی وضو گرفتن مستحب است به جز جنابت. (مسأله ۱۶۶) طلاق دادن زن در حال حیض جایز نیست.

احکام استحاضه

هر خونی که از رحم بیرون آید و حکم حیض و نفاس بر آن جاری نباشد، استحاضه است.

(مسأله ۱۶۷) بیرون آمدن خون استحاضه وضو را باطل می کند.

(مسأله ۱۶۸) هر چیزی که طهارت در آن شرط باشد بر زن مستحاضه جایز نیست، مگر این که به وظایف خود عمل کند.

(مسأله ۱۶۹) استحاضه بر سه قسم است:

۱ - قلیله.

۲ - متوسطه.

۳ - کثیره.

(مسأله ۱۷۰) پنبه ای که زن در داخل رحم خود قرار می دهد، اگر قسمتی از آن به خون آلوده شود، آن را استحاضه قلیله می گویند.

(مسأله ۱۷۱) اگر تمام پنبه به خون آغشته شود ولی چیزی از آن سرازیر نشود،

آن را استحاضه متوسطه گویند.

(مسأله ۱۷۲) در استحاضه متوسطه اگر دستمالی که زنها معمولاً روی پنبه می گذارند، در اثر مجاورت آلوده شود مانعی ندارد.

(مسأله ۱۷۳) اگر همه پنبه به خون آغشته شود و در اثر فشار خون، از پنبه سرازیر شود، آن را استحاضه کثیره گویند.

(مسأله ۱۷۴) در استحاضه قلیله باید برای هر نماز - چه واجب چه مستحب - يك وضو بگیرد و سپس بلافاصله به نماز برخیزد.

(مسأله ۱۷۵) در استحاضه قلیله عوض کردن پنبه برای هر نماز واجب نیست، اگر چه احتیاط استحبابی است.

(مسأله ۱۷۶) در استحاضه متوسطه واجب است در هر شبانه روز يك غسل انجام دهد. اگر اوّل صبح باشد باید پیش از نماز صبح انجام دهد، و اگر وسط روز متوسطه شود، باید برای نمازهای بعدی غسل کند.

(مسأله ۱۷۷) هر نمازی که بلافاصله بعد از غسل خوانده شود، وضو لازم نیست. ولی برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد.

(مسأله ۱۷۸) اگر برای نمازی غسل کرد ولی بین غسل و نماز فاصله انداخت، باید وضو هم بگیرد.

(مسأله ۱۷۹) اگر برای نماز ظهر و عصر، یا مغرب و عشا غسل کند و هر دو نماز را پشت سر هم بخواند، وضو گرفتن برای دومی هم لازم نیست.

(مسأله ۱۸۰) در استحاضه کثیره باید برای نماز صبح يك غسل، برای نماز ظهر و عصر يك غسل و برای نماز مغرب و عشا يك غسل انجام دهد، و بلافاصله بعد از غسل به نماز پردازد.

(مسأله ۱۸۱) اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد باید غسل را اعاده کند.

(مسأله ۱۸۲) اگر بین نماز ظهر و عصر، همچنین مغرب و عشا

فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر و یا عشا نیز غسل دیگری انجام دهد.
 (مسأله ۱۸۳) احکام اقسام سه گانه استحاضه منحصر در صورتی است که خون ببیند. اما اگر مایع زرد رنگی باشد که عرفاً به آن خون نمی گویند، هر قدر زیاد هم باشد، تنها وظیفه اش آن است که برای هر نماز يك وضو بگیرد.
 (مسأله ۱۸۴) برای زن مستحاضه تلاوت قرآن، حتی آیةهایی که سجده واجب دارند، مانعی ندارد گرچه مکروه است.

(مسأله ۱۸۵) زن مستحاضه نباید دست به خط قرآن بزند، ولی اگر ناچار بشود، مثل این که جلوگیری از هتك قرآن بر آن متوقف باشد، باید به وظیفه خود عمل کرده باشد و اگر نتواند بنابر احتیاط واجب باید تیمم کند.
 (مسأله ۱۸۶) غسل استحاضه از نظر احکام و کیفیت همانند غسل حیض و جنابت می باشد.

احکام نفاس

خونی که به هنگام زایمان، همزمان با تولّد بچه و یا - تا پس از ده روز - بعد از زایمان، از رحم زن بیرون می آید، نفاس نامیده می شود.
 (مسأله ۱۸۷) خونی که پیش از زایمان بیرون بیاید، اگر چه در رابطه با زایمان هم باشد، نفاس نیست، بلکه حکم استحاضه بر آن جاری می شود.
 (مسأله ۱۸۸) خونی که به هنگام سقط بچه ناقص - مثل علّقه (خون بسته) و مُضغّه (يك تکه گوشت) - که به آن نوزاد گفته نمی شود، بیرون بیاید، نفاس نیست، بلکه بنابر احتیاط واجب حکم استحاضه بر آن جاری می شود.
 (مسأله ۱۸۹) برای کمترین مدّت نفاس حدّی تعیین نشده، و ممکن است فقط يك لحظه باشد، بلکه امکان دارد به هنگام زایمان، هیچ خونی بیرون نیاید و زن نفاس نشود.

(مسأله ۱۹۰) زنی که دارای عادت عددیه است، اگر خون نفاسش ادامه یابد، به مقدار عادت خود نفاس می گیرد و بنا بر احتیاط واجب لازم است یکی دو روز هم برای روشن شدن وضع خود، به عنوان «استظهار» نفاس قرار دهد، تا ده روز به پایان برسد.

(مسأله ۱۹۱) زنی که دارای عادت عددیه نیست، اگر نفاسش ادامه یابد، تا روز دهم نفاس می گیرد و بعد از آن به وظیفه مستحاضه عمل می کند، ولی بنا بر احتیاط واجب تا روز هجدهم، از آنچه در حال نفاس حرام است اجتناب کرده، سپس غسل نفاس نماید.

(مسأله ۱۹۲) اگر بعد از زایمان جریان خون ادامه پیدا کند و به يك ماه و یا بیشتر برسد، ظاهر این است که بعد از ایام عادت و سپری شدن ده روز، در حکم مستحاضه است و این حکم تا موقع قطع شدن خون ادامه دارد و تا خون تازه ای با ویژگیهای حیض نبیند حکم استحاضه بر او جاری می شود.

(مسأله ۱۹۳) اگر بعد از زایمان جریان خون به قدری ادامه پیدا کند که از مقدار متعارف مربوط به ایام زایمان خارج شود، به حکم زنانی که خون طولانی می بینند عمل کند. حکم این زنها در بخش حیض گفته شد.

(مسأله ۱۹۴) نماز، روزه و هر عبادت دیگری که طهارت در آن شرط است، بر زن در حال نفاس حرام است.

(مسأله ۱۹۵) روزه هایی را که در ایام نفاس ترك کرده، باید قضای آنها را به جا آورد ولی نمازهایش قضا ندارد.

(مسأله ۱۹۶) اگر در اثنای وقت نماز از نفاس پاك شود، باید غسل کرده، آن را بخواند، و اگر نتوانست باید قضای آن را به جا آورد.

(مسأله ۱۹۷) طلاق دادن زن و رابطه زناشوئی در حال نفاس جایز نیست.

(مسأله ۱۹۸) زن در حال نفاس نمی تواند وارد مسجد شود.

غسل نفاس در کیفیت و احکام همانند غسل حیض است.

احکام میّت

مقدمه: انسان همواره باید متوجه این نکته باشد که هر آن احتمال دارد با حادثه و یا بدون دلیل مرگ او را فرا گیرد. و به همین خاطر مستحب است هر از چند بار وصیت نامه‌ی خود را تجدید کند و حقوق الهی و حق الناسی را که به گردن دارد در آن متذکر شود. اما کسی که بخاطر پیری و یا بیماری علائم مرگ را در خود احساس می‌کند واجب است با شتابی هر چه تمام‌تر نسبت به پرداخت حقوق مالی و دیگر حقوقی که از طرف پروردگار متعال به ذمه دارد، اقدام نماید از جمله:

۱- واجب است در صورت توان قضای نماز، روزه، پرداخت خمس، زکات و بدهی‌های مردم و در صورت ناتوانی به شخص مورد اعتمادی وصیت کند که پس از مرگ او، آنها را به بهترین وجهی انجام دهد.

۲- واجب است نسبت به چیزهایی که بر ذمه اوست، یا امانت‌هایی که در دست اوست، اعتراف نماید و بر آن شاهد بگیرد، تا مطمئن شود که به خوبی حفظ می‌شود تا به صاحبانش مسترد گردد.

۳- واجب است توبه، طلب آمرزش، پرداخت کفّاراتی که بر گردن دارد.
(مسأله ۱۹۹) مستحب است کسی را که در حال احتضار (جان دادن) است، به سوی قبله بخوابانند، به طوری که اگر بنشیند، صورت و کف پاهایش به طرف قبله باشد.

(مسأله ۲۰۰) واجب است که مرده مسلمان را پس از مرگ، به طوری که بیان شد رو به قبله قرار دهند.

(مسأله ۲۰۱) مستحب است که انسان در همه حال بخصوص به هنگام جان دادن، به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر اکرم ﷺ، ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و به همه عقاید حقّه، شهادت بدهد و همواره آن را به خاطر بسپارد، تا در دلش جای بگیرد و گرفتار وسوسه‌های شیطانی نشود.

(مسأله ۲۰۲) مستحب است به هنگام شهادت دادن بر عقاید حقّه و توصیه به آنها، کسانی را که در آنجا حضور دارند شاهد بگیرد.

(مسأله ۲۰۳) مستحب است به کسی که در حال احتضار است عقاید حقّه را تلقین کنند تا آنها را بر زبان جاری سازد.

(مسأله ۲۰۴) مستحب است آخرین کلمه‌ای که بر زبان انسان جاری می‌شود، کلمه طیبّه « لا اله الا الله » باشد، که بر اساس روایات معتبر حضرت رسول اکرم i میفرماید: لقنوا موتاكم لا اله الا الله فان من كان آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة و چنین شخصی اهل بهشت است^(۱).

(مسأله ۲۰۵) مستحب است پس از مرگ به بستن چشمها، چانه و دهان میت اقدام شود، دستها و پاهایش را دراز کنند و پارچه‌ای به رویش بپندازند.

(مسأله ۲۰۶) اقدام کردن به غسل و کفن و دفن و دیگر امور مربوط به مرده مؤمن بر همگان « واجب کفائی » است، پس اگر عده‌ای به این کار اقدام نمایند از دیگران ساقط می‌شود و اگر کسی انجام ندهد همگان گنهکار می‌شوند.

(مسأله ۲۰۷) اقدام کردن به این امور حتماً باید با اجازه ولی میّت باشد، که همان وارث اوست، و در میان وارثان هر طبقه‌ای که در ارث مقدم است، از نظر اجازه نیز مقدم می‌باشد.

(مسأله ۲۰۸) مرد نسبت به همسر از همه شایسته‌تر است.

(مسأله ۲۰۹) اگر مراجعه کردن به وارث طبقه قبلی ممکن نباشد، به طبقه بعدی مراجعه می‌شود و از او اجازه تحصیل می‌گردد.

(مسأله ۲۱۰) اگر میت ولی نداشته باشد و یا دسترسی به او نباشد، هر کسی می‌تواند نسبت به کفن و دفن او اقدام کند و احتیاج به اجازه حاکم شرع نیست، مگر به هنگام بروز اختلاف که باید به حاکم شرع مراجعه کرد.

(مسأله ۲۱۱) اگر میّت وصیّت کرده باشد که جز ولی، شخص دیگری

(۱) وسایل الشیعة ۳۶ ابواب الاحتضار.

متصدی امور کفن و دفن او شود، بنابر احتیاط واجب باید با اجازه آن شخص و ولی میت انجام شود.

(مسأله ۲۱۲) اگر میت در مورد غسل و کفن و دفن خود وصیت کرده باشد که مثلاً با آب خاصی او را غسل دهند، یا با کفن مخصوصی او را کفن نمایند، بنابر احتیاط واجب باید ولی به وصیت او عمل کند، مگر این که عمل به وصیت او مستلزم هزینه باشد، که در این صورت احکام خاصی دارد که در باب وصیت بیان خواهد شد.

(مسأله ۲۱۳) هزینه غسل و کفن و دفن زن بر شوهر اوست.

(مسأله ۲۱۴) هزینه غسل و کفن و دفن غیر همسر، از مال خود میت پرداخت می شود و مقدم بر بدهی ها و دیگر موارد وصیت می باشد.

(مسأله ۲۱۵) آنچه باید از ترکه میت پرداخت شود و یا مرد در مورد همسرش هزینه کند، به مقدار واجب غسل و کفن و دفن و حنوط می باشد، اما هزینه های مستحبی، عرفی و یا عادات قبیله ای واجب نیست. و اگر کسی بخواهد آنها را پرداخت کند به عهده خود او می باشد.

(مسأله ۲۱۶) اگر میت در مورد هزینه های اضافی وصیت کرده باشد، از ثلث او پرداخت می شود.

احکام غسل میت

(مسأله ۲۱۷) احکام و کیفیت غسل میت همانند غسل جنابت است، جز این که اگر از بیرون نجاستی به بدن میت رسیده باشد بنابر احتیاط واجب باید قبل از غسل آن را تطهیر نمایند.

(مسأله ۲۱۸) اگر سر میت از پیکرش جدا شده باشد، نخست باید سر را غسل دهند، سپس پیکر آن را.

(مسأله ۲۱۹) در غسل جنابت اگر آب بسیار کمی روی بدن ریخته شود و پوست بدن را تر کند کافی است، ولی در غسل میّت باید آب فراوانی ریخته شود، تا اطمینان حاصل شود که شستشوی عرفی حاصل شد.

(مسأله ۲۲۰) در غسل میّت باید میّت را سه بار غسل دهند:

بار اوّل: با آب سدر.

بار دوّم: با آب کافور.

بار سوّم: با آب خالص.

(مسأله ۲۲۱) کسی که میّت را غسل می دهد باید قصد قربت داشته باشد و او را برای انجام فرمان خدا غسل دهد نه برای اجرت.

(مسأله ۲۲۲) اگر برای غسل میّت سدر، کافور یا هیچکدام پیدا نشود، باید به جای آن با آب خالص غسل بدهند و چنین نیّت کنند: غسل می دهم با آب خالص، به جای سدر یا کافور، قرّبۀ الی الله بنابر احتیاط واجب.

(مسأله ۲۲۳) در غسل با آب سدر، باید به مقداری سدر با آب مخلوط شود که تنظیف بدن با آب سدر تحقق پیدا کند و ظاهر این است که این معنی هنگامی محقق می شود که آب از اطلاق خارج گردد.

(مسأله ۲۲۴) در غسل با آب کافور نیز باید به مقداری کافور با آب مخلوط گردد، که عرفاً خوشبو کردن بدن با کافور صدق کند.

(مسأله ۲۲۵) اگر آب کم باشد و برای سه بار غسل دادن کفایت نکند، باید غسل با آب خالص را برگزیند.

(مسأله ۲۲۶) اگر به جهت نبودن آب، یا ترس از متلاشی شدن بدن میّت - در مثل سوختگی - غسل دادن آن میسر نباشد، باید میّت را تیمّم دهند. و در این فرض نیز يك تیمّم کافی است، گرچه سه تیمّم احتیاط استحبابی است.

(مسأله ۲۲۷) باید غسل دهنده با میّت هم جنس باشند، یعنی مرد را مرد، و

زن را زن غسل دهد. به جز در مواردی که در ضمن مسائل بعدی بیان خواهد شد.
(مسئله ۲۲۸) دختر بچه زیر سه سال را مرد، و پسر بچه زیر سه سال را زن می تواند غسل دهد.

(مسئله ۲۲۹) اگر میتی را از روی عمد یا اشتباه بدون غسل دفن کنند، واجب است که قبر را نبش کرده او را بیرون آورده غسل دهند. و اگر به جهت متغیر شدن بدنش غسل ممکن نباشد باید او را تیمم دهند. ولی اگر نبش کردن موجب هتک حرمت و یا صدمه زدن به میت باشد نبش قبر حرام می شود.
(مسئله ۲۳۰) اگر چیزی از بدن میت جدا شود، باید همراه او دفن شود.

احکام کفن و حنوط

- باید مرده مسلمان را با سه قطعه پارچه که بدن او را بپوشاند، کفن کرد.
کفن باید شامل سه قطعه به شرح زیر باشد:
- ۱- لنگ، که باید همه بدن - به جز سر - را بپوشاند و بهتر آن است که همه بدن را بپوشاند.
 - ۲- پیراهن، که لازم است بنابر احتیاط واجب از سر شانها تا سر زانوها را بپوشاند.
 - ۳- سر تا سری، که باید همه بدن - حتی سر - را بپوشاند. و احتیاط استحبابی آن است که برد یمانی باشد.
- (مسئله ۲۳۱) اگر سه قطعه کفن یافت نشود، به مقدار ممکن اکتفا می شود، با مقدم داشتن چیزی که بدن را بیشتر بپوشاند. اگر مطلقا پیدا نشود به چیزی که عورت را بپوشاند اکتفا می شود.
- (مسئله ۲۳۲) کفن کردن با پارچه ابریشمی جایز نیست.
- (مسئله ۲۳۳) کفن باید بنابر احتیاط واجب از نوع پارچه (بافته شده) باشد،

و لذا پوست و امثال آن کفایت نمی کند، مگر در صورتی که جز آن چیزی یافت نشود.

(مسأله ۲۳۴) باید کفن پاک باشد و اگر بعد از کفن کردن نجس شود، باید تطهیر شود و یا قسمت نجس بریده گردد، به شرط این که با بریدن آن، کفن از مقدار واجب خارج نشود بنا بر احتیاط واجب.

(مسأله ۲۳۵) اگر به جز پارچه نجس چیزی برای کفن نباشد و تطهیر آن ممکن نباشد، با همان پارچه نجس کفن می کنند.

(مسأله ۲۳۶) با پارچه غصبی کفن کردن جایز نیست و اگر غیر از پارچه غصبی چیزی پیدا نشود، کفن ساقط می شود.

(مسأله ۲۳۷) مستحب است به گوشه کفن، با تربت امام حسین علیه السلام نوشته شود: «فلانی شهادت می دهد که لا اله الا الله، محمد رسول الله و علی ولی الله» و اگر شهادت به ولایت سایر ائمه و دیگر عقاید حقّه نیز اضافه شود، مانعی ندارد.

(مسأله ۲۳۸) مستحب است يك چوب تر از درخت خرما، به طول يك وجب و بهتر این است که به طول يك ذراع (در حدود نیم متر) باشد، در قبر همراه میت، از زیر کفن سرتاسری گذاشته شود.

(مسأله ۲۳۹) و افضل از آن «جریدین» است یعنی: دو چوب تر، از درخت خرما باشد، اگر نشد از درخت سدر، و اگر نشد از درخت بید، اگر نشد از درخت انار، و اگر نشد از هر درختی که ممکن باشد.

(مسأله ۲۴۰) واجب است که میت را بعد از غسل دادن، پیش از آن که کفنش را تکمیل کنند، «حنوط» نمایند. یعنی: «کافور» را به هفت عضو سجده (پیشانی، کف دستها، سرزانونها و سر دو انگشت بزرگ پاها) ببالند. به طوری که اثر آن در عضوها باقی بماند.

نماز میّت

نماز خواندن بر جنازه مسلمانی که به حدّ بلوغ رسیده واجب است.

(مسأله ۲۴۱) بر کودکی که نماز خواندن را می فهمید و درک می کرد، مستحب

است نماز میّت خوانده شود، در غیر این صورت مشرّوعیّت ندارد.

(مسأله ۲۴۲) نماز خواندن بر مرده هر مسلمانی واجب است، مگر این که

منکر ولایت ائمه علیهم السلام باشد، که نماز خواندن بر جنازه او مطلوب نیست، مگر برای تقیه، ایجاد تفاهم و یا جلب محبّت مخالفان.

(مسأله ۲۴۳) در نماز میّت پنج تکبیر واجب است، که باید پس از چهار تکبیر

دعاهای لازم خوانده شود و تکبیر پنجم پایان بخش نماز است و نیازی به سلام ندارد.

(مسأله ۲۴۴) در مورد میّت مجهول الحال، که نمی دانیم اهل ایمان و معتقد

به ولایت بوده یا نه، به عموم مؤمنان دعا می شود، تا اگر اهل ایمان باشد او را نیز سودمند باشد. و می توان چنین گفت: « اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ يُحِبُّ الْخَيْرَ وَ اَهْلَهُ، فَاعْفِرْ لَهُ، وَارْحَمْهُ وَ تَجَاوَزْ عَنْهُ ».

(مسأله ۲۴۵) احتیاط استحبابی آن است که نماز میّت را به شکل زیر انجام

دهند:

۱) اَللّٰهُ اَكْبَرُ، اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ.

در اینجا بهتر است اعتراف به سایر عقاید حقّه نیز افزوده شود.

۲) اَللّٰهُ اَكْبَرُ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ.

وبهتر است که به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بالخصوص دعا شود و دیگر

پیامبران، فرشتگان و دیگر اولیای الهی که شایسته درود و صلوات هستند نیز اضافه شوند.

۳) اَللّٰهُ اَكْبَرُ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ.

۴ (اللَّهُ أَكْبَرُ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ.

و اگر میّت زن باشد به جای « لهذا » می گوید: « لِهَذِهِ ».

۵ (اللَّهُ أَكْبَرُ. [پایان]).

(مسأله ۲۴۶) در دعاهاى نماز میّت عبارت خاصّی شرط نیست، بلکه با هر تعبیری مضامین بالا گفته شود کافی است. ولی بنابر احتیاط واجب باید مقدار واجب آن به عربی گفته شود.

(مسأله ۲۴۷) در نماز میّت شرایطی هست که باید رعایت شود:

۱ - نیّت، چنانکه در وضو گفته شد.

۲ - اجازه ولی، چنانکه در مقدمه این فصل بیان شد.

۳ - حضور میّت، نماز بر میّت غایب - که در میان دیگران رایج است - در نزد ما مشروعیت ندارد.

۴ - محاذات میّت، یعنی باید نماز گزار در کنار میّت و در محاذات قسمتی از بدن او بایستد.

۵ - میّت در کنار نماز گزار باشد.

(مسأله ۲۴۸) میّت نباید در جای بسیار بلند، بسیار پست و یا در محلّ دور از نماز گزار باشد. و نباید دیوار، پارچه و یا چیز دیگری در میان آنها حائل باشد.

۶ - نماز میت را ایستاده بخواند.

۷ - میّت به پشت خوابیده باشد.

۸ - میّت و نماز گزار رو به قبله باشند، یعنی نماز گزار رو به قبله باشد و جنازه را طوری در مقابل او قرار بدهند که سر میّت به طرف راست، و پاهایش به طرف چپ نماز گزار باشد.

۹ - موالات، یعنی بنابر احتیاط واجب در میان تکبیرها و دعاها بقدری فاصله نشود که عرفاً مشغول به نماز صدق نکند.

۱۰ - بعد از کفن و قبل از دفن باشد، یعنی پس از غسل (یا تیمم)، حنوط و کفن، و پیش از دفن، نماز خوانده شود.

(مسئله ۲۴۹) در نماز میت لازم نیست که نمازگزار با وضو (یا غسل و تیمم) باشد و بدن و لباسش پاک باشد.

(مسئله ۲۵۰) مستحب است نماز میت به جماعت خوانده شود و هر چه شمار نمازگزاران بیشتر باشد، سود بیشتری به میت می‌رسد و در امام جماعت نیز عدالت شرط نیست.

(مسئله ۲۵۱) اگر چند جنازه باشد، می‌توان آنها را در کنار یکدیگر قرار داده و برای همه آنها يك نماز خواند و در دعا بر آنها صیغه تثنیه و جمع را رعایت نماید. و اگر برخی مرد و برخی دیگر زن باشند، بهتر است که مرد را نزدیک نمازگزار قرار دهند.

احکام دفن میت

واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند که درندگان و امثال آنها نتوانند پیکرش را بیرون بیاورند و از رسیدن بوی بدنش به بیرون نیز جلوگیری شود.

(مسئله ۲۵۲) باید میت را در قبر طوری بر پهلوی راست بخوابانند که سینه و صورت او رو به قبله باشد.

(مسئله ۲۵۳) اگر به دست آوردن قبله ممکن نباشد، به طرفی که گمان می‌کنند که قبله باشد دفن می‌کنند، و اگر به هیچوجه نتوانند سمت قبله را به دست آورند، حکم وجوب رو به قبله قرار دادن، ساقط می‌شود.

(مسئله ۲۵۴) دفن کردن بدن مؤمن در جایی که بی‌احترامی به او می‌باشد، مانند مزبله و چاه فاضلاب، حرام است.

(مسئله ۲۵۵) دفن مرده در محل وقفی که برای جهت خاصی وقف شده و

عنوان وقف شامل دفن اموات نمی باشد، جایز نیست.

(مسأله ۲۵۶) دفن کردن مرده در قبر مرده ای دیگر حرام است، اگر چه به صورت اتّفاقی باز شده باشد، مگر در سه مورد:

۱- محلّ قبر به میّت اولی اختصاص نیافته باشد، بلکه روال بر این باشد که هر وقت ایجاب کند میّت دیگری نیز در آنجا دفن شود.

۲- میّت قبلی را در آورده به محلّ دیگری انتقال داده باشند.

۳- مرده قبلی بطوری پوسیده که، به خاک تبدیل شده باشد و دیگر آنجا محلّ دفن آن شخص محسوب نشود.

(مسأله ۲۵۷) در برخی از روایات از جا به جا کردن میّت از شهری که در آن وفات کرده نبی شده است. این روایات گر چه ضعیف است ولی بهتر است رعایت شود، امّا واجب نمی باشد، و به طوری که سیره مسلمانان از صدر اسلام بر آن جاری شده، انتقال دادن آنها اشکالی ندارد.

(مسأله ۲۵۸) نبش قبر در صورتی که موجب هتک حرمت نباشد نیز بنابر احتیاط واجب جایز نیست، مگر در چند مورد:

۱) اگر میّتی بدون غسل یا کفن و یا به صورت غیر شرعی دفن شده، و هنوز فاصله ای نشده که در بدن تغییری حاصل شده باشد و در اثر نبش قبر نیز هتک حرمت نشود، نبش کردن آن جایز است.

۲) نبش قبر برای انتقال دادن جنازه به مشاهد مشرّفه و یا به آرامگاه خانوادگی که موجب عزّت میّت است و در آنجا یادش جاوید می ماند و همواره بر سر مزارش قرآن می خوانند و طلب آمرزش می کنند، جایز است.

۳) نبش قبر برای جلوگیری از کار حرام جایز است، مثل این که جنازه ای را در ملک دیگری بدون اجازه مالک دفن کرده باشند، یا با کفن غصبی کفن کرده باشند و یا چیزی را که مال دیگری است به همراه جنازه دفن کرده باشند و یا آن که

برای اثبات حق و یا اثبات جرم پزشکی قانونی نیاز به نبش قبر داشته باشد.

(مسأله ۲۵۹) در همه موارد یاد شده باید توجه شود که نبش قبر موجب بی حرمتی به میت نشود. بنابر احتیاط واجب در مورد سوّم اگر صاحب حق برای دریافت حق خود شتاب کرده و اصرار نماید، برای اهمّیت حقوق مردم، ادای حق را بر حرمت میت ترجیح می دهیم.

(مسأله ۲۶۰) در دو مورد اوّل باید از ولیّ میت برای نبش قبر اذن گرفته شود و در مورد سوم نیز بنابر احتیاط واجب، و اگر به ولیّ دسترسی نباشد از کسی که بعد از ولیّ به میت نزدیکتر است، باید اجازه بگیرند بنابر احتیاط واجب.

(مسأله ۲۶۱) مستحب است صورت میت را باز کرده، گونه راست او را بر زمین گذاشته و مقداری تربت امام حسین (علیه السلام) همراه او در قبر بگذارند و احتیاط مستحب آن است که به مقدار يك خشت از آن در مقابل صورتش گذاشته شود.

(مسأله ۲۶۲) شایسته است که پس از نهادن میت در قبر و پیش از پوشانیدن قبر، شهادتین، عقاید حقّه و اقرار به امامت فرد فرد ائمّه (علیهم السلام) را به او تلقین کنند.

(مسأله ۲۶۳) اگر عضوی از بدن میت جدا شده که استخوان در آن هست، بنابر احتیاط واجب باید آن را غسل داده، و در پارچه‌ای بپیچند سپس آن را دفن کنند.

(مسأله ۲۶۴) اگر قطعه گوشتی از بدن میت جدا شده و استخوان در آن نیست، احتیاج به غسل ندارد ولی باید آن را دفن کنند و احتیاط مستحب آنست که آن را در پارچه‌ای بپیچند و سپس دفن کنند.

(مسأله ۲۶۵) اگر قطعه‌ای از بدن انسان زنده جدا شود، احکام میت بر آن جاری نمی شود، اگر چه استخوان هم داشته باشد، ولی بهتر است که آن را دفن کنند.

(مسأله ۲۶۶) بر بچه سقط شده نیاز میت مشرّعیت ندارد. ولی اگر خلقتش کامل شده و اعضایش رشد کرده باشد، باید آن را غسل داده، حنوط و کفن نموده دفن نمایند.

(مسأله ۲۶۷) بچه سقط شده‌ای که چهار ماه در شکم مادر بوده، ولی خلقتش کامل نشده، بنابر احتیاط واجب باید او را غسل داده، در پارچه‌ای پیچیده، و دفن نمایند.

(مسأله ۲۶۸) بچه سقط شده‌ای که چهار ماهه نشده و خلقتش کامل نگشته، احتیاج به غسل و کفن ندارد، بلکه او را در پارچه‌ای پیچیده دفن می‌کنند.

احکام غسل مسّ میت

اگر کسی به جسد مرده‌ای که بدنش سرد شده ولی هنوز او را غسل نداده‌اند دست بزنند، غسل مسّ میت بر او واجب می‌شود، اما اگر بدن او گرم باشد هر چند غسل نداده باشند، غسل بر او واجب نمی‌شود.

(مسأله ۲۶۹) بدن مرده پیش از غسل میت نجس است، و لذا اگر کسی با رطوبت آن را مسّ کند، عضوی که با رطوبت به بدن میت رسیده نجس می‌شود.

(مسأله ۲۷۰) هنگامی که غسل‌های سه‌گانه میت به اتمام رسید بدنش پاک می‌شود.

(مسأله ۲۷۱) اگر کسی عضو جدا شده از میت یا از بدن شخص زنده را که در آن استخوان هست مسّ کند، غسل بر او واجب می‌شود. ولی اگر گوشت بدون استخوان و یا استخوان بدون گوشت را مسّ کند، غسل بر او واجب نمی‌شود.

(مسأله ۲۷۲) کسی که غسل مسّ میت بر عهده دارد نمی‌تواند کاری که مشروط بر طهارت است، انجام دهد مانند نماز و دست زدن بر خط قرآن. ولی چیزهایی که بر جنب و زن حائض حرام است مانند ورود به مسجد و خواندن سوره‌هایی که آیه سجده دارد، بر او حرام نیست.

(مسأله ۲۷۳) غسل مسّ میت در همه احکام و شرایط همانند غسل جنابت است و به طوری که گفته شد از وضو نیز کفایت می‌کند.

غسلهای مستحب

غسلهای مستحبی بسیار فراوان است که از آن جمله است:

- ۱- غسل جمعه، که از مستحبات مؤکده است و وقت آن از طلوع فجر تا ظهر شرعی روز جمعه می‌باشد. و اگر تا آن موقع انجام نداد، می‌تواند تا غروب آن روز و یا در روز شنبه آن را قضا نماید.
 - ۲- غسل روزهای عید فطر و قربان، و وقت آنها از طلوع فجر تا غروب آفتاب آن دو روز می‌باشد.
 - ۳- غسل روزهای ترویبه و عرفه، یعنی روز هشتم و نهم ذی الحجة الحرام، و وقت آن از طلوع فجر تا غروب آفتاب آن دو روز می‌باشد.
 - ۴- غسل شب اول ماه مبارك رمضان و شب ۱۷ و شبهای قدر، یعنی شبهای ۱۹، ۲۱، ۲۳، که برترین آنها شب بیست و سوم، سپس شب بیست و یکم می‌باشد.
 - ۵- غسل ورود به شهرهای مکه و مدینه، برای انجام حج، عمره و زیارت.
 - ۶- غسل ورود به حرم مکه، کعبه معظمه، حرم مدینه و مسجد النبی ﷺ.
 - ۷- غسل احرام و برای وقوف در عرفات (اندکی بعد از ظهر)، و برای قربانی کردن، سر تراشیدن و طواف خانه خدا به هنگام بازگشت از منی.
 - ۸- غسل مسّ میّتی که غسل داده شده.
 - ۹- غسل قضای نماز آیات، در مورد کسی که به هنگام خسوف کامل (ماه گرفتگی) کوتاهی نموده و اینک می‌خواهد قضای آن را به جا بیاورد.
 - ۱۰- غسل توبه، در مورد کسی که به ساز و آواز گوش داده است.
- (مسأله ۲۷۴) مشروعیت غسلهای یاد شده نزد ما ثابت است و کسی که یکی از آنها را انجام دهد از وضو نیز کفایت می‌کند.
- (مسأله ۲۷۵) غسلهای فراوانی در کتب فقهی، ادعیه و زیارات نقل شده که

مشروعیت آنها ثابت نشده، و بهتر است آنها را به رجاءِ مطلوبیت انجام داده، ولی کفایت از وضو نمی‌کند.

(مسأله ۲۷۶) مشروعیت تیمم به جای غسلهای مستحبی، جز در موارد خاصی ثابت نشده و لذا جز برای رجاءِ مطلوبیت نمی‌توان آنها را انجام داد و از وضو نیز کفایت نمی‌کند.

تیمم

مواردی که باید بجای وضو تیمم کرد

اول: هنگامی که آب به مقداری که برای اعمال واجب وضو یا غسل کفایت کند، پیدا نشود.

(مسأله ۲۷۷) انسان باید در طلب آب تلاش کند، تا یقین و یا اطمینان پیدا کند که آب وجود ندارد.

(مسأله ۲۷۸) در دشت و صحرا و سرزمینهای هموار، باید در هر يك از چهار سمتی که احتمال آب باشد، به مقدار پرتاب دو تیر از آب جستجو کند و در سرزمینهای سخت و ناهموار به مقدار پرتاب يك تیر معمولی باید جستجو نماید.

دوم: ترس تشنگی برای خود یا همراهانش، اگر چه مرکب و یا حیوانی باشد که وظیفه‌اش اتهام ورزیدن به شئون آن می‌باشد. و یا خوف تلف بر جاننداری باشد که حفظ جان او برایش واجب باشد. در این موارد باید آب را نگهدارد و به جای وضو یا غسل تیمم نماید.

سوم: ترس ضرر جانی از استعمال آب، مگر این که از موارد جبیره باشد و به وسیله جبیره از ضرر در امان بماند، در این صورت باید وضو یا غسل جبیره‌ای انجام دهد. چنانکه در بخش وضو گفته شد.

(مسأله ۲۷۹) کسی که می‌ترسد اگر وضو بگیرد یا غسل کند، مریض شود یا

مرضش شدت پیدا کند و یا دیرتر بهبودی حاصل کند و از موارد جبیره نباشد، باید تیمم کند.

(مسأله ۲۸۰) کسی که آب برایش ضرر دارد و ضرر آن به قدری است که ارتکاب آن حرام می‌باشد، اگر با علم به ضرر و توجه به حرمت وضو بگیرد یا غسل کند، وضو و غسلش باطل است، و در غیر این صورت صحیح می‌باشد.

چهارم: مصرف کردن آب در جای دیگر برایش الزامی باشد، مانند تطهیر مسجد یا تطهیر بدن و لباس برای نماز، که اگر در این موارد از روی غفلت با آب وضو بگیرد یا غسل کند، وضو و غسلش صحیح است.

پنجم: از استعمال آب عذر شرعی داشته باشد، مثل این که آب در محلّ غصبی یا در ظرف غصبی باشد و صاحب ملك یا صاحب ظرف راضی به تصرّف در آن نباشد.

(مسأله ۲۸۱) در تنگی وقت احتیاط مستحب این است که تیمم کرده نماز را با تیمم بخواند، سپس وضو گرفته یا غسل نموده نماز را قضا کند.

(مسأله ۲۸۲) اگر احتمال بدهد که می‌تواند وضو گرفته همه نماز و یا بنابر احتیاط واجب مقداری از نماز - ولو يك ركعت آن - را با وضو بخواند، باید چنین کند و نمی‌تواند به تیمم بسنده کند.

چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است

بر هر چیزی که زمین نامیده می‌شود، اگر چه مانند سنگها و تخته سنگها، سفت و سخت باشد، تیمم جایز است، اگر چه در صورت امکان تیمم بر خاک، احتیاط مستحب است.

(مسأله ۲۸۳) چیزی که انسان بر آن تیمم می‌کند باید پاك باشد.

(مسأله ۲۸۴) چیزی که در اصل از زمین به دست آمده، ولی اکنون بر آن

زمین گفته نمی‌شود، مانند: گیاه، نمک و شیشه، تیمم بر آنها جایز نیست.
(مسئله ۲۸۵) بر گچ، آهک، سیان و دیگر موادّ زمینی، پس از پخته شدن، تیمم جایز است، اگر چه احتیاط مستحب است که بر پخته نشده آنها تیمم کند.
(مسئله ۲۸۶) تیمم بر چیزی که مال دیگری است، بدون اجازه مالک آن جایز نیست.

(مسئله ۲۸۷) تیمم کردن بر روی دیوار مردم از طرف خیابان، همچنین در زمینهای باز و بدون حصار، که عبور از آنها بدون اجازه مالک مانعی ندارد، جایز است.

(مسئله ۲۸۸) کسی که قدرت بر استعمال آب ندارد و چیزی که تیمم بر آن جایز باشد در اختیار ندارد - حتی گل - چنین شخصی « فاقد الطهورین » نامیده می‌شود، و ادای نماز در وقت آن از او ساقط می‌شود.
(مسئله ۲۸۹) شخص فاقد الطهورین، اگر در اثنای وقت دسترسی به آب یا چیزی که تیمم بر آن صحیح است داشته، در اثر غفلت یا کوتاهی وضو یا تیمم نکرده و بعد از آن ناتوان شده، باید بعد از نمازش را با طهارت قضا کند.
(مسئله ۲۹۰) شخص فاقد الطهورین اگر خودش کوتاهی نداشته باشد، بلکه زندانی و یا مثل زندانی باشد و اختیاری از خود نداشته باشد، نمازهایی که از او فوت می‌شود قضا ندارد.

چگونه تیمم کنیم

تیمم سه مرحله دارد که عبارت است از :

- ۱ - زدن دو دست با هم بر زمین.
- ۲ - کشیدن همه کف دستها بر پیشانی از بالا به پایین.
- ۳ - کشیدن کف دست چپ بر پشت دست راست، سپس کشیدن کف دست

راست بر پشت دست چپ.

(مسأله ۲۹۱) اگر کف دستها را بر زمین بگذارد کافی نیست، بلکه باید آنها را بر زمین بزند.

(مسأله ۲۹۲) پیشانی عبارت است از استخوان پهن و صافی که در قسمت بالای صورت قرار دارد.

(مسأله ۲۹۳) حدّ پیشانی از بالا عبارت است از رستنگاه مو، تا پایین استخوانهای ابرو، و از دو طرف دو قسمت برجسته پیشانی. و بهتر آن است که جبینها (دو طرف پیشانی) نیز همراه پیشانی مسح شود.

(مسأله ۲۹۴) مسح پشت دستها باید از میچ دستها آغاز شود و به نوك انگشتان خاتمه پیدا کند.

(مسأله ۲۹۵) کسی که هر دو دستش قطع شده، یا از زدن هر دو دست ناتوان است، اگر بتواند بقیه دستهایش را بر زمین بزند، آنها را بر زمین می زند و با آنها پیشانی اش را مسح می کند. و اگر فقط باقیانده يك دستش را می تواند بر زمین بزند، آن را بر زمین می زند و با آن پیشانی اش را مسح می کند.

(مسأله ۲۹۶) کسی که به هیچوجه نمی تواند با دستها یا باقیانده دستها پیشانی اش را مسح کند، پیشانی اش را مستقیماً بر زمین می کشد و در صورت امکان بنابر احتیاط واجب از شخص دیگری هم کمک می گیرد، چنانکه در بالا گفته شد.

(مسأله ۲۹۷) باید در پیشانی و پشت دستها چیزی نباشد که از مسح کردن دستها بر آن جلوگیری کند و اگر باشد باید آن را برطرف نماید.

(مسأله ۲۹۸) اگر حایل که در کف دست است، همه کف دست را پوشانیده باشد، بنابر احتیاط واجب لازم است دست را با آن حایل بر زمین بزند، بر پیشانی و پشت دستها بکشد و علاوه بر آن، به وظیفه کسی که دستش قطع شده بود نیز عمل کند.

شرایط تیمم

تیمم پنج شرط دارد:

- ۱ - نیت، چنانکه در وضو گفته شد.
(مسأله ۲۹۹) در تیمم باید به هنگام زدن دستها بر زمین نیت کند.
- (مسأله ۳۰۰) در تیمم لازم نیست که مشخص کند که آیا بدل از وضو یا بدل از غسل می باشد.
- ۲ - شخصا تیمم نماید.
- (مسأله ۳۰۱) کسی که نمی تواند شخصا تیمم کند، باید از دیگری کمک بگیرد، چنانکه در مورد وضو بیان گردید.
- ۳ - ترتیب در میان اجزای تیمم، چنانکه در وضو گفته شد.
- ۴ - موالات، یعنی پشت سر هم انجام دادن اگر چه بدل از غسل باشد.
- ۵ - پاك بودن اعضای تیمم.
- (مسأله ۳۰۲) اگر دست تیمم کننده نجس باشد و به هنگام زدن دستهایش بر زمین در اثر رطوبت موجب نجاست زمین گردد، تیمم او باطل است.
- (مسأله ۳۰۳) اگر بعد از فراغت از تیمم در صحت آن شك کند، به شك خود اعتنا نکند و بنا را بر صحت آن بگذارد. همچنین اگر پس از انجام یکی از اجزای آن، شك کند که آیا جزء قبلی را انجام داده است یا نه؟ بنا را بر صحت می گذارد و به شك خود اعتنا نمی کند، اگر چه تدارك کردن آن احتیاط مستحب است.

احکام تیمم

- (مسأله ۳۰۴) بنابر احتیاط واجب، پیش از فرا رسیدن وقت نماز، نمی تواند تیمم کند، مگر آن که بداند یا برسد که پس از وقت، تیمم کردن ممکن نخواهد بود.

(مسئله ۳۰۵) در وسعت وقت نمی توان نماز را با تیمم خواند، مگر به ملاحظه این که عذرش تا آخر وقت باقی خواهد ماند. پس اگر عذرش تا آخر وقت باقی ماند نمازش صحیح است، ولی اگر عذرش برطرف شود، باید وضو یا غسل کرده، نمازش را اعاده کند.

(مسئله ۳۰۶) کسی که از وضو گرفتن معذور است، برای هر موردی که وضو مشروعیّت دارد، می تواند تیمم بدل از وضو انجام دهد. حتی برای با طهارت بودن و در مسجد ماندن، که شرعا رجحان دارد، ولی نمی توان برای دست زدن به خط قرآن تیمم کرد، مگر این که به آن مضطرّ شود و یا دلیلی رجحان پیدا کند.

(مسئله ۳۰۷) کسی که برای نمازی تیمم کرده، اگر وقت نماز بعدی وارد شود، می تواند با همان تیمم آن را بخواند، اگر چه فاصله زیاد شده باشد.

(مسئله ۳۰۸) تیمم بدل از وضو فقط در دو صورت باطل می شود:

۱- پیدا شدن آب (برای کسی که به جهت نبودن آب تیمم کرده بود).

۲- سر زدن حدث، یعنی یکی از چیزهایی که وضو را باطل می کند از او سر بزنند.

(مسئله ۳۰۹) کسی که به جای غسل تیمم کرده، تا وقتی که عذرش باقی هست، تیممش باطل نمی شود، مگر این که یکی از موجبات غسل فراهم شود، مثلاً: کسی که به جای غسل جنابت تیمم کرده بود، باز هم جنابت دیگری بر او عارض شود.

نجاسات

ده چیز نجس است که به هیچ وجه پاک نمی شوند. و در اصطلاح به آنها "عین نجاست" می گویند و آنها عبارتند از:

اول و دوم: بول و غائط

(مسئله ۳۱۰) هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد، که اگر رگ

گردنش را ببرند خون از آن می‌جهد، ادرار و مدفوعش نجس می‌باشد.
(مسأله ۳۱۱) بول و غائط پرندگان پاك است، اگر چه حرام گوشت باشند، مانند باز شکاری.

سوم: منی

(مسأله ۳۱۲) منی هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد، نجس است.

چهارم: خون

(مسأله ۳۱۳) خون هر حیوانی که خون جهنده دارد، که اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می‌کند، نجس است.

(مسأله ۳۱۴) حیوانی که مطابق دستور شرع ذبح شده و به مقدار متعارف خون از رگهای گردنش رفته، خونی که در بدنش می‌ماند پاك است.
(مسأله ۳۱۵) خونی که در تخم مرغ دیده می‌شود پاك است، اگر چه خوردن آن بنا بر احتیاط واجب حرام است.

(مسأله ۳۱۶) خون، منی، بول و غائط پس از خروج از بدن نجس و پیش از آن پاك می‌باشند و اگر چیزی مانند چاقو و آمپول در داخل بدن با آنها ملاقات کند، نجس نمی‌شود.

پنجم: مردار

(مسأله ۳۱۷) مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

(مسأله ۳۱۸) اگر قسمتی از بدن حیوان زنده را قطع کنند، نجس است، ولی پوست و زیگیل که خود به خود از بدن جدا می‌شود نجس نیست.
(مسأله ۳۱۹) چیزهایی از مردار چون پشم، مو، كرك، استخوان، شاخ و ناخن که روح ندارند، پاك می‌باشند.

(مسأله ۳۲۰) تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید، اگر پوست آن سفت شده باشد پاك است.

(مسأله ۳۲۱) منظور از مردار هر حیوانی است که به دستور شرع ذبح نشده باشد.

(مسأله ۳۲۲) گوشت، پوست، پیه، چرم و روغنی که در بازار مسلمانان خرید و فروش می شود، یا در کشور اسلامی تهیه می شود و یا در دست مسلمان است و صاحب آن با آن معامله حیوان تذکیه شده می کند، پاک است. مگر این که بدانیم آن را از غیر مسلمان خریده اند و در مورد تذکیه آن تحقیق نکرده اند.

ششم و هفتم: سگ و خوک

(مسأله ۳۲۳) همه اعضای سگ و خوک، حتی مو و ناخن و دیگر اجزای بی روح آنها نجس می باشد.

هشتم: کافر

(مسأله ۳۲۴) یهودی، مسیحی و مجوسی (زرتشتی) ظاهرًا پاک هستند، و می توان با آنها معاشرت نمود، اگر چه کراهت دارد.

(مسأله ۳۲۵) طهارت اهل کتاب در صورتی است که با ملاقات نجاست، مانند مردار و شراب خود را آلوده نکرده باشند.

(مسأله ۳۲۶) در صورتی که نمی دانیم آیا با نجاست ملاقات کرده اند یا نه، محکوم به طهارت هستند و می توان با آنها معاشرت نمود.

(مسأله ۳۲۷) کسی که به اسلام اقرار می کند ولی یکی از ضروریات دین را انکار می کند، مثلاً می داند که خداوند شرب خمر را حرام کرده و پیامبر ﷺ آن را ابلاغ نموده، اگر آن را انکار کند، کافر می شود.

(مسأله ۳۲۸) کسی که یکی از ضروریات دین را نمی داند که خداوند حرام کرده، و نمی داند که پیامبر اکرم ﷺ آن را ابلاغ نموده است، اگر از روی جهالت و نادانی آن را انکار نماید کافر نمی شود.

نهم: شراب

(مسأله ۳۲۹) شراب، آبجو و هر چیزی که انسان را مست کند و روان باشد نجس است.

(مسأله ۳۳۰) بنگ و حشیش و هر چیز مست کننده‌ای که جامد باشد، پاك است، اگر چه چیزی در آن بریزند که روان گردد.

(مسأله ۳۳۱) آب انگور اگر خود به خود به جوش آید ظاهر این است که مست کننده می‌شود و لذا حرام و نجس می‌باشد.

(مسأله ۳۳۲) اگر آب انگور به وسیله آتش به جوش آید، حرام ولی پاك است و اگر آنقدر بجوشد که دو سوم آن بخار شود و يك سوم آن بماند، خوردن آن نیز حلال می‌شود.

دهم: عرق شتر نجاست خوار

(مسأله ۳۳۳) بنابر احتیاط واجب عرق شتر و هر حیوان نجاست خوار نجس است.

(مسأله ۳۳۴) عرق جنب و عرق حائض پاك است و اگر عرق آنها به لباسشان برسد، می‌توانند با آن لباس نماز بخوانند.

(مسأله ۳۳۵) عرق جنب از حرام اگر چه پاك است ولی بنابر احتیاط واجب تا آن را نشسته‌اند نمی‌توانند با آن نماز بخوانند.

احکام نجاسات

(مسأله ۳۳۶) اگر چیز پاکی با نجاست ملاقات کند و یکی از آنها رطوبتی داشته باشد که به دیگری سرایت می‌کند، در این صورت آن شیء پاك نجس می‌شود، چه رطوبت آبی باشد یا رطوبت روغنی.

(مسأله ۳۳۷) چیز روانی که به نجاست برسد، همه‌اش نجس می‌شود، مگر

این که به جهت سرما و امثال آن به صورت جامد در آمده باشد، که در این صورت فقط جایی که به نجاست رسیده نجس می شود.

(مسئله ۳۳۸) میزان در انجماد بنا بر احتیاط واجب آن است که به صورت غسل و روغن منجمد در زمستان در آمده باشد.

(مسئله ۳۳۹) شیر غلیظ و ماست چکیده در حکم منجمد می باشند، ولی چیزهای روان که سیلان دارند اگر چه به کندی باشد، بنا بر احتیاط واجب در حکم جامد نمی باشند.

(مسئله ۳۴۰) شیء متنجس که با ملاقات نجس، نجس شده است، همانند خود نجس می باشد و هر چیزی که با رطوبت به آن برسد نجس می شود، اگر چه با چند واسطه به آن رسیده باشد.

(مسئله ۳۴۱) اگر کسی با آب نجسی مضمضه کند، آب کشیدن داخل دهان لازم نیست.

(مسئله ۳۴۲) دندان مصنوعی و روکش فلزی دندانها در حکم داخل دهان می باشند و آب کشیدن آنها لازم نیست.

(مسئله ۳۴۳) اگر در نجاست چیزی شك کند، حکم به طهارت آن می کند پس اگر نمی داند که چیزی پشم گوسفند است یا موی سگ؟ یا نمی داند که با نجس ملاقات کرده یا نه؟ و یا می داند که با نجس ملاقات کرده، ولی نمی داند که رطوبت سرایت کننده داشته یا نه؟ در همه این صورتها پاك است.

(مسئله ۳۴۴) در نماز باید بدن و لباس نمازگزار پاك باشد، حتی لباسهای كوچك مثل جوراب و عرقچین که ساتر عورت نمی باشند.

(مسئله ۳۴۵) در نماز میّت پاك بودن بدن و لباس نمازگزار شرط نیست.

(مسئله ۳۴۶) مکان نمازگزار لازم نیست که پاك باشد، به شرط اینکه خشك باشد و یا رطوبت سرایت کننده نداشته باشد که بدن یا لباسش را نجس کند، ولی

محل سجده او باید پاك باشد.

(مسأله ۳۴۷) اگر کسی متوجّه شود که نمازگزاری با بدن یا لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست که او را متوجّه نماید.

(مسأله ۳۴۸) در چند مورد نماز خواندن با بدن و لباس نجس مانعی ندارد:

۱ - خون زخها و دملهایی که در ظاهر بدن باشند، تا هنگامی که آن زخم یا دمل بهبودی نیافته، در نماز مورد عفو هستند.

۲ - خون کمتر از يك درهم در لباس مورد عفو است. ولی بنابر احتیاط واجب در بدن مورد عفو نیست و منظور از يك درهم، به مقدار يك دائره به قطر دو سانتیمتر و سه میلی متر می باشد.

(مسأله ۳۴۹) برخی از اقسام خونها به هیچ وجه مورد عفو نیستند اگر چه کمتر از يك درهم باشند، از آن جمله است:

(الف) خون حیض و نفاس نیز بنابر احتیاط واجب.

(ب) خون آمیخته با آب یا چرك

(ج) خون حیوان نجس العین، بنابر احتیاط واجب.

(د) خون میته، بنابر احتیاط واجب.

(هـ) خون حیوان حرام گوشت.

۳ - لباس کوچکی که به تنهایی عورت مرد را نپوشاند، مانند جوراب عرقچین و دستمال كوچك، در نماز مورد عفو می باشند.

۴ - لباس مادری که پرستاری بچه اش را به عهده دارد در نماز مورد عفو است، مشروط بر این که:

(الف) فقط يك لباس داشته باشد و یا به جهت سرما و امثال آن به پوشیدن همه آنها ناگزیر باشد.

(ب) تهیه لباس پاك برای او دشوار باشد بنابر احتیاط واجب.

ج) در هر روز يك بار آن را بشوید.

د) لباس او فقط با ادرار بچه آلوده باشد و نجاست دیگری به آن نرسیده باشد.

هـ) مادر بچه باشد نه دایه و پرستار كودك دیگران.

(مسأله ۳۵۰) نجس کردن مسجد حرام است، اگر چه موجب بی حرمتی نباشد.

(مسأله ۳۵۱) نجس کردن فرش و ظروف و اثاث مسجد حرام است و اگر نجس شوند باید نسبت به تطهیر آنها اقدام شود، مگر چیزهایی که به همین منظور تهیه می شود، مانند قفسه و جاکفشی.

(مسأله ۳۵۲) نجس کردن اماکن متبرّكه و مشاهد مشرفه حرام است و در صورتی که بقای نجاست موجب بی حرمتی باشد باید نسبت به تطهیر آن اقدام گردد.

(مسأله ۳۵۳) نجس کردن قرآن کریم، و هر چیزی که به جهت انتساب به چیز مقدّسی قداست پیدا کند (مانند پرده کعبه، تربت امام حسین علیه السلام) حرام است و تطهیر آنها واجب می باشد.

مطهّرات (پاک کننده ها)

دوازده چیز نجاست را پاك می کنند و احکام آنها نسبت به مواردشان متفاوت است:

اوّل: آب

(مسأله ۳۵۴) آب مطلق و پاك به هر متنجّسی برسد و بر آن غلبه کند به سه شرط آن را پاك می کند:

الف - عین نجاست عرفاً از بین برود. ولی اگر رنگ، بو و چربی آن بماند

ضرری به پاك شدن آن نمی‌رساند.

ب- در شستشو با آب قلیل، باید غسله به طور متعارف از آن جدا شود. و اگر آب در آن نفوذ کرده، باید به وسیله فشار دادن و یا تکان دادن غسله آن را جدا کنند.

ج- آب بر روی چیز متنجس ریخته شود، و اگر شیء نجس به داخل آب قلیل انداخته شود، نه تنها پاك نمی‌شود، بلکه آب را نجس می‌کند.

(مسأله ۳۵۵) در آب کُرّ، جاری و باران، اگر يك بار آب بر شیء متنجس برسد و بر آن غلبه کند، آن را پاك می‌کند.

(مسأله ۳۵۶) در آب قلیل نیز يك بار شستن کفایت می‌کند، مگر در مواردی که از آن جمله است:

الف) در بول، باید دو بار آب بر آن ریخته شود و غسله‌اش جدا گردد، یا دوبار شسته شود و غسله‌اش منفصل شود.

(مسأله ۳۵۷) در شستن ادرار يك بار شستن، یا يك بار آب ریختن کفایت نمی‌کند، اگر چه به مدّت طولانی آب ریخته شود و بیش از مقدار دو بار به صورت متصل آب ریخته شود، بلکه باید وسط آن قطع شود.

ب) در مورد ظروف متنجس که باید سه بار شسته شوند، یا سه بار آب در آنها بریزند و خالی کنند.

ج) ظرفی که به وسیله آب خوردن خوك از آن، و یا بنابر احتیاط واجب مردن موش صحرائی در آن نجس شود، باید هفت مرتبه شسته شود.

د) ظرفی که سگ از آن آب بخورد، باید اوّل خاك مالی شود، یعنی با آبی که مقداری خاك پاکیزه در آن ریخته شده آن را بشویند سپس دو بار با آب خالی شسته شود.

(مسأله ۳۵۸) ظرفی که سگ آن را لیسیده یا آب دهانش در آن ریخته، بنابر احتیاط واجب باید پس از خاك مالی سه بار شسته شود.

(مسأله ۳۵۹) ظرفی که سگ از آن آب خورده، حتما باید خاک مالی شود، جز در آب کرّ و جاری يك بار شستن كفایت می کند.

دوم: زمین

(مسأله ۳۶۰) زمین با شرایط زیر، كف پا، دمپایی، كفش و چكمه را پاك می کند:

الف (زمین پاك باشد.

ب (زمین خشك باشد.

ج (با راه رفتن روی زمین عین نجاست از بین برود.

د (نجاست كف پا یا زیر كفش از زمین به آن رسیده باشد.

(مسأله ۳۶۱) اگر انسان یکجا بایستد و كف پا یا زیر كفش خود را به زمین

بمالد پاك نمی شود، بلکه باید روی زمین راه برود.

سوم: آفتاب

(مسأله ۳۶۲) زمین، ساختمان و اشیاء غیر منقول چون: در، پنجره، درخت،

گیاه و میوه (اگر چه وقت چیدنش رسیده باشد) به وسیله آفتاب پاك می شوند.

(مسأله ۳۶۳) برای پاك شدن اشیاء غیر منقول با آفتاب شرایطی هست که از

آن جمله است:

الف (محل نجس تر باشد، سپس به وسیله تابش خورشید خشك شود. و اگر

به وسیله باد و غیره خشك شود، سپس آن را خیس کنند و به وسیله آفتاب خشك

شود پاك می گردد.

ب (عین نجاست در صورتی که جرم داشته باشد، به وسیله آفتاب و یا به هر

وسیله دیگر از بین رفته باشد. ولی در مثل ادرار که جرم ندارد خشك شدن آن کافی

است. مگر این که روی هم انباشته شود و جرم پیدا کند، که در این صورت بنابر

احتیاط واجب باید با ریختن آب آن را رقیق نمایند.

چهارم: استحاله

(مسأله ۳۶۴) اگر جسم نجس به جسم دیگری تبدیل شود که عرفاً با جسم قبل متباین باشد پاك می شود، مثل این که آب بخار شود، چوب خاکستر شود، یا غذای نجسی را حیوان حلال گوشتی بخورد و تبدیل به سرگین گردد.

پنجم: انقلاب

(مسأله ۳۶۵) اگر شراب سرکه شود و یا تبدیل به چیز دیگری شود که مست نکند و به آن شراب نگویند، پاك می شود، چه خودش دگرگون شود و یا چیزی چون نمک و امثال آن در آن بگذارند تا آنرا دگرگون سازد، اگر چه در آن حل نشود.

ششم: انتقال

(مسأله ۳۶۶) اگر خون حیوان نجس العین به بدن پشه، کنه و کک منتقل شود پاك می گردد.

هفتم: اسلام

(مسأله ۳۶۷) بدن کافر غیر کتابی، عرق، آب دهان و دماغ او با مسلمان شدن پاك می شود اگر چه مرتد فطری باشد.

(مسأله ۳۶۸) کودک ممیز که شهادتین بگوید و ابراز اسلام کند، از او پذیرفته می شود، اگر چه پدر و مادرش مسلمان نباشند.

هشتم: تبعیت

(مسأله ۳۶۹) بچه غیر ممیز که اظهار اسلام یا کفر نکرده، به وسیله مسلمان شدن پدر، جد، مادر و یا هر کسی که این کودک در تحت کفالت او می باشد، پاك می شود.

نهم: بر طرف شدن عین نجاست

(مسأله ۳۷۰) اگر داخل دهان، داخل بینی و داخل چشم نجس شود، با برطرف شدن عین نجاست، پاك می شوند و نیازی به شستن داخل آنها نیست.

دهم: استبراء

(مسأله ۳۷۱) حیوانی که به نجاست خواری خو گرفته، ادرار و مدفوعش نجس می باشد، هنگامی که او را استبراء کنند، یعنی مدتی او را از خوردن نجاسات جلوگیری کنند، ادرار، سرگین و همچنین عرق او - بنابر نجاستش - پاک می گردد. مدّت لازم برای استبراء هر حیوانی در بخش احکام « خوردنیها و آشامیدنیها » بیان خواهد شد.

یازدهم: غسل میت

(مسأله ۳۷۲) هنگامی که غسل میت تکمیل شد، بدن او پاک می شود و این منحصر با غسل کامل (اغسال سه گانه) انجام می گردد. پس بدن میتی که از باب ضرورت غسل ناقص یا تیمم داده اند پاک نمی شود.

دوازدهم: سنگ استنجاء

(مسأله ۳۷۳) سنگ و یا هر چیزی دیگری که برای پاک کردن محل مدفوع به کار می رود، بنا بر احتیاط واجب سه مرتبه با سنگ و پارچه و امثال آنها به شرط این که بنا بر احتیاط واجب پاک باشند و عین نجاست را از بین ببرند، جایگاه مدفوع را پاک می کند.

(مسأله ۳۷۴) اگر بدانیم که بدن، لباس یا ابزار و ادوات مسلمانی نجس شده، سپس مدّتی آن مسلمان از چشم ما غایب شود، به سه شرط بنا بر طهارت آن خواهیم گذاشت:

۱ - احتمال این معنا باشد که در این فاصله آن را شسته باشند ولو بدون قصد تطهیر.

۲ - آن فرد مسلمان از نجس شدن آن مطلع باشد.

۳ - با آن شیء نجس معامله پاک نماید، مثلاً آن دست نجس شده را به آبی بزند که آن را می خورد یا از آن وضو می گیرد و یا با آن لباسی که نجس شده بود، نماز بخواند.

احکام ظرفها

(مسأله ۳۷۵) ظرفهای شراب قابل تطهیر هستند، اگر چه از جنسی همانند سفال که رطوبت به درون آنها نفوذ می کند.

(مسأله ۳۷۶) استعمال ظرفهای طلا و نقره برای خوردن و آشامیدن و امثال آن حرام است، اگر چه عیار آنها خالص نباشد، ولی از نظر عرف طلا و نقره به شمار بیایند.

(مسأله ۳۷۷) نگهداری ظرفهای طلا و نقره برای تزئین و یا به عنوان اندوخته مانعی ندارد.

(مسأله ۳۷۸) به کار بردن ظرفی که در آن قطعه ای طلا یا نقره به کار برده شده، مانعی ندارد، اما بنا بر احتیاط واجب از جایی که طلا و نقره در آنجا به کار رفته نیاشامد.

(مسأله ۳۷۹) قوطی سیگار، جعبه عطر، ظرفهای قرآن، دعا و حرز و غیره اگر از طلا و نقره باشد، مانعی ندارد.

(مسأله ۳۸۰) آنچه به عنوان دکور و غیره به شکل شیشه نوشابه ها از طلا و نقره درست می کنند مانعی ندارد.

احكام نماز

احکام نماز

نمازهایی که در زمان ما (در عهد غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه) واجب هستند، چهار تا می باشند:

۱) نمازهای یومیّه

۲) نماز آیات

۳) نماز میت

۴) نماز طواف

در این تقسیم نماز جمعه نیز جزء نمازهای یومیّه به شمار می آید.
و نمازهای دیگر مستحب می باشند، مگر این که انسان به وسیله نذر، عهد، قسم و یا اجیر شدن، بر خود واجب کرده باشد.
احکام نماز طواف، در مناسک حج و نماز میت در احکام میت بیان شد، اما احکام نمازهای یومیّه، نماز آیات و نمازهای مستحبی در اینجا بیان می گردد:

نمازهای یومیّه (روزانه)

در شبانه روز پنج نماز واجب می باشد: صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء.
(مسأله ۳۸۱) در عصر غیبت حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه انسان مخیر است که در روزهای جمعه، نماز ظهر و یا نماز جمعه را با شرایط خاص خود بخواند.
(مسأله ۳۸۲) نماز صبح دو رکعت، نماز مغرب سه رکعت و نمازهای ظهر،

عصر و عشاء هر کدام چهار رکعت می باشند که در سفر و به هنگام ترس از خطر به صورت شکسته (دو رکعتی) خوانده می شوند.

نوافل (نمازهای مستحبی روزانه)

(مسأله ۳۸۳) نمازهای مستحبی فراوان است که در اینجا فقط به نوافلهای روزانه - که با نمازهای روزانه مربوطند - اشاره می کنیم .

(مسأله ۳۸۴) نوافلهای روزانه عبارتند از:

۱ (نافلة ظهر، هشت رکعت قبل از نماز ظهر

۲) نافلة عصر، هشت رکعت قبل از نماز عصر

۳) نافلة مغرب، چهار رکعت بعد از نماز مغرب

۴) نافلة عشاء، دو رکعت نشسته، بعد از نماز عشاء، که «وَتیره» نامیده می شود و يك رکعت به شمار می آید اگر چه بجا آوردن آن در حال ایستاده افضل است.

۵) نماز شب، هشت رکعت

۶) نماز شَفْع، دو رکعت بعد از آن

۷) نماز وتر، يك رکعت

۸) نافلة صبح، دو رکعت قبل از نماز صبح

(مسأله ۳۸۵) نوافلهای یومیّه و دیگر نمازهای مستحبی را می توان در حال اختیار نشسته، و در حال حرکت (پیاده و سواره) به جا آورد.

(مسأله ۳۸۶) کسی که قدرت بر ایستادن دارد نمی تواند نمازهای واجب را در حال نشسته بخواند.

(مسأله ۳۸۷) کسی که می تواند در جای ساکن و در حال آرامش بدن نماز بخواند، نمی تواند نمازهای واجب را در حال حرکت و یا سواره بخواند، ولی کسی که سوار کشتی یا هواپیما می باشد، می تواند در حال حرکت نمازهایش را به جا آورد.

وقت نمازها

(مسأله ۳۸۸) وقت نمازهای ظهر و عصر، از اوّل ظهر است تا مغرب، و وقت نمازهای مغرب و عشاء، از اوّل مغرب است تا نیمه شب، و وقت نماز صبح از طلوع فجر صادق است تا طلوع خورشید.

(مسأله ۳۸۹) منظور از نیمه شب مابین مغرب و اذان صبح (پیده دم) می باشد.^(۱)

(مسأله ۳۹۰) مغرب عبارت از غروب آفتاب است و برای شروع به نماز مغرب باید یقین به مغرب داشته باشد. و برای یقین به آن، از بین رفتن سرخی سمت مشرق کفایت می کند و می توان آن را با دگرگونی سرخی و از بین رفتن زردی طرف مشرق شناخت.

(مسأله ۳۹۱) باید نماز ظهر مقدم بر نماز عصر شود و اگر کسی نماز عصر را عمداً بر ظهر مقدم کند، نمازش باطل است.

(مسأله ۳۹۲) کسی که از روی فراموشی نماز عصر را شروع کند و در اثنای نماز به یادش آید که ظهر را نخوانده، باید تیتش را به ظهر برگرداند و آن را به عنوان نماز ظهر به پایان برساند، سپس نماز عصر را بخواند.

(مسأله ۳۹۳) باید نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء به ترتیب خوانده شود. پس اگر کسی عمداً نماز عشاء را بر مغرب و یا نماز عصر را بر ظهر مقدم کند، نمازش باطل است.

(مسأله ۳۹۴) نماز مغرب و عشاء را نباید از نصف شب بتأخیر بیندازد ولی اگر کسی تا نیمه شب آنها را نخواند باید بیش از طلوع آنها را بخواند ولی باید نیت اداء وقضاء نکند بلکه بعنوان امر فعلی مردد بین اداء وقضاء بجا آورد.

(مسأله ۳۹۵) کسی که از روی فراموشی وارد نماز عشاء شده، اگر پیش از برخاستن به رکعت چهارم به یادش آید، تیتش را به نماز مغرب برمی گرداند و آن (۱) بنابر این یازده ساعت و بیست دقیقه بعد از ظهر شرعی، آخر وقت نماز مغرب و عشاء می باشد.

را سه رکعتی تمام می کند، سپس نماز عشا را می خواند. و اگر در رکعت چهارم به یادش آید نمازش باطل است.

(مسأله ۳۹۶) اگر پس از فراغت از نماز عشا یادش بیاید که نماز مغرب را نخوانده، نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بخواند.

(مسأله ۳۹۷) کسی که نماز واجب را پیش از دخول وقت بخواند، نمازش باطل است، مگر در يك صورت، و آن این که به اعتقاد دخول وقت آن را آغاز کند و پیش از آن که از نماز فارغ شود وقت داخل گردد.

(مسأله ۳۹۸) فرا رسیدن وقت نماز از سه راه ثابت می شود:

- ۱) انسان شخصا به آن واقف شود یعنی علم به دخول وقت پیدا کند.
- ۲) دو نفر شاهد عادل از روی اطلاع نه حدس و گمان گواهی دهند.
- ۳) بر اساس اذان شخص مؤذن آگاه و مورد وثوق.

(مسأله ۳۹۹) کسی که نماز واجب بر عهده دارد چه اداء باشد یا قضا، می تواند نماز مستحبی بخواند.

(مسأله ۴۰۰) پس از داخل شدن وقت نماز، کسی که نماز واجب خود را نخوانده، می تواند مشغول نماز مستحبی شود، مگر این که وقت نماز واجب تنگ باشد، که در این صورت باید به آن مبادرت کند.

احکام قبله

قبله همان کعبه معظمه و محاذات آن است، از عمق زمین تا اوج آسمان.

(مسأله ۴۰۱) نمازهای واجب و توابع آن چون نماز احتیاط و قضای اجزاء فراموش شده همانند سجده و تشهد فراموش شده را، در صورت امکان باید رو به قبله انجام داد.

(مسأله ۴۰۲) کسی که نمازهای مستحبی را در حال آرامش و ایستاده می خواند

باید آنها را رو به قبله انجام دهد ولی اگر در حال حرکت و یا سواره بخواند، لازم نیست که رو به قبله باشد.

(مسئله ۴۰۳) سمت قبله از روی آگاهی علم و یا گواهی دو نفر شاهد عادل، که از روی حسّ گواهی دهند ثابت می شود. و اگر علم ندارد و شاهد عادل نیز پیدا نمی شود، می تواند به سمتی که مسلمانان نماز می خوانند و ذبیحه خود را ذبح می کنند و محراب مساجدشان را بنا می کنند، عمل نماید.

(مسئله ۴۰۴) کسی که سمت قبله را به صورت یقینی پیدا نکند باید تلاش کند تا به يك طرف ظنّ پیدا کند، و اگر آن هم ممکن نباشد، يك نماز به طرفی که احتمال قبله می دهد کفایت می کند، گر چه افضل آن است که چهار نماز به چهار سمت بخواند.

(مسئله ۴۰۵) کسی به طرفی که آن را قبله می دانست و یا دو شاهد عادل گواهی داده بود که آن طرف قبله است نماز بخواند و بعد از نماز کشف خلاف شود، پس اگر قبله پیش روی او میان راست و چپش باشد، نمازش صحیح است و احتیاج به اعاده ندارد.

(مسئله ۴۰۶) کسی که با آگاهی و یا گواهی شاهدان به سوی قبله ایستاده مشغول نماز است، اگر در وسط نماز کشف خلاف شود، اگر قبله پیش روی او در میان راست و چپش باشد به سوی قبله برگردد و نمازش را با تمام میرساند و اگر بیشتر باشد نمازش باطل است و باید اعاده نماید.

لباس نماز گزار

بر مرد واجب است که در حال نماز عورتین خود را بپوشاند و بر زن واجب است که به جز صورت، دستها و پاها، همه بدنش را بپوشاند.

(مسئله ۴۰۷) دختری که هنوز عادت ماهانه نشده، اگر در نماز سر و گردنش باز باشد مانعی ندارد، اگر چه به سنّ تکلیف رسیده باشد.

(مسأله ۴۰۸) کسی که از روی نادانی و یا فراموشی در پوشش بدن کوتاهی کند و در اثنای نماز متوجه شود، پس اگر در آن لحظه خود را پوشیده بیابد، نمازش صحیح است. ولی اگر در لحظه توجه پوشیده نباشد بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را از سر بگیرد.

(مسأله ۴۰۹) اگر کسی بعد از فراغت از نماز متوجه شود که در پوشش بدن کوتاهی شده، نمازش صحیح است و اعاده ندارد.

(مسأله ۴۱۰) لباس نمازگزار شش شرط دارد:

اول: پاك باشد، به شرحی که در مبحث نجاسات بیان شد.

دوم: مباح باشد.

(مسأله ۴۱۱) اگر لباس نمازگزار غصبی باشد و افعال نمازگزار مثل نشستن، برخاستن و خم شدن، تصرف در آن محسوب شود، به این معنی که با حرکت او آن نیز حرکت کند، نمازش باطل است.

سوم: میته نباشد.

(مسأله ۴۱۲) بنا بر احتیاط واجب لباس نمازگزار باید از میته حتی میته پاک نیز نباشد از امثال پوست مار که پاك است هم نباشد.

چهارم: از اجزای حیوان حرام گوشت نباشد.

(مسأله ۴۱۳) بنا بر احتیاط واجب، باید اجزای حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، نیز جزء لباس و یا همراه نمازگزار نباشد.

پنجم: طلا نباشد، در مورد مردان.

(مسأله ۴۱۴) پوشیدن لباس طلا باف و یا مثل انگشتر طلا برای مردان مطلقاً حرام است اگر چه در حال نماز هم نباشد و اگر با آن نماز بخواند نمازش باطل می شود.

(مسأله ۴۱۵) بنا بر احتیاط واجب مردان در غیر پوشیدنی نیز نباید با طلا زینت کنند، مانند نشان و مدال طلا، و نباید با آنها نماز بخوانند.

ششم: (برای مردان) حریر خالص نباشد.

(مسئله ۴۱۶) پوشیدن حریر خالص برای مردان مطلقاً حرام است و اگر با آن نماز بخوانند باطل است.

(مسئله ۴۱۷) پوشیدن حریر خالص و لباس طلا باف و هرگونه زینت کردن با طلا، برای زنها، در حال نماز و غیر نماز مانعی ندارد.

(مسئله ۴۱۸) اگر نمازگزار برای پوشانیدن بدن خود لباس نداشته باشد به ترتیب زیر عورتین خود را می پوشاند:

۱- به وسیله برگ درخت، کاغذ و امثال آن بپوشاند.

۲- به وسیله گل و لجن (گل اندود کردن و لجن مالیدن به قسمت هایی از بدن که باید پوشیده شود).

۳- با رفتن در چاله تنگی که بتواند در آن رکوع و سجودش را به طور کامل انجام دهد.

۴- با رفتن در ساختمان تنگ، تنور و امثال آنها.

(مسئله ۱۱۹) کسی که هیچگونه پوششی ندارد، حتی به چهار پوشش اضطراری هم دسترسی ندارد، اگر کسی او را می بیند باید نشسته نماز بخواند و به رکوع و سجده اشاره کند و گرنه ایستاده نماز می خواند و عورتین خود را با دستهای می پوشاند، برای تشهد و سلام می نشیند ولی برای رکوع و سجده اشاره می کند.

(مسئله ۴۲۰) نماز خواندن در لباس مشکی، چرک، تنگ و لباس یا انگشتری که صورت جاندار بر آن نقش شده مکروه است.

مکان نمازگزار

(مسئله ۴۲۱) نماز خواندن در مکان غصبی یا در فضای غصبی، که نشستن و برخاستن و خم شدن و دیگر حرکتهای واجب نماز، تصرف در آن بشمار آید، اگر

توجه به غصبی بودن و حرمت تصرف در آن داشته باشد، حرام و باطل است.

(مسأله ۴۲۲) کسی که در مساجد، مشاهد مشرفه و اماکن عمومی سبقت کرده و محلی را در اختیار می گیرد، تا از آنجا اعراض نکرده از دیگران شایسته تر است و ایجاد مزاحمت برای او حرام است و در صورت مزاحمت نماز وی صحیح است.

(مسأله ۴۲۳) اگر زن و مرد در يك ردیف و یا زن جلوتر از مرد برای نماز بایستند، مانعی ندارد، گرچه کراهت شدید دارد.

برای رفع کراهت شایسته است:

الف) مرد جلوتر بایستد، به مقداری که اگر به سجده بروند، سر زن از زانوهای مرد جلوتر نباشد.

ب) دیوار و یا پرده ای - هر چند کوتاه - در میان آنها حائل گردد.

ج) ده ذراع (حدود پنج متر) بین آنها فاصله باشد.

د) اگر نشد، يك گام، لا اقل يك ذراع و حداقل يك وجب در میان آنها فاصله باشد.

(مسأله ۴۲۴) سجده گاه، یعنی محلی که در سجده پیشانی بر آن نهاده می شود، باید پاک، و از اجزای زمین و یا روییده از زمین باشد، به شرط این که معدنی، خوردنی و پوشیدنی نباشند.

(مسأله ۴۲۵) بهترین چیز برای سجده کردن تربت قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام است.

(مسأله ۴۲۶) منظور از خوردنی و پوشیدنی که سجده بر آنها جایز نیست، آن است که قابلیت خوردن و پوشیدن را داشته باشند.

(مسأله ۴۲۷) بر پوست بادام و گردو پس از در آوردن مغز آنها می توان سجده کرد، ولی پیش از در آوردن مغز آنها بنابر احتیاط واجب نمی توان سجده نمود.

(مسأله ۴۲۸) چیزی که در حال اختیار نمی‌توان بر آن سجده کرد، در مقام تقیّه می‌توان بر آن سجده نمود.

(مسأله ۴۲۹) اگر کسی بر چیزی که سجده بر آن جایز نیست، از روی اشتباه، نادانی و یا ندانستن مسأله سجده کند و پس از فراغت از سجده متوجه شود، نمازش صحیح است.

(مسأله ۴۳۰) باید پیشانی روی مهر یا هر چیزی که بر آن سجده کرده، استقرار پیدا کند و صرف تماس پیدا کردن پیشانی با آن، جز در مقام ضرورت کافی نیست.

(مسأله ۴۳۱) به هنگام ضرورت و تنگی وقت می‌تواند در کجاوه، کشتی، قطار، هواپیما و غیره نماز بخواند، و در این صورت هر وقت وسیله نقلیه‌اش تغییر جهت بدهد، لازم است که او به سمت قبله منحرف شود.

(مسأله ۴۳۲) کسی که به ناچار در حال حرکت (پیاده یا سواره) نماز می‌خواند، حکم وجوب استقبال قبله از او ساقط می‌شود.

(مسأله ۴۳۳) در میان مساجد مسجدالحرام از همه مساجد دیگر برتر است، سپس مسجد النبی ﷺ، آنگاه مسجد کوفه و مسجد اقصی، سپس مسجد جامع، مسجد اعظم، مسجد قبیل و مسجد بازار به ترتیب هر یکی برتر از دیگری می‌باشد.

(مسأله ۴۳۴) برای همسایه مسجد مکروه است که بدون عذر در غیر مسجد نماز بخواند، و در حدیث آمده است که: (لا صلاة لجار المسجد إلا في المسجد) ^(۱) برای همسایه مسجد جز در مسجد نمازی (پذیرفته) نیست.

اذان و اقامه

اذان و اقامه در نمازهای یومیّه، به ویژه در نمازهای اداء، برای همگان بالخصوص برای مردان، مخصوصاً در نمازهای صبح و مغرب مستحب است و برای اقامه تأکید بیشتری شده است.

(۱) وسائل الشیعة ابواب احکام مسجد باب ۲ ح ۱.

(مسأله ۴۳۵) در نمازهای مستحبی و در نمازهای واجب غیر یومیّه، مثل نماز آیات، اذان و اقامه مشروعیت ندارد.

(مسأله ۴۳۶) کسی که دو نماز یا بیش از دو نماز را یکجا بخواند، يك اذان برای همه آنها کافی است، پس اگر ظهر و عصر، مغرب و عشاء یا چند نماز یومیّه، از اداء و قضا را یکجا بخواند، برای نمازهای دوّم و سوّم اذان لازم نیست.

(مسأله ۴۳۷) اذان دارای ۱۸ بخش است:

چهار مرتبه: الله اكبر، یعنی: خدا بزرگتر از آن است که وصف شود.
دو مرتبه: اشهد ان لا اله الا الله، یعنی: گواهی می‌دهم که خداوندی شایسته پرستش نیست، مگر الله (خداوند یکتای بی‌همتا).

دو مرتبه: اشهد ان محمدا رسول الله، یعنی: گواهی می‌دهم که حضرت محمد ﷺ پیامبر و فرستاده خداوند است.

دو مرتبه: حي على الصلاة، یعنی: بشتاب برای نماز.

دو مرتبه: حي على الفلاح، یعنی: بشتاب برای رستگاری.

دو مرتبه: حي على خير العمل، یعنی: بشتاب برای بهترین کارها.

دو مرتبه: الله اكبر، یعنی: خدا بزرگتر از آن است که وصف شود.

دو مرتبه: لا اله الا الله، یعنی: معبودی شایسته پرستش نیست، جز الله (داوند یکتا و بی‌همتا).

(مسأله ۴۳۸) اقامه همانند اذان است جز اینکه تکبیر در اول دو مرتبه و تهلیل در آخر یک بار و قبل از تکبیر آخر دو مرتبه قد قامت الصلاة گفته میشود.

(مسأله ۴۳۹) در برخی از روایات آمده است که شهادت به ولایت و امارت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام جزء اذان می‌باشد و از برخی از کتب خطّی عامّه نقل شده که ابوذر رضی الله عنه در اذان به ولایت آن حضرت شهادت می‌داد، بعضی‌ها به محضر رسول اکرم ﷺ شرفیاب شده و گفتند ابوذر در اذان

شهادت ثالثه را میگوید، پس آن حضرت تقریر فرمود.^(۱)

(مسأله ۴۴۰) شهادت به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام جزء اذان نیست، ولی خوب است که آن را به نیت رجاء (به امید این که از اجزای مستحبی اذان باشد) بیاورد، و یا به این امید که خود ذاتا مستحبی باشد، توضیح این که:

۱) علامه طبرسی در کتاب «احتجاج»^(۲) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

« فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلْيَقُلْ: عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام »

« هنگامی که یکی از شما بگوید: لا اله الا الله، محمد رسول الله، پس از آن باید بگوید: علی امیر المؤمنین ».^(۳)

۲) شهادت به ولایت امیر مؤمنان، شهادت به يك حقیقتی است که خداوند آن را یکی از واجبات پنجگانه‌ای قرار داده که دین مقدس اسلام را بر پایه‌های آن بنا نهاده است.

۳) شهادت به ولایت امیر مؤمنان همان شهادتی است که خداوند منان به هنگام آفرینش جهان، به دنبال دو شهادت اولی (شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) برای بالا بردن شأن آن و استوار ساختن مضمون آن، به همراه آنها آورده است:

مرحوم کلینی به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «مانحستین کسانی هستیم که خداوند اسامی ما را گوشزد کرده است. هنگامی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، فرمان داد که منادی ندا سر دهد:

اشهد ان لا اله الا الله (سه مرتبه)

اشهد ان محمداً رسول الله (سه مرتبه)

(۱) شیخ عبدالله مراغی، دانشمند معروف عامه، آن را در کتاب «السلافة فی امر الخلافة» از دو صحابی بزرگ سلمان و ابوذر نقل کرده است.

(۲) احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۵۸

(۳) احتجاج طبرسی، ج ۱ ص ۱۵۸.

اشهد ان علياً امير المؤمنين حقاً (سه مرتبه)

۴) اگر کسی شهادت به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام برای تأکید و تثبیت مضمون آن در اذان و اقامه بیاورد - نه به قصد جزئیت - هیچ مانعی ندارد، چنانکه در عصر رسالت و در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که « عیله » مشهور به « اسود عنسی » لعنة الله علیه را کشتند، در اذان آن روز مؤذن گفت:
« اشهد ان محمداً رسول الله و ان عیله کذاب ».

این فراز برای اعلام پیروزی اسلام و نابودی دشمن اسلام، درخشش نور اسلام و خوشی آتش فتنه مدعیان دروغ پرداز بود.

در آن روز که این فراز در ضمن اذان گفته شد، هیچکس اعتراض نکرد و نگفت که این فراز جزء اذان نبود، چرا در آن داخل کردید؟

اما علت این که این فراخوانی ادامه نیافت، برای این بود که با کشته شدن « عیله » آتش فساد خاموش گردید، دیگر نیازی نبود که این بانگ همواره در ضمن گلبانگ اذان گفته شود.

ولی شهادت به ولایت مولای متقیان باید همواره اعلام گردد، زیرا گروهی از مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده اند و همواره تلاش می کنند که آن را کم فروغ سازند و از ریشه و بن انکار نمایند، تا به این وسیله نور خدا را خاموش کنند، در حالی که خداوند از آن امتناع ورزیده، نور خود را به کمال رسانیده و کلمه اش را اعتلاء خواهد بخشید.

۵) سیره مستمره پیروان اهل بیت در طول قرون و اعصار بر اعلام شهادت بر ولایت امیر مؤمنان علیه السلام جاری شده و به صورت یکی از شعارهای جاودانه آنها در آمده، راز و رمز ابیان گردیده است، بدون این که آن را جزء اذان یا اقامه بدانند.

۶) پای بندی دوستان اهل بیت به این شعار، همانند پای بندی آنها به ذکر صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام به دنبال ذکر اسامی آنان بسیار خوب است و رجحان شرعی دارد، بدون این که جزء اذان یا اقامه باشد.

(مسأله ۴۴۱) در سفر و هنگامی که نمازگزار عجله دارد و همچنین زن اگر هر يك از فرازهای اذان و اقامه را يك بار بگوید کافی است.

(مسأله ۴۴۲) در اذان و اقامه شرایطی وجود دارد که عبارتند از:

۱ - نیت، آنگونه که در وضو گفته شد.

۲ - عقل

۳ - ایمان، ولی بلوغ شرط نیست، بنابر این اذان بچه ممیز صحیح است.

۴ - ترتیب بین اذان و اقامه و در میان فرازهای هر يك از آنها.

۵ - بنابر احتیاط واجب موالات بین اذان و اقامه، بین اقامه و نماز و بین فرازهای هر يك از آنها لازم است. پس اگر فاصله زیادی بین آنها بیندازد که شکل آنها را دگرگون سازد باطل می شود.

۶ - فرارسیدن وقت نمازی که برای آن اذان می گوید، حتی بنابر احتیاط واجب در مورد کسی که بخواهد نماز صبح را به طور انفرادی بخواند.

۷ - به هنگام گفتن اقامه با وضو، رو به قبله و در حال ایستاده باشد.

نیت

(مسأله ۴۴۳) نماز از عباداتی است که احتیاج به نیت دارد و باید همه افعال آن به نیت این که از اجزای نماز است، به قصد نزدیکی به خداوند (قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ) انجام داده شود.

(مسأله ۴۴۴) در نیت تعیین اجمالی کفایت می کند، پس اگر نیت کند که نخستین نماز از دو نمازی را که بر عهده دارد، انجام می دهد، کافی است.

(مسأله ۴۴۵) نمازگزار نمی تواند نیتش را از نمازی به نماز دیگر برگرداند، مگر در مواردی که از آن جمله است:

۱ - کسی که به نماز عصر پرداخته، و بعد متوجه گردید که نماز ظهر را نخوانده،

و یا وارد نماز عشا شده و در اثنای آن به یادش آمد که نماز مغرب را نخوانده است، در اینجا باید نیتش را به نماز قبلی برگرداند.

۲- کسی که، در اثنای نماز به یادش آمد که نماز قضائی به گردن دارد. او نیز می تواند نیتش را به نماز قضا برگرداند، به شرط اینکه اولاً وقت نماز ادا تنگ نباشد، ثانیاً از محل عدول نگذشته باشد، در غیر این صورت باید آن نماز را مطابق نیت اولی خود به پایان برساند.

تکبيرة الاحرام

ورود به نماز به وسیله تکبيرة الاحرام می باشد و آن رکن است پس اگر کسی عمداً یا سهواً آنرا نگفته باشد نمازش باطل است.

(مسأله ۴۴۶) اگر کسی عمداً دو بار تکبيرة الاحرام بگوید نمازش باطل می شود و باید بار سوم نیز بگوید، و اگر چهار بار بگوید باطل است باید تکبیر پنجم را نیز بگوید و همینطور با هر تکبیر زوج باطل می شود و با تکبیر فرد صحیح می گردد.

(مسأله ۴۴۷) تکبيرة الاحرام عبارت است از گفتن «الله أكبر» و باید آن را به عربی و به صورت صحیح تلفظ کند، و در غیر این صورت کفایت نمی کند، مگر این که از گفتن آن به عربی صحیح عاجز باشد که خواهیم گفت.

(مسأله ۴۴۸) در تکبيرة الاحرام باید صدای تکبیر آشکار باشد هر چند به اندازه کمی و نباید به قدری آهسته باشد که جز خودش کسی آن را نشنود، بلکه باید در حدی باشد که اگر مانعی در میان نبود خودش آن را می شنید و کمتر از آن کفایت نمی کند، و اگر زبان و لبها را حرکت دهد و هیچ صدایی از آن ظاهر نشود صحیح نیست.

(مسأله ۴۴۹) اگر کسی در حال نماز برای توجه دادن کسی جمله ای از قرائت و یا ذکر را بسیار بلند بگوید، به شرط این که آن را به عنوان جزئی از نماز نگفته باشد مانعی ندارد، چنانکه در نماز جماعت برای یاد آوری به امام جماعت روی می دهد.

(مسأله ۴۵۰) اگر کسی عمدا تکبیرة الاحرام را در حالی که بدنش در حال طمأنینه و آرامش نبود اداء کند، بنا بر احتیاط واجب باید آن نماز را به هم بزند، سپس آنرا در حال آرامش کامل بگوید.

(مسأله ۴۵۱) برای شروع به نماز يك تكبير کافی است بهتر است که سه تکبیر بگوید، و بهتر از آن پنج و بهتر از آن هفت تکبیر است. که با نخستین تکبیر وارد نماز می شود و بقیه تکبیرها فضیلت آن را به کمال می رساند.

(مسأله ۴۵۲) مستحب است که به هنگام تکبیر گفتن دستها را بالا ببرد، کف دستها رو به قبله باشد و همه انگشتها یا چهار انگشت آن (جز انگشت شست) بسته باشد.

(مسأله ۴۵۳) مستحب است در حال تکبیر دستها را تا نزدیک صورت یا کمی بیشتر از آن، تا برسد به محاذات گوشها، بالا ببرد، ولی بالاتر از آنها نبرد.

قیام

در نمازهای واجب در حال توانائی و اختیار قیام واجب است. منظور از قیام آن است که روی دو پا بایستد.

(مسأله ۴۵۴) در چهار مورد ایستادن واجب است:

۱- در حال تکبیرة الاحرام.

۲- در حال خواندن حمد و سوره و تسبیحات اربعه.

۳- پیش از رکوع، که آن را قیام متصل به رکوع گویند.

۴- بعد از رکوع.

(مسأله ۴۵۵) منظور از قیام متصل به رکوع آن است که از حال ایستاده به رکوع برود.

(مسأله ۴۵۶) قیام در حال تکبیرة الاحرام رکن است، پس اگر عمدا یا سهوا ترك شود، نمازش باطل است.

(مسأله ۴۵۷) قیام بعد از رکوع اگر عمدا ترك شود نماز باطل می شود و اگر سهوا ترك شود مانعی ندارد.

(مسأله ۲۵۸) در حالت عادی در حال قیام تکیه کردن بر عصا و غیره جایز ولی مکروه است.

(مسأله ۲۵۹) کسی که نمی تواند کاملاً بایستد، به هر صورت بتواند باید بایستد، اگر چه با انحنای یا بدون آرامش و طمأنینه باشد، ولی اگر به هیچوجه نتواند، باید نماز را نشسته بخواند.

(مسأله ۲۶۰) کسی که نمی تواند بنشیند باید در حال خوابیده نماز بخواند.

(مسأله ۲۶۱) کسی که خوابیده نماز می خواند، در صورت امکان باید به پهلوی راست بخوابد بگونه ای که ، سینه و شکمش به طرف قبله باشد، اگر نتواند باید به پهلوی چپ بخوابد، و سینه و شکمش به طرف قبله باشد، و اگر آن هم نتواند باید به پشت بخوابد و کف پاهایش به طرف قبله باشد.

(مسأله ۴۶۲) کسی که خوابیده نماز می خواند، رکوع و سجده را به اشاره انجام می دهد و در سجده ها بیش از رکوع خم شود. و اگر نتواند خم شود بنابر احتیاط واجب چشمهایش را به نیت رکوع و سجده می بندد و اگر از آن هم عاجز باشد، باید نیت رکوع و سجده می کند.

(مسأله ۴۶۳) کسی که سجده اش را به اشاره انجام می دهد بنابر احتیاط واجب باید پیشانی اش را بر چیزی بگذارد که سجده بر آن جایز است.

(مسأله ۴۶۴) کسی که نمی تواند همه نمازش را ایستاده بخواند، ولی مقداری از آن را می تواند، باید در هر رکعت به مقداری که می تواند ایستاده بخواند، و هنگامی که عاجز شد بنشیند، باز هر وقت توانست برخیزد، تا بدینگونه نمازش را تمام کند.

قرائت

قرائت نخستین جزء هر رکعت است .

(مسأله ۴۶۵) در رکعت اوّل و دوّم همه نمازهای واجب و مستحب، خواندن سوره حمد واجب است .

(مسأله ۴۶۶) آیه شریفه « بسم الله الرحمن الرحيم » در سوره حمد و همه سوره‌های قرآن به جز سوره براءت (توبه) جزء سوره می‌باشد .

(مسأله ۴۶۷) در نمازهای واجب باید بعد از سوره حمد يك سوره کامل دیگری خوانده شود .

(مسأله ۴۶۸) در نمازهای واجب به جهت تنگی وقت، بیماری، ترس و عجله زیاد سوره ساقط می‌شود، ولی بنابر احتیاط واجب مشروط بر این است که خواندن آن مشقت داشته باشد .

(مسأله ۴۶۹) در نماز واجب نمی‌تواند یکی از چهار سوره‌ای را که سجده واجب دارند بخواند، زیرا باید بلافاصله سجده کند و در این صورت نمازش باطل می‌شود .

(مسأله ۴۷۰) سوره‌های « عزایم » که سجده واجب دارند، چهار سوره هستند و آیه‌های سجده به شرح زیر است :

۱) آیه ۱۵ از سوره « الم سجده » [سی و دوّمین سوره قرآن] .

۲) آیه ۳۷ از سوره « حم سجده » [چهل و یکمین سوره قرآن] .

۳) آخرین آیه سوره « نجم » [پنجاه و سومین سوره قرآن] .

۴) آخرین آیه سوره « علق » [نود و ششمین سوره قرآن] .

(مسأله ۴۷۱) کسی که آیه سجده را بخواند و یا به آن گوش دهد، باید بلافاصله به سجده برود، مگر این که در حال نماز باشد، در این صورت بنابر احتیاط واجب با سرش اشاره می‌کند .

(مسأله ۴۷۲) در سجده واجب قرآن، باید شرایط زیر رعایت شود:

۱ - نیت

۲ - هفت عضو سجده بر روی زمین قرار بگیرد.

۳ - محل پیشانی بیش از چهار انگشت از جای زانو ها و انگشتان پاها بلندتر نباشد.

۴ - بنابر احتیاط واجب پیشانی را بر زمین و یا چیزی که از زمین روییده بگذارد.

(مسأله ۴۷۳) کسی که در حالت سواره آیه سجده را بخواند یا بشنود، اگر با سر به سجده اشاره کند کافی است و به جز نیت، دیگر شرایط یاد شده لازم نیست.

(مسأله ۴۷۴) در سجده واجب قرآن، رو به قبله بودن، با وضو بودن، پاک بودن بدن و لباس و دیگر شرایط نماز لازم نیست.

(مسأله ۴۷۵) سجده واجب قرآن، تکبیر و ، تشهد و سلام ندارد، و مستحب است که پس از سر برداشتن از سجده تکبیر بگوید.

(مسأله ۴۷۶) در سجده واجب قرآن بنابر احتیاط واجب باید ذکر بگوید و هر ذکری از ذکرهای سجده نماز کفایت می کند.

(مسأله ۴۷۷) پس از فراغت از حمد، باید تعیین کند که چه سوره ای می خواند، آنگاه آیه « بسم الله الرحمن الرحيم » را به نیت آن سوره بخواند و اگر بدون تعیین سوره « بسم الله » را بگوید، باید آن را به نیت سوره ای که خواهد خواند اعاده نماید.

(مسأله ۴۷۸) اگر پیش از تمام شدن سوره حمد، سوره معینی را تصمیم بگیرد که در آن رکعت بخواند، به هنگام تمام شدن حمد، غفلت کند و سوره ای را که همیشه می خواند، از روی عادت بخواند کفایت می کند.

(مسأله ۴۷۹) در نماز سوره های: « والضحی » و « الانشراح » يك سوره، و سوره های « فیل » و « لایلاف » يك سوره محسوب می شوند، پس اگر کسی در

نماز واجب بعد از حمد سوره « والضحی » را بخواند، باید سوره « انشراح » را نیز ضمیمه کند، و اگر سوره « فیل » را بخواند باید سوره « لایلاف » را نیز ضمیمه نماید.

(مسأله ۴۸۰) در نماز واجب به جز در مورد چهار سوره فوق بنابر احتیاط واجب، خواندن بیش از یک سوره جایز نیست، ولی در نمازهای مستحبی مانعی ندارد.

(مسأله ۴۸۱) کسی که سوره توحید و یا سوره جحد (قل یا ایها الکافرون) را شروع کرده، نمی تواند آن را رها کرده سوره دیگری را بخواند، پس اگر « بسم الله » را به نیت یکی از این دو سوره گفته باشد نمی تواند به سوره دیگری و یا به یکی از آن دو سوره عدول کند.

(مسأله ۴۸۲) نماز گزار در رکعت سوم از نماز مغرب و در رکعتهای سوم و چهارم نمازهای چهار رکعتی، بین « حمد » و « تسبیحات اربعه » مخیر است.

(مسأله ۴۸۳) در رکعتهای سوم و چهارم از نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی یک بار « سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر » کافی است ولی سه بار گفتن افضل است و بهتر آن است که استغفار را نیز به آن اضافه کند.

(مسأله ۴۸۴) برای مردها واجب است که حمد و سوره رکعت اول و دوم نمازهای زیر را بلند بخواند :

۱) نماز صبح

۲) نماز مغرب

۳) نماز عشاء

۴) نماز جمعه

(مسأله ۴۸۵) مردان و زنان باید حمد و سوره نمازهای ظهر و عصر را آهسته بخوانند، به جز نماز ظهر روز جمعه که مستحب است بلند خوانده شود.

(مسأله ۴۸۶) در رکعت سوم نماز مغرب و رکعت‌های سوم و چهارم دیگر نمازها، مردان و زنان باید حمد و تسبیحات اربعه را آهسته بخوانند، به جز «بسم الله» که مستثنی می‌باشد.

(مسأله ۴۸۷) به جز حمد و سوره و تسبیحات، در دیگر ذکرهای واجب یا مستحبی نماز، همانند تکبیرة الاحرام، تشهد، سلام، ذکر رکوع و سجده و قنوت، نمازگزار مخیر است که آنها را بلند یا آهسته بگوید.

(مسأله ۴۸۸) منظور از آهسته خواندن آنست که عرفاً بگویند صدایش را مخفی کرده و بنابر احتیاط واجب باید جوهر صدا ظاهر نشود.
(مسأله ۴۸۹) نمازگزار باید حمد و سوره و دیگر ذکرهای واجب نماز را به عربی صحیح بخواند و تلفظ غلط آن کفایت نمی‌کند و در صورت امکان باید یاد بگیرد.

(مسأله ۴۹۰) نون ساکن بنابر احتیاط واجب، هنگامی که پیش از حروف «یرملون» (ی، ر، م، ل، و، ن) قرار بگیرد، باید در حرف یرملون ادغام شود، مثلاً: «يَكُنْ لَهُ» خوانده می‌شود: «يُكَلِّهُ» و «أَشْهَدُ أَنْ لَا» خوانده می‌شود: «أَشْهَدُ أَلَا».
(مسأله ۴۹۱) در حال قرائت باید بدن کاملاً در حال آرامش و طمأنینه باشد، چنانکه در فصل «تکبیرة الاحرام» گفتیم، ولی اگر سهوا آرامش بدنش به هم بخورد، نمازش باطل نمی‌شود. اگر چه بهتر است در صورتی که فرصت باقی باشد، آن را در حال آرامش بدن اعاده کند.

قنوت

(مسأله ۴۹۲) در همه نمازهای واجب و مستحب قنوت مستحب است، به جز «شفع» که مورد اشکال است و می‌توان به نیت «رجاء مطلوبیت» در آن قنوت را به جا آورد.

(مسأله ۴۹۳) در نماز «وتر» پیش از رکوع و در رکعت دوم دیگر نمازها بعد از قرائت و پیش از رکوع قنوت مستحب است.

(مسأله ۴۹۴) در قنوت ذکر خاصی شرط نیست، بلکه هر ذکر و دعائی که برایش آسان باشد کفایت می‌کند، اگر چه با تلفظ غلط و یا غیر عربی باشد.

(مسأله ۴۹۵) یکی از بهترین ذکرهای قنوت کلمات فرج است:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

رکوع

در هر نمازی، واجب یا مستحب، در هر رکعت بعد از حمد و سوره و تسبیحات اربعه، یک مرتبه «رکوع» واجب است، به جز نماز آیات، که در هر رکعت آن پنج رکوع واجب است.

(مسأله ۴۹۶) رکوع رکن است و لذا اگر عمدا یا سهوا، کم یا زیاد بشود، نماز باطل می‌شود، به جز نماز جماعت که اگر برای متابعت از امام جماعت زیاد شود، نماز را باطل نمی‌کند.

(مسأله ۴۹۷) در رکوع چند چیز واجب است که عبارتند از:

اوّل: خم شدن به طرف جلو به نیت رکوع، از حال ایستاده، به مقداری که نوك انگشتان به زانوها برسد.

دوم: گفتن ذکر رکوع و آن عبارت است از یک بار: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» یا سه بار: «سُبْحَانَ اللَّهِ» و یا هر ذکر دیگری همانند لا اله الا الله (و الحمد لله) و الله اکبر و غیر آنها بگوید که بمقدار سه سبحان الله باشد کفایت میکند.

(مسأله ۴۹۸) اگر کسی در رکوع «سبحان ربی الاعلی و بحمده» بگوید،

کفایت نمی‌کند، مگر این که ذکرهای دیگری به آن اضافه کند که مجموعاً به مقدار سه سبحان الله بشود.

(مسئله ۴۹۹) مریضی که سه بار سبحان الله گفتن برای او مشقت دارد، يك بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» برای او کفایت می‌کند. همچنین در تنگی وقت، یا هر ضرورت عرفیه دیگری چون ترس و غیره، به شرط اینکه همه وقت را فرا بگیرد، بنابر احتیاط واجب.

سوم: پس از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و پس از آن که بدنش آرام بگیرد به سجده برود.

(مسئله ۵۰۰) اگر نمازگزار نمی‌تواند به حال ایستاده رکوع کند حتی با تکیه به عصا و غیره، به صورت نشسته رکوع می‌کند و به همان مقدار که در حال ایستاده خم می‌شد، در حال نشسته خم می‌شود.

(مسئله ۵۰۱) اگر کسی نتواند در حال نشسته نیز به مقدار واجب برای رکوع خم شود، بنابر احتیاط واجب باید در حال ایستاده به مقداری که می‌تواند برای رکوع خم شود، و اگر به مقدار کم نیز نتواند خم شود، باید نمازش را ایستاده بخواند و برای رکوع اشاره کند و اگر قادر به اشاره هم نباشد چشمهایش را به تیت رکوع می‌بندد.

(مسئله ۵۰۲) اگر کسی رکوع را فراموش کند و در سجده متوجه شود، نمازش باطل می‌شود، و بهتر است در صورتی که پیش از سجده دوم متوجه شود، یکی از مبطلات نماز را انجام بدهد، مثلاً از قبله برگردد، سپس نمازش را از سر بگیرد.

سجده

سجده عبارت است از نهادن پیشانی بر زمین برای خضوع در برابر پروردگار.

(مسئله ۵۰۳) در هر نماز واجب و مستحب، در هر رکعت، بعد از رکوع، دو

سجده واجب است. و هر دو با هم رکن هستند، اگر کسی عمدا یا سهوا در يك ركعت اصلاً سجده نکند و یا چهار مرتبه سجده کند نمازش باطل می شود.

(مسأله ۵۰۴) اگر يك سجده در نماز سهوا کم یا زیاد شود، نماز باطل نمی شود.

(مسأله ۵۰۵) در سجده باید پیشانی را بر زمین و یا چیزی که از زمین روئیده بگذارید.

(مسأله ۵۰۶) علاوه بر نهادن پیشانی بر زمین، چند چیز در سجده واجب است:

اول: گذاشتن هفت عضو سجده بر زمین که عبارتند از: پیشانی، دستها، زانوها و دو انگشت شست پاها.

دوم: گفتن ذکر سجده و عبارت است از يك بار: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» و یا سه بار «سبحان الله» به تفصیلی که در رکوع بیان شد.

(مسأله ۵۰۷) باید ذکر سجده در حالی گفته شود که هفت عضو بر روی زمین و در محل خود آرام گرفته باشد.

سوم: برداشتن سر از سجده زمین دو سجده، و همچنین بنابر احتیاط واجب بعد از سجده دوم نیز، به طوری که صاف بنشیند و بدن آرام بگیرد.

چهارم: این که محل سجده او که پیشانی را بر آنجا نهاده، بیش از چهار انگشت بسته، از جاهای دیگر اعضای سجده بلندتر یا پائین تر نباشد.

(مسأله ۵۰۸) اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود، در اینجا دو صورت است:

۱) اگر هنگامی روی دهد که پیشانی را بر زمین نهاده و در آن استقرار یافته است، پس آن يك سجده به شمار می آید، اگر چه ذکر نگفته باشد، و لذا در صورت امکان باید نگذارد که پیشانی دوباره برگردد، بلکه می نشیند و آن را يك سجده حساب می کند و اگر پیشانی بی اختیار برگردد، آن را سجده دوم حساب نمی کند.

(۲) اگر پیش از استقرار رخ دهد، چنانکه به هنگام عجله پیش می آید که پیشانی بر مهر خورده برمی گردد، در اینجا نیز اگر بی اختیار به روی مهر برگردد، مجموع آنها را يك سجده حساب می کند و ذکر سجده را به امید این که این قسمت نیز جزء سجده اول باشد بنابر احتیاط واجب می گوید. ولی اگر بتواند از برگشتن پیشانی بر روی مهر خودداری کند، بنابر احتیاط واجب نماز را به هم زده و نماز را اعاده می کند. (مسأله ۵۰۹) اگر نماز گزار از سجده کامل عاجز باشد، بنابر احتیاط واجب باید به مقدار ممکن خم شود و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن جایز است بگذارد و عضوهای دیگر سجده را بر زمین بگذارد.

(مسأله ۵۱۰) اگر نماز گزار به هیچوجه نتواند خم شود با اشاره سجده می کند، اگر نتواند با اشاره چشم، و اگر از آن هم ناتوان باشد از قلبش خطور می دهد که سجده می کند.

(مسأله ۵۱۱) کسی که به هیچوجه نمی تواند پیشانی اش را بر زمین بگذارد باید چانه اش را بر چیزی که سجده بر آن جایز است بگذارد، اگر ممکن نباشد بینی اش را بر زمین بگذارد، اگر آن نیز ممکن نباشد هر جایی از صورتش که ممکن باشد آن را بر مهر یا هر چیز دیگری که سجده بر آن جایز است بگذارد.

(مسأله ۵۱۲) اگر کسی يك یا هر دو سجده را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد متوجه شود برمی گردد و آن را انجام می دهد و نمازش را ادامه می دهد.

(مسأله ۵۱۳) کسی که يك سجده را فراموش کرده و پس از خم شدن به رکوع رکعت بعد یادش آمده، نمازش صحیح است و بعد از نماز قضای سجده فراموش شده را بجا می آورد و اگر دو سجده فراموش شده نمازش باطل است.

(مسأله ۵۱۴) اگر نماز گزار در حال برخاستن یا پیش از شروع تشهد شك کند که سجده را انجام داده یا نه؟ برمی گردد و انجام می دهد ولی اگر بعد از ایستادن و یا بعد از دخول به تشهد شك کند، به شك خود اعتنا نمی کند و نمازش را ادامه می دهد.

تشهد و سلام

در نمازهای دو رکعتی بعد از سر برداشتن از دومین سجده رکعت دوم يك بار تشهد گفتن واجب است. ولی در نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی يك بار دیگر پس از سجده دوم رکعت نیز آخر باید تشهد بگوید.

(مسأله ۵۱۵) تشهد در نماز واجب است ولی رکن نیست و لذا اگر عمدا کم یا زیاد شود نماز باطل می شود ولی اگر سهوا کم یا زیاد شود نماز باطل نمی شود. فقط در صورتی که سهوا کم شود به تفصیلی که بیان خواهد شد باید آن را بعد از نماز قضا کند.

(مسأله ۵۱۶) در تشهد ظاهر این است که شهادتین و صلوات بر پیامبر و اهل بیت آن حضرت به هر تعبیری باشد کفایت می کند ولی بهتر آن است که بگوید: « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ».

(مسأله ۵۱۷) ظاهر این است که صلوات جزء تشهد نیست، ولی بنابر احتیاط واجب باید گفته شود.

(مسأله ۵۱۸) اگر تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد متوجه شود باید بنشیند و آن را تدارك نماید، و اگر بعد از خم شدن به رکوع یادش بیاید نماز را ادامه می دهد و بعد از نماز دو سجده سهو به جا می آورد.

(مسأله ۵۱۹) اگر تشهد را فراموش کند و سلام بدهد و از نماز خارج شود، آنگاه یادش بیاید که تشهد نگفته، آن را قضا می کند و اگر در اثنای سلام یادش بیاید برمی گردد و تشهد را می گوید و سلام را دوباره اعاده می کند.

(مسأله ۵۲۰) اگر در حال سلام گفتن شك کند که تشهد را گفته یا نه؟ نمازش را ادامه می دهد و بنا می گذارد بر این که تشهد را گفته است. همچنین است شك در تشهد پس از برخاستن به رکعت بعد، ولی اگر در حال برخاستن شك کند باید آن را انجام دهد.

(مسأله ۵۲۱) در آخرین رکعت هر نمازی باید بعد از تشهد سلام بگوید و آن را می‌توان یکی از دو عبارت زیر را گفته و از نماز خارج شود:

۱ - السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

۲ - السَّلَامُ عَلَيْكُمْ

و بهتر است « السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ » و برتر از آن: « السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ » بگوید.

(مسأله ۵۲۲) پیش از سلامهای واجب، مستحب است بگوید: « السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ » ولی نمی‌توان با آن از نماز خارج شد.

(مسأله ۵۲۳) سلام آخرین جزء نماز است و با گفتن سلام از نماز خارج می‌شود و بعد از آن انجام دادن چیزهایی که نماز را باطل می‌کند مانعی ندارد.

(مسأله ۵۲۴) نشستن در حال تشهد و سلام واجب است و باید بدن کاملاً آرام باشد، چنانکه در مورد قرائت گفته شد.

(مسأله ۵۲۵) کسی که از نشستن ناتوان باشد، باید در حال تشهد و سلام بایستد، اگر نتواند به پهلوی راست بخوابد، اگر نتواند به پهلوی چپ، اگر از آن هم عاجز باشد به پشت می‌خوابد و تشهد را میگوید.

(مسأله ۵۲۶) اگر نمازگزار پس از فراغت از نماز شك کند که سلام گفته یا نه؟ بنا را بر صحت نماز می‌گذارد و به شك خود اعتنا نمی‌کند. و میزان در فراغت از نماز این است که خود را فارغ از آن بیابد، و مشغول کار دیگری همانند تعقیبات، نماز دیگر و یا کار دیگری شده باشد.

(مسأله ۵۲۷) اگر نمازگزار پیش از آن که تعداد رکعات نماز کامل شود، اشتباهات سلام بدهد، اگر هنگامی متوجه شود که مرتکب کاری نشده باشد که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل حرف زدن، نمازش را کامل می‌کند و نمازش صحیح است، در غیر این صورت نمازش باطل می‌شود.

ترتیب

باید افعال نماز را به ترتیبی که گفته شد انجام دهد، به این معنی که با تکبیره الاحرام نماز را شروع کند، در هر رکعتی حمد و سوره را پیش از رکوع انجام دهد سپس، رکوع را پیش از سجده، سجده را پیش از تشهد، و تشهد را پیش از سلام انجام دهد. (مسأله ۵۲۸) اگر کسی عمداً ترتیب را به هم بزند نمازش باطل می شود، ولی اگر از روی سهو یا نادانی ترتیب را به هم بزند چهار صورت دارد:

۱) اگر رکنی را بر رکن دیگری مقدم بدارد، همانند این که رکوع را ترک کرده و هر دو سجده را انجام دهد و یا هر دو سجده را ترک کرده و به رکوع رکعت بعدی برود، نمازش باطل است.

۲) اگر غیر رکن را بر رکن مقدم بدارد، مثلاً رکوع را ترک کرده و بعد از یک سجده متوجه شود، برمی گردد در رکوع را انجام می دهد، سپس آن سجده را دوباره انجام می دهد.

۳) اگر غیر رکن را بر غیر رکن مقدم بدارد، مثلاً تشهد را بین دو سجده بگوید، در این صورت نیز برمی گردد سجده دوم را انجام می دهد، سپس تشهد را اعاده می کند.

۴) اگر رکن را بر غیر رکن مقدم بدارد، مثلاً رکوع را بر تشهد و با قرائت مقدم بدارد، در این صورت نمازش را ادامه می دهد، پس اگر آنچه ترك شده، تشهد یا سجده واحده باشد، آن را بعد از نماز قضا می کند.

موالات

در حمد و سوره، تسبیحات اربعه، تشهد، سلام و دیگر ذکرهای واجب نماز باید حروف يك كلمه پشت سر هم و بدون فاصله ادا شود، به طوری که عرفاً به آن يك كلمه گفته شود.

(مسأله ۵۲۹) طول دادن رکوع، سجده، خواندن سوره های طولانی، اذکار و ادعیه، اگر چه به نیت جزئیت نباشد، به موالات نماز ضرری نمی رساند.

مبطلات نماز

چیزهایی که نماز را باطل می کنند عبارتند از:

اول: از بین رفتن برخی از شرایط نماز، همانند پوشش تن و پاکی بدن، که به تفصیل قبلاً مقرر شدیم .

دوم: روی دادن چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند، چه عمدی باشد، یا سهوی و یا از روی ناچاری. به جز استحاضه و کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط جلوگیری کند، که احکام آنها به تفصیل بیان شد.

سوم: انحراف از قبله با تمام بدن، اگر چه زیاد هم نباشد، چه عمدی ، یا سهوی، یا از روی ناچاری باشد، مگر این که ناچار باشد که این گونه نماز بخواند، مانند کسی که در کشتی نماز می خواند.

چهارم: انجام دادن کاری که صورت نماز را به هم می زند.

(مسأله ۵۳۰) اگر نمازگزار کاری انجام دهد که اهل شرع بر حسب آنچه از احکام شریعت به دست آورده تصوّر کنند که او دیگر مشغول نماز نیست، بنابر احتیاط واجب نمازش باطل می شود، مانند:

۱) سکوت طولانی، بدون اشتغال به ذکر.

۲) صداهایی که از دهانش خارج می شود و مفهوم خاصی را می سازند، اگر چه سخن گفتن به آن صدق نکند.

۳) کف زدن و رقصیدن و دیگر کارهای لهو.

۴) اشاره هایی که به مفهوم فحش و ناسزا باشد.

۵) کارهای دستی، چون دوزندگی و بافندگی به مقدار معتد به .

۶) خوردن و آشامیدن به مقدار قابل توجّه.

(مسأله ۵۳۱) اگر نمازگزار در وسط نماز برای هشدار دادن کسی دستهایش

را به یکدیگر بزند، یا با دست به پایش بزند، یا با عصا و امثال آن به دیوار بزند . و یا انداختن سنگ ریزه به سوی کسی، حرکت دادن دست برای توجه کسی، پرتاب کردن سنگ برای دفع سگ و امثال آن و کشتن مار و عقرب و امثال آنها در حال نماز مانعی ندارد.

پنجم: سخن گفتن عمدی، اگر چه از روی ناچاری باشد، ولی حرف زدن سهوی، اگر چه به خیال تمام شدن نمازش باشد مانعی ندارد و نمازش صحیح است .
(مسئله ۵۳۲) اگر نمازگزار کلمه يك حرفی بر زبان جاری کند که معنی داشته باشد نمازش باطل می شود و اگر کلمه يك حرفی بدون معنی نیز بر زبانش جاری کند، بنابر احتیاط واجب نمازش باطل می شود.

(مسئله ۵۳۳) در چند مورد سخن گفتن نماز را باطل نمی کند.

(۱) تلاوت قرآن .

(۲) ذکر خدا و رسول خدا ﷺ به قصد ستایش و پیامبر خدا .

(۳) دعا و نیایش، مشروط بر این که به صورت مناجات و خطاب به خداوند باشد، مثلاً بگوید: « خداوند افلانی را بیمارز ». ولی اگر بگوید: « خداوند بیمارزد فلانی را » یا خطاب به کسی بگوید: « خدا ترا بیمارزد » جایز نیست.

(۴) پاسخ سلام، نه تنها جایز بلکه واجب است.

(مسئله ۵۳۴) پاسخ سلام در اثنای نماز باید به همان تعبیری باشد که سلام کننده بر زبان آورده است، پس اگر « سلام » گفته، باید در پاسخ بگوید: « سلام »، اگر « سلام علیکم » گفته، پاسخ نیز « سلام علیکم » می باشد، و اگر « السّلام علیکم » گفته، باز هم باید « السّلام علیکم » بگوید.

(مسئله ۵۳۵) پاسخ سلام در نماز و غیر آن، بنابر احتیاط واجب باید به صورتی باشد که سلام دهنده آن را بشنود و پاسخ دادن با اشاره سر و دست کفایت نمی کند و زیاد بلند کردن صدا در نماز مکروه است.

(مسأله ۵۳۶) اگر کسی به عنوان شوخی، مسخره، یا به زحمت انداختن، سلام بدهد، پاسخ سلامش واجب نیست.

ششم: خنده کردن عمدی که صدا دار باشد، اگر چه به صورت بی اختیار و بنابر احتیاط واجب بدون قهقهه باشد.

هفتم: بنابر احتیاط واجب گریه عمدی با صدا برای امور دنیوی، مانند یاد مرده، از دست دادن مال و ترس از ستمگر اگر چه بی اختیار باشد.

(مسأله ۵۳۷) گریه برای اهل بیت علیهم السلام و گریه برای مصائبی که به اهل بیت و شیعیان آنها وارد شده، اگر به شئون اخروی برگردد مانعی ندارد.

(مسأله ۵۳۸) گریه برای حق و حقیقت و برای اظهار تأثر از جنایاتی که بر اهل بیت واقع شده و برای عشق و علاقه به آنان به جهت رابطه‌ای که با پروردگار دارند، مانعی ندارد.

هشتم: تکفیر، و آن گذاردن دستها روی یکدیگر به عنوان خضوع و خشوع بیشتر در برابر پروردگار است، که اگر در این کار ترویج باطل باشد و یا به عنوان یکی از شرایط نماز انجام پذیرد بدعت و حرام است و با توجه به حرمت آن نماز هم باطل می‌شود، در غیر این صورت مکروه است.

(مسأله ۵۳۹) اگر کسی سهوا تکفیر کند نمازش باطل نمی‌شود، و به خاطر تقیّه هم مانعی ندارد، حتی در مواردی ممکن است واجب باشد. نهم: گفتن «آمین» بعد از سوره مبارکه حمد است که حرام است و بنابر احتیاط واجب نماز باطل می‌شود، ولی اگر سهوا یا برای تقیّه باشد مانعی ندارد و شاید در مواردی هم واجب باشد.

(مسأله ۵۴۰) اگر نماز گزار شك کند که آیا یکی از مبطلات نماز انجام پذیرفته است یا نه؟ بنا می‌گذارد بر این که انجام نیافته است.

(مسأله ۵۴۱) اگر نماز گزار پس از فراغت از نماز شك کند که آیا نمازش را

صحیح انجام داده است یا نه؟ بنا را بر صحت آن می گذارد.

(مسأله ۵۴۲) قطع کردن نماز مستحبی اختیاراً جایز است و بنابر احتیاط واجب در نماز واجب جایز نیست ولی قطع کردن برای کاری که ارزش دینی یا دنیوی دارد، مانند: ادای دین، انجام واجبات یا مستحبات فوری، حفظ مال و حیوان و رسیدن به بدهکار، جایز است.

(مسأله ۵۴۳) وظیفه درود و صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ جز با ضمیمه کردن «وآله» ادا نمی گردد، چنانکه روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی در این رابطه وارد شده، و به همین دلیل برای شیعیان و شیفتگان خاندان رسالت به صورت شعار درآمده است، که خداوند بر عزّت و منزلتشان بیفزاید.

نماز جمعه

در زمان غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، مکلف مخیر است که در روز جمعه نماز جمعه و یا نماز ظهر را بخواند.

(مسأله ۵۴۴) نماز جمعه دو رکعت است و در هر رکعت یک حمد و یک سوره مانند دیگر نمازهای دو رکعتی خوانده می شود، اما چند ویژگی دارد:

- ۱) در نماز جمعه دو خطبه به جای دو رکعت قبل از نماز خوانده می شود.
- ۲) نماز جمعه باید با جماعت خوانده شود.

- ۳) حمد و سوره نماز جمعه باید بلند خوانده شود.

- ۴) در نماز جمعه دو قنوت مستحب است، یکی در رکعت اوّل بعد از قرائت پیش از رکوع، و دیگری در رکعت دوّم پس از رکوع.

- ۵) در نماز جمعه مستحب است که در رکعت اوّل بعد از حمد سوره «جمعه» و در رکعت دوّم سوره «منافقون» خوانده شود.

(مسأله ۵۴۵) باید خطیب جمعه خطبه را در حال ایستاده بخواند و میان دو

خطبه با نشست کوتاهی فاصله بیندازد.

- (مسأله ۵۴۶) باید در خطبه اوّل حمد و ستایش پروردگار را انجام داده، به تقوا و پرهیزکاری سفارش کند و سوره‌ای از قرآن را تلاوت نماید و در خطبه دوّم پس از ستایش پروردگار بر پیامبر و اهل بیت آن حضرت درود بفرستد.
- (مسأله ۵۴۷) بنابر احتیاط واجب باید در خطبه دوّم بعد از نام گرامی پیامبر اکرم ص، اسامی ائمه علیهم السلام را به ترتیب بر زبان جاری کرده، بر آنان درود و صلوات بفرستد، آنگاه بر مؤمنین و مؤمنات طلب آمرزش نماید.
- (مسأله ۵۴۸) بنابر احتیاط واجب باید خطیب جمعه در حال ایراد خطبه با طهارت باشد و شرایط پاکی از حدث و خبث لازم را دارا باشد، مقدار واجب از دو خطبه را به عربی بخواند و به مقدار متعارف صدایش را بلند کند.
- (مسأله ۵۴۹) صحبت کردن نمازگزاران به هنگام خطبه خواندن حرام است بلکه شایسته است که شرکت کنندگان به خطبه ها گوش فرا دهند.
- (مسأله ۵۵۰) برای صحّت و مشروعیت نماز جمعه شرایطی هست که از آن جمله :

- ۱) فرارسیدن وقت، ولی جایز است که خطبه‌ها را پیش از وقت شروع کند و در اوّل وقت از آنها فارغ شده وارد نماز شود، و در غیر این صورت باید در اوّل وقت شروع به خواندن خطبه‌ها بنماید و اگر از اوّل وقت تأخیر بیندازد، بنابر احتیاط واجب از نماز ظهر کفایت نمی‌کند.
- ۲) اجتماع پنج نفر که یکی از آنها امام باشد و بنابر احتیاط واجب باید مرد باشد اگر چه برای زن و کودک نیز شرکت در نماز جمعه جایز است، ولی برای مشروعیت نماز جمعه بنابر احتیاط واجب باید حداقل پنج نفر مرد اجتماع نمایند.
- ۳) در کمتر از يك فرسنگ - که تقریباً شش کیلومتر می‌شود - دو نماز جمعه برگزار نمی‌شود. و اگر خوانده شود، هر کدام که جلوتر برگزار شده و شرایط صحت نماز جمعه را دارا بوده، صحیح و دوّمی باطل می‌شود و اگر همزمان آغاز

شوند هر دو باطل می‌باشند.

(مسأله ۵۵۱) کسی که به خطبه‌های نماز جمعه نرسیده، اگر به خود نماز برسد و آن را با امام بخواند کفایت می‌کند.

(مسأله ۵۵۲) اگر نمازگزار به رکعت دوم نماز جمعه برسد و اقتدا کند و همراه امام به رکوع برود، نماز جمعه را درك کرده و رکعت دوم را خودش تکمیل می‌کند ولی باید حمد و سوره آن را بلند بخواند.

(مسأله ۵۵۳) از آنجایی که نماز جمعه در عصر ما واجب تعیینی نیست، بلکه واجب تحیری است، شرکت کردن در آن هنگام شنیدن اذان آن واجب نیست و در نتیجه اشتغال به داد و ستد در آن زمان حرام نمی‌باشد.

نماز آیات

نماز آیات بر هر مکلفی واجب است، مگر زنی که در حال حیض یا نفاس باشد، که ادا و قضای آن واجب نیست.

(مسأله ۵۵۴) نماز آیات به چهار سبب واجب می‌شود:

۱ - کسوف (خورشید گرفتگی)

۲ - خسوف (ماه گرفتگی)

۳ - زلزله - بنابر احتیاط واجب - اگر چه باعث ترس و وحشت نشود.

۴ - رعد و برق و بادهای سرخ و سیاه و هر بلای آسمانی که موجب ترس و

وحشت نوع مردم بشود.

(مسأله ۵۵۵) در بلاهای زمینی چون رانش زمین و فرو رفتگی (خسف)

اگر موجب ترس و وحشت نوع مردم شود، بنابر احتیاط واجب نماز آیات واجب می‌شود.

(مسأله ۵۵۶) موجبات نماز آیات در هر منطقه‌ای اتفاق بیفتد فقط برای اهل

آن منطقه و جاهای نزدیک به آن که عرفاً حوالی و وابسته به آنجا به شمار می آیند، نماز آیات واجب می شود .

(مسأله ۵۵۷) وقت نماز آیات در مورد گرفتن خورشید و ماه، از لحظه ای که شروع به گرفتن می کنند آغاز می شود و تا باز شدن کامل آنها ادامه دارد، و بهتر است که پیش از شروع به باز شدن آنها انجام شود.

(مسأله ۵۵۸) اگر کسی به هنگام خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی مطلع نشود تا کاملاً باز شوند، اگر همه قرص آنها گرفته باشد، باید قضای آن را به جا آورد، ولی اگر قسمتی از آنها گرفته باشد، قضای آن واجب نمی شود. (مسأله ۵۵۹) اگر کسی به هنگام خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی مطلع شود، ولی نماز آیات را نخواند، باید قضای آن را بخواند، اگر چه همه قرص آنها نگرفته باشد.

(مسأله ۵۶۰) نماز آیات دو رکعت است، و هر رکعتی پنج رکوع دارد بعد از هر رکوعی کاملاً بایستد و بعد از رکوع پنجم به سجده برود و در رکعت دوم تشهد و سلام نماز را به جا آورد.

(مسأله ۵۶۱) نماز آیات را به دو صورت می توان انجام داد:

۱) پیش از هر رکوعی يك حمد و يك سوره بخواند (یعنی در هر رکعت پنج حمد، پنج سوره و پنج رکوع به جا آورد).

۲) در هر رکعت پس از سوره حمد قسمتی از يك سوره را بخواند و به رکوع برود، سپس از رکوع برخیزد و قسمت دیگری از آن سوره را بخواند و به رکوع برود، آنگاه برخاسته قسمت سوم آن سوره را بخواند، سپس به رکوع رفته برخیزد و قسمت چهارم آن را بخواند، آنگاه به رکوع رفته برخیزد و قسمت پنجم آن سوره را بخواند و به پایان برساند، سپس به رکوع رفته، از رکوع برخاسته به سجده برود و در رکعت دوم نیز چنین کند.

(مسأله ۵۶۲) کسی که سوره ای را تقسیم می کند باید پیش از رکوع پنجم

هر رکعت سوره را کامل کند و اگر به کمتر از پنج قسمت تقسیم کرده باشد، پس هنگامی که سوره به پایان رسید، باید پس از سر برداشتن از رکوع بعدی سوره حمد را بخواند و سوره دیگری را آغاز کند و پیش از رکوع پنجم آن را تکمیل نماید و بنابر احتیاط واجب هرگز قبل از تکمیل سوره به رکوع پنجم نرود و به بعضی از سوره اکتفا نمی‌کند اگر چه در رکوع سابق از این رکعت سوره را تمام کرده باشد.

(مسأله ۵۶۳) هر رکوعی در نماز آیات یک رکن است و لذا اگر یک رکوع عمدا یا سهوا کم یا زیاد بشود، نمازش باطل می‌شود.

(مسأله ۵۶۴) در نماز آیات مستحب است که پیش از رکوع دوم چهارم، ششم، هشتم، و دهم قنوت بگیرد و می‌تواند به برخی از آنها اکتفا نماید.

(مسأله ۵۶۵) نماز آیات مستحب است با جماعت خوانده شود، و در این صورت حمد و سوره از مأموم ساقط می‌شود ولی دیگر اذکار واجبه را باید بگوید.

(مسأله ۵۶۶) اگر چندین موجب نماز آیات روی دهد، نماز آیات نیز به آن تعداد واجب می‌شود.

(مسأله ۵۶۷) کسی که چندین نماز آیات عهده اوست، به هنگام خواندن نماز آیات لازم نیست که سبب و علت آن را تعیین کند، خواه ادا باشد یا قضا.

نماز قضا

اگر کسی نمازهای واجب را از روی عمد یا سهوی، یا فراموشی، یا نادانی، یا در اثر غلبه خواب و یا به هر دلیل دیگر در وقتش نخواند، باید قضای آن را انجام دهد.

(مسأله ۵۶۸) هر نمازی که به جهت ترک یکی از اجزاء و یا شرایط آن، به صورت باطل خوانده شده و اعاده نکرده در خارج از وقت، باید قضای آن را به جا آورد.

(مسأله ۵۶۹) در چندین مورد نمازی که ترك شده قضا ندارد، :

دوران کودکی و دیوانگی و بیهوشی و کفر و زن حائض در ایام عادت ماهانه و زای و در ایام نفاس .

(مسأله ۵۷۰) نمازهایی را که شخص مرتد در ایام ارتداد نمی خواند، بنابر احتیاط واجب باید پس از توبه کردن قضا کند، اگر چه مرتد فطری باشد.

(مسأله ۵۷۱) اگر در اثنای وقت كودك بالغ شود، مجنون عاقل گردد، و بیهوش به هوش آید، کافر مسلمان شود، باید آن نماز را بخواند و اگر نخواند در خارج وقت قضای آن را به جا آورند. حتی اگر به اندازه يك رکعت وقت باقی بود، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را بخواند.

(مسأله ۵۷۲) اگر پس از وارد شدن وقت نماز زن حائض گردد، اگر وقت کافی برای خواندن نماز داشته و نخوانده است، باید پس از پاك شدن قضای آنرا به جا آورد.

(مسأله ۵۷۳) کسی که خودش را مست کرده، هر نمازی که در حال مستی از او فوت شود باید آن را قضا کند، ولی اگر سبب مستی به اختیار خودش نبوده، ظاهراً قضای نمازهایی که در حال مستی از او فوت شده بر او واجب نیست، اگر چه بهتر است که آنها را قضا کند.

(مسأله ۵۷۴) در قضای نمازهای یومیّه ترتیب لازم نیست، مگر در نمازهایی که در ادای آنها ترتیب واجب باشد، مانند نماز ظهر و عصر از يك روز، که باید قضای آنها نیز به ترتیب انجام پذیرد.

(مسأله ۵۷۵) اگر مثلاً به مدت ۱۰ روز نمازهای یومیّه از کسی فوت شده، می تواند که ده نماز صبح پشت سر هم، سپس ده نماز ظهر و همچنین بقیه نمازها را بخواند، اگر چه بهتر این است که ترتیب را رعایت کند.

(مسأله ۵۷۶) کسی که می داند نماز قضا بر عهده اش هست ولی در تعداد آنها شك می کند بنا را بر کمتر می گذارد.

(مسأله ۵۷۷) تا انسان زنده است دیگری نمی تواند نماز و روزه و دیگر واجبات او را انجام دهد، اگر چه خودش از انجام دادن آنها ناتوان باشد، به جز در مورد حجّ از کسی که استطاعت مالی دارد ولی خودش قدرت رفتن به مکه و مباشرت اعمال حجّ را نداشته و از خوب شدن مایوس باشد.

(مسأله ۵۷۸) نایب باید مسلمان، عاقل و مؤمن باشد و لذا نیابت مخالف کفایت نمی کند، و بنابر احتیاط واجب به نیابت مخالفی که مستضعف (یعنی کسی که اقرار به ولایت ائمه هدی علیهم السلام نکند ولی منکر آن هم نباشد) است نیز نمی توان اکتفاء کرد.

(مسأله ۵۷۹) نایب باید به هنگام انجام دادن عمل، منوبّ عنه را - هر چند به صورت اجمال - معین کند، و تعیین آن بعد از عمل کفایت نمی کند.

(مسأله ۵۸۰) بر ولی واجب نیست که نسبت به قضای نماز و روزه میّت زن اقدام کند، اگر چه بهتر است.

(مسأله ۵۸۱) منظور از ولی در اینجا وارث مرد است، و اگر میّت چند وارث مرد داشته باشد، قضای نماز و روزه او بر همه آنها واجب است، به صورت واجب کفائی، پس اگر یکی از آنها انجام دهد از گردن دیگران ساقط می شود و اگر کسی انجام ندهد همه آنها در نزد خدا مقصّر می باشند.

(مسأله ۵۸۲) در هر عملی که نیابت جایز است، می توان کسی را اجیر کرد تا آن عمل را به قصد امتثال امری که به منوبّ عنه متوجّه باشد، یا برای فراغت ذمه او انجام دهد، چه واجب باشد یا مستحب، چه از طرف زنده باشد یا مرده.

(مسأله ۵۸۳) با اجیر گرفتن ذمه میّت فارغ نمی شود، بلکه هنگامی که اجیر آن عمل را به طور صحیح انجام داد، ذمه میّت فارغ می شود.

(مسأله ۵۸۴) اگر کسی را اجیر کنند که نماز و روزه ای را از طرف میّت انجام دهد، ظاهر این است که باید شخصا آن را انجام دهد و اگر دیگری آن عمل را به جا آورد، کفایت نمی کند مگر قرینه بخصوص و یا اذن خاصّی بعد از اجاره دلالت

کند بر اینکه مباشرت معتبر نیست.

(مسأله ۵۸۵) اگر اجیر به جای خود شخص دیگری را اجیر بگیرد، جایز نیست که او را به مبلغی کمتر از آنچه خود اجیر شده، اجیر کند، مگر این که جنس اجرت مختلف باشد و یا مقداری از عمل را خودش انجام داده باشد.

(مسأله ۵۸۶) اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات بخواند، باید مقداری از مستحبات را که در نماز قضا معمول است به جا آورد.

نماز جماعت

نماز جماعت از مستحبات موکده است و در نمازهای یومیّه تأکید فراوان شده، خصوصاً در نمازهای صبح و مغرب و عشاء و بالخصوص نسبت به همسایگان مسجدی که در آن نماز جماعت اقامه می شود و یا کسانی که بانگ اذان را می شنوند و در حدیث آمده است :

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند : « هر کس پشت سر پیشنمازی عالم نماز بخواند، مانند این است که پشت سر من و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نماز خوانده است ».

(مسأله ۵۸۷) اگر انسان اهلیت امام جماعت را به دست نیاورده باشد، نمی تواند به او اقتدا کند، ولی در هر حال شایسته است کاری نکند که از اقتدا نکردن او جنبه های منفی استفاده شود.

شرایط نماز جماعت

نمازهای روزانه، آیات، عیدین، میّت و استسقاء را می توان به جماعت خواند ولی مشروعیت آن در نمازهای دیگر ثابت نشده است.

(مسأله ۵۸۸) نماز عید فطر و قربان اگر چه در زمان غیبت واجب نیستند، ولی چون در عصر حضور ائمه علیهم السلام واجب بود، می توان آنها را با جماعت خواند.

(مسأله ۵۸۹) کسی که نمازش را فردای خوانده، اگر نماز جماعت برپا شود، مستحب است که يك بار دیگر آن را با جماعت بخواند و اگر بعدا معلوم شود که نماز اوّلی باطل بوده نماز دوّم کفایت می کند .

(مسأله ۵۹۰) اگر کسی وارد مسجد شود و نماز جماعت برپا باشد و بخواهد نماز را فردای بخواند مانعی ندارد اگر چه امام جماعت دارای شرایط امامت بوده باشد .

(مسأله ۵۹۱) کسی که یکی از نمازهای یومیّه را می خواند، می تواند به کسی که یکی دیگر از نمازهای یومیّه را می خواند اقتدا کند، اگر چه در ادا و قضا بودن، شکسته و تمام بودن، بلند و آهسته بودن، با یکدیگر متفاوت باشد.

(مسأله ۵۹۲) نماز جمعه و عیدین با کمتر از پنج نفر منعقد نمی شود .

(مسأله ۵۹۳) اگر بخیان اینکه امام جماعت زید است به او اقتدا کند، و بعد معلوم شود که شخص دیگری بوده، جماعتش صحیح است .

(مسأله ۵۹۴) اگر در وسط نماز، امام جماعت دیوانه گردد و یا غش نماید و یا وضویش باطل شده و یا بیادش آید که وضو نداشته می تواند یک نفر از مأمومین و یا غیر آن را مقدم بدارند و همچنین مأمومین می توانند بقیّه نماز را به صورت فردای به پایان برسانند.

ولکن مستحب است امام جماعت و یا مأمومین یا یکی از مأمومین خودش را مقدّم بدارد و بقیّه نماز را به امامت او به پایان برسانند.

(مسأله ۵۹۵) برای رسیدن به جماعت، بعد از تکبیره الاحرام و پیش از سلام در هر جزئی از اجزاء نماز فرصت و امکان هست، به این معنی که در وسط قرائت، پیش از رکوع، بعد از رکوع، در حال رکوع، در حال سجده، در حال تشهد و غیر آن، می تواند در حال ایستاده تکبیره الاحرام گفته، و به جماعت ملحق شود.

(مسأله ۵۹۶) برای رسیدن به يك رکعت باید پیش از رکوع و یا در اثنای رکوع پیش از آن که امام سر از رکوع بردارد به او ملحق شود، اگر پس از سر

برداشتن از رکوع اقتدا کرده به امام ملحق شود، آن رکعت را درك نکرده، و رکعت بعدی اولین رکعت او به شمار خواهد آمد.

(مسأله ۵۹۷) اگر کسی بعد از رکوع آخرین رکعت نماز به جماعت ملحق شود، پس از سلام امام برمی خیزد و بدون این که تکبیره الاحرام را اعاده کند، نمازش را ادامه می دهد.

(مسأله ۵۹۸) اگر امام در حال رکوع باشد ولی بداند که اگر تکبیره الاحرام بگوید و به طرف رکوع خم شود، امام را در حال رکوع درك نخواهد کرد، بنابر احتیاط واجب نباید تکبیر بگوید، بلکه باید منتظر بماند، پس از سر برداشتن از رکوع، اگر خواست می تواند تکبیر گفته وارد نماز شود و همراه امام به سجده برود، ولی از رکعت بعدی برای او حساب می شود.

(مسأله ۵۹۹) اگر به امید این که امام را در رکوع درك می کند، تکبیر بگوید ولی پیش از آن که به طرف رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، در اینجا : بنابر احتیاط واجب یا قصد انفراد میکند و یا نمازش را بهم میزند تا بتواند در رکعت بعدی به جماعت ملحق شود.

(مسأله ۶۰۰) اگر کسی تکبیر بگوید و به طرف رکوع خم شود، ولی امام را در رکوع درك نکند، جماعت او منعقد نمی شود و نمازش فرادی می شود و آن رکوع برای او يك رکعت محسوب می شود، ولی بهتر است که نمازش را به هم بزند و از سر بگیرد.

(مسأله ۶۰۱) باید صفهای نماز جماعت به یکدیگر متصل باشد و هر مأومی یا شخصا به امام متصل باشد و یا به وسیله دیگر مأومین به امام متصل باشد.

(مسأله ۶۰۲) برای اتصال مأومین به امام، باید در میان آنها با دیوار و پرده و امثال آنها فاصله نیفتاده باشد.

(مسأله ۶۰۳) اگر نرده و یا شبکه ای که سوراخهای آن گشاد باشد، در میان صفها حائل شود، مانعی ندارد.

(مسأله ۶۰۴) بین صفهای مردان و زنان، اگر با پرده و امثال آن فاصله بیفتد مانعی ندارد.

(مسأله ۶۰۵) هر مأمومی می‌تواند از جلو یا از چپ و یا راست به امام متصل شود و اگر در میان امام و مأموم و یا در میان مأومین کمی فاصله باشد مانعی ندارد، بلکه اتصال عرفی کفایت می‌کند.

(مسأله ۶۰۶) بنابر احتیاط واجب باید بین سجده‌گاه کسی که در صف بعدی ایستاده با محل ایستادن صف جلوتر بیش از ۱۲۵ سانتی‌متر فاصله نباشد، و اگر از طرف راست و یا چپ متصل شده، باید بین قدمهای آنها بیش از مقدار یاد شده فاصله نباشد.

(مسأله ۶۰۷) در جائی که محل ایستادن امام به صورت پله‌ای مرتفع باشد، بنابر احتیاط واجب باید بیش از سه انگشت بلندتر از جای مأموم نباشد.

(مسأله ۶۰۸) اگر محل ایستادن مأموم بلندتر از جایگاه امام باشد مانعی ندارد، اگر چه زیاد هم باشد، مگر اینکه به قدری مرتفع باشد که عرفاً يك مكان صدق نکند.

(مسأله ۶۰۹) در انعقاد نماز جماعت شرط است که مأموم مقدم بر امام، و بنابر احتیاط واجب مساوی هم نیز نباشند، بلکه مأموم هر چه به مقدار چهار انگشت هم که باشد عقبتر بایستد.

شرایط امام جماعت

در امام جماعت شرایط ذیل لازم است :

(۱) عاقل باشد.

(۲) شیعه اثناعشری باشد.

(۳) حلال‌زاده باشد.

- ۴) حدّ شرعی - از روی استحقاق - در حق او اجراء نشده باشد.
- ۵) اگر در میان مأمومین، شخصی آشنا به مسائل شرعی هست، امام جماعت نباید شخص غیر آشنا به احکام دین باشد.
- ۶) بالغ باشد، پس امامت كودك بنابر احتیاط واجب مطلقاً جایز نیست.
- ۷) اگر در میان مأمومین مرد هست، امام جماعت باید مرد باشد، ولی امامت زن بر زن‌ها جایز است.
- ۸) اگر مأموم حمد و سوره‌اش را به طور صحیح ادا کند، بنابر احتیاط واجب در دو رکعت اوّلی از نمازهای جهری (که حمد و سوره بلند خوانده می‌شود) باید قرائت امام صحیح باشد.
- ۹) عدالت و آن عبارت از پای بندی شدید انسان به احکام دین است که موجب اجتناب از گناهان کبیره باشد.
- (مسأله ۶۱۰) شخص عادل جز در حالات استثنائی به گناه آلوده نمی‌شود و اگر در موردی در اثر غلبه شهوت و غضب مرتکب گناهی شد فوراً نادم شده و توبه می‌کند.
- (مسأله ۶۱۱) گناهان کبیره، گناهانی است که خداوند متعال برای آنها وعده آتش داده است و آنها بسیار هستند، در بخش امر به معروف و نهی از منکر به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.
- (مسأله ۶۱۲) پشت سر کسی که عدالتش مشکوک باشد نمی‌توان نماز خواند، بلکه باید به یکی از دو راه زیر عدالت او محرز شود:
- ۱ - دو نفر عادل که با او ارتباط نزدیک داشته باشند و از میزان دیانت و عدالت او آگاه باشند، بر عدالت او گواهی بدهند. به شرط این که گواهی دادن مستند به حدس و گمان نباشد، بلکه از روی مشاهدات عینی یا قرائنی باشد که در حدّ مشاهده عینی است.

۲- حسن ظاهر، در حدّی که هر کس با او معاشرت داشته جز خوبی از او ندیده و هرگز بدی از او مشاهده نشده است.

(مسأله ۶۱۳) کسی که از ایستادن معذور باشد می تواند بر کسی که او نیز نشسته نماز می خواند امامت کند، ولی بنابر احتیاط واجب نمی تواند بر کسی که ایستاده نماز می خواند امامت کند.

(مسأله ۶۱۴) کسی که از طهارت کامل معذور است و با تیمّم یا غسل و یا وضوی جبیره‌ای نماز می خواند، می تواند بر افراد سالم امامت کند.

(مسأله ۶۱۵) اگر بعد از نماز معلوم شود که امام جماعت یکی از شرایط یاد شده را نداشته و یا به دلیلی نمازش باطل بوده، نماز مأمومین صحیح است و لازم نیست که نماز خود را دوباره بخوانند.

احکام نماز جماعت

(مسأله ۶۱۶) تنها چیزی که امام جماعت از عهده مأموم ساقط می کند حمد و سوره است، که قرائت امام از مأمومی که در دو رکعت اوّل نماز اقتدا کرده کفایت می کند، ولی دیگر افعال و اذکار نماز را باید مأموم انجام دهد.

(مسأله ۶۱۷) کسی که يك یا چند رکعت از امام عقب مانده، در رکعت سوّم و چهارم امام که رکعت اوّل و دوّم اوست، باید خودش حمد و سوره را بخواند.

(مسأله ۶۱۸) کسی که در رکعت سوم و چهارم به نماز جماعت می پیوندد، اگر پس از خم شدن امام به رکوع تکبیره الاحرام بگوید و امام را در رکوع درك کند، حمد و سوره آن رکعت از او ساقط است و در رکعت بعدی باید خودش حمد و سوره را بخواند.

(مسأله ۶۱۹) اگر در حالی که امام جماعت تسبیحات اربعه می گوید کسی اقتدا کند باید خودش حمد و سوره بخواند، و اگر پیش از آن که حمد و سوره اش

کامل شود، امام به رکوع برود به مقداری که خوانده اکتفاء می کند و همراه امام به رکوع می رود و می تواند که آن را تمام کرده در سجده به امام ملحق شود.

(مسأله ۶۲۰) کسی که از امام عقب مانده اگر تشهّد با او مصادف شود، مثل کسی که در رکعت سوم وارد جماعت شده و تشهّد اوّل او با تشهّد دوّم امام مصادف می شود، همراه او می نشیند و تشهّد می گوید، سپس به نماز خود ادامه می دهد.

(مسأله ۶۲۱) کسی که در رکعت دوّم به نماز جماعت پیوسته، هنگامی که امام برای تشهّد می نشیند می تواند برخیزد و از جماعت منفصل شود و می تواند که بر اقتدای خود باقی بماند و در حال «تجافی» مشغول ذکر باشد و یا به تبعیت از امام تشهّد بخواند، سپس همراه امام برخیزد و حمد و سوره اش را بخواند و هنگامی که امام برای رکعت چهارم برمی خیزد او باید بنشیند و تشهّد بگوید و برخیزد و به امام برسد.

(مسأله ۶۲۲) مأوم در نماز جماعت هر کجا وظیفه اش خواندن حمد و سوره و تسبیحات اربعه باشد و یا آنها را به عنوان مستحبی بخواند، باید آهسته بخواند.

(مسأله ۶۲۳) مأوم نباید در افعال بر امام پیشی بگیرد و نباید به قدری عقب بماند که عرفاً متابعت حساب نشود، و می تواند همزمان با او افعال را انجام بدهد، اگر چه بهتر آن است که اندکی بعد از او انجام دهد.

(مسأله ۶۲۴) در تکبیره الاحرام حتماً باید مأوم بر امام پیشی نگیرد و حتماً باید همزمان با او نگوید، بلکه باید صبر کند تا امام تکبیره الاحرام را بگوید و از آن فارغ شود، سپس مأوم به آن شروع کند.

(مسأله ۶۲۵) به جز تکبیره الاحرام در دیگر اقوال نماز، از حمد و سوره و تسبیحات اربعه و اذکار، پیروی از امام واجب نیست، بلکه می تواند از امام پیشی بگیرد و یا همزمان با او بگوید.

(مسأله ۶۲۶) اگر کسی در رکوع و یا در سجده و یا در برخاستن از آنها سهواً از امام پیشی بگیرد، باید برگردد و به امام ملحق شود و اگر این کار موجب زیادتى رکوع و سجده شود مانعی ندارد و اگر برگردد بلکه منتظر بماند تا امام به او برسد،

نماز و جماعتش صحیح است.

(مسأله ۶۲۷) اگر کسی عمدا پیش از امام به رکوع یا سجده برود و یا از رکوع یا سجده برخیزد، بنابر احتیاط واجب باید در همان حال بماند، تا امام به او برسد.

(مسأله ۶۲۸) اگر امام و مأموم در تعداد رکعتها اختلاف کنند مثلاً امام یقین یا ظن قوی داشته باشد که نماز سه رکعت شده و مأموم یقین یا ظن قوی بر خلاف آن داشته باشد، هریک باید به وظیفه خود عمل کند.

احکام کم و زیاد شدن در نماز

اگر کسی عمدا چیزی از اجزا و شرایط نماز را ترك کند نمازش باطل می شود، اگر چه فقط يك حرف و یا حركه حرفی از قرائت یا اذکار واجب نماز باشد.

(مسأله ۶۲۹) اگر کسی عمدا چیزی بر اجزای نماز بیفزاید، نمازش باطل می شود، خواه از سنخ اجزای نماز باشد، مانند تکبیر و امثال آن و یا از سنخ اجزای نماز نباشد، مثل این که دستش را به نیت جزئی از اجزای نماز بلند کند.

(مسأله ۶۳۰) اگر کسی چیزی را سهوا و یا از روی نادانی بر اجزای نمازش بیفزاید، نمازش باطل نمی شود، مگر این که رکن باشد، مثل رکوع یا دو سجده در يك رکعت، که در این صورت نمازش باطل می شود.

احکام شك در نماز

منظور از « شك » طرف مقابل « یقین » است، خواه دو طرف احتمال مساوی باشد، یا يك طرف آن قوی تر از طرف دیگر باشد، که طرف قویتر را « ظن و گمان » و طرف ضعیفتر را « وهم و خیال » می نامند.

(مسأله ۶۳۱) آدم و سواسی در نماز و غیر آن نباید به وسوسه ای که برایش پیش می آید اعتنا کند.

شک در نماز و افعال آن

(مسأله ۶۳۲) اگر انسان بعد از خارج شدن وقت نماز شك کند که آیا نمازش را خوانده است یا نه؟ بنا می گذارد که خوانده است ولی اگر در اثنای وقت شك کند که نماز خوانده یا نه؟ باید آن را به جا آورد.

(مسأله ۶۳۳) اگر نمازگزار پس از شروع در نماز عصر شك کند که نماز ظهر را خوانده است یا نه؟ بنا می گذارد که خوانده است، و اگر پس از شروع در نماز عشا شك کند که نماز مغرب را خوانده است یا نه؟ بنا می گذارد که خوانده است.

(مسأله ۶۳۴) اگر نمازگزار پس از فراغت از نماز شك کند که نمازش را صحیح خوانده یا نه؟ بنا بر صحت آن می گذارد.

(مسأله ۶۳۵) اگر نمازگزار پس از فراغت از يك جزء نماز، شك در صحت آن کند، بنا بر صحت می گذارد و به شك خود اعتنا نمی کند.

(مسأله ۶۳۶) کسی که در شرایط نماز زیاد شك می کند، باید به شك خود اعتنا نکند، اگر چه در اثنای نماز چنین شکی روی دهد.

(مسأله ۶۳۷) اگر نمازگزار پیش از شروع در نماز در مورد یکی از شرایط نماز - مثل طهارت - شك کند، باید به شك خود اعتنا کند و بنا را بر نبودن آن شرط بگذارد، اگر چه زیاد شك کند، مگر این که به حدّ وسواس برسد، در این صورت اعتنا نمی کند.

(مسأله ۶۳۸) میزان در كثير الشك بودن نظر عرف است، ولی اگر کسی در سه نماز پشت سر هم شك کند او حتماً كثير الشك است، و شاید با کمتر از آن نیز عنوان كثير الشك صدق بکند.

شک در رکعتهای نماز

(مسأله ۶۳۹) اگر نمازگزار در اثنای نماز در تعداد رکعتهای آن شك کند، اگر به یکی از دو طرف آن ظن پیدا کند - هر چند بعد از تأمل - باید به ظن خود عمل کند و اگر به هیچ طرف ظن پیدا نکند، اگر در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی و یا در رکعتهای اول و دوم نماز چهار رکعتی باشد، نمازش باطل است، باید از سر بگیرد. (مسأله ۶۴۰) اگر نمازگزار در يك نماز چهار رکعتی بعد از اكمال رکعت دوم یعنی پس از اتمام ذکر واجب سجده دوم از رکعت دوم، در تعداد رکعتهای نماز شك کند، در پنج صورت نماز او صحیح است :

اول: شك بین دو و سه

(مسأله ۶۴۱) اگر نمازگزار پس از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم، شك کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت؟ باید بنا بگذارد که سه رکعت خوانده است، پس برمی خیزد و يك رکعت دیگر می خواند و نماز را تمام می کند، پس از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط را می خواند، تا اگر کمبودی در نماز بوده با آن جبران شود.

(مسأله ۶۴۲) بنا بر احتیاط واجب باید نماز احتیاط بعد از نماز بدون فاصله و بدون این که یکی از مبطلات نماز را انجام داده باشد، به جا آورده شود.

(مسأله ۶۴۳) بنا بر احتیاط واجب در شك بین دو و سه، باید نماز احتیاط را يك رکعت ایستاده به جا آورد و آن را فقط با حمد بدون سوره به صورت آهسته بخواند، سپس رکوع، سجده، تشهد و سلام آن را به جا آورد.

دوم: شك بین سه و چهار

(مسأله ۶۴۴) نمازگزار در هر حالی که باشد، اگر شك کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، سپس نماز احتیاط به جا آورد.

(مسأله ۶۴۵) در مورد شك بین سه و چهار باید يك رکعت ایستاده و یا

دو رکعت نشسته نماز احتیاط به جا آورد و بهتر این است که دو رکعت نشسته را انتخاب کند.

سوّم: شك بین دو و چهار

(مسأله ۶۴۶) اگر نمازگزار پس از تمام شدن ذکر واجب سجده دوّم شك کند که دو رکعت خوانده یا چهار رکعت؟ باید بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، آنگاه دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، بجا آورد.

چهارم: شك بین دو و سه و چهار

(مسأله ۶۴۷) اگر نمازگزار پس از تمام شدن ذکر واجب سجده دوّم شك کند که دو رکعت نماز خوانده، یا سه رکعت یا چهار رکعت؟ باید بنا بر چهار گذاشته نماز را تمام کند، سپس دو رکعت ایستاده و بعداً دو رکعت نشسته نماز احتیاط، آهسته و بدون سوره به جا آورد.

پنجم: شك بین چهار و پنج

(مسأله ۶۴۸) اگر نمازگزار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوّم، شك کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت؟ باید بنا بر چهار گذاشته، نماز را تمام کند، سپس دو سجده سهو به جا آورد.

(مسأله ۶۴۹) کسی که از ایستادن معذور است و نمازش را نشسته می خواند، باید نماز احتیاط را به گونه ای انجام دهد که کمبود احتمالی جبران شود، به این صورت که:

۱) در صورت اوّل و دوّم باید يك رکعت نشسته بخواند.

۲) در صورت سوم باید دو رکعت نشسته بخواند.

۳) در صورت چهارم نیز باید دو رکعت نشسته، سپس يك رکعت نشسته بخواند.

(مسأله ۶۵۰) اگر برای نمازگزار شکی رخ دهد و مطابق وظیفه خود به نماز ادامه دهد، اگر پیش از آن که از نمازش فارغ شود، شکش تبدیل به یقین یا ظنّ گردد،

باید وظیفه شك را رها کرده، به وظیفه یقین یا ظنّ خود عمل کند.

(مسأله ۶۵۱) اگر نمازگزار در تعداد رکعتهای نماز به ظنّ خود عمل کند و بر آن مبنا نمازش را به پایان برساند و بعد از فراغت از نمازش ظنّش بر طرف شود و دچار شك و تردید شود، نمازش صحیح است و به شك خود اعتنا نمی‌کند.

(مسأله ۶۵۲) در پنج موردی که گفتیم می‌توان شك در تعداد رکعتهای نماز را تصحیح کرد، تصحیح آنها واجب نیست، بلکه می‌توان نماز را با انجام دادن یکی از مبطلات نماز به هم زد و از سر گرفت.

(مسأله ۶۵۳) اگر نمازگزار در تعداد رکعتهای نماز شك کند و مطابق وظیفه‌اش نماز را به پایان برساند، بنابر احتیاط واجب، حتماً باید نماز احتیاط را به جا آورد و از سر گرفتن نماز کفایت نمی‌کند.

سجده سهو و قضای اجزای فراموش شده

(مسأله ۶۵۴) اگر نمازگزار يك سجده از سجده‌های نماز را فراموش کند و بعد از رکوع بعدی متوجّه شود، باید بعد از نماز آن سجده را قضا کند، سپس دو سجده سهو به جا آورد.

(مسأله ۶۵۵) اگر کسی تشهّد آخر نماز را فراموش کند و بعد از سلام یادش بیاید، باید آن تشهّد را قضا کند، سپس دو سجده سهو به جا آورد.

(مسأله ۶۵۶) اگر نمازگزار قسمتی از تشهّد آخر نماز را فراموش کند و بعد از سلام متوجّه شود، بنابر احتیاط واجب باید آن را قضا کند، سپس دو سجده سهو به جا آورد.

(مسأله ۶۵۷) اگر نمازگزار تشهّد اوّل نماز را فراموش کند و پس از رکوع متوجّه شود، بعد از نماز باید دو سجده سهو به جا آورد و قضای آن لازم نیست، همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر قسمتی از آن را فراموش کرده باشد.

(مسأله ۶۵۸) غیر از تشهد آخر و سجده واحده، دیگر اجزای فراموش شده نماز قضا ندارد.

(مسأله ۶۵۹) همه شرایط سجده نماز، در قضای سجده فراموش شده نیز لازم است، و همه شرایط تشهد نماز نیز در قضای تشهد فراموش شده لازم است.

(مسأله ۶۶۰) در چند مورد سجده سهو واجب است :

- ۱) سخن بی جا، کم یا زیاد، سهوا باشد، و یا عمدا، به خیال این که از نماز فارغ شده است، همانند کسی که در غیر محل سلام، سلام داده باشد.
- ۲) برای فراموش کردن تشهد اول، و بنابر احتیاط واجب برای تشهد آخر.
- ۳) سلام بی جا، اگر همراه با تشهد و متصل به آن باشد. و بنابر احتیاط واجب برای زیادی سلام تنها.

۴) شك میان چهار و پنج که بعد از اكمال سجده دوم باشد.

۵) به جا آوردن چیزی در حال قیام که می بایست در حال نشسته انجام دهد، همانند کسی که در حال ایستاده تشهد بخواند، و یا چیزی را که می بایست ایستاده انجام دهد، در حال نشسته انجام بدهد.

(مسأله ۶۶۱) کسی که قدرت بر ایستادن دارد، اگر اشتباهات تکبیره الاحرام را در حال نشسته بگوید، نمازش باطل است .

۶) خواندن تسبیحات اربعه در دو رکعت اولی و یا خواندن حمد و سوره در رکوع یا سجده.

۷) در موردی که اجمالاً بداند که در نمازش کم یا زیادی واقع شده که نماز را باطل نمی کند.

(مسأله ۶۶۲) در چند مورد به جا آوردن سجده سهو بهتر است :

۱- هنگامی که تردید دارد که کم زیادی در نماز روی داده است یا نه؟

۲- برای هر کم و زیاده ای که نماز با آن باطل نمی شود.

۳- برای شك میان سه و چهار، هنگامی که به گمانش چهار باشد و به آن عمل کند.
(مسأله ۶۶۳) کسی که نماز احتیاط و سجده سهو بر او واجب است، بنابر احتیاط واجب باید نماز احتیاط را مقدم بر سجده سهو انجام دهد و بهتر است که اجزای فراموش شده نماز را نیز مقدم بر آن بدارد.

(مسأله ۶۶۴) اگر بیش از يك مورد از اشتباهاتی که موجب سجده سهو می باشد روی دهد، به همان تعداد سجده سهو واجب می شود.

(مسأله ۶۶۵) سجده سهو تکبیره الاحرام ندارد، اگر چه بهتر است.

(مسأله ۶۶۶) در سجده سهو چند چیز شرط است:

(۱) نیت .

(۲) بر زمین نهادن اعضای هفتگانه سجده.

(۳) گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن جایز است.

(۴) بلندتر نبودن جای پیشانی از محل دیگر اعضای سجده بیش از چهار انگشت.

(۵) طهارت، رو به قبله بودن و دیگر شرایط نماز بنابر احتیاط واجب.

(مسأله ۶۶۷) در سجده سهو ذکر معینی واجب نیست، ولی مستحب است که

یکی از ذکرهای زیر گفته شود:

۱ - بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

۲ - بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

۳ - بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

۴ - بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

نماز مسافر

در دو مورد نمازهای چهار رکعتی شکسته (دو رکعتی) خوانده می شود:

۱ - به هنگام ترس

۲ - در مسافرت

شرایط سفر

(مسأله ۶۶۸) سفری که موجب شکسته شدن نماز می شود، شرایطی دارد که از آن جمله است:

۱) مسافت؛ و آن هشت فرسخ که تقریباً ۴۶ کیلومتر می باشد.

(مسأله ۶۶۹) اگر مسافر چهار فرسخ یا بیشتر سفر کند و چهار فرسخ یا بیشتر باز گردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۶۷۰) مسافری که رفت و برگشت او مجموعاً هشت فرسخ می شود، برای شکسته شدن نمازش شرط نیست که حتماً همان روز برگردد، بلکه اگر از اول تصمیم داشته باشد که کمتر از ده روز بماند و در کمتر از ده روز به وطنش باز گردد، نماز را باید شکسته بخواند.

(مسأله ۶۷۱) اگر برای محل مورد نظر دو راه باشد، یکی دور و به اندازه مسافت شرعی باشد، دیگری نزدیک و کمتر از مسافت شرعی باشد، اگر از راه نزدیک برود نمازش تمام است و اگر از راه دور برود نمازش شکسته است، اگر چه برای رفتن از راه دور نیازی نبوده باشد.

(مسأله ۶۷۲) اگر انسان در جایی چون صحرا به تنهایی زندگی می کند، آغاز مسافرت از در خانه اش حساب می شود ولی اگر در آبادی یا در شهر زندگی می کند، از نقطه پایانی شهر و روستا حساب می شود.

(مسأله ۶۷۳) شهرهای بزرگ که در عصر ما به کثرت یافت می شود به دو

قسم می‌باشند:

أ- شهرهایی که از نظر اقتصادی و دیگر شئون زندگی به هم پیوسته هستند و هیچکدام از شهرکهای آن به صورت مستقل و جداگانه اداره نمی‌شوند، آنها در حکم يك شهر هستند و باید مسافت در آنها از آخر شهر محاسبه شود.

ب- شهرهایی که هر يك از مناطق آن از نظر معیشتی و اقتصادی به طور مستقل اداره می‌شوند و ارتباط آنها به یکدیگر در حد ارتباط شهرها به یکدیگر می‌باشند، این شهرکها همانند شهرها و روستاهایی است که هر يك از آنها گسترش یافته به یکدیگر نزدیک و یا متصل شده‌اند، که در این صورت هر يك از آنها مستقل می‌باشند، اگر چه به یکدیگر نزدیک باشند و به يك نام نامیده

شوند. در این شهرکها باید مسافت را از آخر همان شهرك حساب کنند.

۲) قصد مسافت؛ یعنی باید از اول قصد داشته باشد که به مقدار مسافت شرعی سفر کند، اگر چه این قصد به تبع دیگری باشد، مثل زنی که به تبع شوهرش مسافت را قصد می‌کند و یا اجیر و کارگری که به تبع کارفرما مسافت شرعی را قصد می‌کند.

(مسأله ۶۷۴) اگر کسی مشغول گشت و گذار باشد تا به مقدار مسافت راه رفته باشد، بدون این که قصد مسافت کند، مسافر به حساب نمی‌آید.

(مسأله ۶۷۵) کسی که مقداری از مسافت را بدون قصد رفته، اگر پس از آن قصد مسافت کند، یعنی قصد کند که هشت فرسخ دیگر برود، یا چهار فرسخ دیگر برود و برگردد، از آن لحظه به بعد در حکم مسافر می‌باشد.

۳) استمرار قصد مسافت؛ به این معنی که تا رسیدن به مقصد از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ تصمیم به بازگشت بگیرد، یا در ادامه دادن آن مردّد شود، باید نمازش را تمام بخواند.

۴) عبور نکردن از وطن

(مسأله ۶۷۶) اگر مسافر تصمیم دارد که پیش از رسیدن به مسافت شرعی در محلّ ده روز اقامت کند و یا مردّد است که در آن منزل ده روز بماند یا نه؟ نمازش شکسته نمی‌شود.

۵ (حرام نبودن سفر

(مسأله ۶۷۷) در سفر حرام، چه اصل سفر حرام باشد، مانند زنی که از خانه شوهرش بدون اجازه او خارج شود، یا انگیزه سفر حرام باشد، مانند مسافرت برای دزدی یا ریختن خون حرام، نمازش قصر نمی‌شود.

(مسأله ۶۷۸) کسی که به فرمان ستمگر صاحب منصبی مسافرت می‌کند، در سفری که از لوازم پیروی او باشد، نمازش تمام است، چه فرستاده او باشد یا او را همراهی کند.

(مسأله ۶۷۹) مسافری که برای شکار سفر می‌کند، اگر این کار برای تهیه هزینه زندگی باشد نمازش شکسته است و اگر برای سرگرمی و خوش گذرانی باشد، سفرش حرام است و باید نمازش را تمام بخواند و روزه‌اش را بگیرد. اما خود شکار کردن ظاهراً مانعی ندارد.

۶ (کثیرالسّفر نباشد

(مسأله ۶۸۰) راننده‌ای که در مسیر معینی کار می‌کند، اگر به مقصد دیگری برای زیارت، سیاحت، معالجه و امثال آنها مسافرت کند، نمازش شکسته است.

(مسأله ۶۸۱) کسی که کارش رانندگی است اگر وسیله نقلیه‌اش را در شهری برای تعمیر می‌گذارد و با وسیله دیگری به وطن خود می‌رود، باید نمازش را شکسته بخواند.

(مسأله ۶۸۲) کسی که سفر را برای خود شغل انتخاب می‌کند، مانند راننده و ناخدا، از اولین سفر خود نمازش را باید تمام بخواند و نیازی به تکرار مسافرت نیست، تا حکم کثیرالسّفر بر او جاری شود.

(مسأله ۶۸۳) با یکی دو بار سفر کردن حکم کثیرالسفر جاری نمی شود، اگر چه طولانی باشد، بلکه لازم است تصمیم بر ادامه مسافرتها پیاپی داشته باشد تا حکم کثیرالسفر جاری شود.

(مسأله ۶۸۴) در مسافرتها طولانی اگر مدت مسافرت بامدت اقامت در وطن برابر باشد، ظاهراً حکم کثیرالسفر جاری می شود، ولی اگر مدت اقامت او در وطن به مقدار زیادی بیش از مدت مسافرت باشد، باید نمازش را در سفر شکسته بخواند.

(مسأله ۶۸۵) کسی که عنوان کثیرالسفر بر او صدق کرده و نمازهایش را در سفر تمام می خواند، اگر ده روز در وطن بماند، حکم کثیرالسفر از او برداشته می شود و در نخستین سفر بعدی باید نماز را شکسته بخواند و روزه اش را افطار کند، چه از اوّل تصمیم داشته که ده روز در وطن بماند یا بدون تصمیم قبلی مانده باشد.

۷) رسیدن به حدّ ترخص

(مسأله ۶۸۶) نشانه حدّ ترخص دو چیز است:

اوّل: در اثر فاصله گرفتن از شهر، اهالی شهر او را نبینند، به این نشانی که او نیز اهالی شهر را نبیند و تشخیص ندهد که آیا ایستاده اند یا راه می روند.

دوم: صدای اذان شهر (صدای مؤذن، بدون استفاده از بلندگو) به گوش او نرسد.

(مسأله ۶۸۷) مسافری که از وطنش خارج می شود، پس از رسیدن به حدّ ترخص نمازش شکسته می شود، و مسافری که به سوی وطنش برمی گردد، تا هنگامی که به حدّ ترخص نرسیده نمازش شکسته است، یعنی حدّ ترخص نقطه آغاز و نقطه پایانی سفر می باشد.

چیزهایی که سفر را می شکنند

(مسأله ۶۸۸) در سه جا مسافر باید نماز را تمام بخواند:

اوّل: عبور از وطن

(مسأله ۶۸۹) وطن عبارت از سرزمینی است که انسان آنجا را برای سکونت خود برگزیده است و تصمیم دارد اگر حادثه‌ای پیش نیاید برای همیشه در آنجا اقامت کند.

(مسأله ۶۹۰) وطن ممکن است زادگاه انسان باشد و ممکن است محلّ دیگری باشد که خود شخص آن را برای اقامت خود برگزیده باشد.

(مسأله ۶۹۱) اگر انسانی به تبعیت از پدر، همسر و امثال آن محلّی را برای سکونت خود برگزیده است، تا هنگامی که از آنجا اعراض نکرده و از آن سرزمین بیرون نرفته، وطن او به شمار می‌رود.

(مسأله ۶۹۲) به مجرد این که انسان در محلّی به نیت اقامت دائم ساکن شود، وطن او به شمار می‌آید و نیازی به گذشت مدّت طولانی نیست.

(مسأله ۶۹۳) در آغاز اقامت در وطن جدید نیازی به قصد اقامه (ده روزه) و یا جمع بین شکسته و تمام نیست، اگر چه بهتر است.

(مسأله ۶۹۴) ممکن است انسان بیش از يك وطن برای خود برگزیند و بخشی از سال را در یکی و بخشی دیگر را در دوّمی اقامت کند و از هیچکدام جز به هنگام بروز رخدادی بیرون نرود.

(مسأله ۶۹۵) کسی که بیش از يك وطن دارد، به هنگام انتقال از وطنی به وطن دیگر، باید در فاصله بین دو وطن به دو شرط نمازش را شکسته بخواند:

۱ (فاصله بین آن دو به هشت فرسخ برسد.

۲) در آن مسیر کثیرالسّفر نباشد.

(مسأله ۶۹۶) اگر کسی در يك شهر خانه و زندگی دارد و در شهر دیگری محلّ کارش هست، و در هر دو مورد تصمیم دارد که برای همیشه به سکونت تجارت خود ادامه دهد، همانند کسی که دو وطن دارد، یعنی در هر دو شهر نمازش تمام است.

(مسأله ۶۹۷) هنگامی که محلّی را برای سکونت دائم انتخاب کرد، تا هنگامی که از آن منصرف نشده، حکم وطن بر آن جاری است و هنگامی که از آن منصرف

شود، تا هنگامی که از آن بیرون نرفته است از حکم وطن خارج نمی‌شود.

(مسئله ۶۹۸) کسی که از وطنش بیرون رفته، ولی هنوز اعراض نکرده و مردّد است که در آن اقامت بکند یا نه؟ حکم وطن در حق او باقی است.

(مسئله ۶۹۹) محلی را که انسان برای يك مدّت طولانی مسکن خود قرار می‌دهد و در آنجا خانه و کاشانه تهیّه می‌کند، در حکم وطن می‌باشد، اگر چه قصد سکونت دائم ندارد، مثل دوران اقامت طلاب در حوزه‌های علمیّه و اقامت کارمندان و پیشه‌وران در محلّ کار و مأموریت خود.

(مسئله ۷۰۰) انسان در مدّت سکونت خود در وطن و یا جایی که در حکم وطن اوست، باید نمازش را تمام بخواند و نیازی به قصد اقامه نیست، و اگر در اثنای مسافرت از آنجا عبور کند، سفر شکسته می‌شود.

(مسئله ۷۰۱) شرط جریان حکم وطن در محلّ سکونت غیر دائم آن است که خیلی از آن بیرون نرود که از محلّ اقامت او بودن خارج شود، مگر این که از باب کثیرالسّفر بودن وظیفه‌اش این باشد که نمازش را تمام بخواند.

(مسئله ۷۰۲) اگر کسی محلی را در فصلی از سال محلّ سکونت خود قرار دهد، اگر در فصل دیگری گذرش به آنجا بیفتد، حکم وطن بر او جاری نمی‌شود، پس اگر دانشجویی در ایّام تحصیلی در شهری تحصیل می‌کند، اگر در فصل تعطیلی به آن شهر سفر کند، نمازش شکسته است.

دوم: قصد اقامت

(مسئله ۷۰۳) اگر مسافر در محلی تصمیم بگیرد که ده روز پیاپی در آنجا بماند، و یا بداند که ده روز در آنجا خواهد ماند، اگر چه به اختیار خودش نباشد، یا به تبعیّت از دیگری باشد، نمازش را باید تمام بخواند.

(مسئله ۷۰۴) در قصد اقامت، ده روز در مقابل شب است، پس اگر کسی می‌خواهد ده روز با نه شب میان آنها در محلی بماند، باید نمازش را تمام بخواند، اگر چه بهتر است که شب دهم را نیز در آنجا اقامت کند.

(مسأله ۷۰۵) محلّ اقامت در قصد ده روز باید عرفاً يك محلّ محسوب شود، پس قصد اقامت در بیش از يك روستا و یا بیش از يك شهر صحیح نیست، ولی اگر قصد کند که در يك محلّ اقامت کند و به محلات مختلف آنجا رفت و آمد بکند، مانعی ندارد.

(مسأله ۷۰۶) کسی که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر از ماندن منصرف شود و یا در ماندن مردّد گردد، اگر يك نماز چهار رکعتی خوانده، بقیه نمازهایش را تا وقتی که از آنجا بیرون نرفته تمام می خواند، و اگر نخوانده باشد، نمازهایش شکسته است، چه نماز چهار رکعتی نخوانده باشد، یا شروع کند و به آخر نرسیده باشد، یا تمام کرده باشد و بعداً بطلانش معلوم شود.

(مسأله ۷۰۷) کسی که قصد کرده ده روز در جایی بماند، پس از گذشت ده روز نیازی به قصد اقامت مجدد ندارد، بلکه تا روزی که در آنجاست باید نماز را تمام و روزه را بگیرد.

(مسأله ۷۰۸) هنگامی که قصد اقامت انسان در محلّی با خواندن يك نماز چهار رکعتی محقق گردید، اگر بخواهد به محلّی که کمتر از مسافت شرعی است برود، سپس به بیشتر از مسافت شرعی مسافرت کند، اگر نمی خواهد که به محل اقامتش برگردد، از لحظه ای که از محل اقامت خارج می شود نماز شکسته می شود، و اگر قصد مراجعت دارد نماز شکسته نمی شود.

سوّم: توقّف سی روز در يك مكان

(مسأله ۷۰۹) اگر کسی بدون این که تصمیم ده روز ماندن را در محلّی داشته باشد، به مدّت سی روز در يك محلّ بماند، روز سی و یکم باید نمازش را تمام بخواند، اگر چه همان روز قصد مسافرت داشته باشد.

(مسأله ۷۱۰) در توقّف سی روزه، لازم است که در يك محلّ مانده باشد، پس اگر به اطراف و نواحی آن محلّ که جزء آن محلّ به حساب نمی آید، رفته باشد، باید همچنان نمازش را شکسته بخواند تا هنگامی که توقّف سی روز در يك محلّ حاصل شود و یا قصد ماندن ده روز پیش آید.

احکام مسافر

(مسأله ۷۱۱) روزه گرفتن مسافر بجز در موارد استثنائی که بیان خواهد شد صحیح نیست.

(مسأله ۷۱۲) اگر کسی به خیال این که روزه گرفتن مسافر صحیح است روزه بگیرد، روزه اش صحیح است، ولی اگر فراموش کند و روزه بگیرد باطل است.

(مسأله ۷۱۳) مسافری که وظیفه اش نماز شکسته است، اگر عمداً تمام بخواند، نمازش باطل می شود و اگر عمدی نباشد چند صورت دارد:

۱) کسی که اصلاً نمی دانست که مسافر باید نمازش را شکسته بخواند، نمازی که خوانده صحیح است.

۲) کسی که می دانست که مسافر باید نمازش را شکسته بخواند، ولی خیال می کرد که مسیر او تا مقصد کمتر از مسافت شرعی است و یا خیال می کرد که هر فرسخ مثلاً ۱۰ کیلومتر است، بنابر احتیاط واجب باید نمازها را اعاده و یا قضا نماید.

۳) کسی که فراموش کرده که در مسافرت است و یا فراموش کرده که باید مسافر نمازش را شکسته بخواند، اگر پس از خروج وقت یادش بیاید نمازی که خوانده صحیح است و قضا ندارد، ولی اگر در داخل وقت یادش بیاید باید اعاده کند، و اگر اعاده نکند باید قضای آن را به جا آورد.

۴) نماز را به نیت دو رکعتی شروع کند و اشتباهاً چهار رکعت بخواند، در این صورت بنابر احتیاط واجب باید آن را اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسأله ۷۱۴) مسافری که قصد اقامت کرده و یا کثیرالسفر می باشد و وظیفه اش این است که نمازش را تمام بخواند، اگر شکسته بخواند نمازش باطل است و باید آن را اعاده و یا قضا نماید، مگر اینکه جاهل به مسأله باشد و نمی دانست که اگر کسی قصد ده روز کند باید نماز را تمام بخواند، و نمازش را شکسته خوانده،

صحیح است.

(مسأله ۷۱۵) کسی که نمازش در وطن قضا شده، باید آن را بصورت تمام قضا کند، اگر چه در مسافرت باشد، و کسی که نمازش در سفر قضا شده، باید آن را شکسته قضا کند، اگر چه در وطن باشد.

(مسأله ۷۱۶) کسی که اوّل وقت در وطن بوده، بعداً مسافرت کرد و نمازش قضا شد، باید آن را شکسته قضا کند و کسی که در اوّل وقت مسافر بود و در آخر وقت در وطن بود و نمازش قضا شد، باید آن را به صورت تمام قضا کند، پس در هر صورت آخر وقت میزان است.

(مسأله ۷۱۷) مسافر در چهار مکان مقدّس بین شکسته و تمام مخیر است :

(۱) مکه مکرمه

(۲) مدینه منوره

(۳) کوفه، ولی نجف اشرف به کوفه ملحق نیست.

(۴) حرم مطهر امام حسین علیه السلام، که بنابر احتیاط واجب تنها در زیر گنبد آن حضرت این حکم جاری است نه در مسجد متّصل به حرم مطهر.

برخی از نمازهای مستحبّ

۱ - نماز عیدین (عید فطر و عید قربان)

(مسأله ۷۱۸) وقت نماز عید از طلوع آفتاب است تا ظهر شرعی.

(مسأله ۷۱۹) نماز عیدین دو رکعت است، در هر رکعت حمد و یک سوره خوانده می شود و بهتر است که در رکعت اوّلی سوره « اعلی » و در دوّمی سوره « الشّمس » و یا در اوّلی « الشّمس » و در دوّمی « الغاشیه » خوانده شود.

(مسأله ۷۲۰) بنابر احتیاط واجب باید در رکعت اوّل پنج مرتبه تکبیر بگوید و

بعد از هر تکبیر قنوت بگیرد و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بگیرد.

(مسأله ۷۲۱) هر ذکر و دعائی که در قنوت دیگر نمازها کفایت می‌کند، در قنوت نماز عیدین نیز کفایت می‌کند، ولی بهتر آن است که یکی از دعاها را ماثور را بخواند، که از آن جمله است:

« اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ، وَ اَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ، وَ اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ اَهْلَ التَّقْوٰى وَ الْمَغْفِرَةِ، اَسْأَلُكَ فِى هٰذَا الْيَوْمِ، الَّذِى جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيْدًا، وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ ذُخْرًا وَ مَزِيْدًا، اَنْ تُصَلِّىَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ، كَاَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلٰى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ، وَ صَلِّ عَلٰى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ، وَ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْوَاتِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ عِبَادُكَ الْمُرْسَلُوْنَ، وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَ بِكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُرْسَلُوْنَ ».

(مسأله ۷۲۲) بنا بر احتیاط واجب باید امام جماعت بعد از نماز عیدین دو خطبه ایراد کند و در میان دو خطبه با یک نشست کوتاه فاصله اندازد.

(مسأله ۷۲۳) در عصر غیبت، حضور مؤمنان در نماز عیدین و گوش دادن به خطبه‌های آن واجب نیست و امام جماعت به جز حمد و سوره، چیزی از گردن مأمومین ساقط نمی‌کند.

۲ - نماز غُفیلَه

(مسأله ۷۲۴) نماز غفیله دو رکعت است که میان نماز مغرب و عشاء خوانده می‌شود. در رکعت اول بعد از حمد این آیه شریفه را می‌خواند:

« وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ، فَنَادٰى فِى الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ، سُبْحَانَكَ اِنِّى كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِى الْمُؤْمِنِيْنَ ».

و در رکعت دوم بعد از حمد این آیه شریف را بخواند:

« وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ».

سپس قنوت کند و بگوید :

« اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِیْ لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بِیْ کَذَا ».

سپس حاجتش را می خواهد، آنگاه می گوید:

« اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِیُّ نِعْمَتِیْ، وَالْقَادِرُ عَلٰی طَلِبَتِیْ، تَعْلَمُ حَاجَتِیْ، فَاسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ - عَلَیْهِ وَعَلَنِهِمُ السَّلَامُ - لِمَا قَضَيْتَهَا لِیْ ».

۳ - نماز لیلۃ الدفن

(مسأله ۷۲۵) نماز وحشت که در شب دفن مؤمن خوانده می شود، دو رکعت

است، در رکعت اول سوره حمد و آیه الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه

سوره قدر خوانده می شود، بعد از سلام نماز می گوید:

« اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَبْعَثْ ثَوَابَهَا اِلٰی قَبْرِ فُلَانٍ » و به جای فلان

نام میت را می گوید.

احكام روزه

احکام روزه

«روزه» عبارت است از این که در طول روز از طلوع فجر تا مغرب، از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند، خودداری شود.

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

اول و دوم: خوردن و آشامیدن

(مسأله ۷۲۶) خوردن و آشامیدن، اگر چه کم باشند هر چند از طریق گلو یا بینی به داخل بدن وارچ شود، روزه را باطل می‌کند.

(مسأله ۷۲۷) موادّ غذائی به هر وسیله‌ای به معده برسد، اگر چه از طریق گلو نباشد، بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می‌کند.

(مسأله ۷۲۸) چیزی که به معده نمی‌رسد، اگر چه به داخل بدن برسد، مانعی ندارد، مانند اسپری که به ریه می‌رسد.

(مسأله ۷۲۹) سرمهای غذائی و داروئی که به رگ یا عضله تزریق می‌شوند و داروهائی که روی زخم ریخته می‌شوند و قطره‌هایی که به داخل چشم و گوش و بینی ریخته می‌شوند روزه را باطل نمی‌کنند، اگر چه طعم آنها احساس شود.

(مسأله ۷۳۰) روزه‌دار می‌تواند اخلاط سینه را فرود ببرد، اگر چه به فضای دهان رسیده باشد، و همچنین آب دهان را نیز میتواند فرو ببرد.

سوم: قی کردن

(مسأله ۷۳۱) اگر روزه‌دار در ماه رمضان عمداً قی کند، روزه‌اش باطل می‌شود، اگر چه به دلیل بیماری و امثال آن ناگزیر گردد، ولی بی‌اختیار قی بر او غلبه کند، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسأله ۷۳۲) اگر به سبب آروغ زدن چیزی به فضای دهان بیاید، فرو بردن آن روزه را باطل نمی‌کند، اگر چه بهتر آن است که آن را فرو نبرد.

چهارم: اماله کردن با چیزهای روان

(مسأله ۷۳۳) شیاف کردن با اشیاء جامد روزه را باطل نمی‌کند، ولی شیافهای پزشکی که از مواد روغنی و امثال آن می‌باشند و پس از ورود به بدن آب می‌شوند، اگر چه در اثر برودت به صورت جامد در آمده باشند، بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می‌کنند.

پنجم: جنابت

(مسأله ۷۳۴) اگر کسی خودش را به وسیله اخراج منی یا عمل زناشوئی جنب کند، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسأله ۷۳۵) اگر کسی با یک رفتار شهوت برانگیز - بوسه و غیره - قصد کاجوئی کند و منی از او خارج شود، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود. مگر این که به هنگام اقدام کردن بر این کار مطمئن بوده که منی از او خارج نخواهد شد، در این صورت فقط قضا بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۷۳۶) اگر در خواب محتمل شود، یا در بیداری بدون اقدام به یک عمل شهوت برانگیز، منی از او خارج شود، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسأله ۷۳۷) روزه‌داری که محتمل شده و یا در بیداری منی از او خارج شده، می‌تواند بول کند، اگر چه بداند که چیزی از منی در مجرا باقی مانده و به وسیله ادرار کردن بیرون خواهد آمد.

ششم: بقا بر جنابت

(مسأله ۷۳۸) در شب ماه رمضان، و در قضای آن و هر روزه واجب دیگر، اگر تا طلوع فجر عمدا در حال جنابت باقی بماند، روزه اش باطل می شود.

(مسأله ۷۳۹) روزه مستحبی با این عمل باطل نمی شود.

(مسأله ۷۴۰) بقا بر جنابت اگر عمدی نباشد، روزه را باطل نمی کند، خواه روزه واجب باشد یا مستحب، جز این که چنین شخصی نمی تواند قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر چه وقت آن تنگ شده باشد.

(مسأله ۷۴۱) کسی که می داند که پیش از طلوع فجر قدرت بر غسل نخواهد داشت، اگر با توجه به این حال، عمدا خودش را جنب کند، روزه اش باطل می شود و قضا و کفاره بر او واجب می شود. و تیمم کردن قضا و کفاره را از او ساقط نمی کند، اگر چه بهتر است که پیش از طلوع فجر اقدام به تیمم نماید.

(مسأله ۷۴۲) اگر کسی به هنگام اقدام به جنابت از ناتوانی خود بر غسل جنابت غافل باشد و یا خیال کند که وقت وسیع است و بعدا کشف شود که وقت تنگ بوده است، روزه اش صحیح است و چیزی بر او واجب نمی شود.

(مسأله ۷۴۳) اگر کسی غسل جنابت، حیض یا نفاس را فراموش کند و در آن حال روزه بگیرد، بنا بر احتیاط واجب روزه اش باطل است ولی کفاره بر او واجب نمی شود.

(مسأله ۷۴۴) اگر شخص جنب به جهت بیماری و امثال آن از غسل کردن معذور شود، بهتر این است که در صورت امکان پیش از طلوع فجر تیمم کند، اگر چه بدون تیمم نیز روزه اش صحیح است.

(مسأله ۷۴۵) زنی که غسل حیض یا نفاس بر گردن دارد، اگر در غسل کردن تنبلی و سهل انگاری کند تا فجر طلوع کند، روزه اش باطل می شود و قضا بر او واجب است. ولی اگر عمدا غسل نکند، در این صورت بنا بر احتیاط واجب کفاره نیز بر او واجب خواهد شد.

(مسأله ۷۴۶) در صحت روزه زن مستحاضه کثیره، غسل شرط نیست، اگر چه بهتر آن است که بر غسلهای سه گانه اش مواظبت نماید.

(مسأله ۷۴۷) اگر شخص جنب در شب ماه رمضان بخوابد و تا صبح بیدار نشود، اگر تصمیم داشت که غسل نکند و یا از وضع خود می دانست که تا صبح بیدار نمی شود، روزه اش باطل می شود و قضا و کفاره بر او واجب می گردد، ولی اگر تصمیم داشت که بیدار شود و غسل کند، اما خواب بر او غلبه کرد، روزه اش صحیح است.

(مسأله ۷۴۸) اگر شخص جنب به این نیت که بیدار شود و غسل کند، بخوابد و پیش از اذان صبح بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند ولی کفاره بر او نیست.

(مسأله ۷۴۹) اگر شخص جنب در شب ماه رمضان چندین بار از خواب بیدار شود و بخوابد، ولی تصمیم داشته باشد که بیدار شود و غسل کند، پس خواب بر او غلبه کند و تا طلوع فجر بیدار نشود، فقط قضای روزه اش بر او واجب می شود. مگر این که از تصمیم خود برگردد، در این صورت کفاره نیز بر او واجب خواهد شد.

هفتم: دروغ بستن بر خدا و پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام

(مسأله ۷۵۰) اگر کسی در حال روزه عمداً به خدا و پیامبر ﷺ و یکی از امامان علیهم السلام دروغ ببندد روزه اش باطل می شود.

(مسأله ۷۵۱) اشتباه خواندن قرآن کریم، از موارد دروغ بستن به خدا محسوب نمی شود.

(مسأله ۷۵۲) ارتماس، یعنی فرو رفتن در آب روزه را باطل نمی کند، اگر چه بهتر است که از آن اجتناب کند.

(مسأله ۷۵۳) فرو بردن غبار غلیظ در حلق، روزه را باطل نمی کند، مگر این که در اثر کثرت یا غلظت، خوردن محسوب شود، اگر چه بهتر است که مطلقاً از آن پرهیز شود.

(مسأله ۷۵۴) استنشاق نمودن از هوای آمیخته با دود، روزه را باطل نمی‌کند، ولی استفاده از دخانیات، بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می‌کند.

شرایط صحت روزه

(مسأله ۷۵۵) برای صحت روزه شرایطی هست که از آن جمله است:

۱- اسلام

(مسأله ۷۵۶) روزه از کافر و منکر ولایت اهل بیت علیهم السلام صحیح نیست.

(مسأله ۷۵۷) اگر کافر در وسط روز مسلمان شود، و یا منکر ولایت در وسط روز مستبصر شود، روزه آن روز از آنها پذیرفته نمی‌شود، اگر چه ماه رمضان نباشد.

۲- نیت

(مسأله ۷۵۸) نیت در روزه عبارت است از ترك چیزهایی که روزه را باطل می‌کنند، به عنوان روزه، به قصد تقرب به خداوند متعال.

(مسأله ۷۵۹) روزه‌دار باید در تمام روز بر نیت روزه باقی باشد، پس اگر کسی در روزه واجب معین، مثل ماه رمضان و نذر معین، از روزه گرفتن منصرف شود، یا مردّد شود، یا تصمیم بگیرد که بخورد، سپس از تصمیم خود برگردد و نخورد، بنابر احتیاط واجب روزه‌اش صحیح نیست.

(مسأله ۷۶۰) کسی که از شب تصمیم دارد که فردای آن روز را روزه بگیرد، اگر خواب بماند تا صبح طلوع کند، روزه‌اش صحیح است، حتی اگر همه روز را در خواب باشد مانعی ندارد، به شرط این که از قبل تصمیم بر روزه داشته باشد.

(مسأله ۷۶۱) اگر در اثنای روز جنون، بیهوشی یا مستی عارض شود، بنابر احتیاط واجب روزه‌اش باطل می‌شود، اگر چه در غیر ماه رمضان باشد.

(مسأله ۷۶۲) در ماه رمضان، روزه دیگری واقع نمی‌شود، اگر چه روزه‌دار به روزه ماه رمضان مکلف نباشد، مانند کودک، مسافر، و اگر روزه دیگری را عمداً

نیت کند، باطل می شود.

(مسأله ۷۶۳) کسی که نمی داند ماه رمضان وارد شده، یا فراموش کرده، پس روزه دیگری چون قضا، کفاره یا مستحبی نیت کند، بعد معلوم شود که ماه رمضان وارد شده، از ماه رمضان واقع می شود.

(مسأله ۷۶۴) وقت نیت در روزه معین، مثل روزه ماه رمضان و روزه نذر معین، هنگام طلوع فجر یا پیش از آن است، اگر چه در خواب باشد، به شرط این که پیش از خواب تصمیم روزه گرفتن را داشته باشد. و اگر نیت را از طلوع فجر به تأخیر بیندازد، بنابر احتیاط واجب روزه اش صحیح نیست ولی باید تا آخر روز امساك نماید. (مسأله ۷۶۵) کسی که نمی داند ماه رمضان وارد شده و یا فراموش کرده، تا ظهر شرعی وقت نیت کردنش ادامه دارد.

(مسأله ۷۶۶) وقت نیت در روزه واجب غیر معین، مانند قضا و کفاره، تاظهر ادامه دارد، پس اگر بعد از ظهر بخواهد نیت کند، بنابر احتیاط واجب روزه اش صحیح نیست. (مسأله ۷۶۷) وقت نیت در روزه مستحبی تا لحظاتی پیش از مغرب که بتواند در آن نیت کند، ادامه دارد.

(مسأله ۷۶۸) در روزی که معلوم نیست روز آخر شعبان است یا اوّل رمضان، اگر به عنوان ماه رمضان روزه بگیرد، روزه اش باطل است، اگر چه بعداً معلوم شود که از ماه رمضان بوده است. ولی اگر به عنوان آخر شعبان روزه مستحبی و یا قضا نیت کند، بعداً معلوم شود که ماه رمضان بوده، روزه اش صحیح است و از ماه رمضان محسوب می شود.

۳- پاك بودن از حیض و نفاس

(مسأله ۷۶۹) روزه دار باید در همه لحظات روز از حیض و نفاس پاك باشد، پس اگر فقط چند لحظه به مغرب مانده حیض یا نفاس ببیند، روزه اش باطل می شود.

۴- مسافر نبودن

(مسأله ۷۷۰) مسافری که نمازش شکسته می شود، نمی تواند روزه بگیرد.

(مسأله ۷۷۱) در چند مورد روزه مسافر صحیح است :

۱) مسافری که جاهل به مسأله باشد و نداند که روزه مسافر صحیح نیست.
 ۲) روزه نذری که مشروط به سفر باشد، مثلاً نذر کند که اگر روز دحوالأرض را موفق به زیارت باشد در آنجا روزه بگیرد.

۳) روزه نذری که به صورت اعمّ از سفر و حضر باشد، مثلاً نذر کند که روز نیمه شعبان را چه در سفر باشد یا در حضر، روزه بگیرد.

۴) سه روز از ده روز روزه بدل قربانی، که در مکه معظمه بگیرد.

۵) سه روز روزه برای برآورده شدن حاجت، که روزهای چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه، در ضمن عمل خاصی در مدینه منوره گرفته می شود.

(مسأله ۷۷۲) مسافر نمی تواند روزه مستحبی بگیرد، مگر سه روز روزه حاجت در مدینه منوره، که در مسأله بالا گفته شد.

(مسأله ۷۷۳) کسی که در ماه رمضان قصد سفر دارد، پیش از رسیدن به حدّ ترخص نمی تواند روزه اش را بشکند و اگر عمداً با توجه به حرام بودن آن، پیش از حدّ ترخص آن را بشکند، قضا و کفاره بر او واجب می شود.

(مسأله ۷۷۴) روزه داری که بعد از ظهر مسافرت کند، حتماً باید بر روزه اش باقی باشد، خواه از شب قصد سفر داشته یا نه؟

(مسأله ۷۷۵) مسافر اگر پیش از ظهر به وطنش برگردد، اگر در راه چیزی که روزه را باطل می کند، انجام نداده باشد، باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد.

۵ - بیمار نبودن

(مسأله ۷۷۶) شخص مریضی که روزه به او زیان می رساند و یا شخص سالمی که روزه او را مریض می کند، نمی تواند روزه بگیرد.

(مسأله ۷۷۷) ضعف موقت، اگر چه شدید هم باشد، مریضی به شمار نمی آید،

و مجوّز افطار نمی‌شود، مگر این که تحمّل کردن آن موجب حَرَج باشد، و یا به قدری شدید باشد که با تمام شدن ماه رمضان خوب نشود و نیازمند درمان طولانی باشد، در این صورت آن نوعی مرض محسوب می‌شود و مجوّز افطار می‌باشد.

(مسأله ۷۷۸) کسی که می‌داند یا می‌ترسد که روزه به او ضرر برساند، اگر روزه بگیرد و ضرر داشته باشد، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسأله ۷۷۹) گفته‌ی پزشك آگاه، که متّهم به بی‌مبالاتی نباشد، در اثبات ضرر روزه حجّت است، اگر چه از گفته او احساس ترس نشود، مگر این که انسان یقین و یا اطمینان به اشتباه او داشته باشد.

(مسأله ۷۸۰) اگر پزشك آگاه بگوید که روزه ضرر ندارد و انسان ترس از ضرر نداشته باشد، حتماً باید روزه را بگیرد، ولی اگر خوف از ضرر داشته باشد، ظاهراً می‌تواند افطار کند، مگر این که ترس او عقلانی نباشد، در این صورت به ترس خود نباید اعتنا کند.

(مسأله ۷۸۱) اگر تشنگی بر روزه‌دار غلبه کند، ولی ترس از خطر جانی نباشد، بلکه فقط تحمّل آن موجب مشقّت باشد، می‌تواند در حدّ رفع مشقّت آب بخورد و روزه‌اش را ادامه دهد و بنابر احتیاط واجب قضای آن را نیز بگیرد.

(مسأله ۷۸۲) کسی که قضای ماه رمضان بر عهده‌اش هست نمی‌تواند روزه مستحبّی بگیرد، ولی اگر روزه استیجاری به عهده‌اش باشد می‌تواند روزه مستحبّی بگیرد.

(مسأله ۷۸۳) کسی که روزه قضای ماه رمضان بر عهده‌اش باشد می‌تواند برای روزه واجب یا مستحبّی از طرف دیگری اجیر بشود، و می‌تواند با داشتن قضای رمضان، روزه استیجاری بگیرد.

(مسأله ۷۸۴) در وجوب روزه ماه رمضان، و قضای آن و روزه نذری چند

چیز شرط است :

۱. بلوغ.

۲ . عقل .

۳ . حضر - مسافر نبودن .

۴ . مریض نبودن .

۵ . پاکی از حیض و نفاس .

چند طائفه می توانند روزه نگیرند

اول و دوم: پیر مرد و پیر زن

(مسأله ۷۸۵) پیر مرد و پیر زنی که نتواند روزه بگیرد، یا روزه گرفتن بر او باعث مشقت باشد، می توانند روزه نگیرند، و به جای آن برای هر روزه يك مُدّ طعام بدهند. و قضا بر آنها واجب نیست.

سوم: عطش شدید

(مسأله ۷۸۶) کسی که مرضی دارد که بسیار تشنه می شود، او نیز مانند پیر مردان و پیر زنان، روزه نمی گیرد، بلکه به جای آن برای هر روز يك مُدّ طعام می پردازد.

چهارم: حامل مُقرب

(مسأله ۷۸۷) زن حامله ای که روزه به خودش یا به جنین موجود در شکمش ضرر داشته باشد، باید بخورد و بعداً قضای آن را بگیرد و نیازی به فدیة (پرداخت يك مُدّ طعام) ندارد.

(مسأله ۷۸۸) زن حامله ای که زایمانش نزدیک است و روزه گرفتن برایش مشقت دارد، ولی به خودش یا به جنینش ضرر ندارد، می تواند روزه اش را بخورد و برای هر روز يك مُدّ طعام بدهد، و پیش از رمضان آینده قضای آن را بگیرد. و اگر در طول سال در قضای آن کوتاهی کند تا رمضان بعدی برسد، باید برای هر روز يك مُدّ نیز كفّاره تأخیر پردازد.

پنجم: زن شیرده

- (مسأله ۷۸۹) زنی که بچه‌ای را شیر می‌دهد، اگر روزه گرفتن موجب شود که شیرش کاملاً کم شود یا به کلی قطع شود، می‌تواند روزه‌اش را بخورد و پیش از رمضان بعدی آن را قضا کند و برای هر روز يك مُدّ طعام بدهد.
- (مسأله ۷۹۰) زنی که ناگزیر است بچه‌ای را شیر بدهد، و روزه گرفتن علاوه بر کم شدن شیر به خودش یا به بچه‌اش ضرر دارد، باید روزه‌اش را بخورد و کفّاره ندارد، بلکه فقط باید قضای آن را بگیرد.

راه ثبوت هلال

(مسأله ۷۹۱) هلال ماه به چند طریق ثابت می‌شود:

- ۱) شخصا ماه را ببیند.
 - ۲) دو نفر شاهد عادل شهادت بدهند که شخصا ماه را دیده‌اند، و دلیلی نباشد که آنها دچار اشتباه شده‌اند.
 - ۳) عده‌ای بگویند که ماه را دیده‌اند، و تعدادشان به قدری باشد که به حدّ تواتر یا شیعاع برسد و از گفته آنان اطمینان حاصل شود.
 - ۴) سی روز تمام از اوّل ماه قبل بگذرد.
 - ۵) پیش از ظهر ماه دیده شود، در این صورت آن روز اوّل ماه محسوب می‌شود.
- (مسأله ۷۹۲) با گفتار منجمین، شهادت زنان و هر نشان دیگری به جز پنج مورد یاد شده، اوّل ماه ثابت نمی‌شود.
- (مسأله ۷۹۳) اگر ماه بلند باشد، یا طوق داشته باشد، یا دیر غروب کند، ثابت نمی‌شود که شب قبل اوّل ماه بوده است.
- (مسأله ۷۹۴) اگر در شهری ماه دیده شود، نسبت به همه شهرهایی که در

طرف غرب آن شهر قرار دارند حلول ماه ثابت می شود، اما نسبت به شهرهایی که در شرق آن شهر قرار دارند، فقط برای شهرهایی حجّت است که جزء سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا باشند، (که با محلّ رؤیت هلال، شب مشترک دارند) ولی نسبت به قاره های آمریکا و اقیانوسیه حجّت نیست.

(مسأله ۷۹۵) اگر در قاره های آمریکا و اقیانوسیه ماه دیده شود، نسبت به تمامی مناطق آن دو قاره حجّت می باشد، ولی نسبت به سه قاره دیگر حجّت نمی باشد.

احکام قضا و کفّاره

(مسأله ۷۹۶) چیزهایی که روزه را باطل می کنند هنگامی است که از روی عمد و آگاهی باشد؛ هرگاه مرتکب یکی از آنها شود روزه اش باطل می شود اما اگر غفلت دارد که روزه است و یا نداند که آن کار روزه را باطل می کند و مرتکب آن عمل شود روزه اش صحیح است.

(مسأله ۷۹۷) اگر انسان را طوری به خوردن روزه مجبور کنند که اختیار از او سلب شود، مثل این که دست و پایش را ببندند و آب در دهانش بریزند، روزه اش باطل نمی شود، ولی اگر به این حد نرسد، مثل این که او را تهدید کنند و او چیزی را بردارد و بخورد، در این صورت قضا بر او واجب می شود ولی کفّاره ندارد.

(مسأله ۷۹۸) اگر انسان به هنگام سحر به خیال این که صبح نشده مشغول خوردن شود، بعدا معلوم شود که صبح شده بود، اگر شخصا به آسمان نگاه کرده بود و متوجّه طلوع فجر نشده بود، روزه اش صحیح است و گرنه باید قضای آنرا به جا آورد ولی کفّاره ندارد. و اگر در غیر ماه رمضان چنین وضعی پیش آید مطلقا روزه اش باطل می شود.

(مسأله ۷۹۹) وقت مغرب هنگامی که یقین به داخل شدن شب نکرده نمی تواند افطار کند و اگر افطار کند و بعدا معلوم شود که مغرب نشده بود،

روزه‌اش باطل است و قضا، و کفّاره بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۸۰۰) اگر انسان اطمینان پیدا کند شب وارد شده و افطار کند، بعد معلوم شود که مغرب نشده بود و او در اثر ابری بودن هوا و امثال آن دچار اشتباه شده بود، روزه‌اش صحیح است. و فرقی بین ماه رمضان و غیر آن نیست.

(مسأله ۸۰۱) اگر روزه‌دار به هنگام وضو گرفتن برای نماز واجب مضمضه کند و تصادفاً آب از گلویش پایین برود، روزه‌اش باطل نمی‌شود، و اگر در وضوی مستحبی چنین وضعی روی بدهد، باید قضای آن را بگیرد ولی کفّاره ندارد.

(مسأله ۸۰۲) اگر انسان به هنگام مضمضه کردن از روزه بودنش غفلت کند و آب را ببلعد، روزه‌اش صحیح است.

(مسأله ۸۰۳) اگر روزه‌دار روزه‌اش را با یکی از مفطراتی که گفته می‌شود عمداً بشکند، علاوه بر قضا، کفّاره نیز بر او واجب می‌شود، این مفطرات عبارتند از:

۱) خوردن و آشامیدن

۲) جماع

۳) استمناء

۴) بقا بر جنابت عمدی

۵) بقا بر حیض و نفاس، بنا بر احتیاط واجب

۶) استعمال دخانیات، بنا بر احتیاط واجب

(مسأله ۸۰۴) اگر روزه‌دار روزه‌اش را به وسیله مفطری غیر از مفطرات ششگانه که در بالا گفتیم، بشکند، مثل این که با اخلاص به نیت روزه‌اش را باطل سازد، فقط قضا بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۸۰۵) کسی که قضای روزه ماه رمضان گرفته، اگر بعد از ظهر، به وسیله جماع و یا بنا بر احتیاط واجب به وسیله دیگر مفطرات (از مفطرات ششگانه فوق) بشکند، کفّاره بر او واجب می‌شود. (باید ده فقیر را اطعام کند و اگر قادر

نباشد سه روز روزه بگیرد).

(مسأله ۸۰۶) کسی که روزه نذر، عهد و قسم بر گردنش هست و وقت آن تنگ است، اگر آن را باطل کند، کفّاره بر او واجب می‌شود، اگر چه به وسیله اخلال در نیت آن را باطل کرده باشد. (یعنی باید يك بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند و یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند سه روز پی در پی روزه بگیرد).

(مسأله ۸۰۷) کفّاره در صورتی واجب می‌شود که انسان علم به حرمت افطار داشته باشد و یا بدون دلیل تردید در آن داشته باشد، اما کسی که به هر دلیل معتقد بوده که افطار کردن برای او جایز است، بعداً معلوم شد که جایز نبوده، کفّاره برای او واجب نمی‌شود.

(مسأله ۸۰۸) کسی که در ماه رمضان روزه‌اش را باطل کرده، باید بقیه روز را از مبطلات روزه امساك نماید و اگر امساك نکند مرتکب گناه شده است، اما کفّاره‌اش تکرار نمی‌شود، مگر در مورد جماع، که بنابر احتیاط واجب با تعدد جماع، کفّاره نیز متعدد می‌شود.

(مسأله ۸۰۹) کسی که به وسیله اخلال به نیت روزه‌اش را فاسد کرده، نباید روزه‌اش را بخورد و اگر بخورد کفّاره نیز بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۸۱۰) زن روزه‌دار، اگر شوهرش از او طلب نزدیکی کند، باید خودداری کند، پس اگر شوهرش او را مجبور سازد، بر زن کفّاره واجب نمی‌شود بلکه کفّاره بر عهده شوهرش می‌باشد.

(مسأله ۸۱۱) اگر انسان می‌داند که روزه‌اش را خورده، ولی تعداد قضا و کفّاره‌ای را که بر عهده‌اش هست نمی‌داند، به حدّ اقل اکتفا می‌کند.

(مسأله ۸۱۲) کسی که می‌داند روزه‌اش را خورده، ولی نمی‌داند که آیا کفّاره نیز بر گردنش آمده یا نه، به قضا اکتفا می‌کند.

احکام روزه قضا

(مسأله ۸۱۳) روزه‌هایی که در کودکی و جنون، و بیهوشی و کفر از انسان فوت شده قضا ندارد، ولی روزه‌هایی که به سبب بیماری، حیض، نفاس، مستی، خواب و غیر آنها فوت شده را باید قضا کند.

(مسأله ۸۱۴) روزه‌هایی که از مرتد در ایام ارتداد فوت شده، بنابر احتیاط واجب باید قضا شود.

(مسأله ۸۱۵) روزه‌هایی که يك فرد سنی در ایام تسنن با قصد قربت گرفته، پس از شیعه شدن قضا ندارد، ولی روزه‌هایی که از او فوت شده، باید آنها را قضا کند.

(مسأله ۸۱۶) کسی که در ماه رمضان به سبب عذر شرعی اضطرابی، همانند بیماری، حیض، نفاس و مسافرت اضطرابی روزه‌اش را خورده و عذرش تا ماه رمضان آینده باقی مانده و قدرت بر قضای آن پیدا نکرده، قضا از او ساقط است و به جای آن باید فدیة (يك مُدّ طعام برای هر روز به فقیر) بدهد.

(مسأله ۸۱۷) زن حامله‌ای که زایانش نزدیک بوده و زن شیر دهی که شیرش کم می‌شد و روزه گرفتن برای آنها ضرر نداشت ولی مشقت داشت، اگر تا رمضان آینده عذرشان باقی باشد و نتوانند قضای آن را بگیرند، باید کفّاره تأخیر بدهند و بنابر احتیاط واجب در سالهای بعدی روزه‌هایشان را قضا کنند.

(مسأله ۸۱۸) کسی که قضای روزه رمضان بر عهده‌اش هست و قدرت بر قضا دارد، باید در اثنای سال نسبت به قضای آنها اقدام کند و اگر سستی کند، تا رمضان بعدی برسد، قضای آنها بر گردنش می‌ماند و باید کفّاره تأخیر نیز بپردازد.

(مسأله ۸۱۹) کسی که چندین سال بدون عذر روزه نگرفته، باید همه آنها را قضا کند و کفّاره بدهد و برای تأخیر در قضا کفّاره تأخیر نیز بپردازد.

(مسأله ۸۲۰) کسی که روزه قضای رمضان گرفته در صورتی که وقت برای

قضا وسیع باشد می تواند پیش از ظهر آن را افطار کند، ولی اگر بعد از ظهر آن را بخورد کفاره دارد.

(مسأله ۸۲۱) کسانی که از روزه گرفتن معذور هستند، باید برای هر روز يك مدّ طعام به فقیر بدهند و دادن قیمت آن کفایت نمی کند.

(مسأله ۸۲۲) يك مدّ تقریباً ۸۷۰ گرم می باشد.

(مسأله ۸۲۳) فدیة چند روز بلکه چند ماه را می توان به يك فقیر داد.

روزه های حرام

۱) روزه عید فطر و عید قربان، به جز آنچه در برخی از کفارات استثنا شده است.

۲) روزه های تشریق برای کسی که در منی باشد، و بنا بر احتیاط واجب اگر چه قسمتی از روز را در منی باشد.

۳) روزی که معلوم نیست آخر شعبان است یا اوّل رمضان به نیت اوّل رمضان.

۴) نذر معصیتی، مثل این که نذر کند اگر موفق شود که فلان گناه را انجام بدهد، به شکرانه آن روزه بگیرد. ولی اگر نذر کند که هر وقت مرتکب فلان گناه بشود روزه بگیرد، تا به این وسیله از گناه پرهیز کند، مانعی ندارد.

۵) روزه وصال، یعنی وصل کردن شب به روز. البتّه تأخیر انداختن افطار اگر به نیت روزه نباشد مانعی ندارد، اگر چه بهتر این است که از آن نیز اجتناب شود.

(مسأله ۸۲۴) اگر همسر بدون اجازه شوهر روزه مستحبی بگیرد، اگر حقوق او از بین نرود مکروه است و گرنه حرام است.

احكام زكات

احکام زکات

زکات یکی از پایه‌های مستحکمی است که اسلام بر آن بنا شده و یکی از واجبات بزرگی است که خداوند متّان از روزی حکمت بالغه‌اش آن را بر بندگان واجب نموده است.

امیر مؤمنان علیه السلام در وصیّت خود می‌فرماید: «خدا را، خدا را، درباره زکات، که آن خشم پروردگار را فرو می‌نشاند».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «خداوند زکات را همراه نماز آورده و فرموده: «اقیموا الصّلاة و آتوا الزّکاة» پس هر کس نماز بخواند و زکات ندهد، مثل این است که نماز نخوانده باشد».

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس قیراطی از زکات را ندهد، مسلمان نیست و مؤمن نیست و هیچ احترامی ندارد».

زکات حقوق بینوایان است که خداوند آن را در ثروت ثروتمندان قرار داده است.

زکات مال

(مسأله ۸۲۵) در نه مورد زکات مال واجب است:

۱ (طلا

۲ (نقره

۳ (شتر

۴ (گاو و گاومیش

۵ (گوسفند و بز

۶ (گندم

۶ (جو

۸ (خرما

۹ (کشمش

(مسأله ۸۲۶) زکات مال با :

۱ - بلوغ

۲ - عقل

۳ - مالك بودن

۴ - قدرت بر تصرف داشتن

واجب می شود

زکات طلا و نقره (نقدین)

(مسأله ۸۲۷) برای وجوب زکات در طلا و نقره سه شرط لازم است:

۱ - به حدّ نصاب برسند.

(مسأله ۸۲۸) حدّ نصاب در طلا ۲۰ دینار است، پس در کمتر از ۲۰ دینار

زکات واجب نمی شود. برای ۲۰ دینار نیم دینار زکات واجب می شود، سپس در

هر چهار دیناری که بر آن افزوده شود يك دهم دینار زکات واجب می شود و پس

از هر نصابی تا نصاب بعدی زکاتی نیست.

(مسأله ۸۲۹) نصاب نقره ۲۰۰ درهم است و در کمتر از آن زکات واجب

نیست و زکات ۲۰۰ درهم پنج درهم می باشد، سپس برای هر ۴۰ درهم يك درهم

زکات واجب می شود و آنچه کمتر از ۴۰ درهم باشد چیزی بر آن واجب نمی شود.

(مسأله ۸۳۰) هر دینار تقریباً چهار گرم و یک چهارم گرم می باشد و هر دره می در حدود سه گرم الّا یک چهارم گرم می باشد.

۲ - مسكوك باشند.

(مسأله ۸۳۱) طلا و نقره ای زکات دارند که مسكوك باشند و در معاملات به عنوان دینار و درهم مورد معامله رائج قرار بگیرند، نه طلا و نقره ای که به صورت زیور آلات ساخته شده یا به صورت شمش طلا و نقره باشند.

(مسأله ۸۳۲) اگر سکه از اعتبار بیفتد و یا تغییراتی در آن بدهند که از عنوان معامله رائج خارج شود، زکات ندارد.

۳ - گذشت يك سال

(مسأله ۸۳۳) برای استقرار وجوب زکات در نقدین گذشت یکسال قمری شرط است، اگر انسان یازده ماه تمام طلا و نقره سکه زده شده را در حد نصاب مالک باشد، با ورود ماه دوازدهم زکات بر او واجب می شود و اگر بعد از ورود ماه دوازدهم برخی از شرایط آن از بین برود، زکات آن ساقط نمی شود.

(مسأله ۸۳۴) مبدء سال بعدی سپری شدن دوازده ماه قمری کامل از سال قبلی است.

زکات شتر و گاو و گوسفند

(مسأله ۸۳۵) برای وجوب زکات در حیوانات یاد شده چهار شرط لازم است:

۱ - سپری شدن يك سال قمری به ترتیبی که در مورد طلا و نقره گفته شد.

۲ - استفاده از علف صحرا

(مسأله ۸۳۶) اگر حیوانی در باغ شخص که آنسان آنرا کاشته و یا در گذرگاههای تنگ و باریک بچرد زکات ندارد، زکات منحصر به حیواناتی است که

از علف صحرا استفاده کند، اگر چه صحرا ملك شخصى باشد و در مقابل پرداخت مبلغ اجازه چریدن داشته باشد. پس میزان چریدن از علف خود روی بیابان است. (مسأله ۸۳۷) اگر علف بیابان را بچینند و به محل نگهداری دام بیاورند و در محل بسته از علف بیابان به او علوفه بدهند، زکات واجب نمی شود.

(مسأله ۸۳۸) به حیوانی زکات تعلق می گیرد که در طول سال از علف بیابان بچرد، ولی اگر در طول سال یکی دو مرتبه اتفاق بیفتد که از علف چیده شده استفاده کند، مانعی ندارد.

۳- ابزار کار نباشد

(مسأله ۸۳۹) اگر گاوی وسیله شخم زدن یا وسیله بار کشی باشد، به آن زکات تعلق نمی گیرد.

(مسأله ۸۴۰) حیوانی که در طول سال بیکار است، اگر تصادفاً یکی دو بار از آن استفاده بشود، زکات به آن تعلق می گیرد.

۴- به حد نصاب برسد

(مسأله ۸۴۱) شتر ۱۲ نصاب دارد:

(۱) پنج شتر که زکاتش يك گوسفند است.

(۲) ده شتر که زکاتش دو گوسفند است.

(۳) پانزده شتر که زکاتش سه گوسفند است.

(۴) بیست شتر که زکاتش چهار گوسفند است.

(۵) بیست و پنج شتر که زکاتش پنج گوسفند است.

(مسأله ۸۴۲) گوسفندی که به عنوان زکات در موارد پنجگانه پرداخت می شود، بنابر احتیاط واجب حتماً باید يك سالش تمام شده، وارد سال دوم شده باشد، و اگر به جای گوسفند، بز داده شود باید وارد سال سوم شده باشد.

(۶) بیست و شش شتر، که زکاتش يك شتر ماده ای است که وارد سال دوم شده باشد.

(۷) سی و شش شتر، که زکاتش يك شتر ماده وارد در سال سوم می باشد.
(۸) چهل و شش شتر، و زکات آن يك شتر ماده ایست که داخل در سال چهارم شده باشد.

(۹) شصت و يك شتر، و زکات آن يك شتر ماده ایست که داخل در سال پنجم شده باشد.

(۱۰) هفتاد و شش شتر، و زکات آن دو شتر ماده ایست که داخل در سال دوم شده باشد.

(۱۱) نود و يك شتر، و زکات آن دو شتر ماده ایست که داخل در سال چهارم شده باشد.

(۱۲) صد و بیست شتر و بالاتر، که در این صورت برای هر پنجاه شتر يك شتر ماده ایست که داخل سال چهارم شده باشد، و برای هر چهل شتر يك شتر ماده ایست که داخل سال سوم شده باشد.

(مسأله ۸۴۳) برای گاو دو نصاب است:

(۱) سی گاو، که زکاتش يك گوساله نر دو ساله است، یعنی گوساله ای که وارد سال دوم شده است و بنابر احتیاط واجب گوساله ماده دو ساله کفایت نمی کند.

(۲) چهل گاو، که زکاتش يك گوساله نر سه ساله است و گوساله ماده سه ساله کفایت نمی کند.

(مسأله ۸۴۴) برای گوسفند پنج نصاب است:

(۱) چهل گوسفند، که زکاتش يك گوسفند است.

(۲) صد و بیست گوسفند، که زکاتش دو گوسفند است.

(۳) دویست و يك گوسفند، که زکاتش سه گوسفند است.

(۴) سیصد و يك گوسفند، که زکاتش چهار گوسفند است.

۵ (چهارصد به بالا، برای هر صد گوسفند، يك گوسفند واجب می شود.
(مسأله ۸۴۵) گوسفندی که به عنوان زکات پرداخت می شود بنابر احتیاط
واجب باید دو ساله باشد، یعنی داخل در سال دوم باشد و بز باید سه ساله باشد.

زکات غلات

(مسأله ۸۴۶) در وجوب زکات غلات، علاوه بر شرایط عمومی که سابق
گفته شد واجب است که به حد نصاب برسند، و آن در حدود یک هزار و چهل و
چهار کیلو و ۲۵۰ گرم می باشد.

(مسأله ۸۴۷) برای رسیدن به حد نصاب باید خرما، انگور، گندم و جو را
روی هم رفته حساب کنند، پس اگر مجموع آنها به حد نصاب برسد، زکات واجب
می شود، اگر چه آنها در مکانهای مختلف باشند و در زمانهای مختلف محصولشان به
دست آید.

(مسأله ۸۴۸) اگر مثلاً باغ انگوری را انسان وقتی بخرد که هنوز میوه آن
غوره است و بر آن انگور گفته نمی شود، هنگامی که عنوان انگور بر آن صدق
بکند، زکات واجب می شود، ولی اگر پس از صدق عنوان انگور، باغی را خریداری
کند، زکات بر او واجب نمی شود، بلکه زکات آن بر فروشنده است.

(مسأله ۸۴۹) در مورد زکات کشمش، جایز است که آن را هنگامی پردازد
که بر آن انگور گفته می شود، پس حساب می کند که اگر این انگور کشمش شود
وزن آن چقدر خواهد بود، پس زکات آن را بر آن اساس می پردازد، ولی در غیر
کشمش چنین کاری جایز نیست، بلکه باید پس از آن که به آنها خرما، گندم و جو
گفته شود، زکات آنها را پردازد.

(مسأله ۸۵۰) مالک می تواند در غلات پیش از آن که زکات بر آنها
تعلق بگیرد تصرف کند، مثلاً غوره را پیش از آن که انگور شود و یا رطب
را پیش از آن که خرما شود، بخورد، هبه کند و یا بفروشد، و در این صورت

ضامن زکات آنها نمی باشد، اگر چه این تصرّف بیش از حدّ متعارف باشد.
(مسأله ۸۵۱) اگر مالک بعد از تعلّق زکات بر غلّات بمیرد، زکات بر عین آنها ثابت می شود، و باید ورثه او نخست زکات را از آن خارج کنند، سپس سهم خود را جدا کنند.

(مسأله ۸۵۲) پس از پرداختن زکات خرما، انگور، گندم، جو اگر سالها این اجناس در نزد مالک بماند دیگر زکات مجدد به آنها تعلّق نمی گیرد و اگر چه همه شرایط وجوب را دارا باشد.

(مسأله ۸۵۳) طلا، نقره، شتر، گاو و گوسفند، اگر سالها در نزد مالک بماند، همه ساله زکات بر آنها تعلّق می گیرد، تا هنگامی که از حدّ نصاب بیفتد و یا یکی از شرایط وجوب زکات از بین برود.

(مسأله ۸۵۴) مالیاتهایی که دولت به شکلهای مختلف از کشاورزان می گیرد، از محصول کسر نمی شود، ولی اگر قسمتی از خود غلّات به زور غصب شود، زکات آن مقدار ساقط می شود.

(مسأله ۸۵۵) در مورد «مزارعه» یعنی در موردی که صاحب زمین با کشاورز قرارداد بسته که زمین را در اختیار او بگذارد، او نیز زراعت کند، مقداری از حاصل از آن مالک و قسمتی هم از آن کشاورز باشد، هر کدام از مالک و زارع که سهمش به مقدار نصاب باشد، زکات سهم خودش را می پردازد.

(مسأله ۸۵۶) اگر زراعتی با آب باران، رودخانه و چشمه، بدون استفاده از وسایل آبیاری، سیراب و یا ریشه های آن از آبهای زیرزمینی استفاده می کند، زکات آن يك دهم می باشد.

(مسأله ۸۵۷) اگر زراعتی به وسیله سطل، دولاب، تلمبه، موتور و امثال آن از ابزار و ادوات آبیاری سیراب می شود، زکات آن يك بیستم است.

(مسأله ۸۵۸) اگر زراعتی هم به وسیله دست و هم به وسیله باران و امثال آن آبیاری می شود، زکات آن نیز به صورت نصف نصف حساب می شود، یعنی سه

چهلّم می باشد.

(مسأله ۸۵۹) اگر زراعتی با دست آبیاری می شود و گاهی از آب رودخانه یا باران هم استفاده می کند، ولی غلبه با دست است، زکاتش يك بیستم می باشد.

(مسأله ۸۶۰) اگر زراعتی با آب باران و رودخانه سیراب می شود ولی به ندرت با دست هم آبیاری شده، زکاتش يك بیستم می باشد.

(مسأله ۸۶۱) بارانهای که در طول سال بطور معمول می بارد، زمینهای را که با دست آبیاری می شوند، از حکم خود خارج نمی سازد، مگر این که باران به قدری زیاد بیارد که تا مدت طولانی از آب دادن بی نیاز سازد، در این صورت حکم نصف نصف جاری می شود.

(مسأله ۸۶۲) میزان در وجوب يك دهم یا يك بیستم مربوط به میوه است نه درخت، پس اگر درخت خرما و مو در آغاز کشت آنها با دست آبیاری شوند، ولی هنگامی که به بار بنشینند، از آبیاری بی نیاز شوند، در آنها يك دهم زکات واجب می شود، ولی اگر به عکس باشد، يك بیستم واجب می شود.

مستحقّین زکات

(مسأله ۸۶۳) مستحقّین زکات هشت گروه هستند:

۱) فقیر

۲) مسکین

(مسأله ۸۶۴) میزان در فقیر و مسکین آن است که هزینه يك ساله خود و خانواده شان را، بدون اسراف و درخور حال خود نداشته باشند و نتوانند تحصیل کنند، جز این که مسکین به کسی گفته می شود که از فقیر بینواتر باشد.

(مسأله ۸۶۵) کسی که ادّعی فقر می کند و ما از وضع فعلی او خبر نداریم، اگر سابقه فقر داشته باشد، می توانیم به ادّعایش اعتماد کنیم، ولی اگر در گذشته

بی نیاز بوده، تا اطمینان به فقر او حاصل نشود، نمی توان حکم به فقر او نمود.
(مسأله ۸۶۶) با قرائن خارجی، از جمله گواهی فرد مورد اعتماد، می توان به فقیر بودن کسی اطمینان نمود.

(مسأله ۸۶۷) اگر شخص فقیری به کسی که زکات به گردش هست بدهکار باشد، می تواند بدهی او را از بابت زکات حساب کند و نیازی به این کار نیست که زکاتش را به او بپردازد، سپس بدهی خود را از او بگیرد.

۳) کارگزاران جمع آوری زکات

(مسأله ۸۶۸) کارگزارانی هستند که از طرف امام علیه السلام یا از طرف نایب خاص آن حضرت برای گردآوری زکات و رسانیدن آن به امام علیه السلام و یا به افراد مستحق، نصب شده باشد.

۴) مؤلفه القلوب

(مسأله ۸۶۹) مؤلفه القلوب کسانی هستند که اعتقادشان نسبت به معارف دینی ضعیف است، از زکات به آنها داده می شود تا دلگرم شوند و از جاذبه های جاهلی رها شوند و بتوانند با بصیرت کامل به دین و احکام دینی بنگرند.

۵) خریدن و آزاد کردن بردگان .

۶) پرداخت بدهکاری افرادی که بدهکارند و نمی توانند قرضهای خود را بپردازند، اگر چه زندگی روزمره آنان تأمین است، به شرط این که به جهت گناه یا اسراف به قرض نیفتاده باشند.

۷) در راه خدا، و آن شامل همه راههای خیر است که شرعاً رجحان آن ثابت باشد.

(مسأله ۸۷۰) احتیاط واجب آن است که در این مورد به مواردی بسنده شود که جهت عمومی دارد، مانند ساختن مساجد، تکایا، پل ها، برپائی شعائر دینی و امثال آنها، نه مواردی که جهت خصوصی دارد، مثل ازدواج و انجام حج.

۸) ابن سبیل، یعنی مسافری که موجودی اش تمام شده، و قدرت بازگشت به وطن را ندارد، حتی با فروختن کالاهای اضافی خود، اگر چه در وطن بی نیاز باشد، مشروط بر این که نتواند قرض کند و سفرش سفر معصیت نباشد.

(مسأله ۸۷۱) مستحق زکات باید مسلمان و مؤمن باشد و لذا به کافر و غیر معتقد به ولایت اهل بیت علیهم السلام زکات نمی رسد، حتی از سهم « مؤلفه القلوب » بنابر احتیاط واجب.

(مسأله ۸۷۲) کسی که شیعه نبوده و زکاتش را به هم کیشان خود داده، سپس شیعه شده، باید زکاتش را دوباره بدهد، ولی اگر به شیعه داده باشد کفایت می کند.

(مسأله ۸۷۳) زکات را نمی توان به شرابخوار، بلکه بنابر احتیاط واجب به مرتکب گناهان بزرگتر از شرابخواری، چون ترك نماز، داد.

(مسأله ۸۷۴) انسان نمی تواند زکاتش را به کسی که برای او واجب النفقه می باشد بدهد.

(مسأله ۸۷۵) افراد واجب النفقه عبارتند از:

۱ - پدر و مادر و نیاکان

۲ - فرزندان و نوادگان

۳ - همسر دائمی

(مسأله ۸۷۶) انسان نمی تواند از زکات برای مخارج ضروری افراد واجب النفقه اش هزینه کند، مگر این که از تأمین مخارج آنها ناتوان باشد و یا هزینه هائی داشته باشند که تأمین آنها بر او واجب نباشد، مانند پرداخت بدهی های آنها و یا برخی از واجبات شرعی و عرفی آنها.

(مسأله ۸۷۷) سیّد هاشمی می تواند زکاتش را به سیّد و غیر سیّد بدهد، ولی غیر سیّد نمی تواند زکاتش را به سیّد بدهد، مگر این که مضطر باشد و بنابر احتیاط واجب به قدری مضطر باشد که اکل میته بر او جایز باشد.

(مسأله ۸۷۸) منظور از سیّد کسی است که نسبش از طریق پدر به جناب هاشم (نای پیامبر اکرم ﷺ) برسد.

(مسأله ۸۷۹) زکات بر سادات حرام است و صدقه‌های واجب، دیگر همانند کفّارات، فدیّه، صدقه‌های نذری و صدقه‌های مستحبّی بر آنان حرام نیست، بلکه لقطه و مجهول المالك که پرداخت آن بر غیر مالک واجب است، نیز جایز است ولی سزاوار است که از پرداخت صدقه‌های ناچیز که موجب تحقیر آنان می‌شود پرهیز نمود.

احکام زکات

(مسأله ۸۸۰) واجب نیست که زکات را به همه موارد هشتگانه و یا همه افراد يك صنف پرداخت نمود بلکه می‌توان به يك فرد از يك صنف داد. (مسأله ۸۸۱) اقدام به پرداخت زکات واجب است و تأخیر انداختن آن جایز نیست، مگر این که يك غرض عقلائی داشته باشد، مثلاً منتظر باشد که به مستحق خاصی دستش برسد و زکاتش را به او بدهد، و در این صورت بنابر احتیاط واجب باید آن را مشخص کند و کنار بگذارد، یا چیزی بنویسد و یا شاهی بگیرد که حق فقرا تلف نشود.

(مسأله ۸۸۲) جدا کردن زکات جایز است ولی عوض کردن آن پس از کنار گذاشتن جایز نیست، و در این صورت به عنوان امانت در نزدش باقی می‌ماند و اگر در حفظ آن کوتاهی کند و یا در رسانیدن آن با وجود مستحق تأخیر کند و از بین برود، ضامن است.

(مسأله ۸۸۳) در صورتی که قیمت زکات را می‌پردازد، بنابر احتیاط واجب پول بدهد، نه لباس و غذا و امثال آنها، مگر این که آن را نافع‌تر به حال فقیر بداند، در این صورت قیمت آن را حساب کرده، به آن مقدار کالا می‌خرد و به مستحق می‌پردازد.

(مسأله ۸۸۴) انتقال دادن زکات از شهری به شهر دیگر جایز است، ولی اگر در اثر انتقال از بین برود، پس اگر در محلّ خود مستحق بوده و می توانسته به او بدهد، ضامن است. و اجازه گرفتن از مجتهد برای نقل، ضمان را ساقط نمی کند.

(مسأله ۸۸۵) زکات از عباداتی است که نیاز به نیت دارد، و بنا بر احتیاط واجب هم موقع کنار گذاشتن نیت کند و هم به هنگام پرداخت کردن.

(مسأله ۸۸۶) به هنگام مشاهده آثار مرگ واجب است که فوراً نسبت به پرداخت زکات اقدام کند و یا با نوشتن و شاهد گرفتن، از ضایع شدن آن مطمئن شود، ولی در مورد دیگر حقوق شرعی شاهد گرفتن کفایت نمی کند، بلکه در صورت امکان پرداخت، حتماً باید اقدام کند.

(مسأله ۸۸۷) به يك فقير بيش از مخارج يك سال نبايد پرداخت شود، ولی حدّاقلّ برای آن تعیین نشده، جز این که کمتر از پنج درهم مکروه است و بهتر آن است که چنین کاری نشود.

(مسأله ۸۸۸) کسی که زکات را دریافت می کند مستحب است که برای مالک دعا کند.

(مسأله ۸۸۹) مستحب است به اهل علم سهم بیشتری داده شود و مستحب است که خویشاوندان بر دیگران مقدّم شوند و کسانی که سؤال نمی کنند بر سؤال کننده ها مقدّم شوند.

زکات فطره

زکات فطره از زکاتهای واجب است و در روایت آمده است کسی که زکات فطره اش پرداخت نشود، ترس آن هست که در همان سال بمیرد، و در برخی از روایات آمده است که با زکات فطره روزه کامل می شود.

(مسأله ۸۹۰) با سه شرط زکات فطره واجب می شود:

(۱) بلوغ

(۲) عقل

(۳) بی‌نیازی

پس اگر فقیر باشد (یعنی مخارج يك سالش موجود نباشد و مخارج روزانه‌اش تأمین نباشد) زکات فطره بر او واجب نمی‌شود.

(مسأله ۸۹۱) باید این شرایط پیش از غروب شب عید فطر موجود باشد، تا لحظه مغرب واجد این شرایط باشد، و اگر برخی از این شرایط مقارن شب عید فراهم نباشد، زکات فطره بر او واجب نمی‌شود.

(مسأله ۸۹۲) مستحب است که شخص فقیر نیز زکات فطره بدهد و اگر بیش از يك صاع نداشته باشد، آن را به عنوان فطره خود به یکی از اعضای خانواده‌اش بدهد، او نیز به یکی دیگر، تا در میان همه اعضای خانواده دست به دست بگردد. و بهتر این است که فرد آخر آن را به فرد دیگری که عضو خانواده نیست بدهد.

(مسأله ۸۹۳) کسی که شرایط وجوب زکات فطره را دارد، باید آن را از سوی خود و همه کسانی که به هنگام غروب شب عید فطر نان خور او به شمار می‌آیند بپردازد، چه نفقه آنها بر او واجب باشد یا نه، فامیل باشند یا نه، مکلف باشند یا نه، مسلمان باشند، یا نه، حتی میهمان و امثال آن که موقتاً نان خور او شده‌اند.

(مسأله ۸۹۴) صرفاً حضور يك فرد به هنگام مغرب در شب عید در خانه کسی، ایجاب نمی‌کند که زکاتش به عهده او باشد، حتی اگر چیزی در نزد او بخورد، بلکه هنگامی این اثر را دارد که این حضور به جهت نان خور او بودن باشد.

(مسأله ۸۹۵) اگر کسی هزینه زندگی شخصی را به عهده بگیرد، برای نان خور او بودن کفایت نمی‌کند، ولی باید طوری به او مربوط باشد که تحت سرپرستی او به شمار آید.

(مسأله ۸۹۶) هنگامی که سرپرست خانواده، فطره اعضای خانواده را

پرداخت کند از گردن آنها ساقط می‌شود، ولی اگر از روی نافرمانی، نادانی، فراموشی، یا فراهم نبودن شرایط و جوب، فطره را پرداخت نکند، هر کدام از آنها که بالغ و عاقل و آزاد و پولدار باشد، بنابر احتیاط واجب باید خودش فطره‌اش را پرداخت کند.

(مسأله ۸۹۷) فطره اولاد هنگامی بر عهده پدر است که نان خور او باشند، و گرنه به عهده کسی است که نان خور او می‌باشند.

(مسأله ۸۹۸) فطره زن هنگامی بر عهده شوهر است که نان خور او باشد، و اگر نان خور شخص دیگری باشد، فطره‌اش نیز بر عهده او می‌باشد.

(مسأله ۸۹۹) در زکات فطره، گندم، جو، خرما و کشمش کفایت می‌کند، اگر چه خوراك متعارف مکلف و عائله‌اش نباشد. همچنین هر خوراك متداولی که مکلف عائله‌اش را با آن تغذیه می‌کند، مانند: ذرت، برنج، شیر و غیره کفایت می‌کند. و بهتر از همه خرما، سپس کشمش می‌باشد. (مسأله ۹۰۰) مقداری که باید از طرف يك نفر داده شود، يك صاع می‌باشد و آن تقریباً سه کیلو و ۴۸۰ گرم است، و بهتر است که مقداری بیشتر از این مقدار باشد.

(مسأله ۹۰۱) در زکات فطره می‌توان قیمت آن را پرداخت نمود. و باید قیمت آن را بر اساس قیمت بازار محاسبه کرد، نه قیمت رسمی دولتی.

(مسأله ۹۰۲) در جایی که بخواهد قیمت آنها را به عنوان زکات فطره بدهد، باید پول آنها را بدهد و نمی‌تواند کالای دیگری به عنوان قیمت آنها پرداخت نماید.

(مسأله ۹۰۳) باید زکات فطره را روز عید فطر از طلوع فجر، تا ظهر شرعی - بنابر احتیاط واجب - پرداخت نماید. و بهتر آن است که اگر بخواهد نماز عید بخواند، پیش از نماز عید پرداخت کند.

(مسأله ۹۰۴) اگر دسترسی به فقیر ندارد و یا می‌خواهد به مستحق خاصی برساند، می‌تواند آن را از یکی از غلات یاد شده و یا قیمت آن را بر اساس طعام

مورد نظرش جدا کرده کنار بگذارد.

(مسأله ۹۰۵) اگر کسی تا ظهر روز عید زکات فطره‌اش را کنار نگذاشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید پیش از مغرب به آن اقدام نماید.

(مسأله ۹۰۶) کسی که روز عید فطر زکات فطره را جدا نکند و به مستحق نرساند، بر گردنش باقی می‌ماند و باید آن را پرداخت نماید، اگر چه زمان طولانی شده باشد، و اگر پرداخت نکرده بمیرد، باید از طرف او پرداخت شود.

(مسأله ۹۰۷) اگر کسی با وجود مستحق زکات فطره را به شهر دیگری منتقل کند و به مستحق برساند، کفایت می‌کند و بازگرداندن آن به شهر خود لزومی ندارد.

(مسأله ۹۰۸) بر سید هاشمی جایز نیست که فطره غیر سید را بپذیرد، اگر چه به صورت مستحبی باشد، مثل زکات فطره‌ای که شخص فقیر آن را داده باشد.

(مسأله ۹۰۹) اگر سرپرست خانواده سید نباشد، نمی‌تواند فطره خود و عائله‌اش را به سید بدهد، اگر چه عائله‌اش سید باشند.

(مسأله ۹۱۰) برای يك فقير بنابر احتیاط واجب نباید کمتر از يك صاع داده شود، ولی يك صاع و اندی مانع ندارد، مثلاً می‌تواند سه صاع را به دو نفر بدهد.

احكام خمس

واجبات خمس

(مسأله ۹۱۱) در هفت مورد خمس واجب می شود:

اول: غنائم جنگی

(مسأله ۹۱۲) غنائمی که به وسیله جنگ از کفار که نبرد با آنها جایز است، به دست می آید - به تفصیلی که در کتب مبسوطه بیان شده - باید يك پنجم آن به عنوان خمس به محلی که بعدا بیان می کنیم پرداخت شود.

دوم: معدن

(مسأله ۹۱۳) در طلا، نقره، سرب، آهن، مس، آلومینیوم و غیر آنها از فلزات، همچنین نفت، گوگرد، نمک و امثال آنها که از زمین استخراج می شوند و عرفاً زمین به شمار نمی آیند، خمس واجب است.

(مسأله ۹۱۴) بنابر احتیاط واجب در عقیق، فیروزه، یاقوت و امثال آنها از سنگهای قیمتی خمس لازم است.

(مسأله ۹۱۵) در مورد معدن خمس هنگامی واجب می شود، که ارزش آنچه از يك محل استخراج می شود، پس از کسر هزینه استخراج آن به ۲۰ مثقال طلا (یعنی در حدود ۸۵ گرم طلا) برسد.

سوم: گنج

(مسأله ۹۱۶) گنج عبارت از مالی است که از گذشته دور در زیر زمین دفن شده و در اثر گذشت زمان از مالک و وارث آن خبری در دست نیست.

(مسأله ۹۱۷) وجوب خمس در گنج منحصر به درهم و دینار است که مسكوك باشد، پس در طلا و نقره غیر مسكوك (مانند شمش طلا) و دیگر جواهرات که از زیر زمین یافت شود، خمس واجب نیست و یابنده آن می تواند آنها را تملك نماید و خمس ندارد، مگر این که از مخارج سالانه اش بیشتر باشد.

(مسأله ۹۱۸) جواهرات غیر مسكوك و آثار عتیقه ای که از زیر زمین در می آید، اگر معلوم باشد که قبلاً در تملك مسلمان بوده است، بنابر احتیاط واجب بین حکم مجهول المالك و میراثی که وارث ندارد، جمع شود. (مسأله ۹۱۹) در گنج هنگامی خمس واجب می شود که به حد نصاب زکات برسد، یعنی به مقدار ۲۰ دینار و یا ۲۰۰ درهم باشد.

چهارم: جواهرات دریائی

(مسأله ۹۲۰) جواهرات و هر چیز دیگری که به وسیله غواصی یا ابزار دیگر از دریا و یا رودخانه بیرون آورده می شود، خمس دارد.

(مسأله ۹۲۱) بنابر احتیاط واجب در چیزهایی که خود به خود از دریا بیرون زده می شود، مانند چیزهایی که روی آب قرار می گیرد و یا به وسیله امواج دریا به ساحل انداخته می شود، نیز خمس واجب است.

پنجم: زمینی که ذمی بخرد

(مسأله ۹۲۲) زمین که کافر ذمی از مسلمان می خرد خمس دارد.

ششم: مال مخلوط به حرام

(مسأله ۹۲۳) مالی که با مال حرام مخلوط شده و حلال آن از حرام تشخیص داده نمی شود، به وسیله پرداخت خمس حلال می شود، خواه بداند که مقدار حرام کمتر یا بیشتر از يك پنجم بوده یا نداند.

هفتم: مازاد مخارج سالانه

(مسأله ۹۲۴) چیزی که از مخارج سالانه خود و خانواده اش، از ارباح

مکاسب، یعنی از درآمد حاصله از کسب، کار، تجارت، زراعت، اجیر شدن، گردآوری اشیاء مباح و امثال آنها، اضافه بماند، خمس واجب می شود. (مسأله ۹۲۵) چیزی که از طریقی غیر از کسب، مانند هبه (بخشش)، حقوق شرعی، سود حاصله از اموال وقفی، مال الوصیه، مهریه، ارثی که - به جهت دور بودن خویشاوندی - غیر منتظره بوده، چیزی که در طلاق خلعی گرفته می شود و امثال آنها خمس دارد.

(مسأله ۹۲۶) میراثی که از خویشاوند نزدیک به ارث می رسد خمس ندارد.

(مسأله ۹۲۷) چیزی که خمس آن پرداخت شده و چیزی که خمس نداشت، مانند میراثهای معمولی، اگر افزایش پیدا کند و این افزایش به آن متصل باشد و عرفاً با آن یکی باشد، خمس ندارد، مانند درختی که بزرگ شود و حیوانی که فربه گردد، هر چند اگر آنها را بفروشند، باز هم خمس ندارد. (مسأله ۹۲۸) چیزی که خمس آن داده شده و یا خمس نداشت، اگر چیزی به آن افزوده شود که جدا از آن باشد و عرفاً با آن یکی نباشد، خمس دارد، مانند میوه درخت، پشم، شیر و بچه حیوان، اگر چه در مثل میوه و پشم هنوز نچیده باشند و متصل به درخت و حیوان باشند.

(مسأله ۹۲۹) جنسی که برای تجارت خریداری کرده و خمس آن را پرداخت نموده، اگر قیمتش بالا رود و به قیمت بالا آن را بفروشد، افزایش قیمت آن از منافع سال فروش محاسبه می شود و خمس واجب می شود. (مسأله ۹۳۰) چیزی که به ارث غیر منتظره یا هدیه به دستش رسیده، اگر قیمتش بالا رود و به قیمت بالا آن را بفروشد، خمس ندارد.

(مسأله ۹۳۱) چیزی که خمس بر آن تعلق گرفته، اگر افزایش پیدا کند، خواه متصل یا منفصل باشد، بر اصل و زیاده خمس واجب می شود، و اگر بعداً کاهش پیدا کند، مثلاً حیوان لاغر شود، خمس نقص را نیز ضامن است.

(مسأله ۹۳۲) چیزی که خمس بر آن تعلق یافته، اگر قیمتش در بازار کم یا زیاد

شود، خمس آن را مطابق قیمت روز پرداختِ خمس محاسبه می‌کند، و در صورت پایین آمدن قیمت ضامن نیست.

(مسأله ۹۳۳) اگر چیزی را به ذمه بخرد، سپس قیمت آن را از پولی بدهد که خمس بر آن تعلق یافته، باید خمس آن پول را بدهد، خواه قیمت جنس بالا رفته باشد، یا پایین آمده باشد، ولی اگر آن جنس را به قیمت بالاتر بفروشد، سود آن از منافع سال فروش محسوب می‌شود.

(مسأله ۹۳۴) منظور از مخارج سالانه، که در مازاد آن خمس است، همه مخارجی است که انسان برای هدفهای عقلانی هزینه می‌کند، و با آن نیازهای خود و خانواده‌اش را تأمین می‌کند، از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، دارو و درمان، یا خواسته‌های شرعی و عرفی خود را جامه عمل می‌پوشاند، یا به دوستان و هموعان مواسات می‌کند، یا به دیگران انفاق می‌کند، اگر چه عرفاً بیش از شأن او محسوب شود.

(مسأله ۹۳۵) میزان در مخارج سالانه چیزی است که هزینه شده است، پس اگر در موارد لازم هزینه نکرده و صرفه جوئی نموده، و هزینه آن تا پایان سال مانده، خمس بر آن تعلق می‌گیرد.

(مسأله ۹۳۶) نیازمندیهای زندگی که « مؤنه » نامیده می‌شود، خمس ندارد، خواه مانند خوردنیها باشد که با استفاده از آنها عین آنها تلف می‌شود، یا مانند مسکن، لباس، وسائل خانه و ماشین باشد که خود و خانواده‌اش از آنها استفاده می‌کنند و عین آنها باقی می‌ماند و یا از قبیل پرداخت مهریه و قرضهای انباشته شده باشد، که چیزی در مقابل به دست انسان نمی‌آید.

(مسأله ۹۳۷) سرمایه، ابزار کار، کارگاه، ماشین حمل و نقل، ساختمان و دکوراسیون محل کسب جزء مؤنه نیست و خمس دارد.

(مسأله ۹۳۸) اگر به دست آوردن سود، مشروط به هزینه کردن اموالی چون کرایه محل، اجرت نگهبان، باربر، بیمه، بهداشت و دیگر ادارات دولتی باشد، این

هزینه‌ها از سود حاصله کسر می‌شود، سپس از منافع سال محسوب می‌گردد.

(مسئله ۹۳۹) کسی که یکصد هزار تومان پول مخمس در مقدمات کسب صرف کرده، اگر آخر سال فقط پنجاه هزار تومان موجودی داشته باشد، چیزی بر او واجب نیست، پس اگر کاهش موجودی ضرر محسوب می‌شود، در پایان سال بعد مازاد پنجاه هزار تومان خمس دارد، ولی اگر ضرر محسوب نشود، بلکه طبیعی باشد که در سال اول کمتر استفاده داشته باشد، در پایان سال دوم مازاد یکصد هزار تومان خمس دارد.

(مسئله ۹۴۰) آغاز سال برای محاسبه مخارج سالانه، از تاریخ نخستین سودی است که به دست انسان می‌رسد، به هر وسیله‌ای که باشد و سالهای بعد نیز بر همان مبنا تنظیم و محاسبه می‌شود.

(مسئله ۹۴۱) کسی که آغاز سالش را نمی‌داند برای تعیین آغاز سال با حاکم شرع مصالحه می‌کند.

(مسئله ۹۴۲) کسی که چندین شغل دارد، نمی‌تواند برای هر کدام سال جداگانه بگیرد، بلکه باید برای همه آنها يك مبدء تعیین کند، چه در طول سال سودی برده باشد یا نه.

(مسئله ۹۴۳) مکلف باید در آغاز سالش همه پولهای موجود و اجناس موجودی را که با استفاده از آنها از بین خواهد رفت (مانند خوردنیها) محاسبه کند و خمس آنها را پرداخت کند.

(مسئله ۹۴۴) لوازم خانه و آشپزخانه که از منافع سال خریداری شده و تا پایان سال مورد استفاده قرار نگرفته خمس دارد، اگر چه برای سالهای بعد مورد نیاز است.

(مسئله ۹۴۵) پارچه ندوخته، لباس دوخته پوشیده نشده، کتاب و هر کالای دیگری که تا پایان سال مورد استفاده واقع نشده، خمس دارد.

(مسئله ۹۴۶) جهیزیه دختر که متعارف شده در طول سالها به تدریج تهیه

می شود، خمس دارد.

(مسأله ۹۴۷) ساختمانی که در طول سالها ساخته می شود و در سالهای بعد آماده سکونت می شود، خمس دارد.

(مسأله ۹۴۸) لباس و زیور آلاتی که مدت‌ها مورد استفاده قرار گرفته، اگر بعداً از مورد استفاده بودن خارج شود خمس ندارد.

(مسأله ۹۴۹) لباس و زیور آلاتی که دیگر مورد نیازش نیست، اگر آنها را بفروشد، در صورتی که آنها را خریده بود و به قیمت بالاتر بفروشد، سود حاصله از منافع سال محسوب می شود، ولی اگر هبه یا ارث بوده خمس ندارد اگر چه قیمت آن افزایش یافته بود.

(مسأله ۹۵۰) برای کسر هزینه سالانه از منافع سال، شرط نیست که از سود حاصله هزینه کرده باشد، بلکه اگر از پول دیگری چون پول قرضی خرج کرده باشد، می تواند به همان مقدار از منافع سال کسر کرده، سپس خمس باقیمانده را محاسبه نماید.

(مسأله ۹۵۱) علاوه بر مخارج سالانه و هزینه به دست آوردن سود، خسارتها و ضایعاتی که در طول سال پیش می آید، از منافع سال کسر می شود، و فقط به مازاد موجودی سال قبل، پس از کسر هزینه‌ها و خسارتها خمس تعلق می گیرد.

(مسأله ۹۵۲) اگر سال به پایان برسد و قسمتی از منافع آن به صورت طلب در ذمه مردم باشد و وقت وصول آن فرا رسیده باشد، خمس آنها بر عهده او می باشد، پس باید آنها را وصول کرده، نسبت به پرداخت خمس آنها اقدام نماید.

(مسأله ۹۵۳) در مسأله فوق انسان حق ندارد که به بدهکاران اجازه تأخیر در ادای دین بدهد، مگر این که خمس آنها را پرداخت کند و یا به حاکم شرع مراجعه نماید و اگر بدون مراجعه به حاکم شرع اجازه تأخیر بدهد، پس اگر بدهکار شیعه باشد می تواند آن را به تأخیر بیندازد و بستانکار پی آمد تأخیر آن را به عهده می گیرد.

(مسأله ۹۵۴) به مجرد آن که سود حاصل شود، اگر از هزینه يك سال بیشتر

باشد، خمس به آن تعلّق می‌گیرد، ولی مالک می‌تواند پرداخت آن را تا پایان سالِ خمسِ خود، به تأخیر بیندازد، و می‌تواند در وسط سال آن را پرداخت کند.

(مسأله ۹۵۵) کسی که می‌داند به قدری سود خواهد برد، که پس از ادای خمس هزینه زندگی‌اش تا پایان سال تأمین شود، تا سود حاصل نشده، با مجرّد پیش بینی خمس بر او تعلّق نمی‌گیرد و نمی‌تواند نسبت به پرداخت آن اقدام نماید.

(مسأله ۹۵۶) به محض آن که سالِ خمس به پایان رسید و سود حاصله در دست مالک بود، باید نسبت به پرداخت خمس آن اقدام کند و تأخیر در آن جایز نیست، و حق تصرّف در آن ندارد، مگر با اجازه حاکم شرع، در غیر این صورت گناه کار و ضامن می‌باشد.

(مسأله ۹۵۷) خمس به عین تعلّق می‌گیرد و مالک بخیر است که خمس آن را از خود عین بپردازد و یا قیمت آن را از پول رایج بپردازد، و نمی‌تواند معادل آن را از جنس دیگر بپردازد، مگر با اجازه حاکم شرع.

(مسأله ۹۵۸) اگر مالک پس از تعلّق خمس، در آن مال تصرّف کند، آن را بفروشد، به کسی هبه کند، اجاره دهد، ابراء ذمه کند، یا اجازه تصرّف بدهد، اجازه‌اش نافذ نیست، و بدون اجازه حاکم شرع تصرّفش صحیح نیست، و طرف مقابل حق تصرّف در آن را ندارد و نمی‌تواند به تصرّف یا اجازه مالک ترتیب اثر بدهد.

(مسأله ۹۵۹) اگر مورث، اگر ارث‌گذار قصد ادای خمس داشت، ولی فوت کرد، در این صورت خمس از عین ساقط نمی‌شود، بلکه بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را جدا کنند، به ویژه هنگامی که بر آن وصیت کرده باشد.

مصرف خمس

بعد از عصر حضرت رسول اکرم ﷺ خمس بر دو قسمت مساوی تقسیم می‌شود، نیمی از آن «سهم امام» علیه السلام است، که در زمان غیبت به حضرت

بقیّه الله ارواحنا فداه مربوط می شود، و نیمی دیگر « سهم سادات » است، که به بنی هاشم داده می شود .

(مسأله ۹۶۰) در سادات شرط است که مؤمن و فقیر باشند، ولی در مورد « ابن سبیل » فقیر بودن در محلّ پرداخت سهم سادات کفایت می کند، به شرط این که قرض گرفتن بدون اهانت و مشقّت امکان نداشته باشد.

(مسأله ۹۶۱) کسی که ابن سبیل است، اگر سفرش سفر معصیت باشد، بنابر احتیاط واجب خمس به او داده نمی شود.

(مسأله ۹۶۲) به يك فقیر بیش از آنچه بتواند هزینه سالانه اش را با آن تکمیل کند، خمس داده نمی شود. و به ابن سبیل به مقداری داده می شود که او را به شهرش برساند، مگر این که ناگزیر از ادامه سفر باشد، در این صورت به مقداری داده می شود که نیازش برطرف گردد.

(مسأله ۹۶۳) کسی که ادّعا می کند که من سیّد هستم، ادّعایش پذیرفته نمی شود مگر این که دو نفر شاهد عادل گواهی دهند و یا سیادتش طوری در میان مردم مشهور باشد که از آن اطمینان حاصل شود.

(مسأله ۹۶۴) انسان نمی تواند سهم سادات خود را به کسی که نفقه اش بر او واجب است بدهد، مگر این که او هزینه هایی داشته باشد که تأمین آن بر او واجب نباشد.

(مسأله ۹۶۵) به هنگام پرداخت سهم سادات به سادات لازم است که به آنها تمليك شود، یعنی به دست او و یا به دست ولیّش داده شود، و خرج کردن آن در نیازمندیهای سادات بدون تمليك به آنان کفایت نمی کند.

(مسأله ۹۶۶) کسی که به سادات سهم سادات می پردازد، نمی تواند با آنها شرط کند که آن را در مورد معینی خرج کنند.

(مسأله ۹۶۷) صرف کردن سهم امام علیه السلام در عصر غیبت جایز نیست، مگر در موردی که اطمینان حاصل شود که حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه به مقتضای

جایگاه رفیع، ولایت عامّه، سرپرستی دین و مقام پدری امت اسلامی که دارند، بر هزینه کردن آن در آن مورد رضایت دارند. و این اطمینان حاصل نمی‌شود مگر در دو مورد:

اوّل: در راه خدمت به دین مقدّس اسلام، از طریق برافراشتن پرچم اسلام، تقویت پایه‌های دین، اقامه شعائر مذهبی، پاسداری از حریم دین، دفع متجاوزان به حریم دین، مقابله با نیرنگهای دشمنان، ترویج و تبلیغ معارف اسلامی و نشر احکام شرع نبوی.

دوّم: برای رفع نیازهای ضروری افراد مؤمن و متدین، فریاد رسی آنان و رفع پریشانی از آنها، که آنان جزء خانواده صاحب این حق حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه به شمار می‌آیند.

(مسأله ۹۶۸) کسی که خمس بر عهده دارد، نمی‌تواند سهم امام (علیه السلام) را در موارد تعیین شده مستقلاًّ هزینه کند، بلکه باید به حاکم شرع مراجعه کند، که او بر همه ابعاد مختلف احاطه دارد و بر موارد صرف آن آگاهی کامل دارد، او می‌تواند با استمداد از افراد آگاه و امین این حق را بر صاحبان حق برساند.

(مسأله ۹۶۹) بر اساس مسأله فوق صرف سهم امام با نظارت مالک و حاکم شرع خواهد بود، به این صورت که یکی از آنها دیگری را وکیل خواهد نمود و یا هر دو در مورد محلّ صرف آن ابراز نظر خواهند نمود.

(مسأله ۹۷۰) سهم امام باید با صدق نیت، با اخلاص لازم در عبادات، با احتیاط کامل، به دور از خواسته‌های شخصی و مصالح فردی پرداخت شود.

(مسأله ۹۷۱) در باب زکات یکی از مصادیق زکات کارگزارانی است که زکات را از مردم دریافت کرده به محل خود می‌رسانند، ولی در خمس برای کارگزاران آن چیزی منظور نشده است و مباشرین این کار جزء مصارف خمس نمی‌باشند.

(مسأله ۹۷۲) مالک نمی‌تواند خمس را کنار بگذارد، و اگر این کار را انجام دهد آن مال به عنوان خمس معین نمی‌گردد. ولی اگر با اجازه حاکم شرع آن را جدا

سازد، در این صورت خمس در آن مال قرار می گیرد و دیگر اموالش از خمس آزاد می شود.

(مسأله ۹۷۳) اگر کسی از فقیر طلب داشته باشد، می تواند با اجازه حاکم شرع آن را از سهم امام علیه السلام حساب کند، ولی در سهم سادات بنابر احتیاط واجب چنین کاری صحیح نیست، بلکه باید سیّد فقیر آن را قبض کند، سپس قرض خود را پرداخت نماید.

**امر به معروف
و نهی از منکر**

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از بزرگترین واجبات دینی هستند که به وسیله آنها جامعه بشری اصلاح می شود، فساد از ریشه و بن کنده می شود و تباهی از جامعه رخت برمی بندد، چنانکه خداوند متعال فرموده است:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^(۱)

« شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده اید، که به معروف (نیکی) امر می کنید و از منکر (بدی) باز می دارید »

امر به معروف و نهی از منکر و شرایط وجوب آن

(مسأله ۹۷۴) امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد:

اول: مرحله قلبی، یعنی هر فرد با ایمان باید با « معروف » آشنا باشد، با آن انس بگیرد و خود را با آن تطبیق دهد و « منکر » را تشخیص دهد و از آن متنفر باشد و در دلش از آن بیزاری بجوید. و این همان انکار قلبی منکر است که بر همگان واجب است و وجوب آن به هیچ مقدمه ای جز شناخت معروف و منکر مشروط نیست.

(مسأله ۹۷۵) امر به معروف و نهی از منکر به صنف خاصی - چون روحانیان

- اختصاص ندارد، بلکه بر فرد فرد امت لازم است که وظیفه خود را در رابطه با

این فریضه الهی انجام دهند.

(۱) آل عمران آیه ۱۱۰.

دوم: مرحله عملی، یعنی در صدد برخورد عملی در آمدن با افرادی که معروف را ترك می کنند، یا مرتکب کارهای زشت می شوند. تا گام مؤثری برای اصلاح فرد و جامعه از طریق امر به نیکی ها و نهی از زشتی ها برداشته شود، که هدف از تشریع فریضه امر به معروف و نهی از منکر نیز همان است.

(مسأله ۹۷۶) برخورد عملی امر به معروف و نهی از منکر نیز سه مرحله دارد:

۱) مبارزه منفی، یعنی ابراز انزجار از افراد تبهکار به وسیله اظهار خشم و نفرت و روی گردانی از آنها، قطع رابطه و قطع نیکی نسبت به آنان.
۲) مبارزه لفظی، به وسیله امر و نهی و پند و اندرز و یادآوری پاداشهای الهی و کیفرهای اخروی.

۳) مبارزه فعلی، به وسیله زدن، حبس کردن و مجروح نمودن برای جلوگیری از وقوع کارهای ناشایست.

(مسأله ۹۷۷) همه مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر به دو شرط واجب می شوند:

۱- احتمال تأثیر، یعنی امر به معروف و نهی از منکر موجب شود که افراد تبهکار از کارهای ناشایست دست بکشند و یا افراد دیگر مرتکب گناه نشوند و از آنها پیروی نکنند و در نتیجه این برخورد عملی موجب کم شدن گناه و مانع گسترش آن باشد.

۲- امن از خطر، یعنی خطر جانی، مالی و ناموسی برای خود، خانواده و دیگر افراد با ایمن نداشته باشد.

(مسأله ۹۷۸) کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند باید راهی را انتخاب کند که تأثیر بیشتر داشته باشد، او را زودتر به هدف برساند و راهی استوارتر و مطمئن تر باشد.

(مسأله ۹۷۹) از مهم ترین عوامل تأثیر امر به معروف و نهی از منکر، عمل

کردن خود انسان است به آنچه به مردم می‌گوید، به معروفی امر نکند جز این که خود به آن عامل باشد و از منکری نهی نکند جز اینکه خود ترك نموده باشد، چنین شخصی با کردار خود بیش از گفتارش در اصلاح جامعه اثر می‌گذارد.

برخی از محرمات

در اینجا به شمارش برخی از گناهان کبیره‌ای بسنده می‌کنیم که ترك آنها ملاكِ عدالتی است که در موارد فراوانی معتبر است.

(مسأله ۹۸۰) ظاهراً منظور از گناهان کبیره گناهانی است که برای آنها وعده آتش داده شده، یا در روایات از گناهان کبیره یاد شده، و یا ثابت شده که آنها از این گناهان مهم‌تر می‌باشند.

(مسأله ۹۸۱) پس از شرك به خداوند و كفر به آنچه خداوند نازل فرموده، گناهان کبیره عبارتند از:

۱) یأس و نومیدی از رحمت خداوند، اگر چه در مورد يك امر دنیوی باشد، همانند شفای بیمار یا رفع گرفتاری.

۲) در امان بودن از انتقام پروردگار.

۳) عاق والدین شدن و قدر مسلم از آن بدی کردن به آنهاست، در حدّی که با صله رحم کردن به آنها سازگار نباشد و در ردیف قطع رحم کردن با آنها باشد، در غیر این صورت عاق بودن ثابت نمی‌شود، اگر چه از نظر شرعی خلاف بلکه گاهی حرام باشد.

۴) کشتن مؤمن و یا کسی که در حکم مؤمن باشد، از دیوانه و کودک، حتی سقط جنین و کمک به کشتن آن، اگر چه با يك کلمه باشد.

۵) نسبت ناروا به مرد و زن مؤمن دادن، بلکه هر نسبت ناشایست به فرد یا ایمانی که عقیف و پاکدامن باشد، اگر چه در این حدّ که کار ناشایستی در حق او

ثابت نشده باشد.

- ۶ (خوردن مال یتیم به ناحق، بلکه مال هر مؤمن.
- ۷ (فرار از میدان جنگ، در جنگی که شرعا واجب باشد.
- ۸ (ربا خواری، بلکه ربا دادن، نوشتن سند ربا و گواه شدن بر آن نیز از گناهان کبیره است.
- ۹ (زنا
- ۱۰ (لواط
- ۱۱ (سُحق
- ۱۲ (قیادت، یعنی تلاش کردن برای به هم رسیدن دو فرد تبه‌کار
- ۱۳ (سحر و جادوگری
- ۱۴ (پیشگویی و کهانت
- (مسأله ۹۸۲) هرگونه پیشگویی نسبت به حوادث آینده اگر به صورت حتمی باشد حرام است و گرنه مانعی ندارد.
- ۱۵ (دروغ‌پردازی، به ویژه هنگامی که از زبان خدا و پیامبر و امامان باشد.
- (مسأله ۹۸۳) برای دفع ضرر از جان و مال خود و برادر ایمانی دروغ جایز است، اگر چه با سوگند همراه باشد.
- ۱۶ (امتناع از پرداخت زکات و حقوق واجبه و حق الناس.
- ۱۷ (خوردن شراب و هر چیز مست کننده.
- ۱۸ (ترك نماز، روزه، حج و زکات.
- ۱۹ (پیمان شکنی.
- ۲۰ (قطع رحم و آن عبارت است از ترك احسان متداول به خویشاوندان.
- ۲۱ (تعرّب بعد از هجرت، یعنی کوچ کردن به شهر و دیاری که در آنجا

معارف دینی کم می باشد.

(۲۲) دزدی.

(۲۳) خوردن میته، خون، گوشت خوک و هر چیزی که به هنگام بریدن سر آن نامی جز نام خدا (از بت و غیره) بر آن برده شود.

(۲۴) قماربازی، اگر چه بدون برد و باخت باشد.

(مسأله ۹۸۴) بازی با ورق، تخته نرد، شطرنج، دومینه و هر بازی دیگری که بر اساس برد و باخت طرح ریزی شده حرام و از گناهان کبیره است.
(مسأله ۹۸۵) به طوری که بازی شطرنج حرام است، خرید و فروش آلات شطرنج، خوردن پول آن، نگهداری و محافظت آلات و ابزار آن نیز حرام است، اگر چه از طریق خریداری به دست نیاورده باشد.

(مسأله ۹۸۶) تماشا کردن به شطرنج باز و سلام کردن بر او در حال بازی حرام و از گناهان کبیره است.

(۲۵) خوردن مال حرام، چون پول میته، شراب، هر چیز مست کننده، اجرت زن بدکاره، اجرت فرد پیشگو، پول آلات شطرنج، اجرت زن خواننده، پول سگ غیر شکاری، مال یتیم، پول ربا پس از آگاهی، پول زمامداران ستمگر، پولی که با داوری قاضی جور به دستش آید - اگر چه حق خودش باشد - و رشوه قضاوت، اگر چه به حق داوری کند.

(۲۶) کم فروشی و کم گذاشتن در پیمانه و ترازو.

(۲۷) کارگزاری برای ظالمان، بلکه مطلق همکاری با آنان، خواه به صورت کار کردن برای آنها باشد، یا وابستگی داشتن به دستگاه آنها باشد، و یا هر گونه کارپردازی برای آنها به صورت استخدام و جعاله و غیره باشد. مگر این که برای یاری رسانیدن به مؤمنان باشد و متضمن ستم بر آنها نباشد و یا از روی اجبار و اضطرار باشد.

(۲۸) بودن انسان از کسانی که مردم از شرّ او در امان نباشد و از زبان او در هراس باشند.

(۲۹) تکبر و فخر فروشی بر مردم و خود را برتر از آنها پنداشتن.

(۳۰) اسراف و ولخرجی، و آن عبارت است از مرز نشناختن در هزینه کردن بدون انگیزه عقلانی، که تباه کردن مال به شمار آید.

(۳۱) جنگ و ستیز با دوستان خدا و همیاری و هم سوئی با دشمنان خدا.

(۳۲) اشتغال به کارهای بیهوده. مثل زدن تار، طبل، نی، سرنا، فلوت و دیگر آلات موسیقی، که مبتنی بر طرب و التذاد باشد و انسان را از حالت جدّی خارج نموده، به نوعی سبکی برخاسته از غرائز نفسانی واداشته، با تنظیم آهنگهای موسیقی او را در مسیری که مورد نظر باشد، از شادی و سرور، غم و اندوه، نخوت و غرور، و یا غیر آنها از هواهای منظور قرار دهد.

(۳۳) غناء و آن صورت مشتمل بر کشیدن صدا با آهنگ خاص می باشد، که خاصیت آن ایجاد طرب به قصد لذّت و سرگرمی می باشد، آنگونه که در فراز بالا گفته شد.

(۳۴) اصرار کردن بر گناهان صغیره، یعنی تکرار کردن آنها به جهت بی اهمیت شمردن آنها، به طوری که انسان دیگر خودش را برای ارتکاب آنها سرزنش نکند.

(۳۵) سخن چینی و دو به هم زنی، و آن عبارت از این که انسان بدگویی دیگری را در حق شخصی برای او نقل کند.

(۳۶) ریا، که برخی از مسائل آن در مبحث وضو بیان گردید.

(۳۷) نیرنگ زدن به مؤمن، از طریق خلاف جلوه دادن چیزی بر او، که اگر واقعیت آن را متوجه می شد، برای انگیزه دینی یا دنیوی بر آن اقدام نمی کرد.

(۳۸) کتمان شهادت، حتی در موردی که از او نخواستند باشند که ببیند و به هنگام لزوم گواهی دهد - بنابر احتیاط واجب - .

(۳۹) فحش و ناسزا

۴۰ (غیبت مؤمن و آن عبارت است از بدگوئی کردن و بیان کردن نقاط ضعف کسی در پشت سرش، ولی اگر در حضورش باشد غیبت نمی باشد، اگر چه حرام است. و اگر عیب کسی را بدون قصد کشف راز و بدون قصد کوچك کردن او مطرح کند، غیبت نمی باشد، اگر چه حرام است. (مسأله ۹۸۷) در چند مورد غیبت جایز است:

۱- در مورد عیب ظاهر، مانند عجله و شتابزدگی، به شرط این که آن را بزرگ نکند و چهره نفرت انگیزی از آن ترسیم نکند. کجا رسد به این که چیزی را که عیب نیست به صورت عیب جلوه دهد، از قبیل لاغری، نداری، سبزه روئی و امثال آنها.

۲- در مورد شخص متجاهر به فسق که دیگر پرده حیا را دریده و کار خلاف را در حضور همگان انجام می دهد، در این صورت می تواند عیب مخفی او را نیز بازگو کند و یا در حضور کسی که از او پوشیده می دارد نیز مطرح نماید، ولی کسی که فقط در حضور دوستان نزدیکش که همراز او هستند گناه می کند، متجاهر به فسق به شمار نمی آید.

۳- کسی که مورد ستم واقع شده، می تواند بگوید که ستمگر با او چگونه معامله کرده است، ولی نمی تواند از عیبهای مخفی او سخن بگوید.

۴- در مورد بدعتگزار، یعنی کسی که در دین بدعت گذاشته، تا آبرویش برود و از دیدگان مردم ساقط شود، تا ضررش به دین نرسد. و همچنین است کسی که ترس آن می رود که ضررش به دین برسد، ولی در اینجا باید به مقدار ضروری اکتفا کند، یعنی فقط به مقداری از او غیبت کند که ضررش به دین نرسد.

۵- برای دفع ضرر از شخص، یا گوینده و یا مؤمن دیگر، البته در این مورد تنها در جایی غیبتش جایز است که اهمیّت دفع ضرر از حرمت غیبت مهم تر باشد. (مسأله ۹۸۸) غیبت کننده علاوه بر توبه باید از کسی که غیبت او را کرده

حالاّیت بطلبید، اگر ممکن نباشد و یا بترسد که این کار مفاسدی به دنبال داشته باشد، باید در حق او استغفار نماید و این در همه مواردی که ستمی بر بنده ای انجام شده جاری است.

« پایان بخش عبادات »

بخش معاملات

احکام تجارت

کسب‌های حرام

(مسئله ۹۸۹- خرید و فروش شراب و هر مست کننده دیگری حرام است و گرفتن پول در مقابل آن نیز موكداً حرام است و از اقسام «سُحت» به شمار آمده است.

(مسئله ۹۹۰- خرید و فروش میته حرام است، ولی خرید و فروش پشم و مو و دیگر اجزاء آن که روح در آنها حلول نمی‌کند، مانعی ندارد.

(مسئله ۹۹۱- حیوانی که از بازار مسلمانها و از دست مسلمان خریداری شود، در حکم تذکيه شده می‌باشد.

(مسئله ۹۹۲- حیوانی که از کشورهای غیر اسلامی آورده شود، در حکم تذکيه شده نمی‌باشد، اگرچه از دست مسلمان خریداری شود، مگر اینکه احتمال بدهیم که آن شخص ذبح شرعی شدنش را احراز کرده است.

(مسئله ۹۹۳- خرید و فروش خوك و سگ حرام است، مگر سگ شکاری، و آن سگ آموزش یافته‌ای است که به خوبی بتواند شکار کند.

(مسئله ۹۹۴) خرید و فروش حیوانات درنده و دیگر حیوانات حرام گوشت اگر هدف رائج از آنها منحصر به استفاده حرام نباشد، جایز است، به جز بوزینه، که خرید و فروش آنها بنابر احتیاط واجب جایز نیست.

(مسأله ۹۹۵) خرید و فروش دیگر اعیان نجسه - به جز آنچه در بالا گذشت - در صورتی که منفعت حلال مورد اعتنائی داشته باشند و به خاطر آن اقدام به معامله شود جایز است، مانند مدفوع برای کود و خون به جهت تزریق.

(مسأله ۹۹۶) خرید و فروش چیز پاکی که منفعت حلال نداشته باشد، مانند ماهی‌های حرام، جایز نیست.

(مسأله ۹۹۷) چیزهایی که ذکر شد و گفتیم که خرید و فروش آنها جایز نیست، هر نوع دادوستد با آنها حرام می‌باشد، پس اگر یکی از آنها اجرتِ اجاره، کار مزد جُعاله، مورد بذل طلاق خُلعی و به جای بدهی تعیین شود جایز نیست.

(مسأله ۹۹۸) پس از تَمَلُّک اعیان نجسه، می‌توان از آنها در راه حلال استفاده کرد، مثلاً میته و مدفوع را برای کود به کار برد و سگ را برای شکار و نگهبانی آموزش داد.

(مسأله ۹۹۹) عین نجسی که مالک دارد، کسی نمی‌تواند بدون اجازه مالک از آنها استفاده کند و مالک می‌تواند برای اجازه تصرف و رفع ید از آنها پولی دریافت کند، ولی باید قصد معامله نکنند و آن پول را به عنوان قیمت دریافت ننمایند.

(مسأله ۱۰۰۰) چیزهای پاکی که با ملاقات نجس متنجس شده، اگر قابل تطهیر باشند و یا در حال ناپاکی منفعت حلال مورد اعتنائی داشته باشند، مثل نفت و روغن که به مصرف سوختن می‌رسند، خرید و فروش آنها جایز است.

(مسأله ۱۰۰۱) خرید، فروش و ساختن وسائلی که با آن شکل در راه حرام و یا تقویت باطل به کار می‌روند، مانند بت، صلیب، آلات قمار، آلات موسیقی و کتابهای گمراه کننده، حرام است، و اگر بقای آنها ترویج باطل محسوب شود، باید آنها را از بین ببرند و یا شکل آنها را تغییر بدهند.

(مسأله ۱۰۰۲) در باب امر به معروف و نهی از منکر گفتیم اگر کسی در معامله طرف دیگر را گول بزند، به طوری که به یکی از ارکان معامله خلل وارد شود، مثل این که شیر را به جای عسل بفروشد و مشتری آن را به گمان عسل بخرد،

معامله باطل می شود.

(مسئله ۱۰۰۳) اگر فروشنده عیب کالا را مخفی کند و یا جنس آن را به صورت مرغوب تر از آنچه هست جلوه دهد، معامله باطل نمی شود، ولی خریدار می تواند معامله را فسخ کند.

(مسئله ۱۰۰۴) از بین بردن پوله‌های تقلبی واجب نیست، ولی معامله با آنها - در صورتی که طرف معامله آگاه نباشد - از باب غش در معامله حرام می باشد.

(مسئله ۱۰۰۵) چیزی که هم مصرف حلال دارد و هم در حرام به کار می رود، فروختن آن جایز است، اگرچه بدانیم که خریدار آن را در حرام صرف خواهد کرد، مانند فروش انگور به کسی که می خواهد از آن شراب تهیه کند و فروش چوب به کسی که می خواهد از آن عود و بربط بسازد. (مسئله ۱۰۰۶) فروش چوب به کسی که می خواهد از آن بت و صلیب بسازد حرام و باطل است.

(مسئله ۱۰۰۷) اجاره دادن اعیان برای استفاده حرام، حرام و باطل است، مانند اجاره دادن خانه و مغازه برای شرابخواری و هرزگی و اجاره دادن ماشین برای نقل و انتقال شراب و امثال آن.

(مسئله ۱۰۰۸) رشوه دادن به قاضی برای داوری میان طرفین دعوا، برای گیرنده و دهنده حرام است و گیرنده حق تصرف در آن ندارد، اگرچه به حق داوری کند.

(مسئله ۱۰۰۹) اگر انسان برای گرفتن حق خود راهی جز رشوه دادن نداشته باشد، در این صورت برای رشوه دهنده جایز، ولی برای گیرنده حرام است.

(مسئله ۱۰۱۰) رشوه دادن برای گرفتن حق دیگران از روی ستم، در غیر قضاوت نیز برای گیرنده و دهنده حرام است، ولی رشوه دادن برای دفع ستم و یا گرفتن حق برای رشوه دهنده جایز است.

(مسأله ۱۰۱۱) کسب و تجارت به وسیله شرط بندی و رهن گذاشتن در قمار و غیر آن حرام است، و کسی که برنده می شود حق تصرف در آن ندارد، به جز در مورد اسب دوانی و تیر اندازی که اشکالی ندارد.

(مسأله ۱۰۱۲) بیمه عمر، بیمه حوادث، از قبیل: سیل، آتش سوزی، سرقت و امثال آن، اگر به این صورت باشد که بیمه شونده با اداره بیمه قرار داد ببندد که بیمه شونده، در برابر جان، منزل، محل کار، ماشین و غیره مبلغ مشخص و معینی را یکجا و یا به صورت ماهانه و یا سالانه به اداره بیمه پرداخت کند، او نیز در مقابل تعهد کند که به هنگام وقوع حادثه، به صورتی که در متن قرار داد بر آن توافق شده، ضرر آن را جبران نماید، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۰۱۳) اجرت گرفتن برای اجرای عقد نکاح، صیغه طلاق و دیگر عقود و ایقاعات مانعی ندارد.

(مسأله ۱۰۱۴) در کسبهای حرام، دادوستد باطل است و در نتیجه فروشنده حق تصرف در پول و خریدار حق تصرف در کالا را ندارد.

(مسأله ۱۰۱۵) حرام است که مرد ریش خود را بتراشد، مگر اینکه از ریش گذاشتن ضرر معتناهی به او متوجه گردد.

(مسأله ۱۰۱۶) مقدار لازم در بلندی ریش اینست که عرفاً بگویند: این شخص ریشش را تراشیده است، و اگر بلندی آن بیش از یک قبضه باشد مکروه است. (مسأله ۱۰۱۷) تراشیدن موی صورت و باقی گذاشتن موی چانه، اگر به مقدار قابل توجهی باشد، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۰۱۸) اگر به هنگام مرتب کردن ریش، اطراف آن را بتراشد، یا برخی از موها را با دست و یا با نخ بکند، مانعی ندارد، ولی شایسته آن است که متانت و مردانگی خود را محافظت نماید.

(مسأله ۱۰۱۹) کشیدن عکس انسان و دیگر جانداران با قلم و یا به وسیله کنده کاری، چه به صورت برجسته (سه بُعدی و سایه دار) باشد، یا به سبک تابلو،

حرام است.

(مسأله ۱۰۲۰) در عکس‌هایی که مرسوم است همه اعضای بدن آشکار نباشد، مانند عکس‌های نیم‌رخ، نیم‌تنه، به حال نشسته، از پشت میله یا دریچه، کشیدن آنها به همین صورت ناقص نیز حرامست، ولی کشیدن عکس پیکر بدون سر مانعی ندارد.

(مسأله ۱۰۲۱) عکس گرفتن با دوربینهای عکاسی و ظاهر کردن و چاپ کردن آنها مانعی ندارد.

(مسأله ۱۰۲۲) چاپ، نشر، نگهداری، تبلیغ و ترویج باطل کتابهای گمراه‌کننده و فسادبرانگیز، اگر موجب گمراهی و فساد و یا تقویت و ترویج باشد، حرام است.

(مسأله ۱۰۲۳) انواع فال بینی‌های رایج، که از مجهولات خبر می‌دهند و هیچ مستند علمی و عقلانی ندارد، اگر به صورت قطعی خبر دهند، حرام است و کسب کردن با آن نیز حرام است و تصدیق کردن گفتار آنان نیز حرام می‌باشد، ولی اگر به صورت قطعی نباشد، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۰۲۴) «احضار جن» اگر به طریق سحر باشد حرام است، در غیر این صورت جایز است، مشروط بر اینکه آزار مؤمنی را در پی نداشته باشد.

(مسأله ۱۰۲۵) اگر نوحه سرایی مشتمل بر خصوصیت حرامی باشد، همانند: نوحه سرایی دروغین.

ستایش از صفات ناپسند، چون غارتگری، چپاولگری، آواز خوانی و امثال آنها، که ستایش از آنها موجب ترویج باطل و تشویق مردم به صفات ناپسند می‌باشد. و ستایش از شخص ناپسند، از قبیل فردی که سرکرده گمراهی، یا مشهور به فسق و تجاوز به حقوق مردم باشد، که ستایش از او ترویج باطل می‌باشد همه اینها جزو محرمات بشمار می‌رود.

(مسأله ۱۰۲۶) معامله کردن با فردی که اموالش با مال حرامی چون: ربا،

رشوه، قمار، دزدی، می فروشی و امثال آنها مخلوط است، مانعی ندارد، مگر در موردی که انسان بداند پولی که به او داده می شود پول حرام می باشد.

(مسأله ۱۰۲۷) رفتن به خانه شخصی که اموالش با حرام مخلوط شده و استفاده کردن از اموال او و نشستن بر سر سفره او - با اجازه او - مانعی ندارد، مگر در موردی که بداند آن خانه، آن شیء و آن غذا - بالخصوص - حرام می باشد.

(مسأله ۱۰۲۸) پذیرفتن هدیه و بخشش از کسی که اموالش با حرام مخلوط است مانعی ندارد، مگر اینکه بدانیم آن هدیه و بخشش - بالخصوص - حرام می باشد، در این صورت نمی توانیم در آن تصرف کنیم و باید آن را به مالک اصلی اش برگردانیم، و اگر صاحب اصلی آن را شناسیم، حکم مجهول المالك بر آن جاری می شود و حکم آن در بخش « لقطه » بیان خواهد شد.

(مسأله ۱۰۲۹) در معامله چند چیز مستحب است :

- ۱) همواره به یاد خدا بودن
 - ۲) انجام دادن معامله به طرز شایسته
 - ۳) استحکام بخشیدن به معامله به وسیله اسناد مکتوب
 - ۴) دست و دل باز بودن در معامله
 - ۵) پذیرش فسخ معامله در موردی که طرف اظهار پشیمانی کند.
- (مسأله ۱۰۳۰) در تجارت چند چیز مکروه است :

- ۱) معامله ای که انسان را از اداء نماز در اوّل وقت باز دارد.
- ۲) گله کردن از اینکه سودی نمی برد.
- ۳) ستایش کالا از سوی فروشنده.
- ۴) نکوهش کالا از سوی خریدار.
- ۵) تخفیف خواستن خریدار پس از انجام معامله.
- ۶) وارد شدن در معامله دو نفر مسلمان، به این معنی که اگر دو نفر در مورد

معامله‌ای مشغول گفتگو هستند، پیش از آن که گفتگوی آنها به نتیجه برسد، شخص سوّم مداخله کند و بخواهد آن را برای خودش خریداری کند و یا کالای خودش را به فروش برساند.

عقد بیع

(قصداً انشاء): برای تحقّق یافتن معامله، باید فروشنده و خریدار ابراز کنند به توافقی که در میان آنها حاصل گردید پایبند هستند و به این معامله جامه عمل می‌پوشانند. و این قصد و نیت که دلالت بر التزام نماید همانند:

با زبان

با اشاره

با نوشته

با امضای پای ورقه قرارداد.

با تحویل دادن کالا و تحویل گرفتن بهای آن، که در اصطلاح «معاطات» نامیده می‌شود.

(مسأله ۱۰۳۱) در وقوع معامله شرط نیست که فروشنده و خریدار در يك مجلس باشند و همدیگر را مورد خطاب قرار دهند و ابراز توافق در يك مجلس و بدون فاصله قرار بگیرد، بلکه اگر یکی از طرفین مضمون معامله را در ورقه‌ای بنویسد و امضا کند و به طرف معامله بفرستد، او نیز زیر آن را امضا کند، معامله تحقّق می‌پذیرد، مشروط بر این که تا آن موقع شخص اوّل بر التزام خود باقی مانده باشد. (مسأله ۱۰۳۲) معامله باید قطعی باشد و معامله تعلیقی صحیح نیست، و آن اقسامی دارد.

۱) اگر معامله را به چیزی معلّق کند که بی‌گمان حاصل می‌شود، مثلاً در ماه شعبان بگوید: اگر هلال ماه رمضان وارد شود، من این کالا را فروختم، معامله

صحیح نیست.

- (۲) اگر معامله را به چیزی معلق کند که حاصل شدنش معلوم نیست، مثلاً بگوید: اگر فردا باران ببارد، من این کالا را فروختم، باز هم معامله صحیح نیست.
- (۳) اگر معامله را به چیزی معلق کند که حاصل است، ولی او به هنگام معامله خبر ندارد، مثلاً بگوید: اگر حسن مرده باشد، این کالا را فروختم و بعد معلوم شود که او در آن هنگام مرده بود، باز هم معامله بنابر احتیاط واجب صحیح نیست.
- (۴) اگر معامله را بر چیزی معلق کند که از حصول آن خبر ندارد، ولی حصول آن شرط صحت معامله است، مثلاً بگوید: اگر این کالا مال من باشد، آن را فروختم، در این صورت معلوم شود که کالا مال او بوده، معامله صحیح است.

شرایط خریدار و فروشنده

فروشنده و خریدار باید دارای چهار شرط اساسی باشند:

- ۱- بلوغ، پس معامله کودک برای خود صحیح نیست، اگر چه ممیز باشد، مفهوم خرید و فروش را بدانند و بر موارد سود و ضرر آگاه باشند، بلکه حتماً اذن ولی در صحت معامله او شرط است.
- ۲- عقل، پس معامله دیوانه صحیح نیست.
- ۳- اختیار، پس اگر کسی را مجبور به خرید و فروش کند، و او قدرت مخالفت نداشته باشد، معامله اش باطل است، ولی اگر بعداً راضی شود و بر آن صحه بگذارد، معامله صحیح می شود.

(مسأله ۱۰۳۳) اگر صاحب مال را به برخی از خصوصیات معامله مجبور کنند، مثلاً او را وادار کنند که به قیمت تعیین شده، یا در محلّ تعیین شده، یا در ساعت تعیین شده کالای خود را بفروشد، ولی او را به اصل معامله مجبور نکنند، و او نیز به همان قیمت تعیین شده، یا در زمان و مکان تعیین شده، اقدام به معامله

بکند، معامله صحیح می باشد.

(مسأله ۱۰۳۴) اگر انسان از روی اضطرار اقدام به معامله، کسی او را مجبور به این معامله نکرده باشد، مثلاً برای تأمین درمان مریض، هزینه زندگی، یا دادن باج به ستمگر، خانه اش را می فروشد، معامله صحیح است.

۴ - حق تصرف داشته باشد، یعنی محجور نباشد، و آن کالا در تملک او، یا در ذمه او باشد و یا از طرف صاحب مال، وکیل یا مأذون در تصرف باشد و یا بر صاحب مال ولایت داشته باشد.

(مسأله ۱۰۳۵) اگر شخص بیگانه بدون اجازه صاحب مال، معامله ای از طرف او انجام دهد، آن را «بیع فضولی» می نامند، اگر بعداً صاحب مال و یا کسی که حق تصرف در آن دارد، اجازه دهد، معامله صحیح می شود، اگرچه قبلاً از آن منع کرده باشد، و یا بعد از فروش آن را رد کرده باشد.

(مسأله ۱۰۳۶) اگر غاصب چیزی را برای خودش بفروشد، معامله نافذ نمی شود، مگر با اجازه صاحب مال، پس اگر صاحب مال اجازه دهد، معامله از طرف او واقع می شود و قیمت به تملک او در می آید، و ربطی به غاصب نخواهد داشت.

(مسأله ۱۰۳۷) اگر مالك بیع فضولی را اجازه ندهد و خریدار آن را تحویل گرفته باشد، حق تصرف در آن ندارد و در حکم مال غصبی است، چه از فضولی بودن معامله مطلع بوده یا نه. البته در صورت اطلاع گنه کار نیز می باشد.

شرایط جنس عوضین و بهای آن

(مسأله ۱۰۳۸) مال عبارت از چیزی است که همه عقلاً برای بدست آوردن آن با یکدیگر رقابت می کنند، پس چیزی که عقلاً برای به دست آوردن آن اعتنا نمی کنند، مال به شمار نمی آید، مانند حشرات، و آب در کنار دریا.

(مسأله ۱۰۳۹) ظاهر این است که در کالا و بهای آن رغبت خریدار و یا فروشنده به تحصیل آن، برای اهداف نادر هم که شده باشد کافی است.
(مسأله ۱۰۴۰) خرید و فروش اشیاء قابل انتقال، مانند خانه، لباس و غیره، و حقوق قابل انتقال، همانند اولویت استشار از زمین خراجی، و اولویت اجاره کردن، که معروف به «سرقفلی» می باشد، جایز است.

(مسأله ۱۰۴۱) جنس و قیمت در معامله باید مشخص باشد، پس اگر فروشنده بگوید لباس یا خوراك را به يك دينار فروختم .
یا بگوید این جنس را به يك دينار و یا ده درهم فروختم، و خریدار بپذیرد، معامله صحیح نیست.

(مسأله ۱۰۴۲) جنسی که به طور معمول با وزن یا پیمانه خرید و فروش می شود، باید به هنگام معامله وزن یا پیمانه آن دقیقاً معلوم باشد و نمی توان آن را به صورت تخمینی معامله نمود.

(مسأله ۱۰۴۳) بنابر احتیاط واجب در مورد قیمت نیز باید مقدار آن به طور دقیق معلوم باشد.

(مسأله ۱۰۴۴) بنابر احتیاط واجب باید مقدار هر يك از جنس و چیزی که به عنوان قیمت در برابر آن پرداخته می شود، طبق روالی که در عرف معمول است، از قبیل: پیمانه، وزن، مساحت، شمارش و مشاهده، دقیقاً معلوم گردد.

(مسأله ۱۰۴۵) اگر جنس یا قیمت یا هر دو مجهول باشد، همانند اینکه:
۱) آنچه در انبار هست به این قیمت فروختم.

۲) اولین حیوانی که به دستم برسد به این قیمت فروختم.

۳) این جنس را به آنچه در کیسه هست خریدم.

۴) این جنس را به قیمت خرید فروختم که در همه این صورتها بنابر احتیاط واجب معامله باطل است .

(مسأله ۱۰۴۶) اگر جنسی را در شهری و یا در فصلی با وزن، در شهر و یا در فصل دیگری با شمارش یا پیمانه می فروشند، در هر شهر و فصلی مطابق مرسوم آن مکان و زمان معامله کنند، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۰۴۷) اگر پیمانه ای را معیار عدد قرار بدهند، به این معنی که صندوقی را بشمارند و دیگر صندوقها را بر آن اساس محاسبه کنند، یا آن را معیار وزن قرار دهند، به این معنی که یک گونی را وزن کنند و دیگر گونی ها را بر آن اساس محاسبه کنند، مانعی ندارد، مشروط بر اینکه :

(۱) فروشنده و خریدار راضی باشند.

(۲) اختلاف احتمالی صندوق ها و گونی ها به قدری کم باشد، که عرفا با مشخص بودن مقدار جنس منافات نداشته باشد.

(۳) طرفین به این مقدار اختلاف راضی باشند. در غیر این سه صورت نمی توان در شناخت مقدار بآن کفایت کرد.

(مسأله ۱۰۴۸) در فرض یاد شده، پس از انجام معامله با رضایت طرفین، اگر مقدار تفاوت معلوم شود، هیچیک از طرفین معامله حق رجوع در مورد مقدار تفاوت به یکدیگر ندارند.

(مسأله ۱۰۴۹) جنس مشخصی که مقدار آن معلوم نیست، اگر بر اساس قیمت هر واحد بفروشد، مانعی ندارد، مثل این که گندم موجود در انبار را بر اساس هر تن به هزار دینار، یا طاقه پارچه مشخصی را بر اساس هر متر به یک دینار بفروشد.

(مسأله ۱۰۵۰) در صورتی که مقدار جنس و قیمت مشخص باشد، دیدن آنها شرط نیست، اگر چه تشخیص کیفیت آنها از رنگ، طعم، مرغوبیت و غیره فقط به وسیله دیدن میسر باشد.

(مسأله ۱۰۵۱) در فرض یاد شده، اگر ویژگی خاصی را شرط کنند و پس از معامله معلوم شود که آن ویژگی نیست، مشتری (از باب تخلّف شرط) حق دارد

که معامله را فسخ کند.

(مسأله ۱۰۵۲) جنس و چیزی که در مقابل آن پرداخت می شود باید ملک طلق باشد، روی این بیان معاملات زیر باطل می باشد :

۱) معامله اموال وقفی .

۲) خرید و فروش جنسی که عین آن برای هدف خاصی نذر شده است.

۳) خرید و فروش چیزی که در نزد دیگری گرو می باشد.

۴) خرید و فروش چیزی که به صورت مشروط معامله شده و تا مدت مشخصی حق فروش از خریدار سلب شده است.

(مسأله ۱۰۵۳) اگر شخصی قسم یاد کرده و یا عهد کرده که آن را نفروشد، اگر اقدام به فروش آن کند، معامله صحیح و نافذ است، جز اینکه فروشنده باید كفاره قسم یا عهد خود را بدهد.

احکام خیارات

(مسأله ۱۰۵۴) « بیع » یعنی « خرید و فروش » از عقود لازمه است، خواه صیغه عقد خوانده شود، یا به یکی دیگر از راههایی که قبلاً گفته شد، داد و ستد انجام یافته باشد. در نتیجه پس از تحقق یافتن معامله، ولو به صورت « معاطات »، نمی توان آن را به هم زد، مگر با توافق طرفین یا حاصل شدن حق فسخ به یکی از طرفین و یا هر دو، که به آن « خیار » گفته می شود.

(مسأله ۱۰۵۵) « خیار » حقی است که صاحب آن می تواند از حق خود استفاده کرده و معامله را فسخ کند و یا از حق خود بگذرد و معامله را امضا کند.

(مسأله ۱۰۵۶) صاحب خیار پس از ثبوت حق خیار، اگر به معامله رضایت بدهد و آن را امضا کند، دیگر نمی تواند آن را فسخ نماید.

(مسأله ۱۰۵۷) اقسام خیار ده تا است :

۱ - خيار مجلس

(مسأله ۱۰۵۸) خيار مجلس مخصوص بيع است و برای هر يك از خريدار و فروشنده ثابت است.

(مسأله ۱۰۵۹) تا هنگامی که خريدار و فروشنده پس از انجام معامله در کنار يکديگر هستند و از همدیگر جدا نشده‌اند، خيار مجلس دارند، یعنی می‌توانند آن معامله را فسخ کنند.

(مسأله ۱۰۶۰) اگر طرفین معامله پس از انجام معامله، سواره یا پیاده حرکت کنند، تا هنگامی که از يکديگر جدا نشده‌اند، خيار مجلس باقی است.

(مسأله ۱۰۶۱) اگر یکی از طرفین معامله پس از انجام معامله فوت نماید، خيار مجلس از بین می‌رود و طرف معامله حق فسخ ندارد.

(مسأله ۱۰۶۲) اگر طرفین معامله در کنار يکديگر نباشند و معامله را به وسیله تلفن و امثال آن انجام بدهند، از اول خيار مجلس ندارند.

۲ - خيار حيوان

(مسأله ۱۰۶۳) خيار حيوان نیز مخصوص بيع است و خيار حيوان از آن کسی است که حيوان به او منتقل می‌شود. چه بيع باشد و چه ثمن. (مسأله ۱۰۶۴) مدت خيار حيوان سه روز از موقع انجام معامله می‌باشد.

۳ - خيار شرط

(مسأله ۱۰۶۵) یکی از مصادیق خيار شرط، مواردی است که در آنها فروشنده شرط می‌کند که مشتری هر وقت پول را برگرداند حق فسخ دارد و یا اگر تا فلان وقت پول را برگرداند حق فسخ دارد.

(مسأله ۱۰۶۶) در فرض بالا مدت باید دقیقاً مشخص باشد و یا قابل محاسبه باشد.

(مسأله ۱۰۶۷) در این موارد که آنها را در عرف «بيع به شرط» می‌نامند، اگر زمان تعیین شود و مشتری تا پایان وقت تعیین شده، پول را برنگرداند، معامله

قطعی می‌شود و خيار شرط از بین می‌رود.

(مسأله ۱۰۶۸) در عقود جایزه شرط خيار معنی ندارد.

(مسأله ۱۰۶۹) در ایقاعات شرط خيار صحیح نیست.

۴ - خيار غبن

(مسأله ۱۰۷۰) اگر مشتری چیزی را به بیش از قیمت بازار بخرد و یا فروشنده

چیزی را به کمتر از قیمت بازار بفروشد، خيار غبن دارند، مشروط بر این که :

اولاً : شخص مغبون از تفاوت قیمت توافق شده با قیمت بازار غافل باشد،

پس اگر مطلع باشد و در عین حال اقدام به معامله کند، حق فسخ ندارد. مگر این

که تفاوت بیش از حد انتظار باشد.

ثانیا : روند معامله بر این باشد که از حدود قیمت بازار خارج نشوند، چنانکه

در غالب معاملات روال بر همان است، ولی اگر روند معامله غیر از این باشد، مثل

معامله‌های مزایده‌ای و معامله اشیاء کمیاب و عتیقه‌جات، که آنها بر اساس نظر

اشخاص و میزان رغبت آنها معامله می‌شود، در آنها خيار غبن جاری نمی‌شود.

(مسأله ۱۰۷۱) اگر قیمت اجناس در شهرها، منطقه‌ها و محله‌ها

مختلف باشد، چنانکه در زمان ما اینگونه است، معیار برای ثبوت خيار

غبن قیمت محلی است که معامله در آنجا واقع شده است نه جاهای دیگر.

(مسأله ۱۰۷۲) معیار در ثبوت خيار غبن، اختلاف قیمت در موقع انجام

معامله است، نه بالا رفتن یا پایین آمدن آن پس از انجام معامله، اگرچه فاصله

زمانی بسیار ناچیز باشد.

(مسأله ۱۰۷۳) کسی که مغبون شده می‌تواند معامله را فسخ کند و یا به

قیمت توافق شده قبول کند و نمی‌تواند بگوید که من معامله را فسخ نمی‌کنم ولی

تفاوت قیمت می‌خواهم.

(مسأله ۱۰۷۴) کسی که مغبون کرده، اگر بگوید که شما معامله را فسخ نکنید،

من تفاوت قیمت را می‌پردازم، شخص مغبون مجبور به قبول نیست، بلکه می‌تواند معامله را فسخ نماید.

۵ - خیار تأخیر

(مسأله ۱۰۷۵) اطلاق عقد ایجاب می‌کند که هر يك از فروشنده و خریدار، جنس و پول را نقداً به طرف مقابل تحویل دهد و در مقابل آنچه را که به وسیله این معامله مالک شده، از طرف مقابل تحویل بگیرد.

(مسأله ۱۰۷۶) اگر یکی از طرفین معامله، کالا و یا قیمت را از روی عمد و یا به جهت ناتوانی تحویل ندهد، بر طرف مقابل واجب نیست که او جنس یا قیمت آن را تحویل دهد، بلکه می‌تواند بر طرف مقابل فشار بیاورد که نسبت به تحویل جنس یا قیمت اقدام نماید و اگر تا سه روز در بیع تسلیم نکرد خیار فسخ دارد و این حق فسخ را خیار تأخیر می‌نامند.

(مسأله ۱۰۷۷) خیار تأخیر اختصاص به بیع ندارد بلکه در همه داد و ستدها جاری می‌شود که داخل در خیار تخلف شرط است که بعداً مطرح خواهد شد.

(مسأله ۱۰۷۸) در مورد پول نیز اگر مشتری تا سه روز آن را تسلیم نکند، فروشنده حق فسخ دارد و این حق فسخ نیز بنابر احتیاط واجب پس از گذشت سه روز ثابت می‌شود.

۶ - خیار رؤیت

(مسأله ۱۰۷۹) در صورتی که مقدار جنس و قیمت آن مشخص باشد، دیدن آنها شرط نیست، و در مورد ویژگی‌هایی چون رنگ، طعم، مرغوبیت و غیره، که در قیمت جنس و رغبت اشخاص اثر دارد، و آگاهی از آنها بدون دیدن ممکن نباشد، باز هم بدون رؤیت معامله صحیح است، جز این که برای کسی که کالا را ندیده «خیار رؤیت» هست. همچنین است بنابر احتیاط واجب در مورد صفات قیمت اگر شخصی باشد.

(مسأله ۱۰۸۰) اما در مورد ویژگی‌هایی که با دیدن معلوم نمی‌شود، آگاهی بر آنها در صحت معامله شرط نیست، و اگر بعداً معلوم شود که

جنس فاقد آن خصوصیات بوده، موجب خیار نمی‌شود، مگر در دو مورد:

(۱) فقدان آن خصوصیات «عیب» محسوب شود، که در این صورت «خیار عیب» ثابت می‌شود.

(۲) لزوم آن خصوصیات در ضمن عقد شرط شده باشد، که در این صورت «خیار تخلف شرط» ثابت می‌شود.

۷- خیار عیب

(مسأله ۱۰۸۱) اگر انسان چیزی را بخرد و سپس معلوم شود که معیوب بوده و به هنگام معامله از معیوب بودن آن مطلع نبوده، در اینجا حق فسخ دارد. یعنی می‌تواند معامله را به هم بزند و یا همان قیمت را قبول کند.

(مسأله ۱۰۸۲) در صورت معیوب در آمدن کالا، اگر مشتری نخواهد که اصل معامله را فسخ کند، حق مطالبه تفاوت قیمت را ندارد، مگر در چند مورد:

(۱) جنس تلف شود، گم شود و یا به هر جهت برگردانیدن آن ممکن نباشد.

(۲) جنس را فروخته یا اجاره داده یا پیش کسی گرو گذاشته و یا هر تصرف دیگری در آن انجام داده باشد، که در رغبت مشتری‌ها تأثیر داشته باشد.

(۳) در کالا تصرف شده باشد همانند اینکه پارچه بریده شود، رنگ گردد، یا دوخته شود، ساختمان تخریب و یا تجدید بنا شود و امثال آنها.

(مسأله ۱۰۸۳) در هر جایی که کالا معیوب باشد و باز گردانیدن ممکن نباشد، مشتری می‌تواند تفاوت قیمت آن را مطالبه کند، پس اگر تفاوت سالم و معیوب آن در بازار مثلاً يك سوّم باشد، يك سوّم از قیمت تعیین شده به خریدار باز می‌گردد.

(مسأله ۱۰۸۴) عیب آن است که جنس از وضع متعارف خود خارج باشد، به طوری که عرفاً نقص حساب شود، از قبیل اینکه در هدفی که از آن منظور می‌شود، اختلال ایجاد کند، مثل تلخی غذا؛ یا مشکل ایجاد کند، مثل سرکش بودن حیوان؛ یا موجب ضرر باشد، مانند زشتی صورت یا نقص

خلقت، هر چند به سبب نروئیدن مو در قسمتی از بدن که باید روئیده باشد.
(مسأله ۱۰۸۵) خیار عیب در جایی ثابت می‌شود که مورد معامله کالای معین باشد و معیوب در بیاید، ولی اگر معامله کلی باشد و فروشنده جنس معیوبی تحویل دهد، در اینجا خیار نیست، بلکه فروشنده باید آن را پس بگیرد و جنس سالم تحویل دهد و اگر از تبدیل آن خودداری کند، خیار تأخیر ثابت می‌شود.

(مسأله ۱۰۸۶) آنچه در مورد معیوب بودن کالا گفته شد، در مورد معیوب بودن قیمت نیز جاری است، و حق فسخ یا مطالبه تفاوت قیمت و یا الزام به تبدیل آن - به تفصیلی که گفته شد - برای فروشنده ثابت است.

۸ - خیار تخلف وصف

(مسأله ۱۰۸۷) عنوانی که در جنس و یا بهای آن به عنوان یکی از دو پایه معامله مطرح شده، اساس و معیار آن معامله می‌باشد، پس اگر در آن تخلفی حاصل شود، چنین معامله‌ای از اساس باطل می‌باشد.

(مسأله ۱۰۸۸) اگر علاوه بر اصل عنوان، ویژگیهای دیگری مورد نظر طرفین معامله باشد و معامله بر آن مبتنی باشد، اگر آن خصوصیت در جنس یا بهای آن نباشد، «خیار تخلف وصف» ثابت می‌شود.

(مسأله ۱۰۸۹) اگر فروشنده بر سبزیجات آب بپاشد که تازه جلوه کند، یا جنس خوب را قسمت بالایی صندوق بچیند و جنس نامرغوب را در زیر آن مخفی نماید، در این موارد و دیگر موارد غش و تدلیس ثابت می‌شود و مشتری خیار فسخ دارد.

۹ - خیار تبعض صفقه

(مسأله ۱۰۹۰) اگر پس از انجام معامله قسمتی از اجناس فروخته شده، غیر قابل فروش در آید، مثل اینکه معلوم شود که برخی از آنها وقفی بوده، یا برخی از ظرفهای سرکه، مشروب بوده، در اینجا «خیار تبعض صفقه» هست، یعنی هر يك از فروشنده و خریدار می‌توانند به جهت عدم امکان یکپارچه شدن معامله، آن را فسخ کنند و می‌توانند در محدوده اجناس قابل فروش، و در برابر قیمت متناسب، آن را امضا کنند.

(مسأله ۱۰۹۱) اگر برخی از اجناس فروخته شده، از آن دیگری بوده و به صورت فضولی معامله شده، اگر مالک اجازه ندهد، در مورد بقیه اجناس «خيار تبعض صفقه» جاری می شود.

۱۰ - خيار تخلف شرط، که احکام آن در فصل پنجم بیان می شود.

(مسأله ۱۰۹۲) همه این خيارها در مواردی ساقط می شود:

۱) اشتراط عدم خيار در ضمن عقد

۲) اسقاط خيار پس از انجام عقد، تا هنگامی که موضوع آن پابرجاست.

۳) امضای عقد و التزام به آن، اگرچه با انجام کاری باشد که از آن حکایت می کند، مانند فروختن و اجاره دادن و هبه کردن کالای مورد معامله، پس از آگاهی از ثبوت خيار. که چنین کاری از شخص مردّد در ردّ و قبول معامله سر نمی زند.

(مسأله ۱۰۹۳) برخی از خيارها فوری نیستند، بلکه تا هنگامی که موضوع آنها از بین نرفته، آن خيارها ادامه دارند، که عبارتند از:

خيار مجلس خيار حيوان و خيار شرط و خيار تأخير و خيار رؤيت و خيار عيب.

(مسأله ۱۰۹۴) با انجام یافتن معامله، آثار معامله بر آنها بار می شود، و نیازی

به سپری شدن زمان خيار نیست، و در نتیجه از لحظه وقوع معامله، جنس به مشتری تعلّق می گیرد و رشد و نموّ آن از آن مشتری است و پول به فروشنده تعلّق می یابد و رشد و نموّ آن به او مربوط می شود.

(مسأله ۱۰۹۵) اگر صاحب خيار، فوت کند و خيار باقی باشد، حق خيار به

ورثه او منتقل می شود.

احکام شرط

هرگونه تعهّد و التزامی که در ضمن عقد و تابع آن باشد، شرط نامیده

می شود. مثل اینکه باغی را بفروشد و شرط کند که میوه اش تا یکسال از آن او

باشد. یا خانه‌اش را بفروشد و شرط کند که مالیاتش را مشتری بپردازد، یا فروشنده تا یکسال حق فسخ داشته باشد، یا خریدار به مدت ده روز برای فروشنده کار کند، یا هر شرط دیگری که برای او سهمی در عین، منفعت، حق و یا کاری در بر بگیرد. (مسأله ۱۰۹۶) برای نافذ بودن شرط و لزوم ترتیب اثر بر آن، چند امر معتبر است:

۱- عقد بر آن استوار گردد، به این معنی که آن شرط صریحا در ضمن عقد بیان شود، و یا قراین حالیه و یا مقالیه بر آن دلالت کند، از قبیل شرط تسلیم جنس و پول، یا حضور فروشنده در اداره ثبت و امضای سند و تحویل آن به مشتری، آنگونه که در عُرف ما متداول است.

(مسأله ۱۰۹۷) اگر مطالبی پیش از عقد مورد بحث قرار بگیرد، ولی به هنگام اجرای صیغه عقد بر آن مبتنی نشود، صرفا وعده به شمار می‌آید و عمل کردن به آن واجب نیست، بلکه مستحب است.

۲- آن شرط مخالف قرآن و سنت نباشد.

(مسأله ۱۰۹۸) اگر چیزی بر خلاف شرع مقدس اسلام شرط کند، آن شرط باطل است و عمل کردن به آن واجب نیست، مثل اینکه شرط کند که حق طلاق در دست غیر شوهر باشد، یا ورثه از مال ارث نبرند، یا در مال خاصی خمس نباشد و امثال آنها.

(مسأله ۱۰۹۹) اگر چیزی را شرط کند که او را ناگزیز به ترک واجب یا ارتکاب حرام نماید همانند اینکه شرط کند که یکی از طرفین معامله برای دیگری شراب سازد چنین شرطی نیز باطل است.

۳- آن شرط با مقتضای عقد منافات نداشته باشد، مثل اینکه شرط کند که چیزی را بفروشد ولی قیمت آن را مالک نشود.

۴- آن شرط از قدرت او خارج نباشد، بلکه قدرت بر انجام آن داشته باشد، پس اگر چیزی را شرط کند که هیچوقت بر آن قدرت نداشته باشد، چنین شرطی باطل است.

(مسأله ۱۱۰۰) در مورد سوّم، یعنی هنگامی که شرط با مقتضای عقد منافات داشته باشد، عقد و شرط هر دو باطل است، ولی در سه مورد دیگر، عقد صحیح و شرط باطل می‌باشد.

(مسأله ۱۱۰۱) کسی که شرط صحیحی را در ضمن عقد به عهده گرفته، باید به آن عمل کند، و اگر از انجام آن سرپیچی کند، طرف مقابل می‌تواند او را به انجام تعهدش وادار کند. و اگر نتواند و یا به دلایلی نخواهد، می‌تواند عقدی را که این شرط در ضمن آن شرط شده، فسخ کند.

(مسأله ۱۱۰۲) اگر طرفین معامله شرط کنند که هر کس معامله را فسخ کند، فلان مقدار جریمه بپردازد، با فسخ معامله این شرط ساقط نمی‌شود، بلکه باید فسخ کننده آن جریمه را بپردازد، مگر اینکه طرفین معامله بر آن توافق کنند و به طور کلی از معامله منصرف شوند.

احکام قبض و تسلیم

در معاملاتی که شرط خاصی نشده، بر هر یک از طرفین معامله واجب است که مورد معامله را به طرف دیگر تسلیم کند، و آن را در اختیار او قرار دهد، او نیز باید عوض آن را در اختیار طرف مقابل قرار دهد و به او تسلیم کند و خودداری کردن آنها از تسلیم حرام است. و هر کدام از تسلیم کردن مورد معامله (جنس یا پول) خودداری کند، او را به تحویل دادن آن وادار می‌کنند.

(مسأله ۱۱۰۳) هر یک از طرفین معامله می‌توانند در ضمن عقد، در مورد زمان و مکان تحویل دادن جنس یا پول شرط خاصی نموده، معامله را از مطلق بودن درآورند. در این صورت مطابق شرطی که مقرر نموده‌اند، رفتار می‌کنند.

(مسأله ۱۱۰۴) اگر طرف مقابل از تحویل گرفتن مورد معامله خودداری کند، کسی که آن را در دسترس قرار داده و مانع را از سر راهش برداشته، به همین مقدار از عهده برآمده است.

(مسأله ۱۱۰۵) اگر جنس در حوزه تصرّف فروشنده باقی بماند، سپس در اثر يك آفت آسمانی، یا حادثه زمینی، یا در اثر گم شدن و یا به سرقت رفتن تلف شود، فروشنده ضامن است و خریدار می تواند پولش را مطالبه کند، چه فروشنده از تسلیم کالا امتناع ورزیده بود، یا هر دو به ماندن آن در نزد فروشنده توافق کرده بودند.

(مسأله ۱۱۰۶) اگر فروشنده جنس را در اختیار خریدار قرار دهد، و او با داشتن قدرت بر تحویل گرفتن جنس، از آن خود داری کند و جنس در نزد فروشنده تلف شود، ظاهر این است که او ضامن نیست و جنس به حساب خریدار از بین رفته و فروشنده حق دارد که پول آن را از مشتری مطالبه کند.

(مسأله ۱۱۰۷) در موارد زیر اگر جنس تلف شود، مشتری باید خسارت آن را به عهده بگیرد:

- ۱) مشتری یا وکیل او کالا را قبض کرده باشد.
- ۲) فروشنده را وکیل کرده باشد که آن را از طرف مشتری قبض کند و در نزد خود امانت نگهدارد.
- ۳) از فروشنده بخواهد که آن را توسط فرد معین و یا غیر معین برای او بفرستد.

در همه موارد فوق اگر پس از بیرون رفتن کالا از حوزه تصرّف فروشنده تلف شود، فروشنده ضامن نیست و مسئولیتی ندارد.

(مسأله ۱۱۰۸) اگر پیش از آن که جنس از حوزه فروشنده بیرون برود، رشد و نمو پیدا کند (چاق شود، تولید مثل کند، قیمتش بالا برود) از آن مشتری می باشد. پس اگر جنس تلف شود و مشتری پول خود را از او پس بگیرد، در این صورت آن نما برای فروشنده باقی خواهد ماند.

(مسأله ۱۱۰۹) بر فروشنده واجب است که پس از انجام معامله به تخلیه و آزاد سازی مورد معامله از وسائل شخصی و ابزار و ادوات خود اقدام نماید، مگر

اینکه شرط کرده باشند که آن وسائل برای همیشه، یا مدتی معین در آنجا بماند.
(مسئله ۱۱۱۰) مشتری پیش از آن که جنس را تحویل بگیرد، می تواند آن را به شریک خود بفروشد، ولی به دیگران بنابر احتیاط واجب جایز نیست، مگر در دو مورد:

- ۱) کالا از چیزهایی نباشد که آن را با وزن یا پیمانه بفروشد.
 - ۲) واگر با وزن و یا پیمانه باشد و آن را بقیمت خرید بفروشد.
- در این دو مورد فروش آن پیش از قبض کردن جایز ولی مکروه است. اما در مورد اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می شود. آن را به کمتر یا بیشتر از قیمت خرید بفروشد، بنابر احتیاط واجب پیش از تحویل گرفتن جایز نیست.
(مسئله ۱۱۱۱) آنچه در (مسئله فوق در مورد کالا گفته شد، بنابر احتیاط واجب در مورد بها نیز نسبت به فروشنده جاری می شود.

احکام نقد و نسیه

هر معامله ای که در آن بر حق دریافت پول، بلافاصله پس از انجام معامله بناگذاری شده باشد، آن را «نقد» می نامند.

(مسئله ۱۱۱۲) هر معامله ای که مطلق باشد و حق تأخیر در ادای پول شرط نشده باشد، آن نیز نقد است و فروشنده بلافاصله پس از انجام معامله حق مطالبه پول را دارد.

(مسئله ۱۱۱۳) هر معامله ای که در آن حق تأخیر در پرداخت پول برای مشتری منظور شده باشد، آن را «نسیه» می گویند و حتماً باید در ضمن عقد به این حق تصریح شده باشد.

(مسئله ۱۱۱۴) در معامله نسیه، اگر مشتری پیش از فرارسیدن وقت پرداخت پول، بخواهد آن را پرداخت کند، پذیرش آن از طرف فروشنده واجب نیست، بلکه

می تواند تا فرارسیدن وقت تعیین شده از پذیرش آن خودداری کند.

(مسأله ۱۱۱۵) اگر چیزی را به جهت نسیه بودن چنانکه متعارف است به قیمت بیشتری بفروشد، مانعی ندارد. پس اگر چیزی را که قیمتش ده دینار است، برای مدت معینی به دوازده دینار نسیه بفروشد مانع ندارد. ولی پس از رسیدن وقت تعیین شده نمی توانند که به مدت آن بیفزایند و در مقابل بر قیمت آن نیز بیفزایند، و یا چیزی را که به صورت نقد معامله کرده اند، با افزایش قیمت به نسیه مبدل سازند.

(مسأله ۱۱۱۶) اگر کالائی را برای مدت يك ماه مثلاً به ۱۵ دینار معامله کنند، پس از انجام شدن معامله، اگر بخواهند مدت را به دو ماه تمدید کنند و قیمت را به ۲۰ دینار افزایش دهند، حرام و ربا می باشد.

(مسأله ۱۱۱۷) در تمام موارد قرض نیز، اعم از اینکه زمان پرداخت آن فرا رسیده باشد، یا هنوز نرسیده باشد، اگر بخواهند مدت وام را تمدید کنند و مبلغ آن را افزایش دهند، ربا و حرام می باشد.

(مسأله ۱۱۱۸) اگر چیزی را که به عنوان نسیه معامله کرده اند، تبدیل به نقد کنند و از مبلغ آن کم کنند مانع نیست، همچنین اگر در مورد هر طلبی که وقت آن نرسیده، اگر بخواهند از مدت صرف نظر کنند و مقداری از طلب را کم کنند و ذمه بدهکار را نسبت به آن مقدار بریء بسازند مانع ندارد.

(مسأله ۱۱۱۹) اگر جنسی را در مقابل مبلغ مشخصی به نسیه معامله کنند و شرط نمایند که مشتری آن را به قیمت کمتر به فروشنده بفروشد، صحیح نیست.

(مسأله ۱۱۲۰) اگر کالائی را به صورت نقد به مبلغی معامله کنند و شرط کنند که آن را مشتری به قیمت بیشتری به صورت نسیه به فروشنده بفروشد، آن نیز بنابر احتیاط واجب صحیح نیست.

(مسأله ۱۱۲۱) بنابر احتیاط واجب هیچ معامله ای به شرط اینکه بعداً آن را مشتری به فروشنده بفروشد، صحیح نمی شود، خواه هر دو نقد، هر دو نسیه، یا یکی نقد و دیگری نسیه باشد.

اقسام بیع و احکام آن

داد و ستد بین خریدار و فروشنده از نظر رأس المال به یکی از چهار صورت زیر امکان پذیر است :

- ۱) فروش به قیمت خرید، که آن را « تولیه » می نامند.
 - ۲) فروش به بیش از قیمت خرید، که آن را « مرابحه » می نامند.
 - ۳) فروش به کمتر از قیمت خرید، که آن را « مواضعه » می نامند.
 - ۴) فروش به قیمت توافق شده، بدون اینکه از قیمت خرید گفتگو شود، که بهترین قسم خرید و فروش است، و آن را « مساومه » می نامند.
- (مسأله ۱۱۲۲) در سه مورد اوّل که سخن از قیمت خرید به میان آورده می شود، باید قیمت خرید به طور روشن گفته شود، پس اگر بگوید : من این جنس را به قیمت خرید یا با ۱۰ در صد منفعت یا ۱۰ در صد ضرر می فروشم، بنابر احتیاط واجب کفایت نمی کند، بلکه حتماً باید قیمت خرید (رأس المال) به صورت شفاف بیان گردد.

(مسأله ۱۱۲۳) در سه مورد نخستین که معامله بر اساس رأس المال است، اگر قیمت خرید را بر خلاف واقع بگوید، معامله صحیح است ولی مشتری حق فسخ دارد، همانند خیار تخلف وصف.

(مسأله ۱۱۲۴) اگر در سه مورد یاد شده، قیمت تمام شده را به عنوان قیمت خرید بیان کند، مثلاً قیمت خرید را با ملاحظه پول دلّالی، انبار، هزینه حمل و نقل و امثال آنها محاسبه کند و قیمت تمام شده را به عنوان قیمت خرید مطرح کند، اگرچه در واقع دروغ نگفته، ولی چون برخلاف ظاهر گفتارش هست، باز مشتری حق فسخ دارد.

(مسأله ۱۱۲۵) اگر فروشنده در مورد رأس المال حيله ای به کار ببندد، مثلاً با فروشنده قبلی توافق نماید که معامله را به قیمت بالا انجام دهند، بعدها به او تخفیف

بدهد، پس قیمت توافق شده را به عنوان قیمت خرید به مشتری بگوید، در اینجا نیز مشتری حق فسخ دارد.

(مسأله ۱۱۲۶) اگر چیزی را نسیه خریده، اگر بخواهد آن را رأس المال کند، یعنی بر اساس قیمت خرید معامله کند، باید بگوید که من آن را برای فلان مدت به این قیمت خریده‌ام. در غیر این صورت همان مدت برای مشتری نیز ثابت می‌شود.

(مسأله ۱۱۲۷) اگر مالك برای دلال قیمت را تعیین کند و بگوید که هر چه بیشتر فروختی مال خودت باشد، مانعی ندارد، و آن مبلغ اضافی از آن دلال خواهد بود. جز اینکه دلال نمی‌تواند بر آن مبلغ رأس المال کند، زیرا او آن جنس را به آن قیمت نخریده است.

ربا

ربا از گناهان بزرگ و خانمان برانداز است که قرآن کریم و شرع مقدس، به خودداری از آن تأکید فراوان کرده است.

ربا بر اساس روایات یکی از پنج یا هفت گناهی است که بزرگترین گناهان کبیره به شمار آمده است.

در روایات صحیحیه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:
«يك درهم ربا از ۷۰ مرتبه زنا کردن با محارم در خانه خدا شدیدتر است».
در برخی دیگر از روایات آمده است که:

(۱): «ربا ۷۰ جزء دارد، کمترین آنها همانند آن است که انسان با مادرش در خانه خدا زنا کند».

(۲): «ربا ناپاکترین کسبها می باشد».

(۳): «ربا خوار تا هنگامی که قیراطی^(۱) از ربا در نزد او باشد، مشمول لعنت خدا و فرشتگان است».

(۴): «هنگامی که اراده خداوند بر هلاکت قومی تعلق بگیرد، در میان آنها ربا خواری پدید آید».

چهار طائفه در گناه ربا شریک هستند:

(۱) ربا خوار

(۱) «قیراط»: واحد وزن، معادل يك بیست و یکم مثقال.

۲) ربا پرداز

۳) تنظیم کننده سند ربا

۴) ضامن و گواه بر ربا

اقسام ربا

(مسأله ۱۱۲۸) ربا بر دو قسم است :

۱ - ربای قرضی، که در بخش « قرض » از آن بحث خواهیم کرد.

۲ - معامله ربوی، یعنی ربا در معاملات.

(مسأله ۱۱۲۹) معامله ربوی آن است که کالا و بهای آن از يك جنس باشند و مقدار یکی از آنها بیشتر از دیگری باشد، مثل اینکه ده من گندم خوب را به بیست من گندم نامرغوب بفروشد.

(مسأله ۱۱۳۰) اگر کسی با آسیابان قرار بگذارد که به او ده من گندم بدهد و او در مقابل نه من آرد به او تحویل دهد، حرام و ربا است.

(مسأله ۱۱۳۱) اگر کسی مقداری گندم به شخص دیگر هبه می کند، به شرط اینکه او نیز مقدار بیشتری گندم به او هبه کند، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۱۳۲) معامله ربوی به دو شرط حرام است :

۱ - کالا و بهای آن هر دو از اجناسی باشند که آنها را با وزن و یا پیمانه معامله می کنند. ولی اگر هر دو یا یکی از آنها با عداد معامله می شود، همانند تخم مرغ و اسکناس؛ و یا به وسیله دیدن و یا با متر و امثال آن اندازه گیری می شود، همانند پارچه؛ حکم ربا جاری نمی شود.

پس اگر ۱۰ عدد تخم مرغ را با ۱۲ عدد تخم مرغ، یا ۲۰ متر پارچه را با ۳۰ متر پارچه معامله کنند، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۱۳۳) اگر معامله مدّت دار و کالا و بهای آن از يك جنس باشند و در

تمام اوصاف یکسان باشند، و مقدار آن از نقد بیشتر باشد بنابر احتیاط واجب جایز نیست. مثل اینکه ۱۰۰ عدد تخم مرغ نقد را بفروشد در مقابل ۱۱۰ عدد تخم مرغ به مدّت مثلاً یک ماه، صحیح نیست.

(مسأله ۱۱۳۴) اگر گندم و یا آرد آن را با نان معامله کند، و مقدار آنها متفاوت باشد، مانعی ندارد، به شرط اینکه نان را عددی بفروشند .

۲- کالا و بهای آن از یک جنس باشند، اگر چه یکی مرغوب و دیگری نامرغوب باشد.

(مسأله ۱۱۳۵) اگر مقدار یک جنس که متفاوت باشد با یکدیگر معامله کنند، حرام و ربا است، اگر چه یکی از آنها مرغوبتر باشد، یا یکی از آنها مرطوب و دیگری خشک باشد، یا از نظر رنگ، طعم و امثال آنها مختلف باشد.

(مسأله ۱۱۳۶) بنابر احتیاط واجب گوشت را با حیوان معامله نکنند، اگر چه ذبح شده باشد، خواه از یک جنس و یا مختلف باشند.

احکام ربا

(مسأله ۱۱۳۷) در چند مورد معامله ربوی مانع ندارد :

۱) بین پدر و فرزند و شامل مادر نمی شود .

۲) بین زن و شوهر .

۳) بین مسلمان و کافر حربی ، به شرط اینکه زیادتى را مسلمان از کافر بگیرد .

(مسأله ۱۱۳۸) بین مسلمان و کافر ذمی ربا جایز نیست، اگر چه گیرنده مسلمان

و پرداخت کننده کافر باشد.

(مسأله ۱۱۳۹) کسی که قرض ربوی و یا معامله ربوی انجام داده ولی حرام

بودن ربا را نمی دانست و یا برخی از خصوصیات آن را نمی دانست، اگر پس از

آگاهی یافتن توبه کند و از آن کار کناره گیری کند، آنچه در گذشته گرفته برایش

حلال می‌باشد، ولی آنچه هنوز دریافت نکرده، نباید آن را بگیرد.

(مسأله ۱۱۴۰) در ربای قرضی، اگر وقتی به حرمت ربا آگاه شود که ربای آن را گرفته و اصل قرض هنوز باقی هست، بنابر احتیاط واجب باید آنچه را که قبلاً گرفته، آن را از اصل قرض حساب کند، و حق ندارد طلبش را به طور کامل دریافت نماید.

(مسأله ۱۱۴۱) کسی که با علم و آگاهی به حرمت آن، ربا گرفته باشد، با توبه کردن، پوله‌ای که در گذشته به عنوان ربا گرفته، بر او حلال نمی‌شود، بلکه باید :

آنچه به عنوان ربا گرفته، عیناً باقی باشد و صاحبش را بشناسد، باید آن را به صاحبش برگرداند و اگر نمی‌شناسد و یا با مال خودش مخلوط شده باشد، در هر دو حکم مجهول المالك بر آن جاری می‌شود.

و اگر عین پول از بین رفته باشد و یا از دست او خارج شده باشد، ضامن و مشغول ذمه می‌باشد.

(مسأله ۱۱۴۲) اگر ربا خوار فوت نماید و اموالش به ورثه منتقل شود باید ورثه آنچه به عنوان ربا گرفته شده مشخص و صاحبش معلوم باشد، حتماً باید آن را به صاحبش برگرداند.

و اگر صاحبش را نمی‌شناسد، حکم مجهول المالك بر آن جاری می‌شود و اگر مال ربوی با دیگر اموال میت مخلوط شده باشد، همه‌اش بر وارث حلال است، و وزر و وبالش بر گردن میت می‌باشد.

در فرضهای یاد شده بین قرض ربوی و معامله ربوی فرق نیست.

احکام سلف (پیش فروش)

سَلَف عبارت از معامله ایست که در آن کالا به صورت کلی و مدّت دار، ولی بهای آن نقدا پرداخت شود، دقیقاً بر عکس نسیه، که در آن جنس نقد و پول مدت دار می باشد.

به معامله سلف، « سَلَم » نیز گفته می شود.

(مسأله ۱۱۴۳) در معامله سلف باید مدّت دار بودن کالا شرط شود، و گرنه معامله تبدیل به نقد می شود.

(مسأله ۱۱۴۴) انسان نمی تواند يك جنس مشخصی را که فعلاً مالک آن نیست، به کسی بفروشد، به این منظور که از صاحبش خریداری کند، یا از مالکش بخواهد که به او ببخشد، آنگاه به مشتری تحویل دهد. و اگر چنین کاری را انجام دهد معامله باطل است.

(مسأله ۱۱۴۵) در فرض بالا اگر آن جنس را از مالکش خریداری کند، مشتری مالک آن نمی شود و بر مشتری واجب نیست که آن را خریداری کند.

(مسأله ۱۱۴۶) در معامله سلف چند شرط هست :

۱- اوصاف کالا فی الجمله ضبط شود و تا اختلاف زیادی در بین نباشد. مثلاً حیوان را با سنّ، طعام را با نوع و وزن و پارچه را با نوع بافت و طول و عرض مشخص نمایند.

(مسأله ۱۱۴۷) در بیع سلف تعیین همه جزئیات کالا که در قیمت و یا رغبت مشتری اثر دارد، شرط نیست، بلکه بیان اجمالی آنها کافی است.

۲- در مجلس معامله باید بهای کالا دریافت شود و گرنه بیع سلف واقع

نمی‌شود، بلکه بنابر احتیاط واجب معامله باطل می‌شود.

۳- زمان تحویل جنس با روز و یا ماه و یا سال باید تعیین شود، اگرچه بسیار طولانی باشد.

(مسأله ۱۱۴۸) اگر بگوید کالا را به هنگام مطالبه تحویل می‌دهم، کافی نیست.

۴- فروشنده باید بر تسلیم کالا در وقت مقرر بر طبق آنچه در قرار داد تعیین شده، قادر باشد، اگر کشف شود که قدرت بر تسلیم آن نداشته است معامله باطل می‌شود.

۵- اصل معامله صحیح باشد، یعنی ربوی و از دیگر معاملات حرام نباشد.

(مسأله ۱۱۴۹) چیزی را که به سلف خریده، پیش از فرا رسیدن وقت تحویل آن، نمی‌توان آن را به صورت نقدی به دیگری بفروشد.

(مسأله ۱۱۵۰) چیزی را که به سلف خریده، نمی‌توان آن را به صورت سلف، ولی به مدّت کوتاه‌تر از زمان تعیین شده، به دیگری بفروشد، مثلاً اگر دو ماه به وقت تحویل آن مانده، نمی‌توان آن را به مدّت یک ماه به دیگری بفروشد.

(مسأله ۱۱۵۱) چیزی که به سلف خریده، اگر از چیزهایی باشد که با وزن و یا پیمانه معامله می‌شود، نمی‌تواند آن را بنابر احتیاط واجب پیش از تحویل گرفتن، به کمتر یا بیشتر از قیمت خرید به دیگری بفروشد.

(مسأله ۱۱۵۲) اگر کسی به خیال اینکه معامله سلف او صحیح بوده، آن را به دیگری بفروشد، وقتی بطلان معامله معلوم شد، کشف می‌شود که معامله دوّم او نیز باطل بوده است.

(مسأله ۱۱۵۳) اگر معامله سلفی طبق ضوابط انجام شده و زمان تحویل کالا فرارسیده، ولی فروشنده قدرت تسلیم ندارد، خریدار می‌تواند معامله را فسخ کند و پولی را که داده بدون کم و زیاد پس بگیرد، و می‌تواند منتظر بماند تا فروشنده به تسلیم کالا در مدّت دیگری توانایی پیدا کند.

(مسأله ۱۱۵۴) در بیع سلف اگر فروشنده به تسلیم قسمتی از کالا قادر باشد، آن مقدار را تسلیم می کند و نسبت به بقیه کالا، مشتری می تواند منتظر بماند و می تواند آن را به صاحب کالا بفروشد.

احکام خرید و فروش میوجات، غلات و سبزیجات

بنابر احتیاط واجب نمی توان میوه را پیش از شکوفه زدن و بدون ضمیمه یکساله فروخت.

(مسأله ۱۱۵۵) اگر کسی میوه باغش را پیش از شکوفه زدن برای چند سال بفروشد مانعی ندارد.

(مسأله ۱۱۵۶) اگر کسی میوه را با ضمیمه بفروشد مانعی ندارد، اگرچه شکوفه نزده باشد و معامله یکساله باشد.

(مسأله ۱۱۵۷) میوه را پس از شکوفه زدن می توان بدون ضمیمه، یکساله یا چند ساله فروخت.

(مسأله ۱۱۵۸) فروختن میوه پیش از آن که میوه خودش را نشان بدهد، کراهت دارد و بهتر آن است که معامله را به تأخیر بیندازند تا سالم بودن میوه از آفت مشخص گردد.

(مسأله ۱۱۵۹) اگر کسی میوه درخت باغی را خریداری کرده می تواند پیش از آن که آن را تحویل بگیرد، به همان قیمت یا با سود به دیگری بفروشد.

(مسأله ۱۱۶۰) فروش سبزیجات يك جالیز، از قبیل خیار و بادمجان، پیش از ظاهر شدن میوه هایش جایز نیست، ولی پس از ظاهر شدن آنها جایز است که آنها را برای يك چین یا چند چین بفروشد.

(مسأله ۱۱۶۱) در محصولاتى چون هویج و سیب زمینی که میوه آن ظاهر نمی شود، اگر معلوم باشد که برخی از آن پدید آمده است، خرید و فروش آن جایز

است اگرچه بهتر است که در مورد آن مصالحه شود، اما فروش ریشه‌های آن مطلقاً جایز است، اگرچه شکل گرفتن چیزی از میوه‌های آن معلوم نباشد.

(مسأله ۱۱۶۲) اگر دو نفر در نخل، درخت یا زراعتی شریک باشند، یکی از آنها می‌تواند سهم شریکش را از محصول آن به مبلغ معین و یا مقدار معینی بپذیرد. پس از توافق شریکش آن مبلغ و یا آن مقدار را از او طلبکار می‌شود، خواه سهمش از محصول همان مقدار بشود، یا بیشتر و یا کمتر.

(مسأله ۱۱۶۳) شخص عابر که از باغ و یا جالیز عبور می‌کند می‌تواند از میوه آن استفاده کند، به شرط اینکه ضرر نزند، و پرخوری نکند، شاخه‌های درخت را نشکند و بوته‌های جالیز را پایمال نکند.

(مسأله ۱۱۶۴) در جواز استفاده عابر از حق المارّه، فرق نمی‌کند که از اوّل بداند که چنین میوه‌ای در سر راهش هست و یا به هنگام عبور بر آن توجه کند، در هر دو صورت می‌تواند از آن استفاده کند.

(مسأله ۱۱۶۵) شخص عابر حق ندارد که چیزی از میوه باغ و بستان را با خودش ببرد، و اگر چنین کاری را انجام دهد ضامن است.

(مسأله ۱۱۶۶) شخص عابر می‌تواند از میوه‌هایی که احتیاج به پوست کردن دارد استفاده کند، ولی حق ندارد از میوه‌ای که معمولاً پس از پخته شدن مورد استفاده قرار می‌گیرد، بخورد، اگرچه برای پختن آن وقت صرف کرده باشد.

احکام اقاله

« اقاله » عبارت است از این که یکی از دو طرف قرارداد، درخواست طرف دیگر را در مورد به هم زدن قرارداد بپذیرد و آن مستحب مؤکد است، چنانکه در آداب تجارت گفتیم.

(مسأله ۱۱۶۷) اقاله به وسیله هر گفتار و یا کرداری که دلالت بر پذیرش تقاضای فسخ باشد محقق می شود.

(مسأله ۱۱۶۸) جعاله بر اقاله جایز است، و لذا می تواند بگوید: اگر اقاله کنی فلان مقدار به تو می دهم، پس اگر اقاله کند باید آن مبلغ را به او بپردازد.

احكام شفعه

اگر دو نفر در كالائى به طور مشاع شريك باشند، اگر يكى از دو شريك بخواهد سهم خودش را به شخص سوّم بفروشد، شريك او حق دارد كه سهم او را به همان مبلغ خريدارى كند. اين حق را « شفعه » مى نامند. (مسأله ۱۱۶۹) به طوري كه به تفصيل بيان خواهد شد، در امثال كشتى، رودخانه، راه، آسياب و حمام شفعه ثابت نيست.

حدود حق شفعه

مشهور اين است كه حق شفعه در جايى ثابت مى شود كه شريك سهم خودش را به شخص ثالث بفروشد، روى اين بيان پيش از انجام معامله جايى براى اعمال حق شفعه نيست. و سيطره صاحب شفعه بر خريدار است كه مى تواند سهم شريكش را از دست خريدار بگيرد و مبلغى را كه او به فروشنده تسليم كرده، به او پرداخت نمايد.

ولى ظاهر اين است كه اين حق پيش از انجام معامله ثابت است، يعنى به مجرد اينكه شريك در مقام معامله بر آيد، او مى تواند سهم او را به قيمت تعيين شده بين شريك و مشتري، بردارد.

در اين صورت شفعه حق سيطره شريكى بر شريك ديگر است، كه ايجاب مى كند اولويت او را در گرفتن سهم شريك بر شخص ثالث. پس به مجرد اينكه شريك اقدام به معامله كند، شريك ديگر مى تواند از حق شفعه استفاده كند و كالا را به قيمت توافق شده بردارد.

(مسأله ۱۱۷۰) استفاده از حق شفعه با هر گفتار و یا کرداری که بر آن دلالت کند، تحقق می‌یابد، مثلاً :

من این کالا را به همان قیمت برداشتم یا من این کالا را اخذ به شفعه کردم یا با پرداختن بهای آن به خریدار و یا با اقدام به فروش همه کالا و پرداخت بهای سهم شریک .

(مسأله ۱۱۷۱) در اخذ به شفعه آگاهی بر قیمت توافق شده شرط نیست و لذا در صورت جهل به قیمت توافق شده نیز می‌تواند اقدام به عمال حق شفعه کند.

(مسأله ۱۱۷۲) حق شفعه فقط در صورت اقدام بر فروش ثابت است، پس اگر شریک حق خودش را به دیگری هبه کند، یا آن را مهریه زنی قرار دهد، یا با کسی مصالحه کند شریک دیگر حق اعمال حق شفعه ندارد.

شرایط صاحب حق شفعه

صاحب شفعه به کسی گفته می‌شود که حق اعمال حق شفعه را داشته باشد.

(مسأله ۱۱۷۳) چند شرط در صاحب شفعه معتبر است :

اول : اسلام

(مسأله ۱۱۷۴) اگر فروشنده و یا خریدار مسلمان باشند، شریک غیر مسلمان، بنابر احتیاط واجب، حق را عمال حق شفعه را ندارد.

دوم : فقط يك شريك داشته باشد.

(مسأله ۱۱۷۵) اگر تعداد شرکا بیش از دو نفر باشد، برای هیچکدام از آنها حق شفعه ثابت نیست خواه همه سهم خود را بفروشند، فقط يك نفر بماند و یا تعداد کمی از آنها سهم خودشان را بفروشند و تعداد بیشتری بماند.

(مسأله ۱۱۷۶) همسایه بر همسایه خود حق شفعه ندارند، پس اگر همسایه‌ای خانه و یا محلّ کارش را بفروشد، همسایه‌اش که با او شریک نیست، حق شفعه ندارد.

سوّم : پرداخت مبلغ توافق شده

(مسأله ۱۱۷۷) اگر شريك قدرت پرداخت پول را ندارد حق شفعه برای او ثابت نمی شود.

(مسأله ۱۱۷۸) اگر شريك در پرداخت آن کوتاهی کند و پول شريك را پرداخت نکند، حق شفعه ندارد.

(مسأله ۱۱۷۹) اگر شريك ادعا کند که پولش در شهر دیگری حاضر است، به او مقدار رفت و بازگشت به آن شهر، به اضافه سه روز مهلت داده می شود، اگر در این مدت پول را مهیا نکند حق شفعه ندارد.

احکام حق شفعه

(مسأله ۱۱۸۰) صاحب شفعه حق ندارد که بخشی از سهم شريك را اخذ به شفعه کند، بلکه یا باید همه اش را بگیرد و یا از حق شفعه صرف نظر کند.

(مسأله ۱۱۸۱) صاحب حق شفعه، فقط می تواند سهم شريكش را به قیمت توافق شده بگیرد، نه کمتر و نه بیشتر. چه توافق بر قیمت روز بوده و یا به سودخريدار و یا فروشنده باشد.

(مسأله ۱۱۸۲) اگر خريدار علاوه بر قیمت کالا هزینه های دیگری چون پول دلالی پرداخت کرده باشد، بر صاحب شفعه واجب نیست که آنها را پرداخت نماید.

(مسأله ۱۱۸۳) صاحب شفعه نمی تواند خريدار یا فروشنده را وادار کند که در محضر حضور یافته، سند به نام او بزنند.

(مسأله ۱۱۸۴) اگر خريدار آن سهم را نسیه خریده باشد، صاحب شفعه می تواند آن را برای همان زمان تعیین شده اخذ به شفعه کند. و مشتری نمی تواند او را به پرداختن گرو و یا ضامن وادار سازد.

اجاره

ارکان اجاره

اجاره عبارت از عقدی است که حق استفاده از منافع آن عین را در مقابل اجرت به مستأجر تمليك می کند.

(مسأله ۱۱۸۵) حق گرفتن اجرت برای صاحب منفعت، از کسی که از منفعت آن مال استفاده می کند، منحصر به اجاره نیست، بلکه به وسیله جعاله و امثال آن نیز امکان پذیر هست .

(مسأله ۱۱۸۶) مورد اجاره ممکن است جنس و یا عمل باشد، و لذا ممکن است خانه، مغازه، کارگاه، لباس و یا دستگاہی را به کسی اجاره بدهد، و یا خودش اجیر شود که برای کسی بنائی، خیاطی و امثال آن را انجام دهد.

(مسأله ۱۱۸۷) برای تحقق عقد اجاره باید موجر و مستأجر به معاوضه اجرت و منفعت ملتزم شوند، و این التزام باید به وسیله تلفظ، کتابت و امثال آنها اعلام گردد. چنانکه در عقد بیع به تفصیل بیان گردید.

(مسأله ۱۱۸۸) شرایط طرفین معامله در اجاره همان شرایط طرفین معامله در بیع می باشد و فروعاتی از قبیل معامله فضولی و معامله کسی که مجبورش کرده باشند و امثال آنها در اینجا جاری است .

(مسأله ۱۱۸۹) با توجه به اینکه مورد اجاره منفعت است دارای دو حکم

ویژه هست :

اول اینکه: آن مال بواسطه استفاده کردن از بین نرود پس نمی توان نان را برای خوردن و پول را برای تجارت اجاره داد.

دوم اینکه: عین، صلاحیت استفاده برای منفعت مورد اجاره را داشته باشد، پس اگر زمین شوره زار و سنگلاخی را برای زراعت اجاره بدهند صحیح نیست.
(مسئله ۱۱۹۰) اگر بعد از اجاره، مورد اجاره از قابلیت استفاده برای هدف مورد استفاده در وقت مطلوب آن بیفتد، کشف می شود که اجاره از اول باطل بوده است.
(مسئله ۱۱۹۱) در منفعت مورد اجاره پنج شرط لازم است:

۱) مورد، مشخص باشد نه مردّد.

اگر کسی اجیر شود که یکی از دو لباس را بدوزد اگر منظور این باشد که در میان اندو مخیر است مانع ندارد ولی اگر منظور این باشد که بعداً یکی از آنها را انتخاب خواهد کرد و به آن ملزم خواهد شد اجاره باطل می شود.

(مسئله ۱۱۹۲) اگر مورد اجاره با ویژگیهای خاصی در برابر اجرت متفاوتی مورد گفتگو قرار بگیرد، مانعی ندارد، پس اگر بگویند من این ماشین را به تو اجاره می دهم، اگر روز شنبه از آن استفاده کردی اجرتش هزار تومان است و اگر روز جمعه استفاده نمودی، اجرتش دو هزار تومان است، این اجاره صحیح است و از اقسام مردّد به شمار نمی آید.

(مسئله ۱۱۹۳) اگر بگویند من ترا اجیر کردم که این پارچه را رنگ کنی، پس اگر آن را مشکی رنگ کنی صد تومان اجرت می دهم و اگر آن را سبز رنگ کنی دویست تومان اجرت می دهم، مانعی نیست و از اقسام مردّد به شمار نمی آید، مشروط بر اینکه اجرت کلاً ساقط نشود.

۲) استفاده از آن مشروع باشد.

(مسئله ۱۱۹۴) اگر مغازه ای را برای شراب فروشی اجاره بدهند، اجاره باطل است، و اگر کسی را برای آواز خوانی، میگساری، آدم کشی و امثال آنها اجیر

کند، اجاره باطل است و مستحق اجرت نمی‌شود، اگر چه به عنوان جعاله و امثال آن مبلغی را تعیین کرده باشند.

(۳) متوقف بر کار حرامی نباشد.

(مسئله ۱۱۹۵) اگر حائضی را برای جارو کردن مسجد اجیر کنند، اجاره باطل است، زیرا اگر چه جارو کردن مسجد حرام نیست ولی آن متوقف بر توقف در مسجد است که برای زن حائض حرام است.

(۴) بنابر احتیاط واجب قدرت بر استیفای منفعت باشد، پس اگر برده فراری و شتر گریخته‌ای را اجاره دهند صحیح نمی‌باشد. اگر چه احتمال برود که تا هنگام لزوم دسترسی به آنها پیدا شود.

(۵) بنابر احتیاط واجب مقدار منفعت اجمالاً معلوم باشد.

(مسئله ۱۱۹۶) اگر ماشینی را برای مسافرت تا مکان مشخصی اجاره کند و مسافت را به طور دقیق نداند، اشکال ندارد.

(مسئله ۱۱۹۷) اگر وسیله‌ای را برای حمل و نقل متاعی در حد کشش آن اجاره کند و معلوم نباشد که کشش آن دقیقاً چقدر می‌باشد، مانعی ندارد.

(مسئله ۱۱۹۸) اگر ویلائی را برای فصل تابستان اجاره دهد و دقیقاً معلوم نباشد که چند روز در آنجا اقامت خواهد نمود مانعی ندارد.

(مسئله ۱۱۹۹) اگر پمپی را برای تخلیه آب چاهی در مدت معین اجاره دهد ولی معلوم نباشد که در این مدت چه مقدار آب می‌تواند از آن چاه بیرون بکشد مانعی ندارد.

(مسئله ۱۲۰۰) به طور کلی در هر موردی که عقلاً به این مقدار جهالت اعتنا نمی‌کنند و به اجاره آن اقدام می‌کنند، مانعی ندارد. ولی در مورد اجرت بنابر احتیاط واجب باید مقدار آن مشخص باشد.

(مسئله ۱۲۰۱) اگر بگویند این خانه را در هر ماه به این مبلغ به تو اجاره دادم، ظاهراً معنایش این است که در ماه اول اجاره داده و برای ماههای بعد اجازه داده

که به همان مبلغ آنجا بنشینند، روی این بیان در ماه اول اجاره لازم است، ولی در ماههای بعدی مالک می تواند از اجازه خود بر گردد.

(مسأله ۱۲۰۲) بنابر احتیاط واجب نمی توان چیزی را در مقابل اجرتی که وجود خارجی ندارد و به ذمه منتقل نمی شود، بلکه در آینده از مورد اجاره، یا شیء خاصی پدید می آید، اجاره داد.

احکام اجاره

اجاره از عقود لازمه است، و فسخ آن به غیر اقاله که رضایت طرفین، و یا با ثبوت خیار به یکی از طرفین و یا هر دو طرف امکان پذیر نیست.

(مسأله ۱۲۰۳) در اجاره: خیار غبن، خیار شرط، خیار عیب، خیار تخلف و صف، خیار تخلف شرط، خیار تبعض صفقه و خیار عدم تسلیم عوضین جاری می شود ولی خیار مجلس، خیار تأخیر، خیار حیوان و خیار رؤیت جاری نمی شود. (مسأله ۱۲۰۴) اگر مستأجر بعد از اجاره در مورد اجاره عیبی را مشاهده کند، که به هنگام اجاره مطلع نبود، اگر موجب از بین رفتن برخی از منافع آن باشد مثل اینکه یکی از اتاقهای خانه ویران باشد، اجرت را نسبت به همه مورد اجاره تقسیط می کنند و به مقدار معیوب از اجاره کم می کنند. ولی در این صورت هر يك از مالك و مستأجر خیار تبعض صفقه پیدا می کنند.

(مسأله ۱۲۰۵) اگر موجر عیبی در اجرت مشاهده کند، اگر اجرت کلی باشد (مثل اسکناس یا هر پول رایج) از مستأجر مطالبه سالمش را می کند ولی اگر شیء مشخصی باشد، حق فسخ دارد.

(مسأله ۱۲۰۶) اگر مالك جنس مورد اجاره را پیش از انقضای مدت اجاره بفروشد، اجاره باطل نمی شود، بلکه جنس به مشتری منتقل می شود و حق استفاده از منافع آن را ندارد، مگر بعد از سپری شدن مدت اجاره.

(مسأله ۱۲۰۷) هنگامی که قرارداد اجاره بین مالک و مستأجر به امضا رسید، باید مالک منفعت مورد اجاره را در اختیار مستأجر و مستأجر اجرت آن را در اختیار مالک قرار دهد.

(مسأله ۱۲۰۸) اگر مستأجر در وقت تعیین شده اجرت را نپردازد، موجر حق فسخ دارد، و اگر منفعت را در اختیار او قرار داده باشند و مدت سپری شده باشد، اجرت تعیین شده را می‌تواند مطالبه نماید.

(مسأله ۱۲۰۹) اگر منفعت مورد اجاره وقت مشخص داشته باشد و موجر آن را در اختیار مستأجر قرار داده باشد، اجرت بر گردن مستأجر مستقر می‌شود، اگر چه از آن استفاده نکرده باشد.

(مسأله ۱۲۱۰) اگر شخصی اجیر شود که مثلاً روز جمعه در منزل کسی بنائی کند و روز جمعه در منزل آن شخص حضور پیدا کند و همه زمان کار را در اختیار صاحب خانه باشد و او کاری به او محوّل نکند، باید اجرت او را بپردازد.

(مسأله ۱۲۱۱) اگر استیفای منفعت از عین مورد اجاره به جهت مانعی در شخص مستأجر غیر ممکن شود، مثل اینکه ماشینی را برای مسافرت اجاره کند و سپس بیمار شود، پس اگر حق استفاده از آن به شخص مستأجر شرط شده بود، اجاره باطل می‌شود، در غیر این صورت مستأجر می‌تواند آن را با اجرت یا بدون اجرت در اختیار دیگری قرار دهد تا منافعتش را استیفا کند.

(مسأله ۱۲۱۲) عین مورد اجاره تا مدّتی که در دست مستأجر است در دست او امانت است و همه احکام امانات که در باب ودیعه بیان خواهد شد، در مورد آن جاری می‌شود. و لذا ضامن نمی‌باشد، مگر در صورتی که در نگهداری آن کوتاهی کند و یا در استفاده از آن زیاده روی نماید.

(مسأله ۱۲۱۳) در اجاره موجر می‌تواند شرط کند که مستأجر مطلقاً ضامن باشد در این صورت شرط او نافذ می‌باشد.

(مسأله ۱۲۱۴) لباسی که به حیّاط داده تا بدوزد و یا ماشینی که به مکانیک

می سپارند که آن را تعمیر کند، در دست او امانت است و ضامن نمی شود جز هنگامی که کوتاهی، زیاده روی و یا شرط شده باشد.

(مسأله ۱۲۱۵) خیاط، قصاب، ختن و یا هر شخص دیگری که اجیر شده کاری را به صورت شایسته انجام دهد، و حدودی برایش تعیین نشده، اگر خراب کند، ضامن می شود.

(مسأله ۱۲۱۶) اگر برای اجیر حدودی تعیین شود، و از حد تجاوز کند و خراب کند ضامن می باشد، ولی اگر در محدوده حدود تعیین شده کار کند و خراب شود، ضامن نیست.

(مسأله ۱۲۱۷) هر کسی که به او اجازه داده شده که کاری را به طرز شایسته انجام دهد، اگر خراب کند ضامن است، اگرچه اجیر نباشد، حتی اگر متبرع باشد (یعنی بدون مزد و به قصد خدمت انجام داده باشد).

(مسأله ۱۲۱۸) پزشك و دامپزشك اگر شخصا به معالجه مباشرت داشته باشند، مثل مواردی که به وسیله تزریق سرم، آمپول، پانسمان، عمل جراحی، دیالیز، تنقیه، شستشوی داخل بدن، مالیدن کرم و پماد و امثال آنها به بدن انسان و حیوان در معالجه بیمار مباشرت دارند، مطلقا ضامن هستند.

(مسأله ۱۲۱۹) پزشکی که نظارت مستقیم دارد، و استفاده از دارو در هر وعده به نظارت او می باشد، مانند بیمارانی که در بیمارستان تحت نظارت او بستری هستند و یا همانند کودکان و روانی ها که از خود اختیار و استقلال ندارند و منحصر با صلاحدید آن پزشك دارو را مصرف می کنند، ضامن هستند.

(مسأله ۱۲۲۰) پزشك و دامپزشکی که بیمار را ویزیت می کند و نسخه می نویسد، ولی نظارت مستقیم ندارد و بیمار در استفاده از نسخه او استقلال رأی دارد، نیز بنابر احتیاط واجب ضامن می باشد.

(مسأله ۱۲۲۱) پزشك و دامپزشکی که در مقام مشورت در مشاوره پزشکی شرکت نموده، نظر خود را در مورد مریض اعلام می کنند و دخالتی در درمان او

ندارند، ضامن نمی‌باشند.

(مسئله ۱۲۲۲) پرستاری که زیر نظر دکتر کار می‌کند و دستور او را در مورد مریض اجرا می‌کند، اگر از طریق تزریق آمپول، سرم، پانسمان و غیره در استفاده مریض از دارو دخالت مستقیم داشته باشد و یا بیمار را روانی و کودکان را دستور بدهد که داروی خود را بخورند، در دو مورد ضامن هستند :

۱) از طرف بیمار، یا ولی بیمار در اجرای اوامر پزشک مأذون نباشند.

۲) از رهنمودهای پزشک تجاوز کند و بدون اجازه بیمار یا ولی بیمار، در تداوی بیمار زیاده‌روی کند.

(مسئله ۱۲۲۳) اگر در اجاره صریحاً یا ضمناً مشخص شود که باید مستأجر شخصاً از منافع آن برخوردار شود و یا قراین بر آن دلالت کند، نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، در غیر این صورت می‌تواند آن را به شخص دیگری اجاره بدهد.

(مسئله ۱۲۲۴) اگر کسی اجیر شده که لباسی را بدوزد و یا ساختمانی را بسازد، اگر شرط مباشرت نشده باشد، می‌تواند دیگری را برای این کار اجیر کند، ولی نمی‌تواند آن را در اختیار کسی قرار بدهد که امینش نمی‌داند.

(مسئله ۱۲۲۵) کسی که اجیر شده چیزی را برای کسی انجام دهد، اگر شرط مباشرت نشده باشد، نمی‌تواند به کمتر از اجرت تعیین شده، شخص دیگری را بر آن کار اجیر کند، مگر اینکه کاری در آن انجام داده باشد، مثلاً لباس را بریده باشد، یا پی‌های ساختمان را کنده باشد.

(مسئله ۱۲۲۶) اگر کسی با شرایط خاصی اجیر شده، همانند این که آن کار را در فلان زمان، و مکان، و ابزار و امثال آن انجام دهد، و اجیر آن را بر خلاف شرایط توافق شده انجام دهد، در اینجا دو صورت است :

۱) جبران آن برای اجیر ممکن نباشد، هر چند از این جهت که مدت تعیین شده سپری شده باشد، در این صورت اجاره باطل می‌شود و اجیر در مقابل کاری که انجام داده مستحق اجرت نمی‌شود.

۲) جبران آن برای اجیر ممکن باشد، مثل اینکه زرگری اجیر شده که از طلائی دستبند بسازد، ولی گردنبند ساخته است، و مدت اجاره تمام نشده است، در اینجا چند صورت هست :

آ) اگر عمداً بر خلاف رفتار کرده، اجاره باطل نمی شود، بلکه باید آن را ذوب کند و مطابق قرارداد از آن دستبند درست کند.

ب) اگر اشتباهاً گردنبند درست کرده و قیمت جنس با این کار بالا نرفته است، در اینجا نیز هم باید آب کرده مطابق قرارداد بسازد.

ج) ولی اگر اشتباهاً گردنبند ساخته و قیمت جنس با این کار بالا رفته است. در اینجا اگر بخواهد آن را ذوب کند و سپس از آن دستبند بسازد به اجیر ضرر می خورد، چون نتیجه کارش ضایع می شود، اینجا از باب تزاحم دو حق است که باید با یکدیگر کنار بیایند و رضایت یکدیگر را به دست آورند. اگر ممکن نشود به حاکم شرع رجوع کنند.

(مسأله ۱۲۲۷) به طور کلی هر اجاره ای که شرطی در ضمنش شده باشد، تخلف شرط موجب بطلان اجاره نمی شود، بلکه صاحب شرط حق فسخ دارد و اگر فسخ کند به جای اجرت تعیین شده، اجرت المثل پرداخت می کند.

(مسأله ۱۲۲۸) اگر برای کار خاصی اجیر شود و از تکمیل آن ناتوان گردد، به مقداری که از آن انجام داده، مزد دریافت می کند.

احکام سرقفلی

پس از سپری شدن مدّت اجاره، مستأجر هیچ حقی در عین مورد اجاره ندارد و باید آن را در صورت مطالبه مالک به صاحبش برگرداند، مگر اینکه شرط کرده، یا قراردادی بسته که بر اساس آن قرارداد مستأجر در آن عین حق پیدا کند، مانند حق « سرقفلی » که در زمان ما رایج شده است.

(مسأله ۱۲۲۹) سرقفلی حقی است که مستأجر در مقابل پرداخت پولی به مالک نسبت به مورد اجاره پیدا می کند و نسبت به اجاره آن عین حق اولویت را به خود اختصاص می دهد.

(مسأله ۱۲۳۰) احکام ویژه در مورد سرقفلی :

۱) سرقفلی مانند دیگر حقوق مالی است، از جمله منافی است که خمس بر آن تعلق می گیرد.

(مسأله ۱۲۳۱) سرقفلی قابل انتقال است و لذا با اجاره مالک، یا بدون آن، بر حسب آنچه به هنگام پرداخت حق سرقفلی توافق کرده باشند، می توان آن را به دیگری واگذار کرد.

۲) حق اولویت برای مستأجر در مواردی است که در سالهای بعدی آمادگی اجاره کردن و پرداخت اجاره بها را داشته باشد، پس اگر به دلائلی چون زندان، تبعید و امثال آنها حضور نداشته باشد حق اولویتش ساقط می شود و مالک به تنهایی می تواند در مورد آن عین تصمیم بگیرد.

(مسأله ۱۲۳۲) اگر به هنگام پرداخت پول و قرارداد سرقفلی، شرط کنند حق اولویت او همواره محفوظ باشد و مالک هرگز در تصمیم گیری مستقل نباشد، در این صورت حقش ساقط نمی شود.

۳) مالک در سالهای بعدی می تواند مبلغ اجاره را اضافه کند، به شرط اینکه از اجرت المثل بیشتر نشود، مگر اینکه در قرارداد روال دیگری را شرط کرده باشند، آنگاه طبق روال تعیین شده رفتار می کنند.

اجازه استفاده از منافع و تضمین اجرت

(مسأله ۱۲۳۳) هر کس از دیگری انجام کار و یا در اختیار قرار دادن منفعتی را مطالبه کند، که این کار یا منفعت از نظر عرف مالیت داشته، و طرف خواسته او

را تأمین کند، اجرت این عمل و یا منفعت را باید به او بپردازد.

(مسأله ۱۲۳۴) اگر پزشك اجرت ویزیت را در تابلویی نوشته باشد، یا صاحب هتل قیمت اطاق و یا تختخواب را در لیست نوشته باشد، یا صاحب ماشین اجرت آن را نوشته و یا اعلام کرده باشد، کسی که از آنها استفاده می‌کند، باید اجرت اعلام شده را بپردازد.

(مسأله ۱۲۳۵) به کار گرفتن کارگر پیش از تعیین اجرت مکروه است.
(مسأله ۱۲۳۶) ظاهراً همین حکم در مواردی که با استیفای منفعت عین از بین می‌رود نیز جاری می‌شود، پس اگر کسی وارد رستوران، کافه، مغازه‌ی ساندویچی و امثال آن شده، از خوردنیها و نوشیدنیها استفاده می‌کند، و قصد مجانی بودن در کار نیست، اگر قیمت اغذیه تعیین شده هست، باید آن قیمت را بپردازد، و اگر مشخص نباشد باید اجرت المثل را پرداخت نماید.

(مسأله ۱۲۳۷) آنچه در زمان ما در رستوران‌ها رایج است، دادوستد نیست تا احکام بیع در آنها جاری شود، بلکه اجازه استفاده در مقابل قیمت تعیین شده می‌باشد و لذا احکام یاد شده در آنها جاری می‌باشد.

جُعَالِه

جُعَالِه آن است که انسان مبلغ معینی را به عهده بگیرد در مقابل هر کسی که کار مشخصی را برای او انجام دهد.

(مسأله ۱۲۳۸) حق جُعَالِه باید به عنوان مزد و در مقابل کار باشد، پس اگر بگویند هر کس فلان کار را برای من انجام دهد، من این مبلغ را به او اهدا می‌کنم، این جُعَالِه نمی‌باشد، بلکه صرفاً يك وعده است و وفا کردن به آن واجب نیست.

(مسأله ۱۲۳۹) جُعَالِه از ایقاعات است و نیاز به قبول ندارد، بلکه ایجاب و ایجاد انگیزه از سوی پیشنهاد کننده کافی است.

(مسأله ۱۲۴۰) ایجاب در جُعَالِه بر دو نوع است :

(۱) خاص

(۲) عام

خاص آن است که به شخص معینی بگویند : اگر لباس مرا بدوزی به تو یک هزار تومان می‌دهم، یا اگر مسجد را جارو بزنی به تو این مقدار می‌پردازم.

عام آن است که مثلاً بگویند : هر کس اسب فراری ام را برگرداند به او یک هزار تومان می‌دهم، یا بگویند : هر کس خطر حیوان درنده، یا خطر دشمن و یا خطر سیل را از این شهر بر طرف کند، فلان مبلغ به او می‌پردازم.

(مسأله ۱۲۴۱) کاری که قابل تفکیک است، پس از شروع به کار، جاعل می‌تواند از جُعَالِه برگردد و کارگزار به مقدار کاری که انجام داده اجرت دریافت می‌کند.

احکام مضاربه

قراردادی است که شخصی با مال دیگری تجارت کند و در مقابل، قسمتی از سود حاصله را به او بپردازند.

(مسأله ۱۲۴۲) در مضاربه شرط است که مال در تملک صاحبش بماند و کارگزار آن را تملک نکند. و در واقع وکیل صاحب مال است که، از طرف او خرید و فروش می کند.

(مسأله ۱۲۴۳) آنچه در زمان ما رایج شده که مالک پول را به تاجر می دهد که در اختیار او باشد و او حق هر گونه تصرف را در آن داشته باشد، برای خودش خرید و فروش کند و در مقابل پول ذمه اش به مالک مشغول باشد و قسمتی از سود را به مالک اختصاص دهد، این کار ربطی به مضاربه ندارد، بلکه از اقسام قرض ربوی و حرام می باشد.

(مسأله ۱۲۴۴) مضاربه از عقود است، وایجاب و قبول در آن همانند دیگر عقود، با لفظ و یا هر عملی که بر آن دلالت کند، تحقق می یابد.

(مسأله ۱۲۴۵) در مضاربه باید دو طرف آن نافذ التصرف باشد، پس اگر یکی از آنها کودک، دیوانه یا سفیه باشد، عقد او جز با اذن ولی نافذ نمی شود.

(مسأله ۱۲۴۶) مضاربه با سکه های طلا و نقره و اسکناسهای رایج زمان و هر جنس و کالائی که بر اساس حفظ رأس المال پایه گذاری شود، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۲۴۷) اگر هزار مثقال طلا به عنوان مضاربه به کسی بدهد که با آن تجارت کند و اصل سرمایه محفوظ بماند و در صدی از سود از آن او باشد مانعی ندارد.

(مسأله ۱۲۴۸) اگر خانه، کارگاه و یا دستگاهی را به عنوان سرمایه در اختیار او بگذارد و توافق کنند که قیمت آن مثلاً يك مليون تومان باشد و آن سرمایه باشد و در صدی از سود آن، از آن او باشد مانعی ندارد.

(مسأله ۱۲۴۹) اگر به کسی تور ماهی گیری بدهد، تا با آن صید کند و در صید شريك باشند، و یا ماشین در اختیار کسی قرار می دهد که با آن بارکشی یا مسافرکشی کند و در سود حاصله شريك باشند مانعی ندارد.

(مسأله ۱۲۵۰) اگر کسی کارگاهی را در اختیار شخصی قرار می دهد و شخص سوّمی سرمایه لازم را می دهد، تا با آن کارخانه را راه اندازی کند و سود حاصله از تولید کارخانه، بین آن سه نفر مطابق قرارداد تقسیم شود، مانعی ندارد، جز اینکه از باب مضاربه نمی باشد.

(مسأله ۱۲۵۱) اگر انسان از کسی طلب دارد و می خواهد با او قرارداد مضاربه ببندد، باید طلب خود را از او بگیرد سپس با او قرارداد مضاربه ببندد، پس اگر آن را قبض نکرده بخواند با پولی که در ذمه اوست عقد مضاربه ببندد، باطل می شود.

(مسأله ۱۲۵۲) اگر باطلبی که در ذمه بدهکار هست با شخص دیگری قرارداد مضاربه ببندد، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۲۵۳) در مضاربه باید تقسیم سود بین آنها به صورت مشاع و در صدی - مثل نصف، يك سوّم، يك چهارم و امثال آن - باشد، ولی اگر مقدار مشخصی را تعیین کند، مثلاً هزار دینار در ماه، در این صورت اجاره خواهد بود و احکام اجاره بر آن جاری می شود.

(مسأله ۱۲۵۴) مقتضای اطلاق مضاربه آن است که هر يك از طرفین هر وقت بخواهند مضاربه را فسخ نمایند، و با مرگ هر يك از آنها مضاربه باطل می شود.

(مسأله ۱۲۵۵) اگر مالك در مضاربه شرط کند که کارگزار کالای خاصی را خریداری کند، یا در زمان خاص، مکان خاص و یا به قیمت تعیین شده ای

معاملاتش را انجام دهد، باید طبق آن عمل شود .

(مسأله ۱۲۵۶) اگر کارگزار بر خلاف شرایط تعیین شده رفتار کند، ضامن سرمایه است، ولی معامله‌ای که انجام داده درست است و سود حاصله بر طبق قرارداد تعیین شده تقسیم می‌شود.

(مسأله ۱۲۵۷) اگر در عقد مضاربه شرط خاصی نباشد مقتضای اطلاق آن است که کارگزار بر طبق تشخیص خود در آن مال تصرف کند، و در مورد اینکه آیا مسافرت برود؟ نسیه معامله بکند؟ چگونه از مال محافظت کند؟ و چگونه از آن استفاده نماید؟ آزاد است.

(مسأله ۱۲۵۸) کارگزار در مضاربه باید تلاش کند که بهترین راه را برای حفظ سرمایه و سود دهی از آن، به صورت متعارف انتخاب کند و گرنه ضامن است .

(مسأله ۱۲۵۹) خسارت‌ها با سود حاصله جبران می‌شود و کارگزار پس از جبران ضرر از سود استفاده می‌کند، پس اگر در يك معامله ۱۰۰ تومان ضرر کند و در معامله دیگری ۲۰۰ تومان استفاده کند، کارگزار فقط از یکصد تومان اضافی سهم بر می‌دارد، نه از همه ۲۰۰ تومان .

(مسأله ۱۲۶۰) اگر مالک و کارگزار قرارداد ببندند که در آخر هر سال به حساب خود برسند در این صورت ضرر و تلف هر سالی نیز از سود همان سال جبران می‌شود.

(مسأله ۱۲۶۱) اگر توافق کنند که پس از انجام هر معامله‌ای حساب خود را تصفیه کنند، ضرر و تلف هر معامله نیز از سود همان معامله جبران می‌گردد.

(مسأله ۱۲۶۲) اگر مال مضاربه تلف شود و یا خسارتی در آن رخ دهد، کارگزار ضامن نیست، مگر اینکه با شرط‌های تعیین شده مخالفت نماید، یا از مقتضای وظیفه خود خارج شده باشد .

(مسأله ۱۲۶۳) اگر کارگزار از مقتضای عقد مضاربه بیرون برود و جنس

تلف شود یا خسارتی در آن پدید آید، ولی این تلف یا خسارت به زیاده روی او مستند نباشد، ظاهراً ضامن نیست.

(مسأله ۱۲۶۴) مالک نمی تواند شرط کند که اگر بدون کوتاهی و سهل انگاری کارگزار، مال تلف شود و یا خسارتی در آن پدید آید، کارگزار ضامن باشد، و اگر چنین شرطی بکند مضارب به تبدیل به قرض می شود و حکم قرض را پیدا می کند و در نتیجه مالک در سود حاصله سهمی نخواهد داشت و همه سود مربوط به کارگزار می شود.

احکام مزارعه

مزارعه قراردادی است که بین مالک زمین و شخص دیگری منعقد می شود، تا وی زمین را کشت نماید و قسمتی از محصول آن زمین، از آن او باشد.

(مسأله ۱۲۶۵) در مزارعه پنج شرط لازم است :

۱) محصول بین زارع و مالک مشاع باشد، یعنی سهم زارع نصف، يك سوم، يك چهارم و امثال آن باشد.

(مسأله ۱۲۶۶) اگر برای یکی از آنها مقدار مشخصی تعیین شود، مثلاً گفته شود که يك خروار از محصول، از آن یکی و بقیه از آن دیگری باشد، چنین قراردادی باطل است.

(مسأله ۱۲۶۷) مالک یا زارع در مزارعه می توانند علاوه بر سهم خود از محصول زمین، چیز دیگری را نیز از نقد و جنس شرط کنند، ولی بنابر احتیاط واجب از محصول آن زمین نباشد.

۲) باید به تناسب زراعتی که با آن زمین تناسب دارد، مدت تعیین شود.

۳) باید زمین مشخص باشد، هر چند به این صورت که در میان دو قطعه زمین مخیر باشد، که هر کدام را که بخواهد انتخاب نماید. تا ابهامی در کار نباشد.

۴) باید مشخص شود که هر يك از : تخم، ابزار، ادوات، کارگر و هزینه کردن نهر و امثال آن بر عهده کیست. اینها را ممکن است صریحاً در قرارداد مشخص کنند و یا به عرف و عادت محلّ محوّل نماید.

۵) باید زمین برای زراعت آمادگی داشته، و توان دیگر مقدمات آن نیز فراهم باشد.

(مسأله ۱۲۶۸) اگر در عقد مزارعه بر زراعت خاص، زمان خاص، کیفیت خاص و امثال آنها توافق کنند، مخالفت با آن جایز نیست، مگر با رضایت دیگری.

(مسأله ۱۲۶۹) اگر کشاورز یکی از شرایط مقرر در ضمن عقد را رعایت نکند، و آن شرط از مسائل اساسی و زیربنائی مزارعه باشد، مثل اینکه زمین دیگری را بکارد، یا زراعت دیگری را انتخاب کند، مزارعه باطل می شود.

(مسأله ۱۲۷۰) بعد از رسیدن محصول مالک و زارع می توانند محصول را تخمین بزنند و بر آن اساس حساب یکدیگر را تصفیه کنند. اگر بر این کار راضی شدند و آن را انجام دادند، این محاسبه نافذ است. پس اگر بعدا معلوم شود که آن تخمین دقیق نبوده و محصول کمتر یا بیشتر بوده، نمی توانند چیزی از یکدیگر مطالبه نمایند.

احکام مسابقات

مسابقات قراردادی است بین صاحب درختان ، از قبیل خرما، مو و هر درخت دیگر، با شخص دیگری، بر این اساس که آن شخص این درختان را آب بدهد، قلمه بزند، گرده افشانی کند و دیگر خدمات لازم را انجام دهد، در مقابل، بخشی از میوه‌های آن درختان از آن او باشد.

(مسأله ۱۲۷۱) در مسابقات پنج شرط باید رعایت شود :

۱) بنابر احتیاط واجب میوه به صورت درصدی (مثل يك سوّم، يك چهارم و امثال آن) در میان آندو تقسیم شود.

۲) مدّت تعیین و نهال‌ها مشخص گردد، ابزار، ادوات، و هزینه کود و سمّ و امثال آنها معلوم باشد که بر عهده کیست.

۳) باید نهال‌ها در زمین کاشته شده باشد.

۴) باید قرارداد پیش از شکل گرفتن میوه باشد، و اگر میوه‌ها شکل گرفته، باید نرسیده باشد، تا نیاز به آب دادن و دیگر خدمات داشته باشد.

(مسأله ۱۲۷۲) اگر مورد معامله درختانی باشد که میوه آنها رسیده است و این قرارداد برای خدماتی چون : محافظت، چیدن، بسته بندی کردن و انتقال دادن باشد، معامله صحیح است ولی از باب مسابقات نیست، بلکه خود نوعی معامله است که در زمان ما متداول شده است .

۵) باغبان قدرت رسیدگی و ارائه خدمات به باغ و درختان را داشته باشد، تا میوه مطلوب از آن حاصل شود .

(مسأله ۱۲۷۳) درختی چون سدر که از برگ و میوه‌اش استفاده می‌شود، و یا درختی چون بید که فقط از چوبش استفاده می‌شود، و یا هر درخت دیگری که از غیر میوه‌اش استفاده می‌شود، می‌تواند مورد قرارداد مساقات واقع شود.

احکام مشترک بین مزارعه و مساقات

مزارعه و مساقات از عقدهایی هستند که بر مبنای التزام دو طرف قرارداد منعقد شده‌اند. صاحب زمین و صاحب درخت از طرف مقابل تلاش و کوشش در زراعت و به ثمر رسانیدن مزرعه، جالیز و باغ را می‌خواهد، او نیز در برابر تلاش خود از مالک می‌خواهد که پیش از شروع به کار تعهد نماید که بخشی از غله و یا میوه از آن او باشد.

(مسأله ۱۲۷۴) با توجه به اینکه مزارعه و مساقات از قراردادهای مالی هستند، در آنها ایجاب و قبول شرط است، آنچنانکه در دیگر عقدها گفتیم. و باید طرفین حق تصرف در مال خود را داشته باشند. و به جهت خردسالی، دیوانگی، بردگی یا سفاهت از تصرف مستقل محروم نباشند.

(مسأله ۱۲۷۵) مزارعه و مساقات از عقود لازمه هستند و بدون اقاله طرفین و یا فسخ کسی که حق خیار فسخ داشته باشد، فسخ نمی‌شود.

(مسأله ۱۲۷۶) در صورتی که کوتاهی کردن کشاورز موجب تلف شدن قسمتی از بذر شود. و یا موجب صدمه رسیدن به زمین یا درختان بشود نیز ضامن است.

(مسأله ۱۲۷۷) اگر در قرارداد شرط شده که شخصا کار را انجام دهد و از ادامه کار ناتوان شود، قرارداد باطل می‌شود و به مقدار کاری که انجام داده، از اجرت سهمش را می‌برد.

احكام عاریه

عاریه عقدی است انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن بطور رایگان استفاده نماید. صاحب کالا « عاریه دهنده » و طرف مقابل « عاریه گیرنده » است. (مسأله ۱۲۷۸) عاریه با هر فعل یا قول دلالت بر آن تحقق می پذیرد. همانند دیگر عقود.

(مسأله ۱۲۷۹) عاریه دهنده باید صاحب اختیار و صاحب نفوذ در تصرف باشد، پس غاصب، مجبور و محجور (کودک، دیوانه و سفیه) نمی تواند عاریه دهد و تصرف عاریه گیرنده در آن جایز نیست، بلکه در مقابل جنس و منافع آن، به اجرت المثل ضامن است.

(مسأله ۱۲۸۰) لازم نیست که عاریه گیرنده بالغ و رشید باشد، بلکه به سفیه و کودک ممیز هم می توان عاریه داد. ولی عاریه گرفتن بدون اذن ولی جایز نیست. (مسأله ۱۲۸۱) هر چیزی که با بقای عین آن می توان از آن استفاده برد، می توان آن را عاریه داد.

(مسأله ۱۲۸۲) عاریه گیرنده می تواند به مقداری که به او اجازه داده شده از آن جنس استفاده نماید.

(مسأله ۱۲۸۳) عاریه گیرنده ضامن نیست، مگر در موارد زیر:

۱) اگر جنس عاریه طلا و نقره باشد، عاریه گیرنده ضامن است، مگر اینکه شرط کنند که ضامن نباشد.

۲) در استفاده زیاده روی کرده و یا در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد .

۳) شرط ضمان کرده باشند.

(مسأله ۱۲۸۴) در همه مثال‌های یاد شده پیش از شروع به استفاده از عاریه، مالك می‌تواند اعلام انصراف کند، مگر اینکه شرط عدم انصراف کرده باشد، در این صورت باید به شرط خود وفا کند.

احکام ودیعه (امانت)

ودیعه عقدی است که نتیجه آن به امانت نهادن مالی در نزد کسی برای نگهداری آن می باشد.

(مسأله ۱۲۸۵) ودیعه با هر لفظ و عمل دالّ بر آن تحقق می یابد.

(مسأله ۱۲۸۶) در ودیعه امین و امانت گذار هر دو باید بالغ، عاقل، رشید و مختار باشند .

(مسأله ۱۲۸۷) امین نمی تواند در امانت طوری تصرف کند که نقصی در آن پدید آید، مثل خوردن و پوشیدن. و نباید کاری انجام دهد که آن را در معرض تلف قرار دهد، مثل باز کردن قفل و جعبه آن، و امثال آن از کارهایی که برخلاف نظر امانت گذار باشد. و اگر چنین کاری انجام بدهد، در امانت زیاده روی کرده و به آن تجاوز نموده است.

(مسأله ۱۲۸۸) اطلاق ودیعه ایجاب می کند که شخص امانتدار مطابق روال عرف در حفظ آن تلاش کند، به طوری که عرفا او را سهل انگار به شمار نیاورند.

(مسأله ۱۲۸۹) امانتدار باید همواره به طرز متعارف امانت را رعایت کند، اگر آب و غذا نیاز دارد، و یا احتیاج به آفتاب و هواخوری دارد، و یا نیاز به باز کردن و بستن و خشک کردن و غیره دارد، باید آنها را به موقع انجام دهد و در آنها کوتاهی نکند و گرنه سهل انگار به شمار آید.

(مسأله ۱۲۹۰) اگر دفع شرّ ظالم از امانت، متوقف بر دروغ یا قسم دروغ باشد، بر امانتدار واجب است که آن را انجام دهد. اگر عمداً نکند، ضامن و

سهل انگار می باشد. ولی اگر خیال می کرد که این کار جایز نیست، ظاهر این است که مقصر نیست، مگر اینکه عرفاً ندانستنش قصور به شمار آید.

(مسأله ۱۲۹۱) اگر ودیعه تلف شود یا عیب پیدا کند، امانتدار ضامن نیست مگر اینکه در بکار گیری آن زیاده روی، و یا در حفاظت آن کوتاهی کرده باشد، و تلف شدنش یا معیوب شدنش در اثر این کوتاهی یا زیاده روی باشد. در این صورت ضامن می باشد.

(مسأله ۱۲۹۲) اگر امانت گذار امانتش را مطالبه کند و امانتدار بدون عذر از دادنش خود داری کند، پس اگر تلف شود، مطلقاً ضامن است، زیرا در حکم غاصب می باشد.

(مسأله ۱۲۹۳) امانت از عقود جایزه است و هر يك از طرفین هر وقت بخواهند، می توانند آن را به هم بزنند، مگر اینکه صریحاً یا ضمناً مدتی تعیین شده باشد، پس باید تا آخر مدّت ادامه بدهند.

(مسأله ۱۲۹۴) خیانت به امانت از طریق زیاده روی، سهل انگاری، دزدی و غیر آن حرام است، چه امانت گذار مؤمن و یا مخالف، حتی کافر و یا ناصبی باشد. (مسأله ۱۲۹۵) هر چیزی که به امانت در نزد کسی نهاده شده، و او آن را پذیرفته است، هرگز نباید به آن خیانت کند.

(مسأله ۱۲۹۶) در نصیحت و مشورت نیز هرگز نباید انسان خیانت کند چنانکه عمار بن مروان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

« اگر قاتل امیر المؤمنین علیه السلام اگر چیزی را در نزد من بگذارد و من آن را بپذیرم، امانت را به او بر می گردانم، و اگر با من مشورت کند و یا از من خیر خواهی بطلبد، من هرگز به او خیانت نمی کنم. »

(مسأله ۱۲۹۷) اگر مالك بمیرد، باید امانت را بورشه او برگرداند، و دادن آن به یکی از ورّاث کافی نیست، مگر اینکه مطمئن باشد که او به هر صاحب حقی حقش را می پردازد. و یا به وصی میت یا وکیل وارثان پردازد.

(مسأله ۱۲۹۸) اگر انسان مطمئن شود که هرگز صاحب امانت یا وارث او را نخواهد یافت، باید آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد، اگر در آینده مالک پیدا شود و به این کار راضی نشود، عوض آن را به او می دهد و ثواب صدقه از آن خودش می شود.

احكام شركت

شركت آن است كه بيش از يك نفر به صورت مشاع در يك كالا سهيم باشند، يعنى حصّه هر يك از شركا در آن به صورت مشاع باشد.

(مسأله ۱۲۹۹) اگر كالائى از آن چند نفر باشد، ولى سهم هر يك از آنها در آن كالا مشخص باشد، آن را شركت نمى گويند.

(مسأله ۱۳۰۰) شركت به اعيان خارجى اختصاص ندارد، بلكه در ذمه نيز امكان پذير است، مثل اينكه چند نفر شريك، مال شركت را به يك نفر بفروشند و ذمه او به آنها مشغول باشد. و يا يك نفر مال شركت را قرض كند و ذمه اش به شركا مديون باشد، و يا يك نفر مال شركت را تلف كند و ذمه او به آنها مشغول باشد.

(مسأله ۱۳۰۱) شركت در منافع نيز امكان پذير است، مثل اينكه چند نفر يك باب مغازه را اجاره كنند.

(مسأله ۱۳۰۲) شركت در حقوق نيز ممكن هست، مثل شركت چند نفر در حق خييار، سرقفلى و امثال آنها.

(مسأله ۱۳۰۳) شركت ممكن است به صورت غير اختيارى پيش آيد، مثل شركت ورثه در مال ميت، و يا هنگامى كه ميت يك باب خانه را مثلاً به چند نفر وصيت كرده باشد، و ممكن است اختيارى باشد.

(مسأله ۱۳۰۴) شركت اختيارى بر دو قسم است :

۱) حكمى، و آن هنگامى پيش مى آيد كه در سبب مالكيت سهيم باشند، مثل اينكه چند نفر در حيازت يك مال، در احياى يك قطعه زمين، در كندن يك چاه و يا

در انجام کاری که يك جُعالة دارد، شرکت بورزند. و از این باب است که چند نفر در خرید يك کالا با يك قیمت شرکت نمایند.

(۲) عقدی، و آن گاهی با شريك شدن يك نفر در مال دیگری رخ می دهد، مثل اینکه کسی نصف خانه یا نصف کالای دیگری را می خرد و او در خانه یا کالای او شريك می شود.

و گاهی با شريك کردن دو مالك يکديگر را در مال خود حاصل می شود، مثل اینکه يك نفر خانه ای دارد و دیگری مغازه ای دارد، با يکديگر توافق می کنند که مغازه و منزل در میان آنها مشاع باشد.

(مسأله ۱۳۰۵) آنچه در قرارداد شرکت مقرر شده، که دایره کار بسته یا گسترده باشد، شرکا شخصا کار شرکت را به عهده بگیرند یا نه، چه مبلغی از صندوق برداشت کنند، تا چه زمانی شرکت به فعالیت خود ادامه دهد، و هر شرط مشروع دیگر، باید بر طبق شرایط توافق شده عمل کنند، به شرط اینکه در ضمن يك عقد لازم - غیر از قرارداد شرکت - آنها را شرط کرده باشند.

(مسأله ۱۳۰۶) ضوابط شرط شده در اساسنامه شرکتها در رابطه با معاملات حرام، نافذ نیست، و عمل کردن به آنها جایز نیست و تجارت کردن بر اساس آنها مشروع نمی باشد.

(مسأله ۱۳۰۷) اگر چند نفر با يکديگر قرارداد ببندند که هر سودی به آنها برسد، از هبه وارث و غیره، در آن شريك باشند، این هم جایز نیست، و آن را شرکت مفاوضه ای گویند.

(مسأله ۱۳۰۸) لازم است که در شرکت های عقدی همه سهامداران پس از تعیین حدود و تبیین مرزهای آن، به طور روشن بر آنها توافق نمایند و چیزی را به جهت غفلت، یا به اتکای قراین، یا به سبب اعتماد به يکديگر، یا از روی خجالت و یا هر عامل دیگری ناگفته نگذارند، که به هنگام تصفیه حساب به مشکل برخورد کنند، و موجب نزاع، اختلاف، دشمنی و قطع رابطه را فراهم نمایند.

(مسئله ۱۳۰۹) یکی از شرکا بدون ارائه خدمات نمی تواند برای خود سهمی بیش از سهم خود به نسبت سرمایه مقرر کند.

(مسئله ۱۳۱۰) اگر شرکا فقط به کسب خاص رضایت بدهند، باید به همان اکتفا کنند، و از آن تجاوز نکنند.

(مسئله ۱۳۱۱) اگر یکی از شرکا تقسیم سرمایه و سود را درخواست بنماید، باید با پیشنهاد او موافقت نمایند، مگر در چند مورد :

۱) برخلاف شرط لازم باشد، که در ضمن عقد شرکت یا عقد لازم دیگری شرط شده باشد.

۲) تقسیم به ضرر مال شرکت باشد.

۳) لازمه تقسیم این باشد که برخی از شرکا مبلغی را به شرکای دیگر بپردازند، مثل اینکه کالا قابل تقسیم بر حسب سهام نباشد.

(مسئله ۱۳۱۲) اگر قسمتی از مال شرکت مطالباتی باشد که بر عهده مردم باشد، پس اموال را تقسیم کنند و مطالبات به برخی از شرکا اصابت کند، اگر آن مطالبات تلف شود از همه شرکا محسوب می شود و قسمت قبل باطل می گردد.

(مسئله ۱۳۱۳) کسی که به مقتضای عقد شرکت و یا با شرط ضمن عقد، حق تصرف در مال شرکت دارد، اگر مال شرکت در دست او تلف شود ضامن نیست، مگر اینکه سهل انگاری، یا زیاده روی کند و یا در ضمن عقد شرط ضمان شده باشد.

(مسئله ۱۳۱۴) اگر برخی از شرکا چیزی را برای خودش بخرد، نمی تواند پول آن را از شرکت بپردازد مگر با اذن آنها، و اگر بدون اذن آنها از پول شرکت بپردازد خیانت ورزیده است، ولی معامله اش باطل نمی شود و معامله برای شرکت واقع نمی شود.

احکام سبق و رمایه

« سبق » یا اسب دوانی عبارت از عقدی است که به موجب آن، برنده مسابقه یا اسب دوانی جایزه تعیین شده را می برد.

« رمایه » نیز عقدی است که به موجب آن، تیرانداز برتر به جایزه تعیین شده دست می یابد.

(مسأله ۱۳۱۵) طرفین عقد در سبق و رمایه، همه افراد شرکت کننده در مسابقه می باشند، به ضمیمه کسی که جایزه را می پردازد، اگر از خود آنها نباشد.

(مسأله ۱۳۱۶) در طرفین سبق و رمایه دو چیز شرط است :

۱) همه افراد شرکت کننده در قرارداد مسابقه بالغ و عاقل و نافذ التصرف (غیر محجور) باشند.

۲) برخی از آنها طرف ایجاب و برخی دیگر طرف قبول را به عهده بگیرند.

(مسأله ۱۳۱۷) در مسابقه نیز مانند دیگر عقود هر لفظ یا عمل دال بر آن قرارداد باشد کفایت می کند.

(مسأله ۱۳۱۸) وجوب شرکت در مسابقه هنگامی است که قرارداد بر این اساس پی ریزی شود که باید اعضای مسابقه در مسابقه شرکت کنند تا شخص برنده، جایزه را ببرد.

(مسأله ۱۳۱۹) مسابقه دادن با هر حیوان سم دار، چون اسب و الاغ و استر، و با هر حیوان کفپوش دار، مانند فیل و شتر، جایز است.

(مسأله ۱۳۲۰) مسابقه تیراندازی، با هر سلاحی که لبه تیزی از آهن داشته باشد جایز است، مانند شمشیر، نیزه، تیر، خنجر و امثال آنها.

(مسأله ۱۳۲۱) بازی و مسابقه بدون برد و باخت مانعی ندارد جز در قمار که مطلقاً حرام است.

(مسأله ۱۳۲۲) شایسته است که افراد با ایمان از انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها، اگرچه حلال باشند، دوری بجویند، که از رسول اکرم ﷺ روایت شده که فرمود:

«همه سرگرمی‌های مؤمن باطل است، مگر در سه مورد:

۱) اسب دوانی و پرش با اسب. ۲) تمرین تیراندازی. ۳) تفریح با همسر. که اینها حق و شایسته است».

احکام قرض و بدهی

« قرض » عبارت است از قراردادی که نتیجه‌اش تملیک مال است به دیگری با شرط ضمان.

ولی « بدهی » چیزی است که ذمه انسان به آن مشغول باشد. خواه به وسیله عقد باشد، مانند بدهی مربوط به قرض، بهای کالای خریداری شده، کابین مدّت دار، اجرت اجاره و کالای فروخته شده به صورت پیش فروش. و یا بدون عقد باشد، مانند بدل اشیاء تلف شده و ضمانت آور.

(مسأله ۱۳۲۳) در قرض همانند هر عقد دیگر باید طرفین حق تصرف در اموال خود را داشته باشند، یعنی کودک، دیوانه و سفیه نباشند. و گرنه عقد نافذ نیست، و باید قرض دهنده بر مالی که قرض می دهد تسلط داشته باشد.

(مسأله ۱۳۲۴) در قرض، باید قرض گیرنده مال را تحویل بگیرد و پیش از آن مالک آن مال نمی شود.

(مسأله ۱۳۲۵) هنگامی که قرارداد قرض بسته شد و قرض گیرنده مال را قبض نمود، عقد لازم می شود و هیچ کدام حق فسخ یکجانبه ندارند. اگر قرض دهنده پیش از فرا رسیدن مدّت قرض، مال خودش را مطالبه کند، بر قرض گیرنده واجب نیست که اجابت کند.

(مسأله ۱۳۲۶) پس از تحقق قرض، قرض گیرنده می تواند عین مال را به صاحبش برگرداند، ولی اگر پیش از فرا رسیدن مدّت بخواهد آن را فسخ کند و قرض خود را پرداخت نماید، بر قرض دهنده واجب نیست که آن را بپذیرد.

(مسأله ۱۳۲۷) قرض دادن « مثلی ها » یعنی چیزهایی که افراد آن شبیه یکدیگر هستند و از قیمت یکسان برخوردار هستند، مانعی ندارد. مانند سکه های طلا، نقره، حبوبات، اسکناس، اجناس يك كارخانه با يك مارك، و امثال آنها.

(مسأله ۱۳۲۸) قرض دادن اشیاء « قیمی » یعنی چیزهایی که قیمت واحد آنها یکسان نیست، مانند: دامها، طیور، لباسها، وسائل دستی، فرشهای دستباف و امثال آنها، اگر تفاوت قیمت آنها زیاد نباشد و مشابه آنها در جنس و قیمت به راحتی پیدا شود، قرض دادن آنها نیز مانعی ندارد.

(مسأله ۱۳۲۹) واجب است که قرض گیرنده به هنگام گرفتن قرض نیت کند که آن را پرداخت خواهد نمود. و همین کار موجب می شود که خداوند یاری فرماید و قرضش را زود ادا نماید و اگر تصمیم بگیرد که قرضش را پرداخت نکند همانند دزد می باشد.

(مسأله ۱۳۳۰) اگر قرض دهنده شرط کند که چیزی اضافه بگیرد ربا و حرام است.

(مسأله ۱۳۳۱) در قرض، ربا مطلقاً حرام است، خواه وزنی و پیمانه ای باشد یا نه.

(مسأله ۱۳۳۲) در قرض شرط هر گونه زیادتی حرام است، چه عین باشد، یا منفعت، یا صفت و یا غیر آن. چنانکه در (مسأله بعدی مثال زده می شود.

(مسأله ۱۳۳۳) همه مثالهای زیر حرام و ربا می باشد:

۱- قرض دهنده شرط کند که علاوه بر ادای قرض مثلاً لباسی را به او بدهند.

۲- قرض دهنده شرط کند که علاوه بر ادای قرض مثلاً به مدت يك ماه در خانه او بنشینند.

۳- قرض دهنده شرط کند که علاوه بر ادای قرض مثلاً برای مسافرتی از اسب یا ماشین او استفاده کند.

۴ - گندم متوسطی به او قرض دهد و شرط کند که به همان مقدار گندم خوب به او برگرداند.

۵ - شرط کند که علاوه بر ادای قرض، لباسش را ارزانتر بدوزد.

(مسأله ۱۳۳۴) در ربای قرضی آنچه حرام است این است که در ضمن قرض سودی را شرط کند، ولی اگر در ضمن سود قرضی را شرط کند مانعی ندارد، مثل اینکه ده دینار به کسی هبه کند به شرط اینکه او نیز ۱۰۰ دینار به او قرض بدهد، و یا خانه‌اش را به کسی به قیمت پایین‌تر از معمول اجاره دهد به شرط اینکه او نیز مقداری به او قرض بدهد.

(مسأله ۱۳۳۵) اگر قرض گیرنده چیزی به قرض دهنده هبه کند یا منفعتی به او برساند، قرض دهنده می‌تواند آن را قبول کند، به شرط اینکه در قرض شرط نشده باشد. اگرچه پذیرفتن آن مکروه است و بهتر است که آن را از اصل طلبش حساب کند.

(مسأله ۱۳۳۶) اگر قرض گیرنده به هنگام پرداخت بدهکاری خود، بهتر و بیشتر از آنچه گرفته به او پرداخت نماید مانعی ندارد، بلکه مستحب هم هست. به شرط اینکه در قرض شرط نشده باشد.

(مسأله ۱۳۳۷) برای قرضی که وقت پرداخت آن رسیده، نمی‌توانند مدت تعیین کنند و در مقابل چیزی بر مبلغ آن بیفزایند، بلکه برای هیچ بدهی دیگری نیز نمی‌توانند مدت تعیین کرده، بر مبلغ آن بیفزایند.

(مسأله ۱۳۳۸) اگر بخواهند بر مدت بدهی مدت دار بیفزایند، و در مقابل بر مبلغ آن نیز بیفزایند جایز نیست چون از ربای محرم است.

(مسأله ۱۳۳۹) برای رسیدن به سود و فرار از ربا راههای فراوانی هست، که از آن جمله است :

۱) طلبکار جنسی را از بدهکار در مقابل طلب خود می‌خرد، سپس آن را به مبلغ بیشتر برای مدت بیشتری به او می‌فروشد.

(۲) بدهکار چیزی را به طلبکار هبه می‌کند و با او شرط می‌کند که برای پرداخت بدهی او مهلت بدهد.

(۳) یا هر کار دیگری که ضوابط ربا بر آن منطبق نباشد.

(مسئله ۱۳۴۰) کسی که قدرت پرداخت بدهی خود را دارد، نباید آن را از زمان تعیین شده تأخیر بیندازد، مگر اینکه طلبکار راضی باشد. و اگر قدرت پرداخت ندارد شایسته است که با نرمش و ملاطفت از طلبکار عذرخواهی کند. (مسئله ۱۳۴۱) مستثنیات دین، یعنی چیزهایی که نمی‌توان بدهکار را به جهت ادای بدهی خود به فروش آنها وادار کرد، عبارتند از :

(۱) خانه مسکونی (۲) لباسهای تجملاتی (۳) اثاث خانه (۴) ضروریات زندگی - بر حسب عرف - (۵) سرمایه (۶) ابزار کار (۷) زمین مزروعی که مخارج سالانه‌اش از آن تأمین می‌گردد.

(مسئله ۱۳۴۲) بدهکاری که ابزار کار و یا اثاث خانه‌اش بیشتر از حد متعارف باشد، و یا وسائل گران قیمتی داشته باشد، لازم است که اضافه آنها را به طلبکاران بپردازد و وسائل گران قیمت را به وسائل ارزان قیمت مبدل سازد، و اضافه قیمت آنها را به طلبکاران بدهد.

(مسئله ۱۳۴۳) اگر بدهکار برخی از مستثنیات دین را ندارد، مثلاً خانه ندارد، نمی‌تواند موجودی خودش را به عنوان پول خانه نگهدارد، بلکه باید آن را به طلبکاران بدهد، اگرچه بی‌خانه بماند.

(مسئله ۱۳۴۴) بر بدهکار واجب است که برای پرداخت بدهی خود، به هر کاری که برای او ذلت و مشقت نداشته باشد تن دهد.

(مسئله ۱۳۴۵) اگر بدهکار بمیرد حق طلبکاران بر ترکه او تعلق می‌گیرد و حق آنها مقدم بر وصایای میت است، فقط دو چیز بر حق آنها مقدم می‌باشد : (۱) کفن واجب (۲) حج واجب، اگر در حال حیات بر او واجب شده باشد.

(مسأله ۱۳۴۶) اگر میّت بدهی مدّت داری داشته باشد، با مجرد مردن بدهی او نقد می شود و مدّت ساقط می شود و ورثه باید بدهی او را از ترکه پیردازند و نمی توانند در پرداخت آن تأخیر روا دارند.

(مسأله ۱۳۴۷) اگر بدهکار تنگدست باشد، مهلت دادن به او واجب است، سختگیری و وادار کردنش به پرداخت بدهی خود جایز نیست. بلکه مستحب است که همه بدهی و یا قسمتی از آن را به او ببخشند و او را بریء الذمّه کنند.

احکام تقاصّ کردن

اگر انسان پیش کسی کالائی یا در ذمه او طلبی دارد و از پرداختن آن امتناع می‌ورزد، در صورتی که از مال او به مقدار طلبی که دارد در دست او قرار گرفت، می‌تواند آن را به جای حق خودش بر دارد. و به او اطلاع ندهد. این کار را «تقاصّ» می‌نامند.

(مسأله ۱۳۴۸) در تقاصّ فرق نمی‌کند که طرف مال او را عمداً غصب کرده باشد، و یا به جهت شبهه‌ای که برایش حاصل شده او را مستحق این مال ندانسته باشد، در هر دو مورد می‌تواند به مقدار مال خود از او تقاصّ نماید.

(مسأله ۱۳۴۹) در مواردی بنابر احتیاط واجب تقاصّ جایز نیست.

(۱) اگر صاحب حق از طرف بخواهد که سوگند یاد کند، و او نیز به تقاضای صاحب مال سوگند یاد کند.

(۲) اگر طرف از پرداخت حق امتناع نمی‌کند، بلکه مال را از روی جهالت گرفته و اینک مراجعه به او ممکن نیست.

احکام رهن

رهن قراردادی است که بر اساس آن، مالی در مقابل بدهی «گرو» نهاده می‌شود، تا اگر بدهکار به موقع بدهی خود را پرداخت نکند، طلبکار بتواند آن را بفروشد و طلب خودش را وصول نماید.

(مسئله ۱۳۵۰) برای تحقق یافتن رهن لازم است که گروگذار به مضمون آن ملتزم شود و گروگیرنده نیز آن را قبول کند. مثلاً گروگذار بگوید: من این فرش را در نزد تو گرو می‌گذارم تا در مقابل بدهی ام گرو باشد. گروگیرنده نیز بگوید: قبول کردم.

(مسئله ۱۳۵۱) برای قرارداد رهن هر چیزی از قول یا فعل که بر آن دلالت کند کافی است.

(مسئله ۱۳۵۲) هر يك از طرفین رهن، یعنی گروگذار و گروگیرنده، باید بالغ و عاقل باشند و مجبور نباشند.

(مسئله ۱۳۵۳) لازم نیست که گروگذار بدهکار باشد، بلکه هر انسان دیگری می‌تواند مالش را در مقابل بدهی مسلمانی گرو بگذارد.

(مسئله ۱۳۵۴) به محض توافق طرفین (گروگذار و گروگیرنده) رهن تحقق می‌یابد و الزامی می‌شود. و تحقق و لزوم آن مشروط به قبض کردن گرو نمی‌باشد.

(مسئله ۱۳۵۵) رهن عقد لازم است و فسخ یکجانبه آن جایز نیست.

(مسئله ۱۳۵۶) در چند مورد رهن فسخ می‌شود:

- (۱) طرفین از آن صرف نظر کنند.
 - (۲) یکی از موجبات خیار فسخ پدید آید.
 - (۳) گرو گیرنده حق خودش را از گرو اسقاط نماید.
 - (۴) گرو گذار از همه بدهی خود که گرو را در مقابل آن قرار داده است، بریء الذمه شود.
- (مسأله ۱۳۵۷) در رهن شرط است که قابلیت استیفای همه حق یا قسمتی از آن را داشته باشد، پس اگر از نوع بدهی باشد، خود آن را به عنوان طلب بردارند و اگر از نوع دیگری باشد آن را بفروشند و پول آن را به عنوان طلب خود بردارند.
- (مسأله ۱۳۵۸) رهن گذاشتن چیزی که مالیت شرعی ندارد، مانند شراب و خوک جایز نیست، اگر چه عرفاً مالیت داشته باشد.
- (مسأله ۱۳۵۹) گرو گذار نمی تواند مال گروی را تلف کند و یا به وسیله بخشش، فروش، وقف، عتق و غیر آن از ملك خود خارج کند.
- (مسأله ۱۳۶۰) گرو گذار نمی تواند در جنس گروی تغییراتی بدهد که رغبت مشتری را به آن کاهش دهد، از قبیل رنگ کردن، بریدن، دوختن و امثال آنها.
- (مسأله ۱۳۶۱) گرو گذار نمی تواند جنس گروی را اجاره بدهد، عاریه بدهد و یا هر کار دیگری در مورد آن انجام دهد، که آن را از حوزه اختیار گرو گیرنده بیرون ببرد و یا در معرض تلف یا ضرر قرار دهد.
- (مسأله ۱۳۶۲) مال گروی که در اختیار گرو گیرنده قرار می گیرد، در دست او امانت می باشد و اگر تلف شود ضامن نمی باشد، مگر اینکه در مورد آن تعدی کند و یا در نگهداری آن سهل انگاری نماید. چنانکه در فصل ودیعه بیان گردید.
- (مسأله ۱۳۶۳) سود حاصله از مال گروی، مانند : شیر و تخم مرغ، و دیگر منافع آن، چون : سوار شدن مرکب و نشستن در منزل، از آن مالک می باشد و گرو گیرنده حق استفاده از آنها را ندارد، مگر با اجازه صریح مالک و یا اجازه مستفاد

از ظاهر حال.

(مسأله ۱۳۶۴) اگر گرو گیرنده بدون اجازه مالك از مال گروی استفاده کند، باید قیمت آن را محاسبه کرده از بدهی طرف کسر نماید.

(مسأله ۱۳۶۵) اگر گرو گیرنده بمیرد حق او در مال گروی به ورثه اش منتقل می شود و حق هیچکدام از آنها ساقط نمی شود مگر اینکه حق خودش را ساقط کند و یا بدهکار سهم او را از بدهی خود بپردازد و از سهم او بریء الذمه بشود.

(مسأله ۱۳۶۶) اگر مالك مال گروی بمیرد، رهن باطل نمی شود، اگرچه آن مال گروی به ورثه منتقل شده باشد.

(مسأله ۱۳۶۷) اگر گرو گیرنده در عقد رهن یا در عقد دیگری شرط کند که در سر موعد حق فروش گروی را بدون مراجعه به گروگذار داشته باشد، شرط صحیح و نافذ است.

احکام کفالت

کفالت همانند رهن وثیقه‌ای است برای اطمینان از استیفای حق، جز اینکه رهن در مورد اموال و کفالت در مورد اشخاص می‌باشد.

(مسئله ۱۳۶۸) کفالت آن است که شخصی به شخص دیگری تعهد می‌سپارد که شخص سوّم را هر وقت که بخواهد و یا در وقت مشخصی در نزد او حاضر نماید، به طوری که اگر او حاضر نشود خود به جای او حضور پیدا کند.

(مسئله ۱۳۶۹) کسی که کفالت می‌کند و این تعهد را می‌سپارد، « کفیل » نامیده می‌شود.

کفالت مشهور و معهود آن است که کفیل متعهد شود که طرف را در وقت تعیین شده در محل تعیین شده حاضر نماید، ولی آنچه در زمان ما شایع گردیده که شخص متعهد می‌شود که اگر بدهکار بدهی خود را در سر موعد پرداخت نکند، کفیل به جای او پرداخت کند، ظاهراً مانعی ندارد و چنین تعهدی نافذ می‌باشد.

(مسئله ۱۳۷۰) در این کفالت ذمه بدهکار بری نمی‌شود و او باید در سر موعد بدهی خودش را بپردازد، اگر خودداری کند کفیل موظف می‌شود که بر اساس کفالت خود بدهی او را پرداخت نماید.

(مسئله ۱۳۷۱) فرق این کفالت با ضمان این است که در ضمان به محض اینکه کسی ضامن می‌شود، ذمه ضامن مشغول می‌شود و ذمه طرف فارغ می‌گردد، به خلاف کفالت، که ذمه طرف فارغ نمی‌شود.

(مسئله ۱۳۷۲) اگر تاجری با کسی معامله نمی‌کند از ترس اینکه پولش را

ندهد یا نتواند بدهد، شخصی می گوید: نترس، با او معامله کن، هر ضرری از او برسد من کفیل هستم و جبران می کنم، او نیز به اتّکای کفالت او با آن شخص معامله می کند. در اینجا نیز این کفالت نافذ است.

(مسأله ۱۳۷۳) اگر کسی بدون اجازه بدهکار از طرف او کفیل شود، پس از پرداخت بدهی او نمی تواند به او مراجعه کند.

احکام ضمان

ضمان عبارت از آن است که انسان بدهی دیگری را به عهده بگیرد تا ذمه او فارغ شود و به جای او ذمه ضمان مشغول گردد. کسی که این بدهی را به عهده می گیرد ضمان نامیده می شود.

(مسأله ۱۳۷۴) در عقد ضمان هر قول یا فعلی که این تعهد را برساند کفایت می کند.

(مسأله ۱۳۷۵) ضمان عقدی است که بین ضامن و صاحب حق بسته می شود و لذا باید از روی اختیار منعقد شود و هیچکدام بر این کار مجبور نشوند، و هر دو بالغ و عاقل و رشید باشند، یعنی کودک، دیوانه و سفیه نباشند.

(مسأله ۱۳۷۶) در ضمانت رضایت بدهکار شرط نیست، بلکه ضمانت از طرف مرده هم جایز است.

(مسأله ۱۳۷۷) در صحت ضمان شرط است که ذمه بدهکار به آن بدهی مشغول شده باشد، اگرچه به صورت متزلزل، مانند جنس خریداری شده در مدت خیار فسخ. ولی پیش از ثبوت آن بر ذمه بدهکار ضمانت صحیح نیست، مانند مزد جعاله پیش از اقدام به کار.

(مسأله ۱۳۷۸) اگر طلبکار چیزی از طلبش را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند آن را از بدهکار بگیرد.

(مسأله ۱۳۷۹) ضمان از عقود لازمه است و فسخ آن از طرف ضامن، طلبکار، حتی با توافق آن دو جایز نمی باشد.

(مسأله ۱۳۸۰) در ضمانت شرط خیار صحیح نیست.

(مسأله ۱۳۸۱) ضمانت مدّت دار برای بدهی نقدی جایز است، و طلبکار پس از قبول ضمانت تا رسیدن زمان تعیین شده حق مطالبه نخواهد داشت. و ضمانت نقدی برای بدهی مدت دار نیز جایز است، و ضامن پس از ضمانت باید نسبت به پرداخت آن اقدام نماید.

احکام حواله

(مسأله ۱۳۸۲) منظور از حواله آن است که بدهکار بدهی خودش را به شخص دیگری حواله کند که ذمه خودش فارغ شود و ذمه او در مقابل طلبکار مشغول شود.

(مسأله ۱۳۸۳) برای قرارداد حواله هر لفظ یا عملی که بر آن دلالت داشته باشد کفایت می‌کند.

(مسأله ۱۳۸۴) در حواله رضایت حواله دهنده (بدهکار) و حواله شونده (طلبکار) شرط است.

(مسأله ۱۳۸۵) شخص سوّم که به او حواله داده می‌شود، اگر ذمه‌اش به حواله دهنده بدهکار نباشد، رضایت او نیز شرط است.

(مسأله ۱۳۸۶) اگر شخصی از کسی طلبی دارد، و بخواهد آن را عیناً به طلبکار خودش حواله دهد، رضایت او شرط نیست، بلکه رضایت طلبکار و حواله دهنده کافی است.

(مسأله ۱۳۸۷) حواله دهنده و حواله شونده باید بالغ و عاقل باشند و مکره (مجبور) نباشند، و در مواردی که نفوذ حواله با ورشکستگی منافات داشته باشد، باید ورشکسته نباشد.

(مسأله ۱۳۸۸) حواله نیز همانند ضمان عقد لازم است، و شرط خیار فسخ در آن جاری نمی‌شود.

(مسأله ۱۳۸۹) اگر کسی در کشوری پولی را به شخصی می‌دهد که در کشور

دیگری معادل آن را از او دریافت کند، مثلاً مقداری دلار می دهد تا در کشور دیگری از او مارک بگیرد، چون دو نوع است مانعی ندارد .

(مسأله ۱۳۹۰) اگر در فرض بالا پولی که می دهد با پولی که می گیرد از یک نوع باشد، در اینجا سه صورت است :

(۱) اگر کسی ۱۰۰۰ دلار به کسی می دهد که در خارج از آن کشور، ۱۰۰۰ دلار از او دریافت کند، مانعی ندارد، چه به صورت معامله باشد یا قرض، زیرا شرط اختلاف مکان در قرض مانعی ندارد.

(۲) اگر ۱۰۰۰ دلار بدهد و در خارج ۹۵۰ دلار بگیرد، ظاهر این است که آن نیز مانعی ندارد، چه معامله باشد یا قرض، زیرا بیشتر از پول قرضی گرفتن حرام است نه کمتر از آن گرفتن.

(۳) اگر ۱۰۰۰ دلار بدهد که در خارج ۱۰۵۰ دلار بگیرد، اگر به صورت قرض باشد، حرام و ربا می باشد، ولی اگر به صورت معامله باشد، یعنی ۱۰۰۰ دلار بفروشد به ۱۰۵۰ دلار، مانعی ندارد، زیرا شرط زیاده در معدودات (شمردنی ها) مانعی ندارد.

احکام حجر

منظور از «حجر» آن است که انسان به جهت کمی سلطنتش، از تصرف در جان و مال خود ممنوع باشد.

(مسأله ۱۳۹۱) مهم‌ترین عوامل حجر چهار چیز است :

۱) خردسالی

(مسأله ۱۳۹۲) کودک پیش از آن که به حدّ بلوغ برسد، نمی‌تواند بدون اجازه سرپرستش در جان و مال خود به طور مستقل تصرف کند، اگرچه ممیز باشد، مگر در وصیت .

(مسأله ۱۳۹۳) کودک غیر ممیز نمی‌تواند در جان و مال خود و یا جان و مال دیگری تصرف کند، اگرچه ولیّ کودک و یا آن شخص اجازه تصرف داده باشند.

(مسأله ۱۳۹۴) اگر کودک فقط نقش واسطه را ایفا کند، یعنی با اجازه ولی خود و صاحب اختیار چیزی، پیام او را به طرف مقابل برساند، مثل اینکه شخصی پولی را توسط کودک خردسالی به محل تجارت طرف معامله بفرستد، تا به او اعلام کند که صاحب پول جنس مشخصی را از او در مقابل این پول می‌خواهد، او نیز متصدی ایجاب و قبول شود مانعی ندارد.

(مسأله ۱۳۹۵) بلوغ :

به علم و دو شاهد عادل و ادّعی خودش ، (به شرط اینکه متّهم به دروغ‌گویی

نباشد) ثابت می‌شود. ^(۱)

(۱) علائم بلوغ در اول کتاب در سر آغاز احکام تقلید بیان گردید.

۲) دیوانگی

(مسأله ۱۳۹۶) جنون از نظر شدت و ضعف مختلف است و کمترین مرتبه آن برای ممنوع التصرف بودن کافی است.

(مسأله ۱۳۹۷) کمترین مرتبه جنون آن است که شخص در اثر ضعف عقل و کمبود ادراک، مصلحت را از مفسده، و منفعت را از ضرر تشخیص ندهد و برای انتخاب راه منطقی و عقلانی قادر نباشد.

۳) سفاهت

عبارت از يك حالت درونی است که به ناتوانی انسان از نگهداری اموال خویش از تلف شدن، فاسد شدن و ناقص شدن مربوط می شود.

(مسأله ۱۳۹۸) کسی که در اثر نقصان عقل، به کاری دست می زند که مالش را در معرض تلف و تباهی و نقصان قرار می دهد، سفیه به شمار می رود.

(مسأله ۱۳۹۹) کسی که نمی تواند مراقبت لازم را از مال خود داشته باشد، یا آن را به رایگان می بخشد و یا معاملاتی انجام می دهد که به صورت آشکار مغبون می شود، سفیه می باشد.

(مسأله ۱۴۰۰) کسی که سابقه جنون و یا سفاهت داشته، برای صحّت دادوستد با او لازم است که عقل و رشد او آزموده شود، یا دو شاهد عادل بر آن گواهی دهند، و یا مشاهده کنیم که ولی با او همانند يك فرد عاقل و هشیار رفتار می کند.

(مسأله ۱۴۰۱) برای ثبوت حکم سفاهت بر فردی و یا رفع آن از فردی، نیازی به حکم حاکم شرع نیست، بلکه هر کسی باید بر طبق علائمی که در (مسأله فوق بیان گردید، رفتار نماید.

(مسأله ۱۴۰۲) شخص سفیه از هر تصرفی که هزینه کردن مال را در پی داشته باشد منع می شود، مانند ازدواج، نذر، عهد و سوگند.

۴) ورشکستگی

(مسأله ۱۴۰۳) ورشکسته (مُفَلَّس) به کسی گفته می‌شود که موجودی او به پرداخت بدهی‌هایش کفایت نکند.

(مسأله ۱۴۰۴) اگر اموال مفلس به ادای دیونش کفایت نکند، موجودی او، به جز مستثنیات دین، به نسبت بدهی‌هایش تقسیم می‌شود.

در مورد اولیاء

(مسأله ۱۴۰۵) پدر و جد پدری هر چه بالاتر برود، بر كودك ولایت دارند، در مورد مال و جاننش، جز در مورد طلاق و برخی از مسائل ازدواج، كه در جای خود بیان خواهد شد.

(مسأله ۱۴۰۶) برای اعمال ولایت پدر و جدّ، وجود مصلحت شرط نیست، بلکه همین مقدار كه مفسده نداشته باشد و تضييع حق كودك به شمار نیاید كافی است.

(مسأله ۱۴۰۷) اگر كودكى در حال جنون به سنّ بلوغ برسد، ولایت پدر، جد و وصی آنها، بر او ادامه پیدا می‌كند.

(مسأله ۱۴۰۸) بچّه‌ای كه در حال رشد به سن بلوغ برسد، ولی بعدا سفاهت بر او عارض شود، بنابر احتیاط واجب، ولایت او با حاكم شرع است با مشاركت پدر و جدّ پدری، سپس با كسى كه اولی به میراث او باشد، به شرط اینکه بخواهد سرپرستی او را بر عهده بگیرد.

احکام صلح

صلح قرار دادی است که به هنگام قصور در قرار دادهای دیگر بین دو نفر بسته می شود، تا آنها بر مشکل خود فایق آیند.

(مسأله ۱۴۰۹) در صلح همانند دیگر عقود لازم است که طرفین بالغ، عاقل و رشید باشند، ورشکسته و یا مجبور نباشد.

(مسأله ۱۴۱۰) در صلح هر لفظ و یا فعلی که مضمون آن را برساند کافی است.

(مسأله ۱۴۱۱) اگر صلح متضمن تحریم حلال، تحلیل حرام و یا مخالف با یکی از احکام شرع باشد، منعقد نمی شود.

(مسأله ۱۴۱۲) صلح از عقود لازمه است، مگر اینکه در آن شرط خیار فسخ کنند، در این صورت صاحب خیار می تواند آن را فسخ نماید.

(مسأله ۱۴۱۳) هر يك از طرفین مصالحه می توانند صلح را به جهت تخلف شرط، تخلف وصف یا پدیدار شدن عیب فسخ کنند. چنانکه با توافق طرفین نیز می توان آن را بهم زد.

(مسأله ۱۴۱۴) به هنگام بروز اختلاف و برای جلوگیری از درگیری و جدال می توان راه صلح را پیش گرفت.

(مسأله ۱۴۱۵) اگر ترك تجاوز حرام، یکی از ارکان قرار داد صلح باشد، به این معنی که صاحب حق به طرف مقابل چیزی بدهد که او از شرارت دست بردارد، به او ناسزا نگوید و بر علیه او در نزد حاکم جایز اقامه دعوا نکند، در اینجا

۳۰۰.....منتخب المسائل

پرداخت مال در مقابل عدم تعدی است نه از باب صلح، و این مال بر او حلال نمی باشد.

(مسأله ۱۴۱۶) اگر کسی را با تهدید و امثال آن مجبور به صلح کنند، چنین صلحی صحیح نیست، زیرا هر عقدی که از روی اجبار باشد باطل است.

(مسأله ۱۴۱۷) اگر در مورد حقّی که ثابت است به کمتر از آن صلح کنند، جایز است و ذمه طرف از مازاد آن بریء می شود، لکن با دو شرط :

۱) صاحب حق مقدار آن را بداند.

۲) صلح واقعی باشد و قصد جدّی به بریء الذمه ساختن طرف مقابل از حق خود طیب خاطر داشته باشد.

احکام وکالت

وکالت قرار دادی است که وکیل به جای موکل قرار بگیرد.

(مسأله ۱۴۱۸) به محض قرار داد وکالت، وکیل به جای موکل قرار می‌گیرد، اگرچه هنوز هیچ تصرّفی انجام نداده است. و این خیل فراتر از اذن در تصرّف است، که در آنجا فقط حق تصرّف پیدا می‌کند و به جای اذن دهنده قرار نمی‌گیرد. (مسأله ۱۴۱۹) در وکالت همانند دیگر عقود، هر لفظ یا عملی که بر التزام وکیل و موکل به قرار داد وکالت دلالت کند، کافی است.

(مسأله ۱۴۲۰) وکیل و موکل باید هر دو بالغ، عاقل و رشید باشند و از تصرّف در امور مالی ممنوع نباشد، مگر اینکه ولی اذن بدهد.

(مسأله ۱۴۲۱) برای نافذ بودن تصرّفات وکیل شرط است که موکل او بر این کار حاکمیت داشته باشد، و لذا اگر دختر با کراهی که ولی دارد، کسی را برای اجرای عقد ازدواجش وکیل کند، وکالتش صحیح است ولی نفوذ عقد او مشروط به رضایت ولیّ موکل می‌باشد.

(مسأله ۱۴۲۲) وکالت از عقود جایزه است، و لذا موکل هر وقت خواست می‌تواند وکیل را عزل کند، و وکیل هر وقت خواست می‌تواند از وکالت کناره‌گیری کند.

(مسأله ۱۴۲۳) عزل وکیل هنگامی نافذ است که او مطلع باشد، یا شخص مورد وثوق به او اطلاع داده باشد.

(مسأله ۱۴۲۴) اگر در ضمن قرار داد وکالت و یا در ضمن عقد دیگری شرط

کنند که هرگز وکیل را عزل نکنند، یا تا زمان معینی او را عزل نکنند، شرط صحیح است و تا آن زمان عزل نافذ نمی‌شود و او همچنان وکیل بلا عزل می‌باشد.

(مسأله ۱۴۲۵) در هر کاری که شارع مقدس فرموده که شخص باید شخصا آن کار را انجام دهد، وکالت جایز است. و در انتساب آن به موکل همین مقدار بس که به امر او و به نیابت از طرف او انجام گرفته است. (مسأله ۱۴۲۶) اگر جنسی را به دست وکیل سپرده که آن را بفروشد، یا تعمیر کند، یا نگهداری کند، آن جنس در دست او امانت است. و اگر در دست او تلف شود، ضامن نیست، مگر اینکه از محدوده وکالت خود خارج شود، یا در نگهداری آن کوتاهی کند و یا در به کار گرفتن آن زیاده روی نماید. که در این صورت ضامن است ولی وکالتش باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۴۲۷) اگر اجرت وکیل بر اساس کاری که انجام می‌دهد تعیین شود، بر آن اساس استحقاق پیدا می‌کند، پس اگر بگوید برای هر معامله‌ای که انجام می‌دهد فلان مقدار به او بدهد، بر آن اساس مستحق اجرت خواهد شد.

احکام هبه

هبه عبارت از بخشیدن و تمليك کردن چیزی به صورت رایگان است، البته نه به عنوان صدقه، که احتیاج به قصد قربت داشته باشد.

(مسأله ۱۴۲۸) در عقد هبه، هر لفظ یا عملی که بین هبه کننده و هبه گیرنده، و یا از سوی وکیل یا ولی آنها واقع شود که مضمون هبه و بخشش را برساند کافی است.

(مسأله ۱۴۲۹) هبه کننده و هبه گیرنده باید بالغ و عاقل باشند، و یا ولی آنها به جای آنها متصدی این کار بشوند. و باید هبه کننده محجور (سفیه یا ورشکست) نباشد.

(مسأله ۱۴۳۰) در صحّت هبه شرط است که هبه گیرنده آن را با اذن هبه کننده قبض کند، اگرچه مدّت مدیدی پس از اجرای عقد باشد. پس اگر هبه کننده پیش از قبض بمیرد، هبه باطل می شود، و عین هبه شده جزء ترکه قرار می گیرد.

(مسأله ۱۴۳۱) هبه باید عین باشد و هبه کردن منافع صحیح نیست.

(مسأله ۱۴۳۲) اگر کسی سهم مشاع خودش را هبه کند مانعی ندارد و قبض کردن آن با قبض همه آن عین تحقق می پذیرد.

(مسأله ۱۴۳۳) اگر شخصی از کسی طلب دارد، می تواند آن را به شخص دیگری هبه کند، و قبض کردن آن با گرفتن آن تحقق می یابد.

(مسأله ۱۴۳۴) هنگامی که قرار داد هبه بسته شد و هبه گیرنده آن را قبض نمود، این عمل الزامی نمی شود، بلکه هبه کننده هر وقت بخواهد می تواند آن را

پس بگیرد، مگر در پنج مورد :

(۱) هبه گیرنده ، از ارحام و خویشاوندان او باشد، و میزان در خویشاوندی صدق عرفی آن است.

(۲) هبه کننده آن را در مقابل هبه طرف مقابل به او هبه کرده باشد، که آن را هبه معوضه می نامند.

(۳) آن که در عین هبه شده تغییراتی حاصل شود، مثل اینکه پارچه بریده، یا دوخته شود، گندم آرد شود و امثال اینها، چه این تغییرات توسط شخص هبه شونده انجام پذیرد و یا به دست دیگری.

(۴) آن که عین هبه شده از ملك طرف به عقدی خارج شده باشد .

(۵) آن که یکی از دو طرف فوت کند .

در این موارد پنجگانه هبه کننده نمی تواند چیزی را که هبه کرده پس بگیرد.

(مسأله ۱۴۳۵) اگر در هبه شرطی شده باشد، باید کسی که بر او شرط شده،

تا هنگامی که عین هبه شده باقی هست، به آن شرط پای بند باشد، در غیر این

صورت به طرف مقابل خيار شرط ثابت می شود، اگر چه یکی از عوامل پنجگانه (

که موجب الزامی شدن هبه بود) موجود باشد.

احکام صدقات و موقوفات

- همه صدقات این ویژگی را دارند که از ملك مالك بیرون می‌روند و هرگز مالك نمی‌تواند که از آن بهره‌مند شود، به طور کلی صدقات بر دو نوع هستند :
- ۱) عین حبس شده و استفاده از آن ، و یا از منافع آن در راه تعیین شده هزینه می‌شود. این نوع را وقف می‌نامند.
- ۲) عین از ملك مالك خارج می‌شود و هر گونه نقل و انتقال در آن، یا استفاده از آن مجاز می‌باشد. این نوع را صدقه می‌نامند.

احکام وقف

حقیقت وقف و اقسام آن

وقف عبارت است از بیرون کردن عین از مُلک مالک و حبس کردن آن برای استفاده از منافع یا تولیدات آن در راه معین .

(مسأله ۱۴۳۶) منافع عین موقوفه ممکن است برای یک مصلحت همگانی و استفاده عموم طبقات از آن منظور شود و یا برای استفاده قشر و طبقه خاص اختصاص داشته باشد. لذا موقوفات بر دو قسم می‌باشند :

قسم اوّل : وقف عام

(مسأله ۱۴۳۷) موقوفاتی که تحت عنوان خاصّی وقف می‌شوند ولی حق استفاده از آنها به قشر خاصّی اختصاص ندارد، بلکه برای عموم است مانند مساجد، حرم ائمه علیهم‌السلام، مشاهد مشرفه، اماکن مقدّسه و ساختمانهای وابسته به آنها حسینیّه‌ها و ..

(مسأله ۱۴۳۸) اجاره دادن وقف عام در مثل این موارد و پول گرفتن در مقابل استفاده از آن جایز نیست.

(مسأله ۱۴۳۹) اگر کسی وقف عام را غصب کند و یا استفاده از آن را به خود اختصاص دهد، کار حرامی انجام داده، ولی ضمان آور نمی‌باشد.

(مسأله ۱۴۴۰) بقیه‌هایی که در اطراف قبور مؤمنین ساخته شده و اینک توسط اهل بدعت و ضلالت تصرف شده، ضرری به وقف بودن آنها نمی‌رسد، فقط تصرف اهل باطل در آنجا نامشروع می‌باشد.

قسم دوم : وقف خاص

(مسأله ۱۴۴۱) بنیادهایی که برای طبقه مشخصی وقف شده، تا آنها از منافع و یا عایدات آنها استفاده کنند، وقف خاص نامیده می‌شود و برای آن سه صورت هست :

۱) وقف آنها بر این اساس باشد که آن طبقه‌ای که این بنیاد بر آنها وقف شده شخصا از منافع و ثمرات آنها استفاده کنند، بدون اینکه مالک بشوند، مانند : مدارس دینی که بر طلاب وقف می‌شود، سراهایی که برای زائران و مسافران وقف می‌شود، یا منازلی که بر اولاد وقف می‌شود.

(مسأله ۱۴۴۲) در مثالهای یاد شده طبقه مورد نظر می‌توانند بر اساس ضوابط تعیین شده در آن اماکن اقامت کنند، ولی نمی‌توانند تملك نمایند و یا به اجاره دهند. و اگر کسی آنجا را غصب کند، گناه کرده ولی ضامن نمی‌شود.

۲) وقف بر اساس مالکیت طبقه مورد نظر باشد، به این معنی که آن طبقه‌ای که بنیاد بر آنها وقف شده مالک منافع و عایدات آن بشوند. مثل اینکه خانه و یا باغی را برای اولادش وقف کند و تصریح کند که مال آنها بشود.

(مسأله ۱۴۴۳) در فرض بالا افراد آن طبقه مالک منافع آن خانه یا باغ می‌شوند، می‌توانند آن را اجاره دهند و آثار مالکیت بر آنها بار می‌شود.

۳) وقف بر اساس تمليك متولی باشد، به این صورت که متولی منافع آن را در میان طبقه موقوف علیهم تقسیم کند، و در این صورت پیش از اقدام متولی بر تقسیم آن بر افراد طبقه مورد نظر، کسی مالک منافع و عایدات آن بنیاد نمی‌شود. ولی بعد از تقسیم او بر اساس ضوابط تعیین شده از طرف واقف افراد مالک منفعت

آن می‌شوند.

(مسأله ۱۴۴۴) در همه اقسام وقف، شرط است که منافع مورد نظر از عین موقوفه حرام نباشد، و لذا وقف کردن آلات قمار و شطرنج و امثال آنها جایز نیست.

(مسأله ۱۴۴۵) باید محلّ تعیین شده برای صرف در آمد آن حرام نباشد، پس اگر چیزی را وقف کنند که عایدات آن صرف چاپ کتب ضالّه، یا تبلیغ فرق ضالّه، یا ترویج فسق و فجور شود، چنین وقفی باطل است.

انشای وقف و شرایط آن

وقف جز با انشای صیغه وقف توسط واقف یا وکیل او تحقق نمی‌یابد. و در انشای وقف کافی است که بگوید: «آن را وقف کردم»، یا «آن را حبس کردم».

(مسأله ۱۴۴۶) در انشای وقف هر فعلی که بر آن دلالت کند کافی است، از قبیل: امضا کردن زیر وقف نامه، به عنوان التزام به مضمون آن؛ سپردن عین موقوفه به دست متولی آن؛ انداختن فرش در یکی از مساجد، یا مشاهده مشرفه؛ نصب لوستر در مساجد، حسینه‌ها و مشاهده مشرفه؛ و هر کار دیگری که به انگیزه وقف انجام پذیرد و بر آن دلالت کند.

(مسأله ۱۴۴۷) در انشای وقف بنیادهایی همچون مساجد و حسینه‌ها، گشودن درب آنها برای اقامه نماز و اجرای مراسم مذهبی کفایت می‌کند.

(مسأله ۱۴۴۸) بنابر احتیاط واجب در وقف قصد قربت شرط است، اگرچه واقف مسلمان نباشد.

(مسأله ۱۴۴۹) در وقف شرط است که در حال حیات واقف قبض شود و اگر پیش از قبض واقف بمیرد، وقف واقع نمی‌شود و جزء ترکه میّت قرار می‌گیرد. و بنابر احتیاط واجب باید قبض با اذن واقف انجام بگیرد.

(مسأله ۱۴۵۰) اگر واقف برای وقف متولی و سرپرست تعیین کند، قبض

کردن او کفایت می‌کند، اگر چه خودش باشد.

(مسأله ۱۴۵۱) چیزی که برای عموم وقف شده، بنا بر احتیاط واجب برای تحقق وقف لازم است کاری متناسب با آن عنوان انجام پذیرد، مانند نماز در مساجد، اقامه مراسم در حسینیه‌ها و دفن مرده در گورستان.

(مسأله ۱۴۵۲) وقفی که به دنباله وقف دیگری وقف می‌شود، در تحقق وقف همین بس که آن را به صورتی در آورند که وقف شده، مانند ساختمانی که برای حرم امام و یا امامزاده‌ای وقف می‌شود، درب، فرش و ظرف و چراغ و پنکه‌ای که در مسجد و حرم و امثال آن نهاده می‌شود.

(مسأله ۱۴۵۳) وقف باید برای همیشه باشد، پس اگر چیزی را وقف کند و مدت تعیین کند، اگر منظورش این باشد که در این مدت منافع آن در آن راه صرف شود، مانعی ندارد. ولی اگر منظور این باشد که از ملك او خارج شده و بعد از سپری شدن آن مدت به ملك او باز گردد، باطل می‌شود.

(مسأله ۱۴۵۴) اگر چیزی را وقف کند و شرط کند که در موقع احتیاج، به مالکیت خودش برگردد، ظاهراً باطل می‌باشد.

(مسأله ۱۴۵۵) وقف باید منجز باشد، پس اگر آن را به چیزی معلق کند که در آینده حاصل می‌شود، مثلاً بگوید: اگر مسافر از سفر بیاید، یا اگر بیمار شفا پیدا کند، خانه‌ام را وقف نمودم، چنین وقفی باطل است. (مسأله ۱۴۵۶) اگر وقف را به چیزی معلق کند که حصول آن معلوم نیست مثلاً بگوید: اگر این نوزاد پسر باشد، خانه‌ام را وقف نمودم، آن نیز باطل است.

(مسأله ۱۴۵۷) اگر کسی بگوید: این خانه پس از مرگ من وقف است، این وقف معلق و باطل است. مگر اینکه مقصودش وصیت باشد که پس از مرگش آن را وقف کنند، مشمول احکام وصیت خواهد بود.

(مسأله ۱۴۵۸) اگر چیزی را وقف کند که پس از مرگش از درآمد آن قرضه‌هایش ادا شود، حقوق واجبه‌اش پرداخت شود، یا اعمال واجب و مستحب

از طرف او انجام شود، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۴۵۹) واقف علاوه بر بلوغ، عقل، رشد باید مختار بوده و بر عین موقوفه تسلط داشته باشد، یعنی یا مالک باشد، و یا بر مالک آن ولایت داشته باشد.

(مسأله ۱۴۶۰) اگر انسان مال دیگری را بدون اذن او، و بدون اینکه بر او ولایت داشته باشد، وقف کند، وقف باطل است.

(مسأله ۱۴۶۱) عین موقوفه شرایطی دارد، که از آنجمله است:

۱) عین باشد، پس نمی‌توان منفعت را وقف نمود.

۲) موجود باشد، پس وقف بچه حیوانی که هنوز وجود ندارد، صحیح نیست، مگر اینکه به تبع موجود باشد، یعنی حیوانی را با نوزادهايش وقف کنند.

۳) عین باید مشخص باشد، پس نمی‌توان گوسفندی را از میان گله گوسفند وقف کند، که بعداً بخواهد آن را مشخص نماید.

۴) عین موقوفه استعداد آن را داشته باشد که با بقای عین از منافعش استفاده شود، مثلاً خانه‌ای باشد که در آن سکونت کنند، یا درختی باشد که از سایه و میوه‌اش استفاده کنند، یا حیوانی باشد که از شیر پشم و نوزادش استفاده شود.

(مسأله ۱۴۶۲) وقف کردن چیزی که استفاده کردن از آن موجب تلف شدن عین آن باشد، جایز نیست، مثل میوه‌جات، خوراکیها، صابونها.

(مسأله ۱۴۶۳) وقف کردن چیزی که استفاده از آن موجب تغییر عین آن باشد جایز نیست، مثل وقف کردن پول برای تجارت، قرض الحسنه و امثال آن.

۵) منافع مورد نظر در وقف حلال باشد، پس اگر آلات قمار، شطرنج، و لعب را وقف کنند که با آن بازی شود، یا از درآمدش استفاده شود، وقف باطل است.

(مسأله ۱۴۶۴) در وقف باید فرد یا افرادی که عین بر آنها وقف می‌شود، مشخص باشد، پس اگر چیزی را بر یکی از دو نفر، یا یکی از دو صنف وقف کند که بعداً آن را مشخص کند، صحیح نیست.

احکام متفرقه وقف

(مسأله ۱۴۶۵) واقف می تواند حق تولیت و سرپرستی وقف را برای خود یا دیگری قرار دهد، چه این تولیت برای بهره ور ساختن موقوفه باشد، یا هزینه کردن در آمد آن، یا ساختن، تعمیر کردن، اصلاح کردن و یا نگهداری آن باشد. در این موارد بدون اذن متولی کسی حق مداخله در این امور را ندارد.

(مسأله ۱۴۶۶) قرار دادن تولیت برای بیش از يك نفر بنحو مشارکت یا ترتیب و یا مستقل مانعی ندارد .

(مسأله ۱۴۶۷) واقف می تواند برای متولی در مقابل تولیتش مبلغی از در آمد موقوفه را تعیین کند، چه این مبلغ به مقدار اجرت المثل ، یا کمتر و یا بیشتر باشد.

(مسأله ۱۴۶۸) متولی حق ندارد بیش از حق تعیین شده چیزی از در آمد وقف را بردارد، فقط می تواند از تولیت کناره گیری کند.

(مسأله ۱۴۶۹) در وقف عام برای استفاده همگان از عین موقوفه به مقتضای وقفیت نیازی به تعیین متولی نیست، ولی اگر نداشتن متولی آن را در معرض خرابی و تباهی قرار دهد، به حاکم شرع رجوع می کنند.

(مسأله ۱۴۷۰) واجب نیست متولی عادل باشد، ولی اگر از روی ناتوانی، خود داری یا خیانت، مقتضای تولیت خود را انجام ندهد، اگر واقف برای او جایگزین تعیین کرده باشد، او تولیت را بر عهده می گیرد، در غیر این صورت مانند آن است که متولی تعیین نشده باشد.

(مسأله ۱۴۷۱) در مواردی که برای تعیین متولی به حاکم شرع رجوع می شود، حاکم شرع می تواند کسی را برای اداره و سرپرستی موقوفه به عنوان وکیل خویش تعیین کند، نه اینکه کسی را به عنوان متولی نصب کند، که دیگر نتواند او را عزل کند و با مرگش نیز معزول نگردد، مگر اینکه در وقفنامه چنین موضوعی پیش بینی شده باشد.

(مسأله ۱۴۷۲) متولی باید همواره مصلحت همه طبقات موقوف علیهم را در اعصار مختلف در نظر بگیرد، نه فقط مصلحت معاصران خود را.

(مسأله ۱۴۷۳) هنگامی که وقف تحقق پیدا کرد لزوم پیدا می کند، و واقف و ورثه حق رجوع ندارند.

(مسأله ۱۴۷۴) وقف بر دو قسم است: شراکتی و ترتیبی. در وقف شراکتی همه افراد یک عنوان با اختلاف مراتبی که دارند، در آن شریک و سهیم می باشند، مثل وقفی که بر علما یا سادات باشد. در وقف ترتیبی تا افراد طبقه اول هستند نوبت به طبقه دوم نمی رسد.

(مسأله ۱۴۷۵) فروش عین موقوفه در وقف عام که عین موقوفه برای استفاده همه طبقات در همه قرون و اعصار وقف شده، هرگز جایز نمی باشد ولی فروش عین موقوفه در وقف خاص، در دو مورد جایز است:

۱) استفاده کردن از وقف به صورتی که وقف شده غیر ممکن باشد و وقفیت باطل شود و عین موقوفه تبدیل به صدقه گردد.

۲) واقف به هنگام وقف تصریح کند در مواقعی که چون پدیدار شدن اختلاف، یا مطلقاً فروخته شود. در این صورت فروخته می شود و پول آن در موردی که واقف تعیین کرده، یا از وقفنامه استفاده می شود، خرج می گردد.

(مسأله ۱۴۷۶) نسخه های خطی اگرچه در اثر سقوط از مورد استفاده بودن، وقفیت آنها باطل می شود و به صدقه مطلق یا مخصوص مبدل می گردد، ولی نگهداری آنها در کتابخانه های عمومی مورد اعتماد، از بهترین موارد صرف صدقات می باشد، و لذا شایسته نیست که آنها را با فروش و امثال آن تباه کنند.

(مسأله ۱۴۷۷) آثار عتیقه هنری و غیره که نگهداری آنها موجب سرفرازی اسلام و مسلمین است، حکم مسأله پیشین را دارند و لازم است که متولی آنها در حفظ و حراست آنها تلاش کنند و به هنگام اعمال ولایت به این جهت توجه داشته باشند.

(مسأله ۱۴۷۸) موقوفه بودن چیزی به یکی از سه راه ثابت می شود :

۱) اطلاع شخصی به صورت یقینی

۲) گواهی دو شاهد عادل

۳) خبر دادن کسی که عین موقوفه در اختیار اوست.

(مسأله ۱۴۷۹) چیزی که از نظر مردم وقف شناخته شده، و هر نسلی با آن

معامله وقف می کنند و کسی هم مزاحمت ایجاد نمی کند، برای اثبات وقف بودن آن کافی است.

احکام حبس، سُکُنِی، عُمَرِی و رُقَبِی

عناوین یاد شده در حبس کردن عین برای بدست آوردن منافع آن به صورت تدریجی، با وقف مشترک هستند، ولیکن در مُلک مالک باقی می ماند و پس از فوت او به ورثه اش منتقل می شوند.

(مسأله ۱۴۸۰) حبس کردن عبارت است از تصدّق دادن منافع یک عین و منحصر کردن آن به فرد یا، افراد و یا طبقه خاصی که وقف بر آنها جایز باشد، همانند قبیل: فقرا، طلاب، حجاج، زوّار، خادم مسجد و امثال آنها.

(مسأله ۱۴۸۱) حبس کردن همانند وقف نیاز به انشاء دارد، یعنی باید با لفظ یا عملی که دلالت بر مراد خود کند، آن را انشاء نماید، مثلاً بگوید: این اسب را در راه خدا حبس نمودم. یا آن را در اختیار کسی قرار دهد که برای او حبس نموده است.

(مسأله ۱۴۸۲) اگر مالک عینی را برای مدت معینی حبس نمود، در آن مدّت الزامی می شود و پیش از سپری شدن آن مدت نمی تواند از آن برگردد. و اگر در اثنا فوت نماید ورثه نیز حق ندارد آن را برهم بزنند.

(مسأله ۱۴۸۳) پس از سپری شدن مدّت تعیین شده منافع آن به مالک و یا به ورثه او باز می گردد.

(مسأله ۱۴۸۴) یکی از مصادیق حبس، «سُکُنِی» می باشد و آن اختصاص به مسکن دارد. و منظور از سُکُنِی این است که حق سکونت در آن مسکن را به فرد

معینی اختصاص دهد.

(مسأله ۱۴۸۵) کسی که عینی را حبس کرده، اگر برای پایان آن وقت مشخصی را تعیین کند، مثلاً بگوید: این عین را تا ده سال حبس کردم، آن را «رُقبی» می‌نامند.

(مسأله ۱۴۸۶) اگر کسی عینی را حبس کند و پایان مدّت آن را مرگ خودش یا مرگ طرف قرار بدهد، آن را «عُمری» می‌نامند. مثل اینکه بگوید: من این ماشین را برای زید حبس کردم، که تا زنده است از آن استفاده کند، یا تا من زنده هستم از آن استفاده کند.

(مسأله ۱۴۸۷) در سُکنی، رُقبی و عُمری شرط است که عین را برای فرد معین حبس کند، پس اگر آن را برای طبقه‌ای مثلاً حبس کند، آن را فقط «حبس» می‌نامند.

احکام صدقات

(مسأله ۱۴۸۸) صدقاتی که بر اساس حبس عین است بر دو قسم است :

قسم اوّل : صدقاتی که شرع مقدّس آنها را صدقه قرار داده و صدقه بودن آنها به انشاء مالک نیاز ندارد، مانند زکات واجبه، زکات فطره و عین موقوفه‌ای که وقفیت آن باطل شده باشد.

(مسأله ۱۴۸۹) این نوع از صدقات همانند وقف می‌باشد، با این تفاوت که وقف بر اساس حبس عین است ولی صدقات بر این اساس نمی‌باشند، بلکه به مجرد صدقه دادن از ملک مالک بیرون می‌رود و در جهت تعیین شده قرار می‌گیرد.

(مسأله ۱۴۹۰) صدقه به معنای یاد شده بر دو نوع می‌باشد :

۱) صدقه مطلقه، و آن صدقاتی است که در زمان ما رایج شده، که مقداری پول یا جنس به عنوان خیرات کنار می‌گذارند، چنین صدقه‌ای را در همه اقسام خیرات می‌توان هزینه کرد.

۲) صدقه مقید و مشروط به مورد خاص، مثل صدقاتی که برای موارد مشخص اختصاص داده می‌شود، مانند : درمانگاه، بیمارستان، جهیزیه، مراسم عزاداری، مجالس جشن، اطعام در مساجد و تکایا و امثال آنها.

(مسأله ۱۴۹۱) همه اینها در صورتی است که شخص متبرّع آن مال جدا شده را از مُلک خود خارج کند و گرنه اذن در تصرّف می‌شود و پیش از هزینه شدن صدقه بودن آن تحقق پیدا نمی‌کند.

(مسأله ۱۴۹۲) صدقه‌ای که برای مورد خاصی اختصاص یافته، اگر هزینه

کردن آن در آن مورد غیر ممکن شود، یا آن مورد از بین برود، در دیگر موارد خیر هزینه می شود.

قسم دوم: صدقاتی که با اراده و انشاء مالک به صورت صدقه در می آید.
(مسأله ۱۴۹۳) برخی از این نوع صدقات نیز واجب می باشند، مانند: کفّارات، فدیة روزه و امثال آنها، که در ابواب مختلف فقه بیان گردیده است و غیر آنها مستحب است.

(مسأله ۱۴۹۴) بهترین نوع صدقه، صدقه مخفیانه است، که خشم خداوند را فرو می نشاند و صاحب صدقه یکی از هفت گروهی است که در زیر سایه رحمت پروردگار قرار می گیرد، در روزی که سایه ای جز سایه رحمت خداوند نیست.
(مسأله ۱۴۹۵) در صدقه نیز همانند دیگر عقود هر لفظ یا عملی که بر مقتضای آن دلالت کند، کافی است.

(مسأله ۱۴۹۶) هر نوع خدمت به خلق در حکم صدقه است اگرچه مالی نباشد.

(مسأله ۱۴۹۷) در صدقه قصد قربت شرط است، در غیر این صورت آثار صدقه بر آن مترتب نمی شود، بلکه حکم هبه را پیدا می کند.

(مسأله ۱۴۹۸) صدقه سیّد بر سیّد حلال است، چه صدقه واجبه باشد، یا صدقه مستحبی، حتی زکات واجب. ولی زکات غیر سیّد بر سیّد جایز نیست.

(مسأله ۱۴۹۹) غیر از زکات دیگر صدقات غیر سیّد بر سیّد مانعی ندارد، حتی صدقات واجب، مانند کفّارات حج، روزه، عهد، نذر، قسم و غیره.

(مسأله ۱۵۰۰) صدقات مستحبی را غیر سیّد می تواند به سیّد بدهد، مگر پولهای ناچیزی که به عنوان بلا گردان به فقرا می دهند، که پذیرش آن برای سادات خالی از اشکال نیست، زیرا که در آن نوعی ذلّت و خواری هست.

(مسأله ۱۵۰۱) کسی که می خواهد صدقه به سیّد بدهد، اولی این است که آن

را به نیت بخشش و هبه به او بدهد، تا از طرفی او را محروم نکرده و از طرفی او را تحقیر نکرده باشد.

(مسأله ۱۵۰۲) پس از آن که صدقه به دست فقیر رسید، پس گرفتن آن جایز نیست، اگر چه بیگانه بوده، و در آن تصرّف نیز نکرده باشد. و اینجاست که صدقه از هبه متمایز می شود.

(مسأله ۱۵۰۳) توسعه بر خانواده، به شرط اینکه به حدّ اسراف نرسد، از صدقه دادن به دیگران افضل است.

(مسأله ۱۵۰۴) صدقه دادن بر خویشاوندان، از تصدق بر دیگران افضل است و در روایات آمده است که اگر ارحام انسان نیازمند باشند و انسان به دیگران صدقه بدهد، خداوند آن را نمی پذیرد.

(مسأله ۱۵۰۵) بر شخص نیازمند سؤال کردن مکروه است، و از برخی روایات استفاده می شود: «کسی که نیازمند نیست حرام است از دیگران کمک بخواهد».

احکام وصیت

وصیت عهد و پیمانی است که انسان در حال حیات خود می‌بندد، تا آنچه را که برای پس از مرگش می‌خواهد، اعلان نماید.

اقسام وصیت

(مسأله ۱۵۰۶) وصیت بر دو قسم است :

قسم اول : وصیت تملیکی

وصیت تملیکی عبارت است از اینکه انسان چیزی از ترکه‌اش را برای شخص معینی یا عنوان معینی قرار دهد، و آن نوعی تملیک یا تخصیص دادنی است، که مشروط به مرگ وصیت کننده می‌باشد.

(مسأله ۱۵۰۷) اگر کسی بگوید که این خانه یا این فرش مثلاً پس از مرگ من مال فلانی است، یا مال فقرا یا مربوط به فلان مسجد می‌شود، به محض فوت، آن عین به آن شخص یا عناص مربوط می‌شود و نیازی به اجازه‌ی وصی یا وارث ندارد.

قسم دوم : وصیت عهدی

وصیت عهدی آن است که کسی را به عنوان سرپرست و قیم کودکان خردسال خود قرار دهد و یا او را بر بخشی از اموال خود مسلط کند تا پس از مرگش آن را در مواردی که تعیین می‌کند هزینه کند.

(مسأله ۱۵۰۸) برای تحقق یافتن وصیت، هر لفظ صریح و روشن، اشاره،

نوشته و یا هر کار دیگری که بر انشای وصیت دلالت کند، کفایت می کند.

(مسأله ۱۵۰۹) اگر در وصیت عهدی چیزی را به دیگری محول کند، انجام دادن آن بر او واجب نمی شود، چه این وصیت به سود او باشد، یا به ضرر او پس اگر وصیت کند خانه اش را به کسی بدهند، واجب نیست که او بپذیرد، یا وصیت کند که از طرف او حج یا عمره ای را به جا آورد، بر او واجب نمی شود.

(مسأله ۱۵۱۰) اگر چیزی از واجبات تجهیز جنازه اش را بر کسی وصیت کند، مثلاً وصیت کند فلانی بر جنازه اش نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که با اذن ولی آن را انجام دهد، مگر اینکه بر او مشقت داشته باشد.

(مسأله ۱۵۱۱) اگر انسان به کسی بگوید که: به من وصیت نکن، یا بگوید: اگر به من وصیت کنی من نمی پذیرم، ولی او اعتنا نکند و او را وصی خود قرار دهد، او مجبور نیست که آن را بپذیرد و مکلف نیست که يك بار دیگر به او اطلاع دهد که بر مقتضای وصایت عمل نخواهد کرد.

(مسأله ۱۵۱۲) اگر پدری از فرزندش بخواهد که وصایت او را بپذیرد، فرزند حق ندارد که از آن سر باز زند، ولی اگر پدری بر فرزند خود وصیت کند، ولی از او نخواهد که آن را رد نکند، او نیز همانند دیگران حق دارد از پذیرش آن امتناع کند.

احکام وصیت کننده و وصیت شونده

(مسأله ۱۵۱۳) در وصیت کننده شرایطی لازم است که از آن جمله:

(۱) بلوغ، که وصیت كودك خردسال نافذ نیست، ولی بچه ای که به ده سالگی رسیده، اگر عاقل باشد و وصیتش در راه امور خیریه باشد، نافذ می باشد.

(۲) عقل، پس وصیت دیوانه و مست و امثال آنها در حالی که عقل خود را از دست داده اند، نافذ نیست.

(۳) اختیار، و وصیت کسی که او را مجبور کرده باشند، نافذ نیست.

۴) آزادی،

۵) مرگ غیر انتحاری، پس اگر کسی اقدام به خود کشی کرده، آنگاه وصیت نموده و از دنیا رفته، چنین شخصی وصیتش در امور مالی نافذ نیست و در غیر آن نافذ می باشد.

(مسئله ۱۵۱۴) در وصیت تملیکی و عهدی، اگر شخص وصیت شده پیش از وصیت کننده بمیرد، اگر وصیت کننده از وصیتش برگردد، وصیت ساقط می شود، ولی اگر از وصیتش برنگردد، اگر چه به جهت بی اطلاعی از مرگ او باشد، وصیت نافذ است و مال به ورثه آن شخص منتقل می شود.

احکام وصی

کسی را که وصیت کننده برای اجرای وصیتهای خود تعیین می کند « وصی » نامیده می شود، چه يك نفر باشد یا چند نفر.

(مسئله ۱۵۱۵) در وصی چند شرط معتبر است :

۱) بلوغ

(مسئله ۱۵۱۶) در وصی عدالت مورد اعتماد بودن شرط نیست، مگر اینکه متضمّن ولایت بر کودکان باشد، که وصیت کننده نمی تواند کسی را بر کودکان خود مسلط کند که به رعایت کردن مصلحت آنها اعتماد ندارد.

(مسئله ۱۵۱۷) وصیت کننده می تواند چند نفر را وصی خود قرار دهد، که به صورت دسته جمعی به تنفیذ وصایای او اقدام کنند، به گونه ای که بدون جلب نظر همه آنها کاری صورت نگیرد، یا به ترتیب و با رعایت حق تقدّم، و یا هر يك از آنها در وصایت مستقل باشند، پس هر کدام زودتر اقدام کرد، یا زودتر حضور یافت مقدّم باشد.

(مسئله ۱۵۱۸) اگر وصی در اثر مرگ، ناتوانی و امثال آن از وصی بودن

ساقط شود، بنابر احتیاط واجب لازم است که آن عده از ورثه که می توانند تنفیذ وصیت را بر عهده بگیرند، با حاکم شرع مشترکا آن را بر عهده بگیرند. (مسأله ۱۵۱۹) وصی امین است و در مقابل تلف شدن مال ضامن نمی باشد،

مگر در مورد :

(۱) بیرون رفتن از محدوده وظیفه خود و هزینه کردن مال در جایی که مورد وصیت نباشد.

(۲) کوتاهی کردن در وصیت، مثل اینکه اجرای وصیت را به تأخیر بیندازد، تا مال تلف شود، یا در نگهداری مال، مثل اینکه در حفاظت آن کوتاهی کند، تا مال به سرقت برود.

احکام چیزهایی که درباره آنها وصیت می شود

(مسأله ۱۵۲۰) چیزی که در وصیت تملیکی در مورد آن وصیت می شود، هر مالی است که منفعت حلال و معتد به داشته باشد همانند :

(۱) عین موجود، مثل خانه و حیوان

(۲) عینی که الآن وجود خارجی ندارد، ولی انتظار می رود که در آینده پدید آید، مانند بچه حیوان یا میوه درخت.

(۳) منفعت عین موجود.

(۴) منفعت عینی که در آینده به وجود خواهد آمد.

(۵) حق قابل انتقال، مثل حق تحجیر .

(مسأله ۱۵۲۱) چیزی که در وصیت عهدی در مورد آن وصیت می شود، هر تصرّف حلال در ترکیه می باشد، چه موجود خارجی باشد، مانند وصیت به دادن دانه به کبوترهای حرم، از غله موجود در انبار، یا اعتباری باشد، مانند وصیت کردن به صدقه دادن اموال یا نایب گرفتن کسی برای انجام حج، روزه و نماز نیابتی

از طرف وصیت کننده، یا غیر اینها از تصرّفهای مشروع.

(مسأله ۱۵۲۲) وصیت کردن در مورد هر چیزی که سود آن حرام است، مثل شراب، یا منجر به حرام باشد، مثل ترویج باطل، صحیح نیست، و نافذ نمی شود.

(مسأله ۱۵۲۳) میت تا يك سوّم تركه اش به خودش مربوط است، تا يك سوّم تركه هر وصیتی بخواند، به صورت تملیکی یا عهده‌ی، می تواند انجام دهد. ولی بهتر آن است که فقط تا يك چهارم تركه وصیت کند و بهتر از آن، اینست که به يك پنجم آن اكتفا کند.

(مسأله ۱۵۲۴) به هنگام محاسبه ثلث، هزینه کفن و دفن و دیگر هزینه‌هایی که بیان خواهد شد، از تركه کسر می شود، سپس يك سوم آن به عنوان ثلث محاسبه می شود.

(مسأله ۱۵۲۵) آن قسمت از واجبات مالی که باید از اصل تركه برداشت شود، چیزهایی است که ذمه میت بر آنها مشغول شده، و آنها عبارتند از:

- ۱) قرضهای میت.
- ۲) چیزی که به صورت سلف فروخته است.
- ۳) پول چیزهایی که به صورت نسیه خریده است.
- ۴) عوض چیزهایی که ضامن شده است.
- ۵) دیه جنایتهایی که مرتکب شده است.
- ۶) کارهایی که به وسیله اجیر شدن بر ذمه اش آمده است.
- ۷) چیزهایی که در ضمن عقد ملتزم شده، و تعهد نکرده که شخصا انجام دهد.

۸) حقوق شرعی، چون خمس و زکات که بر عهده اش باشد.

۹) حج واجب اگر بر عهده اش باشد.

(مسأله ۱۵۲۶) دیگر واجباتی که در آنها نایب گرفتن مشروع باشد، از اصل

ترکه برداشت نمی شود.

(مسأله ۱۵۲۷) کفاره‌هایی که متضمّن تصدّق به مال است و هزینه نذرهایی که مباشرت خود را در آنها منظور نکرده بود، از اصل ترکه برداشت نمی شود.

(مسأله ۱۵۲۸) اگر برخی از وارثان از پرداخت واجبات مالی خود داری کند، چه از روی نافرمانی باشد، و یا به این جهت باشد که در نزد او ثابت نشده باشد، دیگر وارثان باید از سهم خود نسبت به پرداخت آن اقدام کنند و پیش از پرداخت آن حق تصرّف در سهم خود را ندارند.

(مسأله ۱۵۲۹) اگر میّت چیزی از مالش را به عنوان ثلث خود تعیین کند، باید همان را به عنوان ثلث جدا کنند و در محلی که مشخص کرده صرف کنند. و اگر تعیین کردن آن را به وصی واگذار کرده، پس از تعیین کردن آن به وسیله وصی، همان شیء به عنوان ثلث مقرر می شود و نیازی به اجازه ورثه ندارد.

احکام متفرقه وصیّت

(مسأله ۱۵۳۰) وصیّت کننده تا زنده است می تواند از وصیّت خود برگردد، و اگر از قسمتی از آن برگشت، آن مقدار از وصیّت باطل می شود.

(مسأله ۱۵۳۱) بازگشت وصیّت کننده از وصیّت خود با هر سخن و یا عملی که بر آن دلالت کند، محقق می شود.

(مسأله ۱۵۳۲) اگر میّت چندین وصیّت کرده باشد که در میان آنها تضاد نیست، ولی تراحم است، مثل اینکه به چیزهایی وصیّت کند که مالی که وصیّت در آن نافذ است به همه آنها کفایت نکند، اگر در میان آنها چیز واجبی باشد، آن مقدّم می شود، چه مالی باشد، مانند حج، و یا بدنی باشد، مانند نماز.

(مسأله ۱۵۳۳) اگر میّت به چیزهایی وصیّت کرده که در میان آنها تضاد نیست، ولی تراحم هست، یعنی مالی که وصیّت در آن نافذ است به

همه آنها کفایت نمی‌کند، پس اگر همه آنها واجب یا همه آنها غیر واجب باشد، دو صورت است :

(۱) اگر به همه آنها در يك جلسه و با يك تعبیر وصیت کرده باشد، مثلاً گفته باشد : آنچه نماز و روزه به گردن من هست، آنها را از طرف من انجام دهید، و یا گفته باشد که از طرف من هر يك از مشاهد ائمه علیهم السلام را ده بار زیارت کنید، در اینجا بر همه آنها نقص وارد می‌شود، یعنی از هر يك به مقداری که مال کفایت کند انجام داده می‌شود.

(۲) اگر به آنها در جلسات مختلف وصیت کند، و یا در يك جلسه ولی با ترتیب وصیت کند، مثل اینکه اوّل بگوید : آنچه نماز بر گردن من هست انجام دهید، سپس بگوید آنچه روزه بر گردن من هست انجام دهید. یا اوّل بگوید : دو بار از طرف من به زیارت امیرالمؤمنان علیه السلام بروید، سپس بگوید دو بار نیز به زیارت امام حسین علیه السلام بروید. یا اوّل بگوید : ۱۰۰۰ دینار از طرف من صدقه بدهید، سپس بگوید : ۱۰۰۰ دینار به زید بدهید. در همه این موارد آنچه را که اوّل گفته شده انجام داده می‌شود، سپس به مقداری که از پول باقی باشد به دوّمی پرداخته می‌شود.

(مسأله ۱۵۳۴) اگر وصیت کند که يك سلسله واجبات مالی را از ثلث او انجام دهند، اگر ثلث به آنها کفایت نکند، بقیّه را از اصل ترکه صرف می‌کنند.

(مسأله ۱۵۳۵) اگر به چیزهایی وصیت کند که در میان آنها تضاد نباشد ولی تراحم باشد، یعنی ثلث به آنها کفایت نکند، اگر معلوم شود که برخی از آنها از ثلث نمی‌باشند، نقص فقط بر آن وارد می‌شود، اگرچه آن را جلوتر گفته باشد، مثلاً بگوید به پسر کوچکم هزار دینار بدهید، و ثلث مرا که ده هزار دینار می‌شود به مستمندان بدهید، در اینجا نقص بر هزار دینار وارد می‌شود، مگر اینکه ورثه اجازه دهند.

(مسأله ۱۵۳۶) اگر ظهور وصیت در این باشد که برخی از وصیت‌هایش از اصل ترکه خارج شود، مثلاً بگوید ۱۰۰ دینار به زید بدهید و ثلث ترکه را به فقرا

بدهید، باز هم از ثلث حساب می‌شود و بیشتر از ثلث نیاز به اجازه ورثه دارد.
(مسأله ۱۵۳۷) اگر وصیت کند که ثلث او را در کار نامشروع صرف کنند وصیتش نافذ نیست، ولی از ریشه باطل نمی‌شود که مال به ورثه تعلق پیدا کند، بلکه باید وصی، یا هر کس که تنفیذ وصایا را بر عهده گرفته، آنها را در راه خیر هزینه کند.

راه ثبوت وصیت

(مسأله ۱۵۳۸) اگر اصل وصیت مورد تردید باشد و دلیلی بر وجود آن نباشد، بنا بر عدم آن گذاشته می‌شود، ولی اگر وصیت حتمی باشد، اما اینکه آیا از آن عدول کرده یا نه؟ مورد شك و تردید باشد، و دلیلی بر عدول نباشد، بنا بر عدم آن گذاشته می‌شود.

(مسأله ۱۵۳۹) وصیت تملیکی یا عهدی باشد، به چند راه ثابت می‌شود:

(۱) علم و اطلاع بر آن

(۲) اعتراف وصیت کننده

(۳) گواهی دو شاهد عادل

(۴) اعتراف ورثه، اگرچه عادل نباشند.

(مسأله ۱۵۴۰) وصیت تملیکی با گواهی يك مرد عادل و دو زن عادل بلکه با گواهی يك مرد، یا فقط دو زن نیز با ضمیمه سوگند صاحب حق در نزد حاکم شرع، ثابت می‌شود.

(مسأله ۱۵۴۱) رجوع از وصیت نیز با راههای زیر ثابت می‌شود:

(۱) علم و آگاهی (۲) اعتراف وصیت کننده (۳) گواهی دو شاهد عادل

(مسأله ۱۵۴۲) اگر میت مالی را به کسی داده باشد که پس از مرگش در راه معینی مصرف کند، او باید آن مال را در آن مورد تعیین شده هزینه کند، به شرط اینکه صحت وصیت را احتمال بدهد.

احکام تصرفات قطعی

(مسأله ۱۵۴۳) انسان تا زنده است می تواند هر گونه تصرف قطعی در اموال خود انجام بدهد، مثلاً چیزی را به کسی به صورت مجانی ببخشد، یا ذمه بدهکاری را بری نماید، یا معامله ای را بر اساس بذل و بخشش انجام دهد، چه این کار به ضرر ورثه باشد یا نه ؟

(مسأله ۱۵۴۴) در مسأله یاد شده فرق نمی کند که در حال صحت کامل باشد، یا در بستر بیماری، حتی بستر مرگ باشد.

(مسأله ۱۵۴۵) اگر کسی اقرار کند که فلان مبلغ به فلان شخص مدیون است، این اعتراف در حال حیات او نافذ است و آن شخص حق دارد که طلب خود را مطالبه نماید.

(مسأله ۱۵۴۶) اگر کسی در حال سلامت مزاج به چیزی اعتراف کند، مثلاً بگوید: این خانه از آن فلان پسر می باشد، آنگاه به صورت ناگهانی مرگ به سراغش بیاید، در اینجا اقرارش مطلقاً نافذ است اگرچه امین و درستکار نباشد.

(مسأله ۱۵۴۷) اگر وقف یا صدقه و یا بخشیدن بدهکار و امثال آن را مشروط نماید، مثلاً بگوید: این خانه پس از مرگ من وقف باشد، باطل است، حتی در حدّ ثلث نیز نافذ نمی باشد.

احکام ازدواج

خداوند متعال می‌فرماید :

« وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ »^(۱)

«و از نشانه‌های او اینست که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا به سوی آنها آرامش پیدا کنید، و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد. در این، نشانه‌هایی است برای آنانکه اندیشه خود را به کار می‌اندازند». در احادیث فراوانی بر فضیلت، اهمیت و استحباب ازدواج تأکید شده و از ترك آن به شدّت نهی شده و مکروه است، و اینك ترجمه چند حدیث از رسول اکرم ﷺ تقدیم می‌گردد :

۱) کسی که ازدواج می‌کند، نیمی از دین و ایمانش محفوظ می‌باشد، در مورد نیم دیگر باید تقوا پیشه کند.

۲) در اسلام بنیادی تأسیس نشده که در نزد خداوند از بنیاد ازدواج محبوب تر باشد.

۳) کسی که دوست دارد بر فطرت و آیین من گام بردارد، باید از سنت من پیروی کند، یکی از سنتهای من ازدواج است.

۴) هر کس بخواهد خدا را پاک و پاکیزه ملاقات کند، در حالی که همسری برای خود برگزیده او را ملاقات نماید.

۵) دو رکعت نمازی که شخص ازدواج کرده به جای آورد، بهتر از فرد مجردی است که شبها را با عبادت سپری کند و روزها را روزه بگیرد.
(۱) سوره روم ۳۰، آیه ۲۱.

۶) پلیدترین مردگان شما، مرده‌های بی همسر می‌باشند.

امام باقر علیه السلام نیز در این رابطه می‌فرماید :

۷) هیچ بنده‌ای در دنیا سودی به دست نیاورده که برای او بهتر باشد از همسر شایسته‌ای که هر وقت او را ببیند شادمان گردد و چون از او دور باشد، دامن عفتش را پاکیزه دارد و از اموال شوهرش محافظت نماید. کسی که از ازدواج ناتوان است باید تقوا پیشه کند، دامن عفتش را آلوده نکند، خود را از فتنه و گناه دور بدارد، از حیل‌های شیطان بر حذر باشد، از نیرنگ‌های نفس، که همواره انسان را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد، غافل نباشد، خود را با زیور فضایل و پاکدامنی آراسته نماید، از قرار گرفتن در پرتگاه پلیدی و ناپاکی بر حذر باشد و توصیه‌های خداوند منان را آویزه گوش خود قرار دهد که می‌فرماید :

« وَلَيْسَتَعْفِیَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ »^(۱)

« کسانی که امکاناتی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی را پیشه کنند، تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز کند ».

پیشوایان دین به افراد مجرد توصیه فرموده‌اند که در ایام تجرد با روزه گرفتن و بلند نگه داشتن موهای خویش بر مشکلات تجرد فائق آیند، که این دو عمل از شدت نیاز به ازدواج می‌کاهد.

شایسته است که در اینجا به عنوان دیباچه سخن، پیرامون احکام ارتباط پسر و دختر و روابط پسر با پسر و دختر با دختر، با قطع نظر از ازدواج گفتگو نماییم، آنگاه احکام ازدواج، آداب، ارکان، اقسام و شرایط آن را در ضمن چندین فصل بیان کنیم.

احکام روابط مرد و زن

(مسأله ۱۵۴۸) برای مرد و زن، به جز در موارد زن و شوهر و مالک و کنیز،

هرگونه کاجوئی و لذت طلبی، از جنس مخالف و موافق، حتی از حیوانات، مجسمه،
(۱) سوره نور ۲۴، آیه ۳۳.

و مانند آن حرام می باشد، چه این کاجوئی به وسیله دست، بوسیدن، نگاه یا شنیدن صدا باشد.

(مسأله ۱۵۴۹) بر مرد و زن حرام است که به وسیله دست زدن به عضو تناسلی خود کاجوئی بکند، اگرچه به مرحله بیرون آمدن منی منجر نشود.

(مسأله ۱۵۵۰) بنابر احتیاط واجب، نگاه کردن به عضو تناسلی خود به قصد کاجوئی جایز نیست.

(مسأله ۱۵۵۱) دست زدن و بازی کردن با عضو تناسلی به قصد زمینه سازی برای کاجوئی از همسر خود مانعی ندارد، به شرط اینکه به مرحله خروج منی نرسد.

(مسأله ۱۵۵۲) زن می تواند دستها و صورت خود را از مرد محرم و نامحرم نپوشاند، ولی باید موی سر و دیگر اندام بدنش را از نامحرم بپوشاند، حتی پاهایش را - بنابر احتیاط واجب -.

(مسأله ۱۵۵۳) پیر زنی که در ازدواج و زناشوئی به او رغبت نمی شود، می تواند سر و بازوهایش را باز گذارد، اگرچه بهتر است که آنها را بپوشاند.

(مسأله ۱۵۵۴) زن مذکور نمی تواند عضوی را که باز می گذارد، زینت کند، مگر در حد سر مه کشیدن و انگشتر و انگو در دست کردن باشد.

(مسأله ۱۵۵۵) برای زن واجب نیست که از بچه غیر ممیز و یا مرد ابلهی که به جهت کمبود فهم نسبت به زنها کششی ندارد، خود را بپوشاند.

(مسأله ۱۵۵۶) زن می تواند به جز عورت، دیگر قسمت بدنش را از محرم نپوشاند، مگر اینکه موجب فتنه و شهوت برانگیز باشد، که در این صورت بنابر احتیاط واجب باید بپوشاند.

(مسأله ۱۵۵۷) مرد می تواند بدون شهوت به جز عورت به همه اعضای بدن محارم خود نگاه کند.

(مسأله ۱۵۵۸) افرادی که بر يك زن محرم هستند، عبارتند از :

- ۱) پدر، پدرِ پدر، پدرِ مادر، و نیا‌های پدر و مادر، هر چه بالا روند.
 - ۲) پسر، پسرِ پسر، پسرِ دختر و نواده‌های آنها، هر چه پایین بروند.
 - ۳) برادران.
 - ۴) برادر زادگان، هر چه پایین بروند.
 - ۵) خواهر زادگان، هر چه پایین بروند.
 - ۶) عموها، عموهای پدر و مادر و جدّ و جدّه، هر چه بالا روند.
 - ۷) دایی‌ها، دایی‌های پدر و مادر و جدّ و جدّه، هر چه بالا روند.
 - ۸) فرزندان و نوادگان شوهرش، اگر چه پیش از انجام مراسم زناشویی از او جدا شده باشد.
 - ۹) پدران و نیاکان شوهرش، اگر چه پیش از عروسی از او جدا شده باشد.
 - ۱۰) داماد، و داماد فرزندان، هر چه پایین بروند، اگر چه پیش از عروسی جدا شده باشند.
 - ۱۱) ناپدری، یعنی شوهر مادر و شوهر مادر بزرگ، به شرط اینکه مراسم زناشویی انجام شده باشد.
- (مسأله ۱۵۵۹) در محرم بودن ناپدری، فرق نمی‌کند که پیش از پدر این فرد با مادرش ازدواج کرده باشد، یا بعد از پدر او، فقط شرط است که با مادر او آمیزش کرده باشد. ولی اگر قبل از آمیزش از او جدا شده باشد به دختر او محرم نمی‌شود.
- (مسأله ۱۵۶۰) یازده مورد محرم که در مسأله پیشین بیان کردیم، عیناً در مورد خویشاوندان شیری نیز جاری می‌شود، یعنی برای يك زن: پدران شیری، برادران شیری، فرزندان شیری، عموها و دایی‌های شیری، برادر زادگان و خواهر زادگان شیری، دامادها و ناپدریهای شیری نیز، به شرحی که در جای خود بیان خواهد شد، محرم می‌باشند.
- (مسأله ۱۵۶۱) در موارد یازده گانه زن می‌تواند به جز عورت، دیگر اندامهای

خود را از محارم نپوشاند، و آنها می‌توانند بدون قصد ریه به سر و صورت و بدن او نگاه کنند.

(مسأله ۱۵۶۲) خواهر زن برای شوهر خواهر، تا مدتی که خواهرش همسر اوست حرام است ولی محرم نمی‌باشد، یعنی نمی‌تواند به بدن و موی سرش نگاه کند و بر او واجب است که خود را از شوهر خواهرش بپوشاند.

(مسأله ۱۵۶۳) نگاه کردن به موی سر و بدن زن نامحرم جایز نیست مگر اینکه بی‌حجاب باشد، به طوری که هر چه او را از بی‌حجابی نبی‌کنند، به جهت سهل‌انگاری یا سرکشی و یا به خیال اینکه مانعی ندارد، گوش ندهد.

(مسأله ۱۵۶۴) زنی که بی‌حجاب نیست ولی به جهت غفلت از وجود نامحرم خودش را نپوشانیده، نگاه کردن به او حرام است، حتی اگر کافر هم باشد، بنابر احتیاط واجب.

(مسأله ۱۵۶۵) نگاه زن به مرد نامحرم جایز است، ولی بنابر احتیاط واجب نباید به سوی او خیره شود و دیدگانش را از او پر کند.

(مسأله ۱۵۶۶) زن و مرد نامحرم نمی‌توانند جزئی از بدن یکدیگر را لمس کنند، اگرچه نگاه به آن عضو جایز باشد، مثلاً حق دست دادن با یکدیگر را ندارند، اگرچه در برخی از مناطق جزء آداب معاشرت به شمار آمده باشد.

(مسأله ۱۵۶۷) در مناطقی که دست ندادن مرد و زن، دور از ادب و اخلاق به شمار آید، باز هم مصافحه کردن مرد و زن نامحرم جایز نیست، و پیروی کردن از شیوه آنان زیر پا نهادن تعالیم دین و لگدمال کردن ارزشهای معنوی و سقوط کردن در منجلاب تقلید کورکورانه از جهان کفر می‌باشد.

(مسأله ۱۵۶۸) هر فرد با ایمان باید به ارزشهای والای اسلام پای بند باشد و با افتخار و سربلندی به تعالیم دینی ارج نهاده، عظمت و شخصیت خودش را برای همگان آشکار سازد، که سهل‌انگاری نشان بی‌شخصیتی می‌باشد.

(مسأله ۱۵۶۹) اگر دکتر مجبور باشد که بدن زن نامحرم را لمس کند، او نیز باید

به همان مقدار ضرورت اکتفا نماید.

(مسأله ۱۵۷۰) اختلاط خانوادگی، و زندگی اعضای يك خانواده در يك ساختمان، موجب نمی شود که نگاه کردن افراد نامحرم به یکدیگر جایز شود، و آنچه در این زمان رایج شده که خویشاوندانی چون پسر عمو و دختر عمو، پسر دایی و دختر عمه، زن و شوهر خواهر، مرد و خواهر زن، نسبت به یکدیگر مسامحه می کنند، هیچ مجوز شرعی ندارد، تأسف بار اینکه در برخی از خانواده های متدین نیز چنین سهل انگاری ها مشاهده می شود.

(مسأله ۱۵۷۱) دردناکتر اینکه در مراسم عروسی و امثال آن غیرت و حمیت فراموش می شود و جوانانی که در اوج شهوت هستند به سالنهایی که زنان آرایش کرده با لباسهای شهوت برانگیز حضور دارند، رفت و آمد می کنند، که این رفتارها به دور از غیرت و جوانمردی، زیر پا نهادن ارزشهای الهی، لگدمال کردن تعالیم مذهبی، تجاوز به حریم دین، کفران نعمت، طغیان و سرکشی، و غوطه ور شدن در گناه و معصیت می باشد.

(مسأله ۱۵۷۲) جایز است که مرد صدای زن نامحرم را بشنود و زن می تواند صدای مرد نامحرم را بشنود، به شرط اینکه لذت جنسی در میان نباشد.

(مسأله ۱۵۷۳) اختلاط مردان و زنان نامحرم مکروه است، چنانکه سرور

بانوان جهان، حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

« برای زنان بهتر آن است که مردان را نبینند و مردان نیز آنها را نبینند ».

(مسأله ۱۵۷۴) اگر اختلاط زن و مرد موجب فتنه و فساد باشد، حرام است،

به ویژه در مواردی که بر روابط تنگاتنگ پایه گذاری شود.

آداب و سنن ازدواج

(مسأله ۱۵۷۵) مستحب است که انسان هنگامی که تصمیم بر ازدواج

گرفت، دو رکعت نماز بخواند و عرضه بدارد :

« اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیدُ اَنْ اَتَزَوَّجَ، اَللّٰهُمَّ فَقَدَّرَ لِیْ مِنَ النِّسَاءِ اَعْفَیَّهِنَّ فَرَجًا وَ اَحْفَظَھِنَّ لِیْ فِیْ نَفْسِہَا وَ فِیْ مَالِیْ، وَ اَوْسَعُھِنَّ رِزْقًا وَ اَعْظَمَھِنَّ بَرَکَةً، وَ قَدَّرَ لِیْ مِنْہَا وَلَدًا طَیِّبًا تَجْعَلُہُ خَلْفًا صَالِحًا فِیْ حَیَاتِیْ وَ بَعْدَ مَوْتِیْ ».

(مسأله ۱۵۷۶) مرد می تواند به زنی که قصد ازدواج با او را دارد، نگاه کند،

ولی بنابر احتیاط واجب به همان مقداری که متعارف است که به هنگام پوشیدن لباس خانگی باز باشد؛ نگاه کند، مانند بازوها، پاها، سر و قسمتی از سینه، نه قسمتهای دیگر که معمولاً پوشیده می باشد.

(مسأله ۱۵۷۷) در مسأله یاد شده اگر لباس زن نازک و بدن نما باشد مانعی

ندارد، ولی در هر حال باید به مقداری که وضع جسمانی او معلوم شود بسنده شود و از آن حد تجاوز نشود.

(مسأله ۱۵۷۸) رد کردن خواستگار متدین و خوش اخلاق، شایسته نیست،

به ویژه اگر امکاناتی هم داشته باشد که بتواند زندگی خود و همسرش را تأمین کند.

(مسأله ۱۵۷۹) انحصاری کردن حق ازدواج، ظلم به زنان و محروم کردن آنان

از مهمترین حقشان می باشد، که اگر شکیبایی پیشه کنند مورد ستم قرار می گیرند و کسی به دادخواهی آنها گوش نمی دهد و اگر از سنت قبیلگی خارج شوند، مورد تهاجم، سرزنش، ننگ و عار اعضای قبیله واقع می شوند و عکس العملهای حادثی را به دنبال خواهد داشت. خداوند متان در رد این افکار می فرماید :

« اَفْحُکْمَ الْجَاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ، وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنْ اللّٰهِ حُکْمًا لِّقَوْمٍ یُّوقِنُونَ »^(۱)

« آیا داوری جاهلیت را جستجو می کنند؟ چه کسی از نظر داوری از خداوند

(۱) سوره مائده ۵، آیه ۵۰.

بہتر است، برای گروہی کہ یقین داشتہ باشند ؟ ».

(مسأله ۱۵۸۰) آنچه در میان بسیاری از خانوادہ‌ها مرسوم شدہ کہ پس از آمدن خواستگار و پسندیدن آن، موضوع را بہ استخارہ موکول می‌کنند، ریشہ مذہبی ندارد، و با روایات یاد شدہ سازگار نمی‌باشد.

(مسأله ۱۵۸۱) دختر دادن بہ شرابخوار، بد اخلاق، ناپاک و ہر کسی کہ بہ احکام دین پای بند نباشد، مکروہ است. رسول اکرم ﷺ فرمود « ازدواج قید و بند است، کسی کہ دخترش را شوہر می‌دہد، نیک بیندیشد کہ نازدانہ اش را بہ قید و بند چہ کسی در می‌آورد ».

(مسأله ۱۵۸۲) برای زن و شوہر ہرگونہ کامجوئی از پیکر یکدیگر جایز است، از نگاہ، بوسہ، لمس و غیر آنہا، و اگر بہ انزال منی نیز منتهی شود مانعی ندارد. (مسأله ۱۵۸۳) رابطہ جنسی از دبر ہمسر مکروہ است و اگر راضی نباشد جایز نیست.

(مسأله ۱۵۸۴) جلوگیری از بارداری اگر موقتی باشد، مانعی ندارد، ولی اگر بہ عقیم شدن یکی از طرفین (زن یا شوہر) باشد، بنا بر احتیاط واجب فقط در موردی جایز است کہ بارداری پیپی ضرر جسمی داشتہ باشد. (مسأله ۱۵۸۵) اگر جلوگیری از بارداری مستلزم آن باشد کہ انسان عورتش را برای پزشک آشکار نماید، باید اکتفا شود بہ موردی کہ باردار شدن مستلزم حرج باشد و یا خود بارداری او را بہ مراجعہ بہ دکتر نامحرم و کشف عورت برای او ناگزیر سازد.

(مسأله ۱۵۸۶) منظور از جلوگیری در مسائل پیشین آن است کہ انسان کاری کند کہ نطفہ منعقد نشود، اما پس از آن کہ نطفہ منعقد شد، بہ هیچ وجہ ساقط کردن آن جایز نیست، اگر چہ مدت بسیار کوتاہ باشد.

(مسأله ۱۵۸۷) ناقص الخلقہ بودن جنین، بیماری مادر، در مشقت بودن مادر،

مشکلات اقتصادی و امثال آنها مجوز سقط جنین نمی شود.

خداوند متان در قرآن کریم می فرماید :

« وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ، نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ »^(۱)

« فرزندانان را از ترس تنگدستی نکشید، شما و آنها را ما روزی می دهیم ».

(مسأله ۱۵۸۸) اگر یقین حاصل شود که اگر سقط جنین نکنند مادر

تلف می شود، یعنی : امر دایر شود بین اینکه بچه تلف شود، یا بچه و مادر هر دو تلف شوند، در این مورد کورتاژ کردن جایز است، به شرط اینکه دقت کافی مبذول شود و مرگ مادر در غیر این صورت قطعی باشد.

(مسأله ۱۵۸۹) برای زن واجب است که شوهرش هر وقت اراده کند خود

را در اختیار او قرار دهد، چه در مورد آمیزش و یا هر گونه کاجوئی که بخواهد، به جز در مورد دبر، که اطاعتش واجب نیست.

(مسأله ۱۵۹۰) برای زن حرام است که از روی خشم و یا به دلیل کار و خستگی،

یا از ترس باردار شدن و یا به هر دلیل غیر شرعی دیگر از شوهرش تمکین نکند.

(مسأله ۱۵۹۱) برای زن مستحب است که خود را آرایش کند، خوشبو سازد،

زمینه سازی کند و خود را بر شوهرش عرضه نماید.

احکام عقد نکاح و اولیای عقد

(مسأله ۱۵۹۲) رابطه زناشوئی در میان زن و مرد فقط به یکی از دو صورت

زیر جایز می شود :

۱) ازدواج ۲) مالک شدن کنیز

با توجه به اینکه مسأله کنیز در زمان ما مورد ابتلا نیست، به بحث در پیرامون

ازدواج بسنده می کنیم.

(۱) سوره اسراء ۱۷، آیه ۳۱.

(مسأله ۱۵۹۳) عقد ازدواج بر دو قسم است :

(۱) عقد دائم

(۲) عقد موقت

(مسأله ۱۵۹۴) در عقد دائم باید صیغه عقد خوانده شود، و بدون تلفظ به آن عقد حاصل نمی شود، اگرچه به وسیله امضای سند ازدواج و امثال آن پای بندی خودش را به مضمون عقد اعلام کرده باشد. بلکه باید به آن تلفظ شود، به هر زبانی که باشد. و به این وسیله از دیگر عقدها متمایز می شود.

(مسأله ۱۵۹۵) عقد عبارت از آن است که صیغه ایجاب توسط یکی از طرفین، یا وکیل و یا ولی او خوانده شود، سپس صیغه قبول توسط طرف دیگر، یا وکیل و یا ولی او خوانده شود.

(مسأله ۱۵۹۶) صیغه عقد دائم به یکی از دو صورت زیر امکان پذیر است :

(۱) زن مثلاً بگوید : « زَوَّجْتُكَ نَفْسِي بِمَهْرٍ كَذَا » و مرد بگوید : « قَبِلْتُ » و مانند آن .

(۲) مرد مثلاً بگوید : « تَزَوَّجْتُكِ بِمَهْرٍ كَذَا » و زن بگوید : « قَبِلْتُ » و مانند آن .

(مسأله ۱۵۹۷) سر دفترها و صاحبان محضر، باید به هنگام ثبت ازدواج از طرفین وکالت بگیرند و عقد را جاری کنند و یا از آنها بخواهند که قبل از ثبت در دفتر نسبت به اجرای عقد اقدام کنند.

(مسأله ۱۵۹۸) پسر و دختری که به سن تکلیف رسیده اند و از نعمت عقل برخوردارند، در مورد ازدواج مستقل هستند و پدر و جد پدری بر آنها ولایت ندارند. فقط در مورد دختر باکره اذن پدر یا جد پدری شرط است، و اگر هر دو حضور داشته باشند، اذن یکی از آنها کافی است، و اگر در میانشان اختلاف باشد نظر جد مقدم است.

(مسأله ۱۵۹۹) منظور از باکره دختری است که هنوز عروسی نکرده و اگر

ازدواج کرده نزدیکی انجام نگرفته است.

(مسأله ۱۶۰۰) اگر دختری در اثر پرش و امثال آن بکارتش از بین برود، یا به وسیله گناه و یا در اثر وطی به شبهه بکارتش رفته باشد، در حکم باکره است و اذن پدر در ازدواج او شرط است.

(مسأله ۱۶۰۱) دختر باکره در دست پدر و جدّ اسیر و در حکم کالا نمی باشند، تا آنها مطابق خواسته های خویش و یا بر اساس عادت قبیلگی در مورد او تصمیم بگیرند، بلکه حتما باید مصلحت و نیاز طبیعی او را مورد نظر قرار دهند.

(مسأله ۱۶۰۲) اگر پدر و پدر بزرگ از ازدواج دختر باکره جلوگیری کنند و این کار عرفا به ضرر و زیان او باشد، ولایتشان ساقط می شود، و دختر شخصا در مورد خود تصمیم می گیرد.

(مسأله ۱۶۰۳) اگر اذن گرفتن از پدر یا پدر بزرگ به جهت بیماری و یا مسافرت طولانی آنها ممکن نباشد، اذن آنها ساقط می شود و دختر به طور مستقل تصمیم می گیرد. و در این صورت اذن دیگری، چون برادر، یا حاکم شرع لازم نیست.

(مسأله ۱۶۰۴) دختری که پدر و پدر بزرگ ندارد، در تصمیم گیری مستقل است و هیچیک از فامیل و غیر فامیل حق مداخله در ازدواج او را ندارند، پس آنچه در برخی از خانواده ها مرسوم شده که در امور دختر بالغ و عاقل مداخله می کنند و یا در تصمیم ولی دختر مداخله می کنند، ستمی آشکار است، دور از معیارهای دینی و شیوه جاهلانه است. و از موجبات فتنه و فساد است، که در مواردی پیامدهای ناگواری نیز در پی دارد.

عده ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

(مسأله ۱۶۰۵) شش گروه ازدواج با آنها حرام است :

اول : نسبت (محرمات نسبی)

(مسأله ۱۶۰۶) گروهی از زنان به وسیله نسب، ازدواج با آنها حرام می باشد،

که عبارتند از :

۱) مادر، مادر بزرگ، مادر بزرگ پدر و مادر، هر چه بالا روند.

۲) دختران، دختران پسر و دختر، و نوه های آنها، هر چه پایین بروند.

۳) خواهران.

۴) دختران خواهر و برادر، و نواده های آنها، هر چه پایین بروند.

۵) عمه، عمه پدر و مادر و عمه های آنها، هر چه بالا روند.

۶) خاله، خاله پدر و مادر و خاله های آنها، هر چه بالا روند.

دوم : ازدواج (محرمات سببی)

(مسأله ۱۶۰۷) به وسیله ازدواج گروهی از زنان به مرد محرم می شوند که

ازدواج با آنها برای همیشه بر او حرام است، آنها عبارتند از :

۱) زن پدر، همسر پدر بزرگ و همسر پدر بزرگ پدر، هر چه بالا رود.

۲) عروس، عروس پدر و عروس نوادگان، هر چه پایین بروند.

۳) مادر زن و مادر بزرگ های زن، هر چه بالا روند.

(مسأله ۱۶۰۸) مادر زن، عروس و زن پدر به محض عقد محرم و ازدواج با آنها

حرام می شود، اگر چه پیش از آمیزش متارکه شود و به طلاق بیانجامد.

۴) ربیبه، یعنی دختر همسر از شوهر قبل و یا شوهر بعدی، به شرط اینکه با

مادر او آمیزش کرده باشد، همچنین است نوادگان همسر.

(مسأله ۱۶۰۹) اگر انسان با زنی ازدواج کند ولی عروسی نکند، تا هنگامی که

او را طلاق نداده، نمی‌تواند با دخترش ازدواج کند، ولی اگر او را قبل از عروسی طلاق دهد، می‌تواند با دخترش ازدواج کند.

(مسأله ۱۶۱۰) دختر زن، فقط بر شوهر او حرام می‌باشد، بر پدر شوهر و پسر شوهر حرام نمی‌باشند، و لذا انسان می‌تواند با ربیبه پدر و یا ربیبه پسر ازدواج کند، اگرچه مادر او در حباله نکاح پدر یا پسر باقی باشد.

(مسأله ۱۶۱۱) جمع کردن بین دو خواهر همزمان جایز نیست، و لذا اگر انسان با زنی ازدواج کند، تا هنگامی که آن زن در حباله نکاح اوست، نمی‌تواند با خواهر او ازدواج کند.

(مسأله ۱۶۱۲) اگر انسان زنش را طلاق رجعی بدهد، تا عده او تمام نشده نمی‌تواند با خواهرش ازدواج کند.

(مسأله ۱۶۱۳) اگر انسان زنش را طلاق دهد، پس از سپری شدن عده او، می‌تواند با خواهرش ازدواج کند. همچنین است اگر در عده طلاق باین باشد.

(مسأله ۱۶۱۴) اگر انسان بخواهد با دختر برادر و یا دختر خواهر همسرش ازدواج کند، باید از همسرش اجازه بگیرد.

(مسأله ۱۶۱۵) اگر کسی بدون اذن همسرش با دختر برادر یا دختر خواهر او ازدواج کند، چنانچه همسر اجازه دهد، عقد صحیح می‌شود، و بهتر آن است که صیغه عقد را تجدید کنند و اگر اجازه ندهد باطل است.

(مسأله ۱۶۱۶) عمل فحشا موجب نشر حرمت نمی‌شود، پس اگر انسان با زنی زنا کند، دختر و مادر او بر این شخص حرام نمی‌شود، اگرچه بهتر آن است که با آنها ازدواج نکند. چنانکه آن زن نیز بر پدر و یا پسر آن مرد حرام نمی‌شود، اگرچه بهتر آن است که آنها نیز با آن زن ازدواج نکنند.

(مسأله ۱۶۱۷) اگر نعوذ بالله کسی با عمه یا خاله خودش زنا کند، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند با دختر آنها ازدواج کند. ولی اگر قبلاً با دختر آنها ازدواج کرده باشد، این کار موجب حرام شدن زنش نمی‌شود، به خصوص اگر این کار

پس از عروسی روی داده باشد.

(مسأله ۱۶۱۸) اگر انسان با پسری لواط کند، خواهر، مادر و دختر او بر لواط کننده حرام می شود.

(مسأله ۱۶۱۹) اگر انسان با پدر زن، برادر زن و یا فرزند همسرش لواط کند، بنابر احتیاط واجب همسرش بر او حرام می شود. و اگر این کار با حقوق همسرش منافات داشته باشد، او را طلاق می دهد.

(مسأله ۱۶۲۰) اگر لواط کننده بچه باشد، موجب نشر حرمت نمی شود.

(مسأله ۱۶۲۱) اگر انسان با زن شوهردار عمدا ازدواج کند، ازدواجش باطل است، و آن زن بر این مرد حرام ابدی می شود.

(مسأله ۱۶۲۲) اگر کسی نمی دانست که ازدواج با زن شوهردار حرام است، و لذا با او ازدواج کرده، بنابر احتیاط واجب باز هم بر او حرام ابدی می شود.

(مسأله ۱۶۲۳) اگر انسان نمی دانست که زنی شوهر دارد و لذا با او ازدواج کرد، ولی هرگز زناشوئی با او انجام نگرفت، بر او حرام ابدی نمی شود، پس اگر بعدها شوهر آن زن بمیرد و یا او را طلاق دهد، پس از سپری شدن عده اش بنابر احتیاط واجب می تواند با عقد جدید با او ازدواج کند.

(مسأله ۱۶۲۴) اگر کسی با زنی در ایام عده اش ازدواج کند، بر او حرام ابدی می شود، مگر اینکه جاهل باشد و تا سپری شدن ایام عده نزدیکی نکرده باشد، در این صورت حرام نمی شود، بلکه می تواند با عقد جدید با او ازدواج کند.

(مسأله ۱۶۲۵) در جهالت مانع از حرمت ابدی، فرق نمی کند که جاهل به موضوع یا جاهل به حکم باشد، یعنی نداند که زن در عده است، و یا نداند که ازدواج با زن در حال عده حرام است، در هر دو مورد به شرط اینکه آمیزش انجام نشده باشد، حرام ابدی نمی شود.

(مسأله ۱۶۲۶) ازدواج کردن با زن زناکار، اگرچه مشهور به این کار باشد،

مانعی ندارد، ولی نسبت به کسی که نمی‌داند آیا توبه کرده یا نه، کراهت دارد. برای آگاهی از توبه او همین مقدار کافی است که او را به گناه دعوت کند و او امتناع ننماید.

(مسئله ۱۶۲۷) اگر کسی با زن شوهردار، و یا زنی که در عده طلاق رجعی است، زنا کند، بنابر احتیاط واجب آن زن بر او حرام ابدی می‌شود، اگرچه از شوهردار بودن، یا در حال عده بودن او آگاه نباشد.

(مسئله ۱۶۲۸) در این مسئله در مورد شوهردار بودن فرق نمی‌کند که شوهر دائمی داشته باشد یا ازدواج موقت کرده باشد.

(مسئله ۱۶۲۹) اگر زن شوهردار زنا کند، به همسر خود حرام نمی‌شود.

(مسئله ۱۶۳۰) انسان نمی‌تواند بیش از چهار زن دائمی داشته باشد، ولی در مورد زن موقت محدودیتی نیست.

سوّم : شیر دادن (رضاعی)

(مسئله ۱۶۳۱) شیر دادن با شرایط زیر موجب حرمت ازدواج می‌شود:

۱- شیر خوردن به وسیله مکیدن از پستان زن باشد، نه به وسیله شیشه و امثال آن.

۲- شیر خوردن به صورت کامل باشد، یعنی در هر نوبت بچه سیر شود. شیر خوردنهای بریده بریده موجب نشر حرمت نمی‌شود، اگرچه تعداد آنها زیاد باشد.

(مسئله ۱۶۳۲) فاصله‌های کوتاه مدت در میان هر نوبت شیردهی، برای سرگرم شدن بچه یا جابجا شدن او از پستانی به پستان دیگر و یا مانند آنها، مانع از نشر حرمت نمی‌شود.

۳- شیردهی به مقدار لازم باشد، و آن عبارت است از:

(۱) پانزده بار شیردهی پیاپی، بدون فاصله شدن شیر زن دیگر.

(۲) شیردهی به مدت يك شبانه روز کامل، به طوری که به مدت ۲۴ ساعت

هر وقت نیاز به غذا پیدا کند، فقط از پستان او شیر بخورد، از پستان دیگری شیر نخورد و غذای دیگر نیز نخورد.

۳) آن مقدار از پستان يك زن شیر بخورد که گوشت و استخوانش با شیر او استحکام پیدا کند، و به صورت محسوس با شیر او رشد و نمو کند. اگر چه در میان آنها غذای دیگری هم بخورد، یا از پستان زن دیگری هم شیر بخورد. مگر اینکه به قدری فاصله بیفتد که رشد و نمو کودک عرفاً به شیر آن زن مستند نباشد.

۴- شیر خوردن از پستان يك زن باشد، پس اگر بچه‌ای آن مقدار لازم را از پستان دو زن بخورد نشر حرمت نمی‌کند، اگر چه هر دو يك شوهر داشته باشند و شیر هر دو زن مربوط به يك شوهر باشد. حتی نسبت به آن مرد نیز محرمیت ایجاد نمی‌شود.

۵- باید شیر مربوط به زایمان باشد، پس اگر از پستان زنی بدون زایمان شیر جاری شود، این شیر نشر حرمت نمی‌کند.

(مسأله ۱۶۳۳) در مورد نشر حرمت کردن شیر مربوط به زایمانی که از راه نامشروع نطفه‌اش منعقد شود، اشکال هست.

۶- شیر خوردن پیش از رسیدن کودک به دو سالگی باشد.

(مسأله ۱۶۳۴) بنابر احتیاط واجب باید از زایمان آن زن نیز دو سال نگذشته باشد و کودک قبلاً از شیر گرفته نشده باشد.

(مسأله ۱۶۳۵) اگر بچه‌ای با شرایط یاد شده از پستان زنی شیر بخورد، فرزند آن زن و فرزند شوهر او (صاحب شیر) به شمار می‌آید و همه احکام پدر و مادر واقعی (نسبی) برای آنها حاصل می‌شود.

(مسأله ۱۶۳۶) فرزندان زن شیرده و فرزندان شوهرش، برادران و خواهران شیرخوار؛ پدران و مادرانشان، پدر بزرگ و مادر بزرگ او؛ برادران و خواهرانشان نیز عموها و عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های او به حساب می‌آیند؛ و هكذا.

(مسأله ۱۶۳۷) همه احکام خویشاوندان نسبی و سببی، در مورد خویشاوندان شیری نیز جاری می‌باشد، بنابر این خواهر شیری، مادر شیری، دختر شیری، خواهر زاده شیری، برادر زاده شیری، مادر زن شیری، عروس شیری، عمّه و خاله شیری، محرم هستند و ازدواج با آنها حرام می‌باشد.

(مسأله ۱۶۳۸) انسان نمی‌تواند با دو خواهر شیری همزمان ازدواج کند.

(مسأله ۱۶۳۹) ازدواج کردن با دختر برادر شیری و دختر خواهر شیری همسر، بدون اجازه همسر جایز نیست.

(مسأله ۱۶۴۰) به طوری که خویشاوندان نسبی و سببی زن شیرده و شوهرش به شیرخوار محرم می‌شوند، خویشاوندان شیری آنها نیز به بچه شیرخوار حرام و محرم می‌شوند. به عنوان مثال: خواهر شیری زن شیرده، بر فرزند شیری او حرام و محرم می‌باشد.

(مسأله ۱۶۴۱) اگر زنی با شیر دو همسر، دو بچه را شیر دهد، این دو بچه نسبت به یکدیگر محرم نمی‌شوند، حتی می‌توانند با یکدیگر ازدواج کنند، ولی هر یک از آنها نسبت به مادر شیری و صاحب شیر و همه خویشان نسبی، سببی و شیری آن دو، حرام و محرم می‌شوند.

(مسأله ۱۶۴۲) پدر و پدربزرگ کودک شیرخوار نمی‌توانند با دختر و نواده‌های صاحب شیر ازدواج کنند، خواه آنها فرزندان نسبی صاحب شیر باشند یا فرزندان شیری.

(مسأله ۱۶۴۳) شیردهی موجب نشر حرمت با یقین، و گواهی دو شاهد عادل ثابت می‌شود.

(مسأله ۱۶۴۴) اگر زنی بگوید که من فلان کودک را شیر دادم، با ادّعی او رابطه شیری ثابت نمی‌شود، مگر اینکه علم حاصل شود.

(مسأله ۱۶۴۵) اگر تعدادی زن گواهی دهند که فلان زن فلان کودک را شیر داده است، با گواهی آنها رابطه شیری ثابت نمی‌شود، اگرچه

تعدادشان به چهار تن برسد، مگر اینکه از گواهی آنها علم حاصل شود.

چهارم : لعان

چهارمین عامل حرمت بین مرد و زن، لعان با شرایط خاص آن است که در باب لعان بیان گردیده است.

(مسأله ۱۶۴۶) اگر زنی لال باشد و یا قدرت بر سخن گفتن نداشته باشد، اگر شوهرش او را به فحشا متهم کند، آن زن بر شوهرش حرام می شود، اگر چه لعان در میان آنها انجام نپذیرد. مشروط بر اینکه شرایط لعان فراهم باشد بلکه بنابر احتیاط واجب اگر شرایط لعان فراهم نباشد.

پنجم : نه بار طلاق دادن

به طوری که در فصل طلاق بیان خواهد شد، اگر کسی زنش را نه بار طلاق دهد، آنها به یکدیگر حرام ابدی می شوند.

ششم : کفر

(مسأله ۱۶۴۷) زنِ مسلمان هرگز نمی تواند با مرد کافر ازدواج کند، چه اهل کتاب باشد یا نه. برای مرد مسلمان نیز جایز نیست که با زن کافر (غیر اهل کتاب) ازدواج کند، خواه به صورت دائم باشد یا موقت. (مسأله ۱۶۴۸) مرد مسلمان می تواند با زن یهودی یا مسیحی، به صورت دائمی و یا موقت ازدواج کند، ولی مکروه است، به ویژه دائمی، به خصوص اگر زن مسلمان فراهم باشد و ازدواج با او امکان پذیر باشد.

(مسأله ۱۶۴۹) اگر مرد مسلمان با داشتن زن مسلمان بخواهد با زن یهودی و یا نصرانی به صورت دائم ازدواج کند، باید از همسرش اذن بگیرد، و اگر پس از اجرای عقد نیز اجازه دهد کفایت می کند.

(مسأله ۱۶۵۰) اگر کسی بخواهد با زن یهودی و یا با زن مسیحی ازدواج موقت انجام دهد، اجازه همسرش شرط نیست.

(مسأله ۱۶۵۱) ازدواج موقت با زن مجوسی، بیش از زن یهودی و مسیحی کراهت دارد، ولی ازدواج دائم با زن مجوسی خالی از اشکال نیست، و بنابر احتیاط واجب ترك آن لازم است.

(مسأله ۱۶۵۲) ارتداد از اسلام بر دو نوع است :

۱) ارتداد فطری

۲) ارتداد ملّی

(مسأله ۱۶۵۳) کسی که پدر و مادر و یا فقط پدرش مسلمان بوده و بر فطرت اسلام به دنیا آمده، اگر از آیین اسلام برگردد، او را مرتدّ فطری می نامند.

(مسأله ۱۶۵۴) کسی که کافر به دنیا آمده، پس از رسیدن به حدّ تکلیف مسلمان شده، اگر از اسلام برگردد، او را مرتدّ ملّی می نامند.

(مسأله ۱۶۵۵) اگر کسی با ارتداد فطری مرتدّ شود، حتماً باید زنش از او جدا شود و عدّه وفات نگه بدارد، چه زناشوئی انجام یافته باشد، و یا فقط عقد بسته باشد.

(مسأله ۱۶۵۶) در مرتدّ ملّی لزوم جدا شدن همسرش از او محلّ اشکال است، به ویژه بعد از مراسم زناشوئی. ولی باید از او کناره گیری کند و به او اجازه ندهد که از وی کاجوئی نماید.

(مسأله ۱۶۵۷) زنِ مرتدّ ملّی هنگامی که از شوهرش جدا شد عدّه طلاق نگه می دارد و بعد از سپری شدن ایام عدّه از او منقطع می شود. ولی اگر در اثنای عدّه شوهرش بمیرد، بنابر احتیاط واجب باید آن عدّه را رها کرده، عدّه وفات نگه بدارد.

(مسأله ۱۶۵۸) اگر زنی مرتدّ شود، چه ارتداد فطری یا ملّی، اگر به صورت کافر غیر کتابی درآید، حتماً باید شوهر مسلمانش از او جدا شود و عقدش باطل می شود. ولی اگر به صورت اهل کتاب درآید، در حباله نکاح شوهرش باقی می ماند، چه زناشوئی انجام یافته باشد یا نه.

(مسأله ۱۶۵۹) اگرچه ارتداد موجب بطلان عقد نکاح است، ولی موجب حرمت ابدی نمی شود و از نکاح مجدد مانع نمی شود، نه در مورد زن و نه در مورد مرد. پس اگر شخص مرتد در ارتداد خود باقی بماند، حکم دینی که برگزیده بر او جاری می شود، و اگر به اسلام بازگردد، می تواند با عقد جدید با همسر قبلی خود ازدواج نماید، خواه ارتداد فطری باشد یا ارتداد ملی.

(مسأله ۱۶۶۰) اگر دو زوج کافر همزمان مسلمان شوند، بر نکاح خود باقی می مانند.

(مسأله ۱۶۶۱) دو زوج کافر که عقد بسته بودند و مراسم زناشوئی در میان آنها حاصل نشده بود، اگر یکی از آنها مسلمان شود، عقدشان باطل می شود.

(مسأله ۱۶۶۲) دو زوج کافر که مراسم زناشوئی در میانشان انجام یافته اگر یکی از آنها مسلمان شود، منتظر می ماند، اگر آن یکی هم در مدت عده طلاق به آیین اسلام مشرف شود، بر نکاح خود باقی می ماند. ولی اگر تا پایان مدت عده مسلمان نشود، ازدواجشان باطل می شود.

(مسأله ۱۶۶۳) از فرض بالا استثنا می شود صورتی که مرد مسلمان شود و زن یهودی یا مسیحی باشد، در اینجا عقد نکاح باطل نمی شود، خواه زناشوئی انجام یافته باشد یا نه، خواه زن نیز در مدت عده طلاق اسلام بیاورد و یا بر کفر خود باقی بماند. (مسأله ۱۶۶۴) شایسته است که مرد مؤمن با زن مؤمنه ازدواج کند، و ازدواج کردن با زن سنی غیر مستضعف مکروه است.

(مسأله ۱۶۶۵) ازدواج زن با ایمان با مرد غیر مستضعف از اهل خلاف (غیر شیعه) کراهت بیشتری دارد.

(مسأله ۱۶۶۶) ازدواج کردن مرد یا زن شیعه با اهل خلاف، اگر ترس گمراه شدن در بین باشد، حرام است، ولی عقدشان باطل نیست.

(مسأله ۱۶۶۷) بنابر احتیاط واجب باید از ازدواج با مرد یا زن ناصبی پرهیز شود.

ازدواج موقت

(مسأله ۱۶۶۸) ازدواجی که تا وقت معینی بدون نیاز به طلاق انجام می‌گیرد و در سر وقت پایان می‌پذیرد، مُتعه و ازدواج موقت نامیده می‌شود.

(مسأله ۱۶۶۹) مشروعیت ازدواج موقت به اجماع همه فرق اسلامی ثابت شده، و به اجماع و اتفاق آرای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و شیعیان آنان، هرگز نسخ نشده است. چنانکه روایات فراوانی از طریق شیعیان و اهل سنت بر آن دلالت می‌کند.

(مسأله ۱۶۷۰) در ازدواج موقت همانند ازدواج دائم نیاز به ایجاب و قبول لفظی هست، و همین مقدار کافی است که زن بگوید: «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي إِلَى وَقْتٍ كَذَا بِمَهْرٍ قَدَرُهُ كَذَا» پس مرد بگوید: «قَبِلْتُ». و یا مرد بگوید: «أَتَزَوَّجُكِ إِلَى وَقْتٍ كَذَا بِمَهْرٍ قَدَرُهُ كَذَا» پس زن بگوید: «قَبِلْتُ». و یا هر عبارت دیگری که این معنی را ادا کند اگر چه به لفظ عربی نباشد.

(مسأله ۱۶۷۱) در ازدواج موقت حتماً باید مهر ذکر شود، پس اگر گفته نشود عقد باطل می‌شود.

(مسأله ۱۶۷۲) در ازدواج موقت باید ابتدا و انتهای مدت مشخص و مطرح شود، پس اگر صریحاً گفته نشود، چه از روی فراموشی باشد، یا از روی خجالت، و یا به تصوّر اینکه قصدشان کفایت می‌کند، ازدواج تبدیل به دائم می‌گردد.

(مسأله ۱۶۷۳) اگر در ازدواج موقت به جای تعیین مدت، به چند بار آمیزش بسنده کنند، مثلاً بگویند: يَكُ یا چند بار، بنابر احتیاط واجب لازم است که مدت را هبه کنند و عقد را تجدید نمایند.

(مسأله ۱۶۷۴) در ازدواج موقت حتماً باید ابتدا و انتهای مدت دقیقاً تعیین شود، پس اگر بگوید تا آمدن فلانی از مسافرت، و تاریخ آمدن او دقیقاً مشخص نباشد، عقد باطل است.

(مسأله ۱۶۷۵) در عقد موقت نیازی به طلاق نیست، بلکه به یکی از دو طریق زیر از یکدیگر جدا می‌شوند :

(۱) سپری شدن مدّت تعیین شده.

(۲) هبه کردن بقیه مدّت.

(مسأله ۱۶۷۶) ولیّ دو طفل صغیر می‌توانند آن‌ها را برای مدّت کوتاهی برای اهداف دیگری - از قبیل ایجاد حریمیت - به یکدیگر عقد کنند، اگرچه در آن مدّت قابل کajoئی نباشند. این عقد صحیح است به شرط اینکه مفسده‌ای در کار نباشد و سهل انگاری نسبت به حقّ صغیر به شمار نیاید.

عیبهایی که موجب فسخ می‌شود

(مسأله ۱۶۷۷) از آنجا که "نکاح" عقد لازم است بر خلاف دیگر عقود لازم، با پشیمانی و اقاله طرفین فسخ نمی‌شود. بلکه در عقد دائم باید برای جدایی طلاق و در عقد موقت یا با تمام شدن وقت معین و یا با بخشش باقی وقت از طرف مرد از یکدیگر جدا شوند.

(مسأله ۱۶۷۸) زن در چهار مورد اختیار فسخ دارد :

(۱) مرد دیوانه شود، خواه پیش از عقد دیوانه بوده و یا بعد از عقد دیوانه شود، اگرچه زناشوئی هم انجام شده باشد.

(۲) مرد قدرت نزدیکی نداشته باشد، به شرط اینکه حتی يك بار هم نزدیکی نکرده باشد و از نزدیکی با زنان دیگر نیز ناتوان باشد. چه از اوّل ناتوان بوده، یا بعدا ناتوان شده باشد.

(۳) مرد به هنگام عقد اخته باشد.

(۴) نسب مرد خلاف درآید.

(مسأله ۱۶۷۹) اگر زنی با مردی ازدواج کند و مرد، خود را از يك فامیل

خاصی معرفی کند، اگر معلوم شود که از آن فامیل نیست، زن حق فسخ دارد، چه پیش از مراسم عروسی کشف شود یا بعد از آن.

(مسأله ۱۶۸۰) مرد نیز در هشت مورد اختیار فسخ دارد:

۱) زن دیوانه باشد.

۲) زن مبتلا به جذام (خوره) باشد.

۳) زن مبتلا به برص (پیشی) باشد.

۴) زن عیبی داشته باشد که مانع نزدیکی و یا موجب سختی آن باشد، از قبیل پارگی محلّ، بودن گوشت، استخوان یا غده در محلّ، حتّی تنگ بودن بیش از حدّ که عیب شمرده شود.

۵) زن مبتلا به افضا باشد، یعنی نشیمنگاه او با مجرای حیض یکی شده باشد و دیواره از میان رفته باشد.

۶) زن نابینا باشد، اگرچه ظاهر چشم‌ها سالم به نظر برسد.

۷) زن لنگ باشد.

۸) زن مرتکب زنا باشد.

(مسأله ۱۶۸۱) این موارد هشتگانه منحصر در جایی موجب خیار فسخ می‌شوند که از قبل از عقد موجود باشند، پس اگر بعد از عقد پدید آیند موجب خیار فسخ نمی‌شوند، خواه پیش از عروسی باشد یا بعد از آن.

(مسأله ۱۶۸۲) اگر مرد پس از آگاهی از عیب زن، اقدام به نزدیکی کند، این عمل نشان رضایت است.

(مسأله ۱۶۸۳) اگر زن پس از آگاهی از عیب مرد، از او تمکین کند، آن نیز بنابر احتیاط واجب نشان رضایت می‌باشد.

(مسأله ۱۶۸۴) اگر با دختری به عنوان باکره ازدواج کند، بعدا معلوم شود که باکره نبوده، حق فسخ ندارد، بلکه اگر ثابت شود که از اله بکارت به وسیله نزدیکی

بوده، به مقدار تفاوت باکره و غیر باکره از مهریه کم می شود.

(مسأله ۱۶۸۵) اگر کسی با مرد بیماری ازدواج نمود و پیش از حصول نزدیکی آن مرد از دنیا رفت، عقد باطل است، مهریه و عده و ارثی ثابت نمی شود.

احکام مهریه

(مسأله ۱۶۸۶) هر چیزی که مالیت دارد و شرعا کسب کردن با آن جایز است، می توان آن را مهریه قرار داد، اگر چه بسیار اندک باشد، خواه جنس، منفعت، نقد یا در ذمه باشد. پس اگر دوختن لباس یا تعلیم قرآن را مهریه قرار دهند، مانعی ندارد. (مسأله ۱۶۸۷) چیزی که شرعا کسب کردن با آن جایز نیست، نمی توان آن را مهریه قرار داد، از قبیل: شراب، خوک، آلات قمار و امثال آنها.

(مسأله ۱۶۸۸) باید مهریه در عقد ملک زوجه قرار داده شود، پس اگر ملک شخص دیگری چون پدر، مادر یا برادر زوجه قرار بگیرد عقد باطل می شود. (مسأله ۱۶۸۹) اگر ولی شرط کند که مقداری از مهریه از آن او باشد، عقد باطل می شود. اما او می تواند شرط کند که علاوه بر مهریه چیزی به او داده شود، و زن می تواند که این شرط را ساقط کند.

(مسأله ۱۶۹۰) باید در نکاح مهریه ای در کار باشد، پس اگر ازدواج بر اساس نداشتن مهریه مبتنی شود، باطل می شود.

(مسأله ۱۶۹۱) اگر به هنگام اجرای عقد مهریه مطرح نشود، اگر ازدواج موقت باشد، عقد باطل می شود، ولی اگر عقد دائم باشد، باطل نمی شود، جز اینکه در صورت نزدیکی کردن مهرالمثل بر عهده اش می باشد.

(مسأله ۱۶۹۲) اگر در عقد مقدار مهریه تعیین نشود، بلکه به نظر یکی از زوجین موکول شود، اگر عقد موقت باشد، باطل می شود و اگر عقد دائم باشد عقد صحیح است. پس اگر به نظر شوهر موکول شود، او هر چه بگوید زن باید

بپذیرد، کم باشد یا زیاد. و اگر به نظر زن موکول شود، او نمی تواند از مهر السنّه تجاوز کند.

(مسأله ۱۶۹۳) به محض اجرای عقد، زن مالک مهریه می شود و حق دارد که همه آن را مطالبه کند، و اطلاق عقد ایجاب می کند که مهریه نقد باشد، خواه شوهر توانمند باشد یا تنگدست، و می تواند پیش از وصول کامل آن از تمکین دادن خودداری کند.

(مسأله ۱۶۹۴) اگر شوهر پیش از پرداخت مهریه نزدیکی کند، دیگر زن نمی تواند به خاطر گرفتن مهریه از تمکین دادن خودداری کند، و اگر این کار را انجام دهد ناشزه می شود. ولی اگر مطالبه کند بر شوهر واجب است که اگر قدرت دارد آن را پرداخت کند، همانند دیگر قرضه هایش.

(مسأله ۱۶۹۵) در ازدواج موقت اگر پیش از حصول نزدیکی، زمان تعیین شده سپری شود و یا یکی از طرفین بمیرد، چیزی از مهر کم نمی شود.

(مسأله ۱۶۹۶) اگر در ازدواج موقت پیش از نزدیکی مدّت را بذل کند، ساقط شدن نصف مهر محلّ اشکال است.

(مسأله ۱۶۹۷) اگر زن همه مهریه یا قسمتی از آن را به شوهرش ببخشد، آنگاه مرد پیش از نزدیکی او را طلاق دهد، یا پیش از نزدیکی یکی از آنها بمیرد، نصف مهر بر گردن زن است که به مرد پرداخت کند.

(مسأله ۱۶۹۸) اگر مردی زنی را مجبور به نزدیکی کند، باید مهر المثل به او بپردازد. ولی اگر با رضایت او با وی زنا کند، در این صورت مهریه ندارد.

(مسأله ۱۶۹۹) سنگینی مهریه مکروه است و در روایات پیشوایان علیّه آمده است که کم بودن مهریه نشان برکت زن و سنگینی آن علامت شوم بودن اوست. همچنین مکروه است که مهریه بیش از «مهر السنّه» باشد.

(مسأله ۱۷۰۰) مهر السنّه عبارت است از ۵۰۰ درهم و آن معادل ۵/ ۱۴۸۵ گرم تقریباً نقره می باشد.

حقوق زنا شویی

(مسأله ۱۷۰۱) از حقوق زن دائم این است که همسرش هر چهار شب، يك شب باید در نزد او بماند، خواه همسر دیگری داشته باشد یا نه. ولی در ازدواج موقت چنین حقی بر گردن همسر نیست.

(مسأله ۱۷۰۲) این حق در موردی است که شوهر در وطن باشد، پس اگر مسافرت برود و در نزد همسرش نباشد، مانعی ندارد، مگر اینکه به قدری مسافرت کند که عرفاً به معنای سهل انگاری در حق همسر و بر خلاف معاشرت نیکو باشد.

(مسأله ۱۷۰۳) کسی که بیش از يك همسر دارد، بنابر احتیاط واجب باید به هنگام بازگشت از سفر، از کسی شروع کند که به هنگام مسافرت نوبت او بوده است.

(مسأله ۱۷۰۴) کسی که سفر زیاد می رود، بنابر احتیاط واجب باید رضایت همسر یا همسرانش را جلب کند.

(مسأله ۱۷۰۵) زن می تواند به جهت خستگی و فرسودگی از حق شب خود چشم پوشی کند، یا به جهت فرار از کار ناخوشایندی چون طلاق از این حق خود بگذرد، یا برای جلب نظر شوهرش به چیزی چون اضافه کردن نفقه، اذن خروج از منزل و امثال آنها از این حقش بگذرد.

(مسأله ۱۷۰۶) از حقوق زن دائم بر عهده شوهر، خواه جوان باشد یا نه، حق نزدیکی هر چهار ماه یکبار از طریق متعارف، در حدّ اشباع غریزه جنسی بطور معمول می باشد.

(مسأله ۱۷۰۷) بنابر احتیاط واجب در ازدواج موقت نیز این حق جاری است، مگر اینکه بنای عقد بر عدم کماجوتی باشد.

(مسأله ۱۷۰۸) اگر مردی به جهت خشم، به مدّت چهار ماه با همسرش آمیزش نکند، زن می تواند نزد حاکم شرع شکایت کند، و حاکم شرع او را به

نزدیکی کردن و یا طلاق دادن و ادار می‌کند. ولی اگر این کار به جهت ناتوانی، مسافرت و امثال آنها باشد، زن حق شکایت ندارد.

(مسأله ۱۷۰۹) زن باید در برابر همه کاجوئیهای شوهر تسلیم شود، به جز نزدیکی از دبر، که می‌تواند آن را نپذیرد. و باید موجبات تنفر را از بین ببرد و با اقسام خوشبو کننده‌ها و آرایشیهایی که شوهرش برایش فراهم می‌کند، خود را بیاراید، و زمینه را برای خواسته‌های همسرش فراهم نماید.

(مسأله ۱۷۱۰) بیرون رفتن زن از خانه شوهرش بدون اذن او (یا رضایت او جایز نیست، مگر اینکه برای درمان و امثال آن ناگزیر شود، که اگر ترك كند به ضرر می‌افتد، و یا برای ادای واجب، مانند حج واجب باشد. (مسأله ۱۷۱۱) اگر شوهری همسرش را از خانه بیرون کند و او در منزل دیگری مستقر شود، ظاهر این است که بیرون رفتنش از آن منزل بدون اذن شوهر مانعی ندارد.

(مسأله ۱۷۱۲) اگر همسری ناشزه شود و حقوق شوهرش را ادا نکند، شوهر می‌تواند او را موعظه کند، اگر موعظه سود نبخشد، در رختخواب به او پشت کند، اگر آنها مؤثر نباشد، می‌تواند در حدی که خونی نشود و استخوانش نشکند، او را تأدیب کند.

(مسأله ۱۷۱۳) اگر مرد حقوق همسرش را ادا نکند، زن نمی‌تواند ناشزه شود و از حقوق شوهرش امتناع کند، بلکه او می‌تواند یکی از دو راه را در پیش بگیرد: ۱) شکایت به نزد حاکم شرع ببرد، تا او را به ادای حق همسرش و ادار کند، و اگر خودداری کند او را تعزیر نماید، و در صورت مطالبه طلاق از سوی زن، او را و ادار به طلاق کند، و اگر امتناع کند خودش طلاق دهد.

۲) از برخی از حقوق خود چشم پوشی کند، مثلاً از حق شب خود بگذرد، تا به این وسیله از بحرانی شدن اوضاع جلوگیری کند، تا به طلاق منجر نشود.

(مسأله ۱۷۱۴) با توجه به اینکه خداوند قیومیت و سرپرستی خانواده را

بر عهده شوهر قرار داده، انتظار می‌رود که با عقل و درایت و مطابق حکمت و کیاست، با وسعت قلب و سعه صدر، در حلّ مشکلات تلاش کند، در برابر بحرانها و تشویشها شکیبائی پیشه کند، از لغزشها و خطاها چشم پوشی نماید، از خشم و غضب، حرص و آز، و از هر گونه لجاجت و پافشاری جدّا پرهیز کند. با استمداد از خداوند متّان از دامهای شیطان خود را رها سازد.

(مسأله ۱۷۱۵) شایسته است زن نیز جایگاه خود را بشناسد، مسئولیت سنگین خود را به بهترین وجهی ایفا کند، فراموش نکند که جهاد او شوهرداری نیکو، تلاش برای جلب خوشنودی همسر، همراهی و همگامی و همسوئی با شوهر است، و حق شوهر بر گردن او بیش از حقوق هر فرد دیگری است.

از رسول اکرم ﷺ روایت شده که فرمود :

« اگر قرار بود دستور بدهم که کسی برای کسی سجده کند، به زن دستور می‌دادم که بر همسرش سجده کند. ».

(مسأله ۱۷۱۶) دستورات خداوند متّان برای هر يك از زن و شوهر، و قرار دادن آنها در جایگاه شایسته خود، و آموزش دادنشان با تعالیم عالیه الهی، همه‌اش برای حفظ کانون خانواده و فراهم کردن عوامل خوشبختی افراد خانواده، و بر حذر داشتن آنها از گرفتار شدن در دامهای شیطان و نیرنگهای نفس اغواگر می‌باشد. از این رهگذر بر هر زن و شوهر با ایمان واجب است که به هنگام شعله‌ور شدن آتش غضب، عنان عقل و بردباری را از دست ندهند و از تصمیم‌گیری‌های شتاب زده پرهیز کنند، تا خدای ناکرده با پیامدهای ناپسند و فاجعه‌های جبران‌ناپذیر مواجه نگردند.

احکام اولاد

(مسأله ۱۷۱۷) فرزند به صاحب نطفه‌ای که نطفه‌اش از او منعقد شده ملحق می‌شود. خواه این انعقاد نطفه به وسیله آمیزش جنسی صورت بگیرد، یا مثلاً منی مرد سرازیر شود و به سوی رحم همسرش جذب شود، یا به وسیله دستگاهی به رحم همسرش هدایت شود، و یا اسپرم مرد در بیرون با تخمک زن تلقیح شود، آنگاه در رحم او قرار داده شود.

(مسأله ۱۷۱۸) در تمام فرضهای یاد شده همه آثار فرزندى و پدر و مادری بار می‌شود، از قبیل حرمت ازدواج، جواز نگاه، لزوم نفقه و ثبوت ارث و امثال آنها.

(مسأله ۱۷۱۹) اگر این رابطه و آمیزش به صورت نامشروع رخ دهد، از یکدیگر ارث نمی‌برند، ولی سقوط نفقه محل اشکال است

(مسأله ۱۷۲۰) اگر یکی از طرفین قصد زنا کرده، ولی امر بر دیگری مشتبه شده، در میان کودک و فردی که به اشتباه افتاده ارث برقرار می‌شود، ولی بین کودک و فرد زناکار ارثی صورت نمی‌پذیرد.

(مسأله ۱۷۲۱) اگر پس از انعقاد نطفه کودک از راه نامشروع، آن زن و مرد با یکدیگر ازدواج کنند، حکم زنا از بین نمی‌رود و بین کودک و آنها حکم ارث جاری نمی‌شود.

(مسأله ۱۷۲۲) اگر زن شوهردار حامله شود و معلوم باشد که بچه از اسپرم شوهرش پدید آمده مشکلی پیش نمی‌آید، ولی اگر معلوم نباشد، در ازدواج دائم و موقت، به سه شرط بچه به شوهر آن زن ملحق می‌شود: ۱) رابطه زناشوئی در میان آنها واقع شده باشد، یا حداقل کاری انجام شده باشد که امکان انعقاد نطفه از اسپرم او محقق شده باشد، از قبیل سرازیر شدن منی مرد روی فرج زن.

۲) حداقل از رابطه زناشوئی آنها شش ماه گذشته باشد. پس اگر کودکی در

کمتر از شش ماه متولد شود و زنده بماند، به او ملحق نمی‌شود.

(۳) از تاریخ رابطه زناشوئی آنها بیش از يك سال نگذرد، و گر نه آن كودك به او ملحق نمی‌شود.

(مسأله ۱۷۲۳) اگر زن شوهر دار و یا در حال عدّه رجعی، زنا کند و صاحب فرزند شود، كودك به شوهر آن زن ملحق می‌شود، مگر اینکه معلوم باشد که به فرد زناکار مربوط است.

(مسأله ۱۷۲۴) فرزند خواندگی هیچ اثر شرعی ندارد، بچه به آن زن و مرد محرم نمی‌شود، نفقه‌اش بر آنها واجب نمی‌شود، ازدواج کردنش با آنها حرام نمی‌باشد و از آنها ارث نمی‌برد و هیچ اثر شرعی دیگری ندارد.

(مسأله ۱۷۲۵) ثبت کردن نام كودكان بی سرپرست در شناسنامه افراد خیر کار بدی نیست، به ویژه اگر حل مشکل قانونی منحصر به آن باشد، ولی باید به شدّت مراقبت شود که موجب اشتباه در نسب نشود و آثار خلاف شرع بر آن مترتب نشود، از قبیل ارث و معاشرت محرم گونه و امثال آن، که در این صورت حرام می‌باشد.

(مسأله ۱۷۲۶) به هنگام زایمان حرام است که مرد نامحرم متصدی امور زائو باشد، به ویژه اگر ایجاب کند که به عورتش نگاه کند، مگر در مقام ضرورت، که آنجا هم باید به حدّ ضرورت بسنده شود.

(مسأله ۱۷۲۷) مستحب است در گوش راست تازه مولود اذان و در گوش چپش اقامه گفته شود و کاشش را با آب فرات، تربت امام حسین علیه السلام، خرما و عسل بردارند.

(مسأله ۱۷۲۸) مستحب است که نوزاد را تا هفت روز «محمد» بخوانند، و پس از روز هفتم می‌توانند نام او را عوض کنند.

(مسأله ۱۷۲۹) از حقوق فرزند بر پدر آن است که برای او نام نیکو انتخاب کند، مانند: عبدالله، عبدالرحیم، و امثال آنها.

- (مسأله ۱۷۳۰) برترین نامها، نام پیامبران و افضل آنها « محمد » می باشد.
- (مسأله ۱۷۳۱) مستحب است که پسر بچه را در روز هفتم ختنه کنند و تأخیر انداختن آن از روز هفتم مکروه است.
- (مسأله ۱۷۳۲) کسی که ختنه نشده به حد بلوغ برسد، بر خودش واجب است ختنه کند .
- (مسأله ۱۷۳۳) برای کودک مستحب مؤکد است که در روز هفتم عقیقه ذبح شود، و اگر در روز هفتم نشد بعدها انجام شود. و اگر کسی به حد تکلیف رسید و نمی داند که برای او عقیقه ذبح شده یا نه ؟ مستحب است که برای خودش عقیقه ذبح کند.
- (مسأله ۱۷۳۴) از برخی روایات استفاده می شود که مستحب است انسان برای خودش عقیقه ذبح کند، اگرچه بداند که در کودکی برایش عقیقه ذبح شده است.
- (مسأله ۱۷۳۵) عقیقه ممکن است گوسفند، گاو یا شتر باشد، و بهتر است که قوچ باشد، به خصوص برای پسر بچه، و هر چه چاق تر باشد بهتر است.^(۱)
- (مسأله ۱۷۳۶) بهترین دایه برای بچه شیرخوار مادر اوست، امیر المؤمنان علیه السلام می فرماید : « هیچ شیری برای بچه شیرخوار، از شیر مادر پر برکت تر نمی باشد ».
- (مسأله ۱۷۳۷) مادر را نمی توان برای شیر دادن مجبور کرد، و می تواند که برای آن مطالبه اجرت نماید. پس اگر بچه مال دارد، از مال خودش، اگر ندارد از مال پدرش، اگر او نیز مال ندارد، از مال کسی که نفقه کودک بر عهده اوست، اجرت شیر پرداخت می شود.
- (مسأله ۱۷۳۸) شیر دادن کامل از نظر شرع مقدّس دو سال است و بیش تر از آن مانعی ندارد و حداقل آن ۲۱ ماه است، و کمتر از آن جایز ولی مکروه می باشد.
- (مسأله ۱۷۳۹) حق نگهداری و سرپرستی کودک فقط در مدّت شیرخوارگی (۱) عقیقه دارای شرایطی است که برای اطلاع از آن به مفاتیح الجنان رجوع شود.

با مادر است، و لذا هنگامی که از شیر گرفته شد، حق او ساقط می شود، اگرچه هنوز دو سالش تمام نشده باشد. آنگاه پدر هر گونه صلاح بداند، نگهداری اش را به عهده می گیرد.

(مسأله ۱۷۴۰) حق سرپرستی و نگهداری مادر، در دوران شیرخوارگی کودک، در مواردی ساقط می شود :

- ۱) برای شیردهی بیش از دیگر دایه ها اجرت طلب کند.
 - ۲) در اثر بیماری، دیوانگی و امثال آن از قابلیت سرپرستی بیفتد.
 - ۳) پس از جدایی از پدر کودک، ازدواج کند.
- (مسأله ۱۷۴۱) اگر ولایت پدر در اثر مرگ یا دیوانگی ساقط شود، تا هنگامی که پدر بهبودی نیافته، حق نگهداری بچه با مادر می باشد، اگرچه شوهر کرده باشد. و در این صورت پدر بزرگ بچه و یا وصی پدر نمی تواند کودک را از او پس بگیرد.
- (مسأله ۱۷۴۲) اگر بچه ای پدر و مادرش را از دست بدهد هیچ کس حق نگهداری او را ندارد، بلکه به ولی مربوط می شود، او هر چه صلاح بداند انجام می دهد.
- (مسأله ۱۷۴۳) بچه عاقل و رشید، هنگامی که به سن تکلیف رسید، پدر، مادر و شخص دیگری بر او ولایت ندارد، اگر بخواهد همراه پدر، مادر یا غیر آنها زندگی کند، خودش تصمیم می گیرد، و می تواند مستقل زندگی کند .

احکام نفقه

نفقه های مهم عبارتند از: نفقه همسر و نفقه خویشان .

اول : احکام نفقه همسر

(مسأله ۱۷۴۴) همسر دائمی نفقه اش بر شوهر واجب است، اگرچه کنیز و یا ذمی (اهل کتاب) باشد.

(مسأله ۱۷۴۵) همسر موقت ، نفقه ندارد، مگر اینکه در ضمن عقد شرط

کرده باشند. که در این صورت به سبب شرط واجب خواهد شد.

(مسأله ۱۷۴۶) زنی که ناشزه شود، نفقه ندارد، اگرچه همسر دائمی باشد. و ناشزه بودن زن به وسیله یکی از دو کار حاصل می شود:

۱) همسرش را از حقوق همسری محروم کند، یعنی به جز نزدیکی از دبر از هر گونه کاجوئی که شوهر اراده کند، خودداری نماید.

(مسأله ۱۷۴۷) شوهر هرگونه زینت و آرایش از همسرش بخواهد باید خود را با آن آرایش دهد، و هرگونه وسیله تنفر انگیزی را، زن باید از میان بردارد.

۲) بیرون رفتن از خانه شوهر، بدون اجازه او.

(مسأله ۱۷۴۸) اگر زن برای يك کار ضروری مانند مراجعه به دکتر ناگزیر شود که از خانه بیرون برود نفقه اش ساقط نمی شود.

(مسأله ۱۷۴۹) آنچه در این زمان متعارف شده که زن پس از عقد بستن تا هنگام زفاف در خانه پدر و مادر بماند، این نیز از مواردی است که رضایت شوهر بر ماندن او بر مبنای نفقه نداشتن می باشد.

(مسأله ۱۷۵۰) زن تا هنگامی که در عده طلاق رجعی است، نفقه اش بر عهده شوهرش می باشد.

(مسأله ۱۷۵۱) زنی که بدون طلاق در حال عده باشد، مانند ازدواج موقت، نفقه ندارد.

(مسأله ۱۷۵۲) از نفقه های واجب که بر عهده شوهر است، عبارت است از خوردنی، پوشیدنی، نوشیدنی و محل سکونت، با فرش متعارف.

(مسأله ۱۷۵۳) هزینه آرایش و نظافت و امثال آن، اگر شوهر آن را مطالبه کند، بر عهده اش می باشد، ولی اگر مطالبه نکند، برایش واجب نیست.

دوم: احکام نفقه خویشاوندان

(مسأله ۱۷۵۴) نفقه فرزندان، نوادگان، پدر و مادر، بنابر احتیاط واجب

پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها نیز بر انسان واجب است، ولی نفقه دیگر خویشاوندان بر او واجب نیست، اگرچه مستحب است.

(مسئله ۱۷۵۵) نفقه پدر و مادر و فرزندان به دو شرط واجب می‌باشد :

۱) توان مالی، اگرچه به وسیله کار و تلاش و یا قرض گرفتن با قدرت پرداخت از مال موجود باشد.

(مسئله ۱۷۵۶) برای تأمین نفقه پدر و مادر و فرزندان مجبور به قرض کردن، بدون توان پرداخت، و یا پذیرش صدقه و حقوق واجبه نیست.

۲) فقر و نیاز آنها، بلکه بنابر احتیاط واجب اگرچه توان استفاده از صدقات و حقوق و مانند آنها داشته باشند .

(مسئله ۱۷۵۷) نفقه واجب فرزندان و پدر و مادر مربوط به خوراك، پوشاك، مسكن، درمان و امثال آن می‌باشد، اما پرداخت قرضهای آنها و هزینه ازدواجشان بر او واجب نیست.

(مسئله ۱۷۵۸) اگر پدر توان مالی دارد نفقه فرزندان را باید بپردازد، و با وجود پدر توانمند، نفقه فرزندان بر مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ واجب نیست.

(مسئله ۱۷۵۹) توسعه دادن بر اعضای خانواده مستحب است، چنانکه در روایات صحیحیه از پیشوایان معصوم علیهم السلام بر آن تأکید شده است. ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود :

« خداوند متعال در میان شما از کسی خوشنودتر است که او بیش از دیگران بر عائله‌اش توسعه فراهم کند ».

در این رابطه مسعده نیز از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود :

« عائله هر کسی اسیران او می‌باشند، پس اگر خداوند به کسی نعمتی عنایت فرموده باشد، بر اسیران خود توسعه دهد، اگر نکند انتظار می‌رود که آن نعمت از دست او گرفته شود ».

طلاق

« طلاق » راهی است که خداوند منّان از روی رحمت بر مردم و برای حل مشکل آنان، گشوده است، ولی هرگز آن را دوست ندارد و موجب خشم و نفرت اوست. زیرا به وسیله طلاق رشته کانون زندگی از هم می گسلد و شالوده بنیان خانوادگی فرو می ریزد.

تأسیس بنیان زناشویی در نزد پروردگار محبوب ترین بنیادها می باشد، چنانکه رسول اکرم ﷺ می فرماید :

« چیزی در نزد پروردگار محبوب تر از خانه ای نیست که به وسیله ازدواج آباد می گردد، و چیزی در نزد او مبغوض تر از خانه ای نیست که شالوده اش به وسیله جدائی ویران شود ».

رئیس مذهب، امام جعفر صادق علیه السلام در این رابطه فرمود :

« در میان آنچه خداوند حلال فرموده، چیزی در نزد خدا مبغوض تر از طلاق وجود ندارد ».

برای دوستان اهل بیت علیهم السلام شایسته است تا می توانند با صبر و شکیبایی، با عقل و درایت، با حلّ مشکلات و تلاش بر کاستن آنها، از بروز طلاق جلوگیری کنند و از سقوط در منجلاب بدبختی پرهیز نمایند، مگر در مواردی که ادامه زندگانی مشترك غیر ممکن شود و موجب تجاوز به مرزهای پروردگار و تعدی به حقوق همدیگر شود، و کانون صفا و صمیمیت مبدل به يك زندگی جهنمی و

سقوط در مشکلات پیچیده و لاینحل گردد.

اینجاست که به ناچار به منفورترین راهها پناه برده، به وسیله طلاق از زندگی با اعمال شاقه خود را رهایی می‌بخشد، چنانکه خداوند متعال فرموده است :

«وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ»^(۱)

«اگر از یکدیگر جدا شوند، خداوند هر يك از آنها را از رحمت گسترده‌اش بی‌نیاز می‌سازد».

و پیامبر اکرم ﷺ فرمود :

« پنج طایفه است که دعای آنها مستجاب نمی‌شود، یکی از آنها مردی است که طلاق همسرش در دست او قرار گرفته، همسرش او را می‌آزارد و او توان آن را دارد که مهریه‌اش را بپردازد و خود را رها سازد... ».

حقیقت طلاق، وصیغه آن

(مسأله ۱۷۶۰) طلاق یکی از ایقاعات^(۲) است که موجب جدا شدن پس از ازدواج دائم می‌شود.

(مسأله ۱۷۶۱) طلاق در دست شوهر است و به قبول نیاز نیست، بلکه با اجرای صیغه طلاق از سوی شوهر، طلاق واقع می‌شود.

(مسأله ۱۷۶۲) شوهر هر وقت بخواهد می‌تواند همسرش را طلاق دهد اگرچه کاملاً با او سازگار باشد، ولی به شدت مکروه است.

(مسأله ۱۷۶۳) در چند مورد حق طلاق به غیر شوهر با شرایطی داده می‌شود :

۱) شوهر از پرداخت هزینه زندگانی همسرش (نفقه) امتناع بورزد.

۲) شوهر با همسرشظهار کند .

(۱) سوره نساء ۴، آیه ۱۳۰.

(۲) ایقاع: عقد يك طرفه است که نیاز به قبول طرف مقابل ندارد.

۳) شوهر ناپدید شود، ثروتی هم نداشته باشد و ولی او نیز نفقه همسرش را پرداخت نکند، در این صورت زن می‌تواند شکایت به نزد حاکم شرع ببرد. حاکم شرع در مناطقی که رفته و در منطقه‌ای که در آن گم شده، از او جستجو می‌کند، اگر چهار سال از مفقود شدن او بگذرد و خبری از او دریافت نشود، به ولّیش دستور می‌دهد که همسرش را طلاق دهد، اگر ولی امتناع بورزد و یا آن شخص ولی نداشته باشد، حاکم شرع شخصا او را طلاق می‌دهد.

۴) اگر شوهر دیوانه یا ناقص العقل باشد و ضرورت ایجاب کند، ولی او می‌تواند همسرش را طلاق دهد.

(مسأله ۱۷۶۴) کسی که اختیار طلاق در دست اوست، می‌تواند به کسی اجازه دهد، یا کسی را وکیل کند که صیغه طلاق را از طرف او اجرا کنند، اگرچه خودش نیز همراه آنها در مجلس طلاق حضور پیدا کند.

(مسأله ۱۷۶۵) در صیغه طلاق باید واژه « طَالِقٌ » را به کار ببرد، مثلاً بگوید: « فُلَانَةُ طَالِقٌ »، « أَنْتِ طَالِقٌ » یا « زَوْجَتِي طَالِقٌ ».

پس اگر بگوید: « طَلَّقْتُكَ »، « أَنْتِ مُطَلَّقةٌ »، « أَنْتِ بَائِنَةٌ » یا « أَنْتِ حَرَامٌ » با هیچکدام از اینها و امثال اینها طلاق محقق نمی‌شود.

(مسأله ۱۷۶۶) اگر کسی زنش را سه طلاقه یا دو طلاقه کند، بدون تردید، دو طلاق و سه طلاق واقع نمی‌شود، بلکه واقع شدن يك بار نیز مورد اشکال است.

(مسأله ۱۷۶۷) صیغه طلاق جز به عربی واقع نمی‌شود، مگر هنگامی که طلاق دهنده به غیر عربی قادر نباشد، پس می‌تواند به زبان دیگری طلاق دهد، و لازم نیست که وکیل بگیرد.

شرایط طلاق

(مسأله ۱۷۶۸) شرایط طلاق عبارتند از :

- ۱) بلوغ، پس طلاق كودك صحيح نیست.
- ۲) عقل، پس طلاق دیوانه صحيح نیست.
- ۳) رشد، پس طلاق سفیه و ناقص العقل صحيح نیست.
- ۴) اختیار، پس اگر کسی را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد، این طلاق باطل است، اگرچه بعداً به آن راضی شود.
- (مسأله ۱۷۶۹) کسی که از روی اکراه، مثلاً برای مدارا کردن با پدر و مادر و یا همسر دیگر، زنش را طلاق دهد، این طلاق باطل است. ولی اگر برای پرهیز از مشکلات دیگر با رضایت قلبی طلاق دهد، طلاقش صحيح است.
- ۵) صیغه طلاق را به قصد انشاء بخواند، پس اگر آن را از روی شوخی، اشتباهی، یا بدون قصد بر زبان جاری کند، طلاق حاصل نمی شود.
- ۶) به صورت قطعی باشد نه تعلیقی، پس اگر بگوید: «اگر من با فلانی ازدواج کنم پس او مطلقه باشد» یا بگوید: «اگر همسر من از خانه بیرون برود مطلقه باشد» چنین طلاقی باطل است.
- (مسأله ۱۷۷۰) در طلاق خلع و مبارات، اگر به چیزی معلق کند که از شرایط صحت طلاق است، طلاق محقق می شود.
- ۷) زن مورد طلاق ولو به صورت اجمالی مشخص باشد، مثلاً بگوید «بزرگترین همسر من مطلقه است» ولی اگر مشخص نباشد، مثلاً بگوید «یکی از همسرانم مطلقه باشد» طلاق واقع نمی شود.
- ۸) زن در حال پاکی باشد و پس از پاک شدن رابطه زناشوئی واقع نشده باشد، و در حال حیض و نفاس طلاق واقع نمی شود، و اگر رابطه زناشوئی واقع شده باشد، طلاق محقق نمی شود.

(مسأله ۱۷۷۱) گاهی در ایام عادت زن برای مدت کوتاهی پاك می شود، سپس دوباره رگل می شود، در آن فاصله اگر چه زن محکوم به طهارت است، ولی در آن حال باز هم طلاقش جایز نیست.

(مسأله ۱۷۷۲) کسی که یقین به پاکی دارد، اگر شك کند که رگل شده یا نه؟، بنا را بر پاکی می گذارد، و کسی که یقین به حیض دارد، اگر شك کند که پاك شده یا نه؟ بنا را ظاهراً بر حیض می گذارد، ولی اگر بعداً خلاف آن کشف شود، حکم تابع واقع است.

(مسأله ۱۷۷۳) اگر زن بگوید که من رگل هستم، پذیرفته می شود، و اگر بگوید که پاك شده ام، پذیرفته می شود.

(مسأله ۱۷۷۴) اگر زنی بگوید که من پاك شده ام، پس او را طلاق بدهد، سپس بگوید که من دروغ گفته بودم، این ادعا از او پذیرفته نمی شود. و به صحت طلاق حکم می شود، مگر اینکه یقین پیدا شود یا بیینه اقامه شود که ادعایش راست بوده است.

(مسأله ۱۷۷۵) زنی که در سن حیض دیدن است، ولی حیض نمی بیند، او را «مسترا به» می گویند، زن مسترا به ای را که با او نزدیکی صورت گرفته، پس از سپری شدن سه ماه قمری از تاریخ آخرین رابطه زناشویی، می تواند طلاق دهد.

(مسأله ۱۷۷۶) آغاز سن حیض در زنها، کامل شدن نه سال قمری، و پایان سن حیض در زنان قریشی کامل شدن ۶۰ سال و در غیر قریشی کامل شدن ۵۰ سال قمری می باشد.

(مسأله ۱۷۷۷) شرط هشتم از شرایط صحت طلاق در چند مورد ساقط می شود:

- ۱) زن در سن حیض نباشد.
- ۲) رابطه زناشویی حاصل نشده باشد. در این صورت طلاق دادن او حتی در حال حیض صحیح می باشد.

(۳) زن حامله باشد، اگر چه آثار حاملگی ظاهر نباشد.

(مسئله ۱۷۷۸- اگر کسی زنش را در حال حیض طلاق دهد، یا در حال پاکی رابطه زناشویی حاصل شده باشد طلاق دهد، بعدا معلوم شود که حامله بوده است، کشف می شود که طلاق صحیح بوده است.

(۹) دو شاهد عادل^(۱)، یعنی دو مرد عادل صیغه طلاق را بشنوند و در مورد گنگ و امثال آن نوشتن و یا اشاره کردنش را ببینند.

(مسئله ۱۷۷۹- لازم نیست که دو شاهد، مرد طلاق دهنده و یا زن طلاق داده شده را بشناسند، بلکه مشخص بودن آنها در واقع کفایت می کند.

(مسئله ۱۷۸۰) در شهود شرط نیست که آنها را برای استماع صیغه طلاق فرا خوانده باشند، پس اگر به صورت تصادفی هم در مجلس اجرای صیغه طلاق حضور پیدا کنند و آن را استماع کنند، کفایت می کند.

(مسئله ۱۷۸۱) حتما باید دو شاهد عادل شهادت بدهند که در مجلس اجرای صیغه طلاق حضور داشته اند. پس اگر شهادت بدهند که مرد در نزد آنها اعتراف کرده که طلاق داده است، کفایت نمی کند. پس اگر طلاق را بدون حضور دو شاهد عادل، اجرا کرده باشد، باید يك بار دیگر در حضور دو شاهد عادل، با رعایت دیگر شرایط آن، تکرار نماید.

(مسئله ۱۷۸۲) حضور زنی که طلاق داده می شود در مجلس طلاق، حتی اطلاع او از وقوع طلاق شرط نیست، چه رسد به رضایت و اجازه او.
(مسئله ۱۷۸۳) طلاق با علم و گواهی دو شاهد عادل و اتفاق نظر طرفین و اعتراف شوهر، وکیل یا ولی او ثابت می شود.

(مسئله ۱۷۸۴) اگر شوهر، یا وکیل و یا ولی او بگوید که در فلان تاریخ من صیغه طلاق را اجرا کرده ام، سخن او پذیرفته می شود، اگر چه بیش از مدت عده از آن تاریخ گذشته باشد.

(۱) در احکام نماز جماعت معنای عدالت و راه به دست آوردن آن بیان گردید.

(مسأله ۱۷۸۵) ازدواج کردن با زنان مطلقه اهل خلاف، پس از ایّام عده‌شان مانعی ندارد.

(مسأله ۱۷۸۶) يك فرد مؤمن (شیعه) زنی را که قبلاً طلاق داده، می‌تواند با او ازدواج کند، خواه آن زن شیعه باشد یا سنی.

(مسأله ۱۷۸۷) اگر يك نفر از اهل خلاف زنش را با شرایط معتبر در نزد خود طلاق بدهد، و آن زن پس از سپری شدن عده، شوهر کند، اگر بعداً آن مرد به مذهب حق (شیعه) بگردد، راهی برای بازگشت به آن زن ندارد.

(مسأله ۱۷۸۸) اگر يك نفر از اهل خلاف زنش را طلاق دهد و پیش از آن که آن زن شوهر کند، به مذهب شیعه بگردد، طلاقش نافذ نیست و آن زن در حباله نکاح او باقی است.

(مسأله ۱۷۸۹) اگر يك نفر شیعه زنش را مطابق شرایط اهل خلاف طلاق بدهد، این طلاق نافذ نیست و او را بر صحت آن نمی‌توان وادار نمود.

احکام طلاق

(مسأله ۱۷۹۰) هر طلاقی که شرایط یادشده را دارا نباشد، چنین طلاقی باطل و بدعت می‌باشد.

(مسأله ۱۷۹۱) طلاق صحیح بر دو قسم است :

(۱) باین

(۲) رجعی

(مسأله ۱۷۹۲) طلاق باین به طلاقی گفته می‌شود که مرد حق بازگشت نداشته باشد، خواه زن عده داشته باشد یا نه.

(مسأله ۱۷۹۳) طلاق باین بر چند قسم است :

(۱) طلاق دختر بچه‌ای که نه سالش کامل نشده است.

۲) طلاق زنی که به سن یائسگی رسیده، یعنی اگر قرشی باشد، ۶۰ سال و اگر غیر قرشی باشد، ۵۰ سالش کامل شده باشد.

۳) طلاق زنی که رابطه زناشویی مطلقاً (از پس و پیش) واقع نشده باشد.

۴) طلاق خلعی و مبارات، به تفصیل که خواهد آمد.

۵) طلاق سوم در بانوان و طلاق دوم در کنیزان، به تفصیلی که بیان خواهد شد.

(مسئله ۱۷۹۴) طلاق رجعی، به طلاق گفته می شود که در آن تا هنگامی که زن در حال عده است، مرد حق بازگشت داشته باشد.

(مسئله ۱۷۹۵) اگر کسی زنش را طلاق دهد، و سپس رجوع کند و دوباره

طلاق دهد، مانعی ندارد، اگرچه در بین رابطه زناشویی واقع نشود.

(مسئله ۱۷۹۶) دو طلاق در يك پاکی مانعی ندارد، اگرچه بهتر آن است که

پس از بازگشت منتظر شود تا زن رگل شود و طلاق دوم را پس از پاك شدن اجرا کند. و بهتر از آن اینست که پس از بازگشت با او رابطه زناشویی برقرار کند، سپس منتظر شود که رگل شود و طلاق دوم را پس از پاك شدنش اجرا نماید. همچنین است طلاق سوم.

(مسئله ۱۷۹۷) مردی که زنش را سه بار طلاق دهد، دیگر نمی تواند به او

برگردد، مگر هنگامی که مرد دیگری با او ازدواج کند، پس اگر طلاقش بدهد، وعده او سپری شود، بر شوهر نخستین حلال می شود.

(مسئله ۱۷۹۸) در مسئله فوق، فرق نمی کند که پس از طلاق اول و دوم در

عده رجوع کرده باشد، یا پس از انقضای عده با عقد جدید ازدواج نموده باشد.

(مسئله ۱۷۹۹) مرد دومی که مُحَلَّل واقع می شود، یعنی زن سه طلاقه را بر

شوهر قبلی حلال می کند، با سه شرط او را بر شوهر اولش حلال می کند:

۱) با ازدواج دائم او را به همسری خود در آورد.

۲) بالغ باشد، و بنابر احتیاط واجب اخته نباشد.

۳) با او رابطه زناشوئی پیدا کند و بنابر احتیاط واجب لازم است که از راه قُبُل باشد، ولی خروج منی شرط نیست.

(مسأله ۱۸۰۰) به طوری که مُحَلِّل اثر سه طلاق را از بین می برد و زن سه طلاقه را بر شوهرش حلال می کند، اثر يك طلاق و دو طلاق را نیز از بین می برد، پس اگر مردی زنش را يك بار یا دو بار طلاق داده باشد و او با مرد دیگری ازدواج کند و از او جدا شود، بر شوهر نخستین حلال می شود و تا هنگامی که پس از مُحَلِّل، سه بار طلاقش ندهد، بر او حرام نمی شود.

(مسأله ۱۸۰۱) اگر کسی زنش را سه بار طلاق دهد، و او با مرد دیگری ازدواج کرد و از او جدا شد، اگر شوهر نخستین بار دیگر او را بگیرد و سه بار طلاق رجعی بدهد، باز هم احتیاج به مُحَلِّل پیدا می کند.

پس اگر با مرد دیگری ازدواج کند و از او جدا شود و با شوهر نخستین ازدواج کند، اگر سه بار دیگر او را طلاق دهد، پس از طلاق نهم بر او حرام ابدی می شود، و با هیچ راه دیگری بر او حلال نمی شود.

(مسأله ۱۸۰۲) اگر مرد در ایّام عدّه طلاق رجعی کاری انجام بدهد که از آن بازگشت فهمیده شود، کفایت می کند، مثل اینکه او را ببوسد و یا به نیت بازگشت به او دست بزند یا با او رابطه زناشوئی برقرار کند برای بازگشت کفایت می کند و نیازی به عقد جدید ندارد. ولی اگر این کارها را بدون قصد بازگشت انجام دهد، بازگشت حاصل نمی شود، مگر در مورد رابطه زناشوئی که در مسأله بعدی بیان می شود.

(مسأله ۱۸۰۳) اگر انسان در ایّام عدّه با زنی که او را طلاق رجعی داده، همبستر شود، در اینجا چند صورت است :

۱) اگر این کار از روی اراده و اختیار، با توجّه به اینکه او در حال عده است، انجام شود، این به معنای بازگشت است، اگرچه با این عمل قصد بازگشت نکرده باشد.

(۲) اگر این کار را بی‌اراده انجام دهد و یا او را بر این کار مجبور کنند، با این عمل بازگشت حاصل نمی‌شود. مگر اینکه قصد بازگشت بکند.

(۳) این کار را از روی اراده و اختیار انجام دهد، ولی از اینکه او در عده رجعی می‌باشد غفلت کند، در اینجا تحقق رجوع با این عمل محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که رعایت احتیاط کنند، به این معنا که یا طلاقش دهد و یا قصد رجوع کند.

(مسأله ۱۸۰۴) اگر مردی زنش را با شرایط لازم در طلاق به صورت رجعی طلاق دهد و پیش از سپری شدن ایام عده بگوید که من او را طلاق نداده‌ام، انکار طلاق به معنای بازگشت می‌باشد، اگر چه یت بازگشت نکنند.

(مسأله ۱۸۰۵) برای شخص مریض مکروه است که زنش را بدون رضایت او طلاق دهد، پس اگر طلاق بدهد، اگر یکی از آنها در ضمن عده رجعی بمیرد از دیگری ارث می‌برد، اما پس از سپری شدن ایام عده مرد از زن ارث نمی‌برد، ولی زن تا يك سال از تاریخ طلاق، از او ارث می‌برد، اگر چه طلاق باین باشد، مگر در چند مورد :

(۱) در طول سال مرد بهبودی پیدا کند، سپس مرگش فرا رسد.

(۲) پس از تمام شدن عده با دیگری ازدواج کرده باشد.

(۳) طلاق با خواهش و رضایت او انجام گرفته باشد.

(۴) طلاق به صورت خُلعی یا مبارات باشد.

احکام عده

در سه مورد زن باید عده نگه بدارد :

۱ - مرگ شوهر

(مسأله ۱۸۰۶) به هنگام مرگ شوهر، عده بر همسر لازم می شود، یعنی مطلقاً بر او لازم است که عده نگه بدارد، چه هر دو بالغ، یا هر دو صغیر، یا یکی بالغ و دیگری صغیر باشد، زناشوئی انجام شده باشد یا نه، هر دو مسلمان، هر دو کافر، یا یکی مسلمان و دیگری کافر باشد.

۲ - گسستن پیوند زناشوئی

(مسأله ۱۸۰۷) اگر در حال حیات زوجین پیوند زناشوئی گسسته شود، زن باید عده نگه بدارد.

(مسأله ۱۸۰۸) پیوند زناشوئی با یکی از راههای زیر ممکن است از هم بگسلد:

(۱) به وسیله طلاق در عقد دائم.

(۲) به سبب سپری شدن مدت یا بخشیدن آن در عقد موقت.

(۳) به سبب فسخ نکاح.

(۴) به وسیله بطلان نکاح، در اثر ارتداد یا پدید آمدن شیر دادنی که موجب بطلان عقد شود و یا هر جهت دیگر.

(مسأله ۱۸۰۹) در پنج مورد بالا که پیوند زناشوئی گسسته می شود، به دو شرط زن باید عده نگهدارد :

(۱) زن در سنّ حیض باشد.

(۲) مراسم زناشوئی و نزدیکی واقع شده باشد.

(مسأله ۱۸۱۰) در موردی که زناشوئی انجام نشده عده ندارد، ولی اگر منی

مرد در رحم زن راه یافته باشد، لازم است احتیاط شود، یعنی بنابر احتیاط واجب در مدّت عدّه با دیگری ازدواج نکند و شوهر قبلی اش نیز بدون عقد جدید به او رجوع نکند.

۳- وطی به شبهه

(مسأله ۱۸۱۱) اگر مردی با زنی اشتباه نزدیکی کند، یعنی با زن نامحرمی به خیال اینکه همسرش می باشد همبستر شود، آن را وطی به شبهه می گویند، اگر زن در سنّ حیض باشد باید عدّه نگه بدارد.

(مسأله ۱۸۱۲) عدّه زن آزاد و مسلمانی که حیض می بیند و از شوهرش طلاق گرفته است، آن است که سه بار حیض ببیند، به این معنی که پس از سپری شدن دوران پاکی که در آن طلاق گرفته، حیض شود و پاك شود، یکبار دیگر حیض ببیند و پاك شود، و با آغاز سوّمین حیض عدّه اش پایان می یابد.

(مسأله ۱۸۱۳) عدّه زنی که ازدواج موقت کرده، و مدّتش سر آمده و یا بخشیده شده نیز دو حیض است، پس اگر در حال پاکی مدّتش تمام شود، عدّه اش به این است که خون ببیند و پاك شود، هنگامی که برای بار دوّم خون دید، عدّه اش پایان می یابد، ولی اگر در ایّام حیض مدّتش تمام نشود، باید صبر کند تا پاك شود، یکبار دیگر حیض ببیند و پاك شود، با آغاز سوّمین حیض عدّه اش پایان می پذیرد.

(مسأله ۱۸۱۴) زنی که ازدواج موقت کرده، اگر در سنّ حیض باشد و حیض نشود، عدّه او يك ماه و نیم است.

(مسأله ۱۸۱۵) کسی که وظیفه اش دو بار حیض دیدن است، مانند زنی که ازدواج موقت کرده و کنیزی که طلاق گرفته، اگر از هر چند ماه یکبار عادت می شود، حتماً باید دو بار پاك شود، با آغاز دوّمین حیض عدّه اش تمام می شود. و چنین فردی نمی تواند عدّه اش را يك ماه و نیم قرار دهد.

(مسأله ۱۸۱۶) زنی که در يك ماه بیش از دو بار حیض می بیند، بنابر احتیاط واجب باید بر اساس سه ماه و يك ماه و نیم عدّه نگه بدارد.

(مسأله ۱۸۱۷) هر کسی که حیض نمی شود وظیفه اش سه ماه یا يك ماه و نیم عدّه نگه داشتن بود، اگر تصادفا در وسط عدّه اش حیض ببیند، بنابر احتیاط واجب لازم است که عدّه اش را بر اساس سه حیض و دو حیض قرار دهد.

(مسأله ۱۸۱۸) اگر زن حامله از شوهری که از او حامله است طلاق بگیرد، تا فرا رسیدن زایمان عدّه نگه می دارد، اگر چه يك لحظه پس از طلاق اتفاق بیفتد.

(مسأله ۱۸۱۹) زنی که ازدواج موقت کرده و حامله است، پس از سپری شدن مدّت آن، بنابر احتیاط واجب باید بیشترین مدّت را، از زمان عدّه و وقت زایمان، عدّه نگه بدارد.

(مسأله ۱۸۲۰) اگر موجبات فسخ و یا بطلان نکاح در ازدواج موقت پدید آید، عدّه او همان عدّه عقد موقت (دو بار پاك شدن، یا يك ماه و نیم) می باشد.

(مسأله ۱۸۲۱) زنی که همسرش بمیرد، عدّه او در هر حال چهار ماه و ده روز است، مگر زن حامله، که اگر در کمتر از مدّت یاد شده زایمان کند باید تا پایان مدّت یاد شده عدّه نگهدارد، و اگر پس از آن مدّت زایمان کند، عدّه اش تا هنگام زایمان امتداد می یابد.

(مسأله ۱۸۲۲) زنی که در حال عدّه باین است، اگر شوهرش بمیرد همان عدّه خودش را به پایان می رساند و عدّه وفات نگه نمی دارد. ولی اگر در عدّه رجعی باشد، باید عدّه وفات نگه دارد.

(مسأله ۱۸۲۳) شستن بدن و لباس، شانه زدن گیسوان، و گرفتن ناخنها و رعایت دیگر مسائل بهداشتی که عرفا زینت محسوب نمی شود، در ایّام عدّه وفات مانعی ندارد.

(مسأله ۱۸۲۴) سرمه کشیدن اگر برای زینت نباشد، بلکه از روی نیاز باشد، و یا در میان آنها مرسوم باشد و در عرف آنها آرایش به شمار نیاید، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۸۲۵) اگر زن در عدّه وفات آرایش کند، معصیت کرده است، ولی عدّه اش باطل نمی شود.

(مسأله ۱۸۲۶) زن می‌تواند عده وفات را در خانه خود، یا در هر خانه‌ای که بخواهد، حتی در خانه‌های متعدد سپری کند، یعنی در هر خانه‌ای مدتی بماند.

(مسأله ۱۸۲۷) بیرون رفتن زن در عده وفات مکروه است، مگر اینکه از روی نیاز، یا برای انجام وظیفه، ادای حق و کار خیری باشد.

(مسأله ۱۸۲۸) آنچه در میان عوام شایع است که زن باید در ایام عده وفات، در گوشه عزلت و سراپرده اختفا، مستقر شود و حتی از معاشرت مجاز نیز پرهیز کند، ریشه شرعی ندارد.

(مسأله ۱۸۲۹) در وطی به شبهه، یعنی در مورد زنی که از روی اشتباه با او نزدیکی حاصل شده، عده لازم است و عده او به مقدار عده طلاق یک زن آزاد است، یعنی سه بار پاک شدن و یا سه ماه.

(مسأله ۱۸۳۰) زنی که زنا کرده عده ندارد و نیاز به استبراء ندارد، اگر چه بهتر آن است که از آن آب آلوده استبراء نماید، به ویژه در صورتی که با همان شخص بخواهد ازدواج نماید.

(مسأله ۱۸۳۱) آغاز عده وفات از لحظه‌ای است که زن از درگذشت همسرش آگاه شود، نه از لحظه وفات، خواه شوهرش در وطن مرده باشد یا در سفر.

(مسأله ۱۸۳۲) آغاز عده وطی به شبهه از لحظه‌ایست که شبهه بر طرف شود و حقیقت حال معلوم گردد، نه از تاریخ آخرین رابطه جنسی.

(مسأله ۱۸۳۳) در طلاق رجعی تا هنگامی که عده طلاق تمام نشده، همه احکام زوجیت پابرجا می‌باشد و در نتیجه :

۱) شوهر نمی‌تواند در آن مدت با خواهر او ازدواج کند.

۲) اگر او زن چهارم شوهر باشد، نمی‌تواند در آن مدت با زن پنجمی ازدواج کند.

۳) اگر یکی از آنها (شوهر یا همسر) در مدت عده بمیرد، از یکدیگر ارث

می‌برند.

۴ (شوهر بدون اجازه او می‌تواند با او نزدیکی کند.

۵ (اگر از او بخواهد که همبستر شوند، بر او واجب است که اطاعت کند.

۶ (زن می‌تواند برای او آرایش کند و زینتش را برای او آشکار کند، بلکه مستحب هم هست.

۷ (نفقه و محلّ سکونت او در این مدّت بر عهده شوهر است.

۸ (شوهر تا سپری شدن مدّت عدّه نمی‌تواند او را از خانه‌اش بیرون کند، یا وادار کند که جدا از او زندگی کند، مگر در صورتی که عمل ناشایست مرتکب شود.

منظور از کار ناشایست بنابر احتیاط واجب منحصر به اقوال و یا افعال مربوط به مسائل جنسی می‌باشد.

(مسأله ۱۸۳۴) در طلاق باین رشته زوجیت به طور کلی گسسته می‌شود و آن مرد نسبت به آن زن در حکم بیگانه است، فقط يك استثنا هست و آن اینست که اگر مردی در حال بیماری زنش را طلاق دهد، اگر تا یکسال بمیرد زن از او ارث می‌برد.

(مسأله ۱۸۳۵) اگر انسان با زنی ازدواج موقت کند، باید بنابر احتیاط واجب در مدّت عدّه او با خواهرش ازدواج نکند.

(مسأله ۱۸۳۶) اگر انسان اشتباها با مادر زن و یا خواهر زنش نزدیکی کند بنابر احتیاط واجب لازم است که در مدّت عدّه وطی به شبهه آنها از همسرش دوری گزیند.

(مسأله ۱۸۳۷) اگر مردی همسرش را طلاق رجعی بدهد و در ایّام عدّه به او برگردد و پیش از آن که با او نزدیکی کند، دوباره او را طلاق دهد، بر زن واجب است که عدّه‌اش را از نو آغاز کند، به پایان بردن عدّه اوّلی کفایت نمی‌کند و طلاق دوّم نیاز به عدّه کامل دارد.

(مسأله ۱۸۳۸) اگر انسان با همسر قبل خود در هنگام عدّه ازدواج کند و پیش از آن که نزدیکی کند طلاقش بدهد، و یا مدّتش را به او ببخشد، تا عدّه قبلی او به پایان نرسیده با شخص دیگری نمی تواند ازدواج کند پس اگر زنی در اوّل ماه شوال مدّتش سپری شده، و می بایست يك ماه و نیم عدّه نگه دارد، اگر همسر قبل اش با او ازدواج کند و پیش از نزدیکی طلاقش دهد، تا نیمه ماه ذیقعه نمی تواند با فرد دیگری ازدواج کند، یعنی باید آن يك ماه و نیم را به پایان برساند.

احکام طلاق خلع و مبارات

طلاق خلعی و طلاق مبارات دو نوع از اقسام طلاق هستند که بر مبنای تقاضای زن از شوهر و بخشش مالی به این منظور انجام می شود. در این دو طلاق، جدائی شوهر از همسر، به عنوان اجابت خواسته او و بر آوردن خواهش او جامه عمل می پوشد.

(مسأله ۱۸۳۹) در طلاق خلعی و مبارات، همه شرایط طلاق، که در محل خودش بیان شد، شرط است و علاوه بر آنها لازم است که زن بالغ و عاقل باشد و کسی او را برای مطالبه طلاق و بذل مال مجبور نکرده باشد.

(مسأله ۱۸۴۰) در طلاق خلعی شرط است که زن از پیوند زناشوئی ناراضی باشد، به گونه ای که نتواند حق شوهرش را ادا کند و نسبت به او تجاوز کرده به معصیت بیفتد، یا برای او خطر ایجاد کرده، همواره با او در جنگ و ستیز باشد.

(مسأله ۱۸۴۱) اگر زن نسبت به پیوند زناشوئی ناراضی هست، ولی به جهت پابندی به احکام شرع، یا به دلیل اصالت خانوادگی حقوق شوهر را رعایت می کند، و یا اگر در ادای حقوق شوهر کوتاهی می کند، ولی به جنگ و ستیز بر نمی خیزد، این مقدار نارضایتی مجوّز طلاق خلعی نمی شود.

(مسأله ۱۸۴۲) اگر شخص دیگری او را وادار کند که با شوهر ناسازگاری کند و جنگ و جدال راه بیندازد، ولی این کار مطابق تشخیص و برخاسته از صمیم

قلب نباشد، برای طلاق خلعی مجوّز نمی‌شود.

(مسأله ۱۸۴۳) طلاق مبارات در مواردی است که زن و شوهر هر دو نسبت به یکدیگر تنفر داشته باشند، اگرچه به مرحله تجاوز به حق و کوتاهی از ادای وظیفه نرسیده باشد.

(مسأله ۱۸۴۴) طلاق خلع و مبارات برای جبران برخی از مشکلات ناشی از پیوند زناشوئی، بدون اینکه از اصل زناشوئی متنفر باشند، جایز نیست، مثل اینکه انجام برخی از کارهای زناشوئی، یا مسافرت به همراه شوهر و یا معاشرت با اقوام او بر زن سخت باشد.

(مسأله ۱۸۴۵) طلاق خلع و مبارات برای مشکلات خارج از رابطه زناشوئی، مانند اصرار فامیل زن، عرف و عادت قبیلگی، ترس از ظالم و امثال آنها هرگز جایز نیست.

(مسأله ۱۸۴۶) بر مرد حرام است نسبت به حقوق همسرش تعدی کند و بر او سخت بگیرد تا او ناگزیر شود که مالی را به او ببخشد، خود را از دست او رها سازد. این شیوه سوء استفاده از ضعف و ناتوانی زن، از بدترین اقسام ظلم می‌باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این رابطه می‌فرماید: «هرکس همسرش را بیازارد تا او تاوان بدهد و جانش را رها سازد، خداوند منّان جز آتش جهنم عقوبت دیگری را برای او انتخاب نمی‌کند، که خداوند برای زن خشمگین می‌شود، آن گونه که برای یتیم خشمگین می‌شود ...».

«آگاه باشید که خدا و پیامبرش از هر کسی که همسرش را بیازارد تا او تاوان بپردازد و خود را رها سازد، بیزاری می‌جویند».

(مسأله ۱۸۴۷) اگر شخص سومی در میان زن و شوهر مداخله کند و زن را تحریک، تشویق و یا وادار کند که مالی را به شوهر ببخشد، از او مطالبه طلاق نماید، او نیز مشمول بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که در ذیل (مسأله فوق نقل گردید).

(مسأله ۱۸۴۸) اگر شوهر با فریب نفس و نیرنگ شیطان و یا تحت تأثیر

فرد دیگری بر همسرش سخت بگیرد و او ناگزیر شود که چیزی را به او ببخشد و درخواست طلاق نماید، این مال بر شوهر حلال نمی‌شود و طلاق خلع یا مبارات تحقق نمی‌یابد، مگر اینکه ناسازگاری آنها به حدی برسد که مجوز طلاق خلع و مبارات بشود و در هر صورت کسی که مسبب چنین رویدادی بشود، مرتکب گناه شده است.

(مسأله ۱۸۴۹) مالی که در مقابل طلاق بذل می‌شود از نظر کم یا زیاد بودن حدّ معینی ندارد، جز اینکه در طلاق مبارات مشروط است بر اینکه از مقدار مهریه بیشتر نباشد.

(مسأله ۱۸۵۰) آنچه زن می‌بخشد باید ملك خودش باشد و یا بر عهده بگیرد، و نمی‌تواند مال دیگری را بذل کند، اگر چه او راضی باشد، مگر اینکه قبلاً آن را مالك شود سپس بذل کند.

(مسأله ۱۸۵۱) در طلاق خلع و مبارات، صیغه طلاق را به دو قسم می‌توان جاری نمود :

۱- با استفاده از واژه طلاق، مانند : « أَنْتِ طَالِقٌ عَلَى مَا بَدَلْتِ » یا « فَلَانَةُ طَالِقٌ عَلَى مَا بَدَلْتِ ».

۲- بدون استفاده از واژه طلاق، با هر عبارت دیگری که حکایت از جدائی و گسستن رشته زناشوئی داشته باشد، مشروط بر اینکه عنوان فسخ نکاح را در بر نگرفته باشد. مثلاً :

الف) در طلاق خلعی بگوید : « خَلَعْتُكَ عَلَى كَذَا »، « أَنْتِ مَخْلُوعَةٌ عَلَى كَذَا » یا « خَلَعْتُ فَلَانَةَ عَلَى كَذَا ».

ب) در طلاق مبارات بگوید : « بَارَأْتُ فَلَانَةَ عَلَى كَذَا » یا « بَارَأْتُكَ عَلَى كَذَا ».

ج) در هر دو بگوید : « فَارَقْتُكَ عَلَى كَذَا »، « فَارَقْتُ فَلَانَةَ عَلَى كَذَا » یا « تَرَكْتُكَ عَلَى كَذَا »، « تَرَكْتُ فَلَانَةَ عَلَى كَذَا ».

د) زن در مقام بذل بگوید: « اِخْلَعْنِي عَلَى كَذَا»، « بَارِئْنِي عَلَى كَذَا»، « لَكَ كَذَا وَاخْلَعْنِي»، « لَكَ كَذَا بَارِئْنِي»، « لَكَ كَذَا فَارِقْنِي». شوهر نیز در مقابل به قصد انشاء طلاق خلعی یا مباراتی بگوید: « رَضِيتُ بِذَلِكَ».

روی این بیان شرط نیست که اعلام جدایی ابتداء از طرف شوهر باشد و نیازی به آوردن واژه طلاق نیست، اگرچه بهتر است که در همه تعبیرهای فوق پس از تحقق یافتن خلع و مبارات صیغه طلاق را جاری کرده بگوید: « أَنْتِ طَالِقٌ» یا « فَلَانَةُ طَالِقٌ».

(مسأله ۱۸۵۲) در طلاق خلع و مبارات، مباشرت زن و شوهر شرط نیست، بلکه وکیل زن می تواند از طرف او بذل را انجام داده، درخواست طلاق نماید و وکیل مرد از طرف او صیغه طلاق را جاری سازد.

احکامِ ظهار

« ظهار » آن است که مردی همسرش را به قصد حرام کردن آن بر خویش، به یکی از محارم خود تشبیه کند.

(مسأله ۱۸۵۳) ظهار فقط از طرف مرد واقع می‌شود و اگر زن چنین تشبیه ناروایی را بر زبان براند، شوهرش بر او حرام نمی‌شود.

(مسأله ۱۸۵۴) صیغه ظهار باید به قصد تحریم رابطه زناشویی با حفظ رشته زناشویی باشد، پس اگر آن را به عنوان کنایه از طلاق بر زبان جاری کند، نه طلاق واقع می‌شود و نه ظهار. و اگر آن را به عنوان تهدید زن به دوری، نه به قصد تحریم بگوید، اثری بر آن مترتب نمی‌شود.

(مسأله ۱۸۵۵) ظهار آن است که مردی به قصد تحریم همسرش بر خویش بگوید: « أَنْتَ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي ». و یا هر تعبیری که این تشبیه را برساند، مثلاً بگوید: « أَنْتَ عَلَيَّ ظْهَرُ أُمِّي », « أَنْتَ مِنِّي كَظْهَرِ أُمِّي », « أَنْتَ حَرَامٌ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي » و یا هر تعبیر دیگری که این مفهوم را ادا کند. و یا به جای « أَنْتَ »: « هِيَ » یا « فُلَانَةٌ » بگوید.

(مسأله ۱۸۵۶) در ظهار اگر به جای مادر، خواهر، عمّه، خاله و یا هر عنوان دیگری که به وسیله نسبی، سببی یا شیری بر او حرامست، بر زبان بیاورد، ظهار واقع می‌شود.

(مسأله ۱۸۵۷) در ظهار حتماً باید عنوان محرمیت بر زبان جاری شود مانند مادر، خواهر و امثال آنها و اگر به جای عنوان، نام یکی از محارم خود را بر زبان

آورد، مثلاً بگوید: «أَنْتِ عَلَى كَظْهِرِ هِنْدٍ» و هند نام مادر و یا خواهرش باشد،ظهار محقق نمی شود.

(مسأله ۱۸۵۸) اگر به جای «ظهر» عنوان دیگری بر زبان جاری کند، مثلاً او را به دست، پا، یا هر عضو دیگری از اعضای مادرش تشبیه کند، و یا به خود او تشبیه کند، مثلاً بگوید: «أَنْتِ عَلَى كَأُمِّي»ظهار واقع می شود.

(مسأله ۱۸۵۹) اگر صیغه ظهار را بدون تشبیه جاری سازد، مثلاً به قصد ظهار بگوید: «أَنْتِ عَلَى حَرَامٍ»ظهار واقع نمی شود.

(مسأله ۱۸۶۰) ظهار کننده باید بالغ و عاقل باشد و از روی اختیار انجام دهد، پس اگر از روی اجبار یا به خاطر خوشنودی دیگری - چون مادر یا همسر دیگر - و یا برای فرار از مشکلات آن را بر زبان آورد، ظهار واقع نمی شود.

(مسأله ۱۸۶۱) ظهار اگر از روی خشم و احساسات - بدون تأمل - و یا به قصد ایذا و اذیت همسر باشد، واقع نمی شود.

(مسأله ۱۸۶۲) در ظهار شرایطی است که از آن جمله است:

۱) باید دو شاهد عادل وجود داشته باشند.

۲) زن باید در حال پاکی باشد.

۳) باید در آن پاکی رابطه زناشویی برقرار نشده باشد.

۴) در ظهار باید قبلاً نزدیکی انجام شده باشد.

(مسأله ۱۸۶۳) هنگامی که ظهار با شرایط یاد شده انجام پذیرفت، تا هنگامی

که كفاره ظهار را پرداخت نکرده، نزدیکی کردن با آن زن بر شوهر حرام است، ولی دیگر کاجوئیهها مانعی ندارد، پس از ادای كفاره حکم ظهار برداشته می شود.

احکام ایلاء

« ایلاء » آن است که به خداوند متعال سوگند یاد کند که با همسرش نزدیکی نکند.

(مسأله ۱۸۶۴) برای تحقق یافتن ایلاء شرایطی هست :

- ۱ - مرد باید بالغ و عاقل و مختار باشد .
 - ۲ - توان عمل زناشوئی را داشته باشد، پس اگر برای کمبود و یا مانعی از آن ناتوان باشد، ایلاء حاصل نمی‌شود.
 - ۳ - این عمل به منظور ایذا و آزار همسر، و از روی خشم و به انگیزه دوری جستن از او باشد، نه به دلیل دیگری چون بیماری، یا مراعات حال بچه شیرخوار و امثال آن.
 - ۴ - مدتی که برای ترك رابطه زناشوئی تعیین می‌کند، بیش از چهار ماه باشد.
 - ۵ - همسرش، همسر دائمی او باشد، و نزدیکی حاصل شده باشد .
- (مسأله ۱۸۶۵) هنگامی که سوگند با شرایط یاد شده انجام گرفت، ایلاء حاصل می‌شود و پیش از آن که کفّاره‌اش را بپردازد، نزدیکی کردن با همسرش حرام می‌باشد ولی کفاره ندارد.
- (مسأله ۱۸۶۶) ایلاء برخلافظهار، به صورت مطلق و مشروط نیز جاری می‌شود، پس اگر بگوید : « اگر آفتاب بزند، و یا اگر از خانه بیرون بروی، به خدا دیگر با تو نزدیکی نمی‌کنم » ایلاء حاصل می‌شود.
- (مسأله ۱۸۶۷) اگر تا پایان چهار ماه کفّاره ندهد و طلاقش هم ندهد، حاکم شرع او را وادار می‌کند که یکی از آن دو راه را انتخاب کند، اگر اجبارش ممکن

نباشد و یا از پذیرش آن مأیوس شود، خود به اجرای صیغه طلاق اقدام می کند و در میان آنها جدایی می اندازد.

(مسأله ۱۸۶۸) اگر زن به وسیله طلاق و یا هر عامل دیگری از همسری او خارج شود، حکم ایلاء ساقط نمی شود، پس اگر در حال عدّه رجوع کند، یا پس از عدّه با عقد جدید با او ازدواج کند، تا کفّاره نداده، نزدیکی کردنش با او حرام است.

احکام نذر و عهد و سوگند

کاری که شرعا انجام دادن آن بر انسان لازم نیست، اگر به وسیله نذر و عهد و سوگند آن را بر خودش واجب کند، انجام دادنش بر او واجب می شود و مخالفت با آن کار بر او حرام و در صورت ارتکاب باید کفاره بدهد.

شرایط تحقق نذر، عهد و قسم

- ۱- بالغ باشد.
 - ۲- عاقل باشد.
 - ۳- جدی باشد نه شوخی.
 - ۴- از روی اختیار باشد نه اجبار.
 - ۵- کار حرام نباشد.
 - ۶- از روی عصبانیت نباشد.
- (مسأله ۱۸۶۹) بر خلاف قسم، در مورد نذر و عهد، اذن پدر و یا شوهر شرط نیست و با منحل کردن آنها نذر و عهد نمی شکند.
- (مسأله ۱۸۷۰) اگر مورد نذر و عهد با حقوق واجب پدر و یا شوهر در تضاد باشد و آنها حقوق خودشان را مطالبه کنند، در چنین موردی نذر و عهد منعقد نمی شود.

صیغه نذر، عهد و قسم

(مسأله ۱۸۷۱) قسم فقط با لفظ جلاله «الله» یا یکی دیگر از اسامی مخصوص خداوند - مثل رحمن - و یا اسامی مشترك خداوند به قصد خداوند - مثل صانع - به

هر زبان که باشد منعقد می شود.

(مسأله ۱۸۷۲) سوگند به چیزی جز خداوند متان، اگرچه مقام بسیار والائی داشته باشد، مانند قرآن کریم، کعبه معظمه، پیامبران، امامان و اولیای پروردگار، منعقد نمی شود. ولی شایسته است که حریم آنها رعایت شود، که اگر انسان به آنها قسم بخورد و انجام ندهد، موجب هتک حرمت آنها می شود، و ممکن است از این جهت حرام باشد. اگرچه مستلزم کفاره نباشد.

(مسأله ۱۸۷۳) بنابر احتیاط واجب قسم خوردن به براءت از دین اسلام، و گفتن اینکه اگر چنین باشد من یهودی هستم، نصرانی هستم، و امثال این تعبیرها، حرام می باشد.

(مسأله ۱۸۷۴) کفاره قسم سیر کردن ۱۰ فقیر است و باید به هر فقیر یک مُدّ طعام داده شود.

(مسأله ۱۸۷۵) در انعقاد نذر شرط است که مورد نذر را برای خداوند متعال قرار دهد، مثلاً بگوید: «لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى كَذَا»، «عَلَى اللَّهِ كَذَا»، «لَكَ يَا رَبِّ عَلَى كَذَا»، «نَذَرْتُ لِلَّهِ عَلَى كَذَا» و امثال اینها. پس حتماً باید برای خدا باشد، ولی شرط نیست که به لفظ جلاله (الله) باشد، بلکه با هر تعبیری که بر ذات اقدس الهی دلالت کند، منعقد می شود.

(مسأله ۱۸۷۶) اگر انسان چیزی را بر عهده خود مقرر نموده، اگرچه نام خدا را بر زبان نیاورده باشد، بهتر است که آن را انجام دهد، بویژه اگر آن را در مقابل بر آورده شدن حاجتی مقرر نموده باشد.

(مسأله ۱۸۷۷) در عهد هر لفظی که به پیمان بستن با خدا دلالت کند، کفایت می کند، مثل اینکه بگوید: «عَاهَدْتُ اللَّهَ»، «عَلَى عَهْدِ اللَّهِ»، «عَاهَدْتُكَ يَا رَبِّ» و امثال اینها.

(مسأله ۱۸۷۸) در نذر و قسم تلفّظ شرط است و انجام دادن آن در دل کفایت نمی کند، مگر در مورد کسی که قدرت بر تلفّظ ندارد، مثل لال و امثال آن، که بنابر

احتیاط واجب از آنها اشاره‌ای که بر نذر و قسم دلالت کند، کفایت می‌کند.
(مسئله ۱۸۷۹) اگر انسان چیزی را در دلش با خداوند متعال عهد ببندد، بنابر احتیاط واجب باید به آن وفا کند، اگرچه بر زبان جاری نکرده باشد.

متعلق نذر و عهد و قسم

(مسئله ۱۸۸۰) متعلق نذر و سوگند باید رُحجان شرعی داشته باشد، یعنی از موارد اطاعت پروردگار به شمار آید، از قبیل: انجام واجبات یا مستحبات، ترك محرمات یا مکروهات. و لذا برای ترك واجب، ترك مستحب، انجام حرام، انجام مکروه؛ نذر، عهد یا سوگند منعقد نمی‌شود اگر چه در متعلق عهد بنابر احتیاط واجب رجحان شرعی معتبر نیست.

(مسئله ۱۸۸۱) باید متعلق نذر و قسم، در زمان عمل به آن در توان انسان باشد، پس اگر در توان او نباشد، منعقد نمی‌شود.

(مسئله ۱۸۸۲) اگر کسی نذر کرده که روز معینی را روزه بگیرد، تصادفاً آن روز مسافر بود، یا آن روز مصادف با روز عید قربان شد، و یا با روزهای تشریق - در مورد کسی که در منی است - مصادف شد، باید قضای آن روز را به جا آورد، همچنین بقیه عذرهای بنابر احتیاط واجب.

(مسئله ۱۸۸۳) اگر کسی بگوید: ترا به خدا چنین کاری را انجام بده، یا ترا به خدا قسم می‌دهم که این کار را انجام بدهی، برای طرف مقابل الزام آور نیست، و برای قسم دهنده لازم نیست که او را به آن کار وادار کند، و اگر آن کار را انجام ندهد به هیچکدام کفاره واجب نمی‌شود. در نذر و عهد نیز همین حکم جاری است.

(مسئله ۱۸۸۴) اگر نذر، عهد یا قسم را بر معصیت و یا کار مکروهی مشروط کند، اگر برای شکرانه آن باشد، منعقد نمی‌شود، ولی اگر برای خویشتن داری باشد، منعقد می‌شود.

(مسأله ۱۸۸۵) عهد و نذر و قسم ممکن است به چیزی مشروط نشود و مثلاً به طور منجز بگوید: به خدا سوگند که فلان روز روزه می گیرم، یا بر خدا باشد بر عهده من که اول هر ماه را روزه بگیرم، یا با خدا عهد می بندم که هر روز فلان مقدار به فقیر صدقه بدهم.

(مسأله ۱۸۸۶) اگر انسان فرش و ظرف و چراغی را برای کعبه معظمه یا یکی از مشاهد مشرفه نذر کند، اگر خود آن در آنجا قابل استفاده باشد، باید عیناً در آنجا به کار گرفته شود، و در غیر این صورت، آن را می فروشند و پولش را در آنجا مصرف می کنند.

(مسأله ۱۸۸۷) اگر چیزی که برای کعبه یا یکی از حررها نذر شده، در اثر خیانت نگهبانان یا ناتوانی آنان در آنجا قابل استفاده نباشد، آن را برای محتاجان از حاجیان یا زائران آن حرم صرف می کنند.

(مسأله ۱۸۸۸) اگر چیزی را برای شخص پیامبر ﷺ، یا یکی از امامان یا یکی از اولیای الهی نذر کرده باشد، آن را در راههای خیریه صرف می کنند و ثوابش را به آن شخص اهدا می کنند. مگر اینکه راه مشخص را به هنگام نذر تعیین کرده باشد، که باید در آن راه صرف شود.

(مسأله ۱۸۸۹) اگر شخص بیماری خودش را در مقابل مال معینی از خداوند بخرد، پس از بهبودی بر آن مال حکم سهم امام ﷺ جاری می شود، پس باید آن را به حاکم شرع بدهد، حاکم شرع نیز بنا بر احتیاط واجب باید آن را به فقرا، مساکین و ابناء سبیل (در راه ماندگان) صرف نماید.

(مسأله ۱۸۹۰) کفار در صورت مخالفت عمدی واجب می شود و اگر مخالفت کرد موجب منحل شدن عهد و نذر و سوگند می گردد.

(مسأله ۱۸۹۱) خدا را به شهادت طلبیدن و «خدا گواه است»، «خدا می داند» گفتن نیز همانند سوگند می باشد، یعنی اگر بر خلاف واقع انسان خدا را به شهادت بطلبد حرام می باشد و باید توبه کند.

احکام کفّارات

کفّاره‌های واجب، غیر از کفّاره‌های احرام که در مناسک حج بیان گردید، چهارده تاست :

۱ - کفّاره قتل عمدی مسلمان، و آن جمع سه کفاره است:

(۱) آزاد کردن يك بنده مؤمن

(۲) دو ماه روزه پی در پی

(۳) سیر کردن ۶۰ فقیر

(مسأله ۱۸۹۲) اگر قتل در مکه معظمه (داخل حرم) یا در یکی از ماههای حرام اتفاق بیفتد، باید دو ماه روزه را در ماههای حرام (رجب، ذیقعد، ذیحجه و محرم) بگیرد.

(مسأله ۱۸۹۳) کفّاره در موردی واجب می‌شود که اولیای مقتول از قاتل مطالبه قصاص نکنند.

۲ - کفّاره قتل مسلمان از روی خطا، و آن کفّاره ترتیبی است، یعنی باید يك برده آزاد کند، اگر میسر نشود دو ماه روزه بگیرد، اگر نتواند، ۶۰ فقیر را اطعام کند.
(مسأله ۱۸۹۴) اگر قتل در حرم مکه و یا در ماه حرام اتفاق بیفتد، باید در ماههای حرام دو ماه روزه بگیرد، اگر نتواند برده مؤمن آزاد کند، اگر میسر نشود ۶۰ فقیر را سیر نماید.

۳ - کفّاره خوردن روزه ماه رمضان، و آن یکی از سه کفّاره یاد شده است به

صورت تخییری، یعنی : باید يك برده مؤمن آزاد کند، یا دو ماه روزه بگیرد و یا ۶۰ فقیر را سیر نماید.

(مسأله ۱۸۹۵) اگر روزه دار، روزه اش را در ماه رمضان با حرام افطار کند، مثلاً با شراب یا زنا، کفّاره جمع بر او واجب می شود.

۴ - کفّاره خوردن روزه قضای ماه رمضان بعد از زوال، سیر کردن ۱۰ مسکین است و در صورت نتوانستن سه روز روزه است.

۵ - کفّاره ظهار، و آن یکی از سه کفّاره روزه و لکن به صورت ترتیبی است، یعنی باید برده آزاد کند، اگر نتوانست دو ماه روزه بگیرد، و اگر نتوانست ۶۰ نفر فقیر را سیر کند.

۶ - کفّاره جماع در حال اعتکاف، و آن یکی از کفّاره های روزه به صورت تخییری است.

۷ - کفّاره شکستن عهد، و آن نیز یکی از کفّاره های سه گانه به صورت تخییری است.

۸ - کفّاره بریدن زن گیسوان خود را در مصیبت، که آن نیز یکی از کفّاره های سه گانه روزه است، اگرچه همه موهایش را نبرد، بلکه قسمت عمده آن را ببرد یا بتراشد.

۹ - کفّاره مخالفت با سوگند، و آن آزاد کردن يك برده مؤمن، یا اطعام ده مسکین، یا پوشانیدن ده مسکین است، و اگر از همه آنها ناتوان باشد، باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

۱۰ - کفّاره مخالفت با نذر، که همان کفّاره مخالفت با سوگند است.

۱۱ - کفّاره ایلاء، کفّاره آن همان کفّاره مخالفت با سوگند است.

۱۲ - کفّاره کندن زن موهایش را در مصیبت، همان کفّاره مخالفت با سوگند است.

۱۳ - کفّاره خراشیدن زن صورت خود را در مصیبت، به گونه‌ای که خون آلود شود، و کفّاره آن همان کفّاره سوگند است، ولی سیلی به صورت زدن کفّاره ندارد، فقط مستحب است که توبه و استغفار کند.

۱۴ - کفّاره پاره کردن مرد جامه‌اش را در سوک همسر و فرزند، که کفّاره مخالفت با سوگند است.

(مسأله ۱۸۹۶) در مصیبت‌ها سیلی به صورت زدن و پاره کردن زن جامه‌اش را در سوک شوهر و دیگر خویشاوندان و پاره کردن مرد جامه‌اش را در سوک پدر و برادر کفّاره ندارد.

(مسأله ۱۸۹۷) اگر کسی نیاز عشا را نخوانده بخوابد تا شب از نیمه بگذرد، مستحب است که فردای آن شب را به عنوان کفّاره این کار روزه بگیرد.

شرایط وجوب کفّاره

(مسأله ۱۸۹۸) وجوب کفّاره در همه مواردی که موجبات آنها فراهم شود، دو شرط عمده دارد :

۱ - مکلف بودن شخص، یعنی بالغ و عاقل باشد و به گونه‌ای مجبور نباشد که تکلیف از او ساقط شود.

۲ - تعمّد، یعنی انجام دادن عمدی، پس اگر یکی از موجبات کفّاره را از روی اشتباه، فراموشی، یا نادانی (به حکم یا موضوع) انجام بدهد، کفّاره بر او واجب نمی‌شود، مگر در مورد قتل مسلمان از روی خطا. به تفصیلی که در همین فصل بیان گردید.

(مسأله ۱۸۹۹) کفّاره قتل عمدی و خطائی در مورد جنین نیز جاری می‌شود، اگرچه هنوز روح در آن دمیده نشده باشد.

(مسأله ۱۹۰۰) باید نسبت به پرداخت کفّاره مبادرت کند، زیرا آن همانند توبه

از گناه می باشد و واجب فوری است.

(مسأله ۱۹۰۱) کفاره های یاد شده از اقسام عبادات است و در آنها قصد قربت لازم است .

(مسأله ۱۹۰۲) برای درك دو ماه روزه پیاپی کافی است كه يك ماه و يك روز آن را پی در پی بگیرد، مگر در کفاره قتل حرم مکه یا قتل در ماه حرام، چه از روی عمد باشد یا خطا، كه حتما باید دو ماه به طور كامل پشت سر هم روزه بگیرد، اگرچه موجب شود كه روز عيد قربان را نیز روزه باشد.

(مسأله ۱۹۰۳) کسی كه به روزه کفاره آغاز کرده، اگر پیش از آن كه يك ماه و يك روز از آن سپری شود ناگزیر به خوردن روزه بشود، به جهت حیض، بیماری ناگهانی، سفر ضروری و امثال آنها، به مجرد بر طرف شدن عذرش باید بدون فوت وقت به روزه اش ادامه بدهد.

(مسأله ۱۹۰۴) کسی كه باید دو ماه روزه بگیرد، باید طوری آن را آغاز كند كه در مدّت يك ماه و يك روز با روز عيد قربان یا صوم واجب دیگر مصادف نشود. (مسأله ۱۹۰۵) معیار در فقیر بودن مسكینی كه به او کفاره داده می شود، همان است كه در شرایط مستحق زكات، گفته شد.

(مسأله ۱۹۰۶) انسان نمی تواند کفاره اش را به کسی بدهد كه برای او واجب النّفقه باشد.

(مسأله ۱۹۰۷) منظور از جامه ای كه در کفاره مخالفت با سوگند و ملحقات آن گفته شد، لباس كامل است و بهتر آن است كه برای هر فقیر دو قطعه لباس بدهد، تا پوشانیدن حاصل شود.

(مسأله ۱۹۰۸) سیر كردن فقیر به یکی از دو صورت امکان پذیر است :

۱) به هر فقیر يك مُدّ طعام بدهد، و بهتر است كه به هر فقیر دو مُدّ طعام بدهد.

(مسأله ۱۹۰۹) هر مُدّ عبارت از ۸۷۰ گرم می‌باشد - تقریباً - و لذا اگر ۹۰۰ گرم بدهد، مطابق احتیاط خواهد بود.

(مسأله ۱۹۱۰) در کفّاره مخالفت سوگند ملحقّات آن (کفّاره‌های شماره ۹ تا ۱۴) بنابر احتیاط واجب به گندم، آرد گندم یا نان گندم اکتفا کند. اما در دیگر کفّاره‌ها هر طعامی کفایت می‌کند، مانند : برنج، خرما، گندم و امثال آنها.

(مسأله ۱۹۱۱) در کفّاره‌ها حتماً باید عین طعام داده شود و قیمت آن کفایت نمی‌کند.

۲) سیر کردن فقیر، و در این صورت مقدار طعام و نوع طعام شرط نمی‌باشد. ولی اگر فقیر خردسال باشد باید تفاوت خوراك او با بزرگسال منظور شود. و اگر رعایت آن میسر نباشد، دو نفر خردسال را به جای يك بزرگسال منظور کند. و در هر حال باید به ولی كودك مراجعه کند.

(مسأله ۱۹۱۲) در اطعام فقیر حتماً باید تعداد آنها مورد عنایت باشد، پس اگر به يك فقیر چندین بار اطعام کند کفایت نمی‌کند، مگر در جایی که به تعداد لازم فقیر یافت نشود. در این صورت تکرار آنها در روزهای مختلف مانعی ندارد، ولی نباید در يك روز تکرار کند.

(مسأله ۱۹۱۳) اگر چندین کفّاره بر عهده او باشد، می‌تواند به تعداد آن به هر فقیر کفّاره بدهد، مثلاً اگر ده تا کفّاره بر عهده دارد، می‌تواند به شصت فقیر به هر یکی ده مُدّ گندم بدهد.

(مسأله ۱۹۱۴) در کفّاره‌های ترتیبی که قبلاً گفتیم اگر از یکی ناتوان باشد، باید بعدی را انجام دهد، و میزان آن است که به هنگام ادای کفّاره ناتوان باشد. پس اگر کسی موظف است که دو ماه روزه بگیرد و به آن قدرت ندارد و لذا به ۶۰ فقیر طعام داد، اگر بعدها به روزه گرفتن قدرت پیدا کند، همان اطعام او را کفایت می‌کند.

(مسأله ۱۹۱۵) اگر کسی به جهت ناتوانی از روزه، اطعام به فقرا را

آغاز کند و پیش از آن که آن را به اتمام برساند، به روزه گرفتن قدرت پیدا کرد، بنابر احتیاط واجب به آن اکتفا نکند و کفّاره قبلی (یعنی روزه) را انجام دهد.

(مسأله ۱۹۱۶) کسی که وظیفه اش کفّاره جمع است، به هر کدام از آنها قدرت نداشته باشد، ساقط می شود و باید بقیّه را انجام دهد. و به جای آنچه قدرت ندارد استغفار می کند و بهتر آن است که به جای آن، به مقداری که می تواند صدقه هم بدهد.

(مسأله ۱۹۱۷) کسی که از اطعام کردن عاجز باشد، بنابر احتیاط واجب باید در صورت داشتن قدرت، به جای آن ۱۸ روز روزه بگیرد.

(مسأله ۱۹۱۸) کسی که چندین کفّاره بر او واجب است، اگر بر همه آنها قادر نباشد، به مقداری که قدرت دارد باید انجام دهد، و آن موجب نمی شود که همه اش ساقط شود، الا در مورد کسی که به هیچیک از آنها قادر نباشد.

(مسأله ۱۹۱۹) کسی که قدرت بر کفّاره نداشت و به جای آن بدل آن را انجام داد، از استغفار و امثال آن، از گردنش ساقط می شود، پس اگر بعدها بر آن قدرت پیدا کند، اعاده بر او واجب نمی شود.

احکام اقرار

اقرار به معنای اعتراف کردن انسان به حقی است که بر عهده او به نفع شخص دیگری ثابت است و یا اعتراف کردن انسان بر منتفی بودن حق او بر عهده شخصی دیگر است .

(مسأله ۱۹۲۰) اگر انسان پس از اقرار بر چیزی، خلاف آن را ادعا کند، از او پذیرفته نمی شود و اقرار اولیه اش نافذ و معتبر است.

(مسأله ۱۹۲۱) اقراری که شرایط آن فراهم باشد، بر همه حجتها حتی بر بینه (دو شاهد عادل) مقدم می باشد .

(مسأله ۱۹۲۲) برای نفوذ اقرار ۵ شرط لازم است :

۱ (بلوغ

۲ (عقل

۳) رشید بودن او در موضوعی که در مورد آن اقرار می کند.

۴) از روی قصد بودن اقرار، پس اگر در حال خواب و مستی و یا از روی اشتباه و به غلط به چیزی اقرار کند، نافذ نمی شود.

۵) از روی اختیار باشد، پس اگر از روی اجبار و یا اضطرار بر چیزی اقرار کند نافذ نمی باشد.

(مسأله ۱۹۲۳) در اقرار صیغه مخصوص شرط نیست، بلکه به هر تعبیری از ثبوت حقی بر عهده خویش، یا منتفی بودن حقش از عهده دیگری خبر دهد، کفایت می کند .

(مسأله ۱۹۲۴) اگر کسی ادعا کند که مالی از شخصی طلب دارد، و آن شخص

بگوید که پرداخت کرده‌ام. لازمه این گفتار، اقرار کردن است بر اینکه آن مبلغ را به آن شخص مدیون بوده است. پس اگر نتواند اثبات کند که آن را پرداخت نموده، او را وادار می‌کنند که آن مبلغ را پرداخت کند.

(مسأله ۱۹۲۵) در اقرار تلفظ کردن به آن شرط نیست، بلکه با اشاره، نوشته و امثال آنها نیز اقرار حاصل می‌شود.

(مسأله ۱۹۲۶) اگر کسی اعتراف کند که بدهی مدّت داری به کسی دارد، با چنین اعترافی آن مبلغ بر عهده‌اش ثابت می‌شود، و طلبکار نمی‌تواند پیش از فرارسیدن موعّد، آن را مطالبه کند. مگر اینکه طلبکار نقد بودن آن را اثبات کند.

احکام غضب

غضب عبارت است از تجاوز به حقوق دیگران و گرفتن مال مردم، بدون حق، به سبب داشتن زور و قدرت.

در روایات بسیاری از غضب حقوق دیگران سخن رفته، که از آن جمله است:

۱) پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «کسی که زمینی را به ناحق تصرف کند، او را وادار می‌کنند که خاک آن را به محشر حمل کند».

۲) حضرت علی علیه السلام فرمود: «مصادره مال مسلمان به ناحق، بزرگترین گناهان است».

۳) رسول اکرم ﷺ فرمود: «یک سنگ غضبی در یک بنا، عامل ویرانی آن است».

(مسأله ۱۹۲۷) غضب یک عین (مال یا جنس) هنگامی محقق می‌شود که انسان آن را در اختیار بگیرد و بر آن سلطه پیدا کند، ولی با صرف تصرف کردن یا جلوگیری کردن مالک از تصرف در آن، محقق نمی‌شود، اگرچه آن نیز حرام می‌باشد.

(مسأله ۱۹۲۸) به مجرد اینکه غاصب دست روی جنس مغضوب گذاشت ضامن می‌شود، چه قصد تجاوز داشته باشد یا نه.

(مسأله ۱۹۲۹) بر گرداندن مال غضبی به مالک چند صورت دارد:

۱) اگر عین غضبی موجود باشد، بر غاصب واجب است که آن را عیناً به مالکش برگرداند.

۲) اگر عین غضبی در دسترس نباشد، اگر مالک حاضر باشد که انتظار بکشد،

انتظار می‌کشد تا مال پیدا شود ولی اگر راضی نشود، بر غاصب واجب است که عوض آن را به مالک بدهد.

(۳) اگر عین غصبی تلف شود، بر غاصب واجب است که عوض آن را به مالک بدهد.

(مسأله ۱۹۳۰) اگر غاصب در زمین غصبی چیزی بکارد و یا ساختمانی بسازد، باید اجرت زمین را در مدتی که زیر کشت یا ساختمان قرار داشته، به مالک بپردازد، زراعت و ساختمان از آن خودش می‌باشد. و مالک می‌تواند به او دستور دهد که زراعت را از ریشه در آورد، یا ساختمان را تخریب نماید، اگر چه موجب ضرر و زیان باشد.

(مسأله ۱۹۳۱) در اثر تصرف غاصب در زمین، مثل کندن و شخم زدن، اگر قیمت زمین تنزل پیدا کند، لازم است که مابه‌التفاوت آن را به مالک پرداخت نماید. (مسأله ۱۹۳۲) در صورتی که مال غصبی تلف شود، باید عوض آن را به مالک بدهد، که در اینجا دو صورت است :

۱- اگر مال غصبی « قیمی » باشد، یعنی ویژگی‌های افراد آن از نظر قیمت و رغبت مشتری متفاوت باشد، مانند حیوانات، و قیمت آن در ایام مختلف فرق کند، و این اختلاف قیمت به جهت وفور آن در زمانی و کمبود آن در زمان دیگر باشد، باید قیمت روز غصب را بپردازد، ولی اگر به جهت نوسان ارزش پول باشد، باید ارزش روز غصب را منظور کند و پولی به او بدهد که ارزش آن روز را داشته باشد.

۲- اگر مال غصبی « مثلی » باشد، یعنی خصوصیات افراد صنف آن، از جهت قیمت و رغبت مشتری یکی باشد، مانند حبوبات، باید مثل آن را در صورت تلف بپردازد، اگر چه تهیه کردنش مستلزم آن باشد که چندین برابر قیمتش را پرداخت نماید. و اگر تهیه کردنش سخت باشد، باید قیمت روز پرداخت را به مالک بدهد.

(مسأله ۱۹۳۳) « قیمی » به چیزی گفته می‌شود که به هنگام قیمت گذاری قیمت را بر افراد آن تعیین می‌کنند و می‌گویند: این اسب و این لباس به این قیمت

است، مانند حیوانات، اشیاء مستعمل، دست بافت و دست ساز. ولی در « مثلی » قیمت را بر نوع آن تعیین می کنند و فرد خاصی را در نظر نمی گیرند، مانند طلا، نقره، پنبه، حبوبات و تولیدات ماشینی يك کارخانه با يك مارك.

(مسأله ۱۹۳۴) اگر مال غصب شده در نزد غاصب فزونی پیدا کرد، خواه فزونی متصل، مانند چاقی، یا فزونی منفصل، مانند شیر و تخم مرغ، بر عهده غاصب است که علاوه بر برگرداندن مال غصبی فزونی را نیز عیناً به مالك برگرداند، و اگر عیناً ممکن نباشد باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۳۵) همانگونه که غاصب ضامن مال غصبی هست، ضامن منافعی که برداشت کرده نیز می باشد، پس اگر در خانه غصبی سکونت کرده یا ماشین غصبی را سوار شده، یا جامه غصبی را پوشیده، باید اجرت آن را به مالك برگرداند. (مسأله ۱۹۳۶) منافع فوت شده مال غصبی، مثلاً اجاره مدتی که خانه یا ماشین غصبی بدون استفاده مانده، بر عهده او نیست.

(مسأله ۱۹۳۷) اگر پس گرفتن مال غصبی موجب تصرف در مال غاصب و یا اتلاف آن باشد، مانعی ندارد، از قبیل ورود به منزل، شکستن قفل، سوراخ کردن دیوار، پایمال کردن زراعت، کشتن سگ نگهبان و امثال آنها، ولی باید به حداقل ضرر و زیان بسنده نمود و ضمان ندارد.

(مسأله ۱۹۳۸) اگر برای پس گرفتن مال غصبی پولی هزینه کند، نمی تواند آن را از غاصب مطالبه نماید.

احکام آباد کردن زمین‌های مرده

(احیاء موات)

(مسأله ۱۹۳۹) احیاء کردن زمین بایر، که از اوّل بایر بوده، به قصد تملّک جایز است و پس از احیا کردن حکم ملک بر آن جاری می‌شود، خواه احیا کننده مسلمان، (مؤمن یا اهل خلاف) و یا کافر باشد.

(مسأله ۱۹۴۰) زمین بایر به وسیله خریدن از دولت و یا ثبت کردن در دفاتر دولتی، به تملّک شخص در نمی‌آید، بلکه همچنان به حالت اباحه باقی می‌ماند، و هرکس نسبت به احیا کردن آن اقدام کند به ملکیت او در می‌آید و صاحب سند نمی‌تواند از آن جلوگیری به عمل آورد، فقط می‌تواند از زدن سند به نام او خودداری کند، یا چیزی در مقابل آن مطالبه نماید.

(مسأله ۱۹۴۱) احیا کردن زمین، عبارت است از انجام دادن چیزی که به وسیله آن عرفاً بگویند که در این زمین عمران و آبادی انجام گرفته است، مثل اینکه آنجا را به صورت مزرعه، بستان، منزل، محلّ تجارت، انبار کالا، محلّ نگهداری دام و طیور و امثال اینها در آورده باشد. و اگر چنین کاری انجام نشده باشد، ملکیت حاصل نمی‌شود.

(مسأله ۱۹۴۲) کسی که به وسیله احیاء و یا غیر آن مالک زمینی بشود، در حریم آن حق پیدا می‌کند، و لذا می‌تواند از راه و چاه، چشمه و چراگاه و دیگر امکانات موجود در آن برخوردار باشد، به گونه‌ای که حدود آن را بیان خواهیم

کرد. از این رهگذر شخص دیگری نمی تواند طوری در آنها تصرف کند که با حقوق حریم آن سازگار نباشد.

(مسأله ۱۹۴۳) حدود راه جدید و نوساز، در صورتی که توافق حاصل نشود، ۵ ذراع، یعنی در حدود دو متر و نیم است و مستحب است که ۷ ذراع، یعنی در حدود سه متر و نیم باشد.

(مسأله ۱۹۴۴) اگر کسی زمینی دارد و دیگری می خواهد زمین رو به روی او را احیاء کند، باید به مقدار یاد شده (۵ یا ۷ ذراع) از زمین او فاصله بگیرد تا فرصت و مجالی برای رفت و آمد او باشد.

(مسأله ۱۹۴۵) چاهی که برای آب دادن زمینهای زراعتی در زمین بایر کنده می شود، حریم آن از هر طرف ۳۰ متر است، تا وسایل نقلیه بتوانند در اطراف آن گرد آمده، نسبت به انتقال دادن آب اقدام نمایند.

(مسأله ۱۹۴۶) بر احدی جایز نیست که چاهی بکند که به چاه دیگری که پیش از او کنده شده صدمه بزند، و یا چشمه ای بیرون آورد که به چشمه دیگری که قبلاً استخراج شده صدمه بزند، در صورتی که این صدمه و ضرر مهم و معتدبه باشد.

(مسأله ۱۹۴۷) همانگونه که انسان به وسیله احیاء کردن زمین، مالک آن می شود و در حریم آن حقی برای او ثابت می شود، به وسیله «تحجیر» نیز که مقدمه احیا کردن است، در مورد زمین و حریم آن صاحب حق می شود.

(مسأله ۱۹۴۸) تحجیر عبارت است از کارهای مقدماتی ساخت و ساز، از قبیل کندن پی، تعیین حدود، شناژبندی، پی ریزی و دیگر کارهایی که عرفاً احیا به شمار نمی آید، ولی مقدمه احیاء می باشد.

(مسأله ۱۹۴۹) حق اولویتی که در زمین و حریم آن به وسیله تحجیر حاصل می شود، محدود به زمانی است که عرفاً بین تحجیر و احیاء پیش می آید، اگر به درازا بکشد این حق اولویت ساقط می شود و دیگران می توانند نسبت به احیا کردن آن اقدام نمایند.

(مسأله ۱۹۵۰) تحجیر موجب مالکیت نمی شود، و لذا نمی تواند زمینی را که تحجیر کرده بفروشد، ولی می تواند حق اولویتش را به کسی واگذار کند و آن را با چیزی مصالحه کند، مشروط بر اینکه در اثر طول مدت حقش ساقط نشده باشد.

(مسأله ۱۹۵۱) حرام است که انسان در ملک خود کاری انجام دهد که آثار آن به ملک همسایه سرایت کند و به او آسیب برساند، آسیبی که در میان همسایه ها متداول نیست. مثل اینکه آب را به گونه ای در ملک خود رها سازد که رطوبت آن به دیوار همسایه برسد و صدمه بزند، که باید از این کار خود داری کند، اگرچه متضرر شود. و اگر خود داری نکند هر آسیبی به همسایه برسد ضامن است.

احکام اماکن عمومی و اموال همگانی

(مسأله ۱۹۵۲) اموال عمومی که همگان حق استفاده از آنها را دارند عبارتند از :

۱ - موقوفات

استفاده از اموال وقفی تابع کیفیت وقف است که به تفصیل در بخش « احکام وقف » بیان شد.

۲ - مشاهد مشرفه

(مسأله ۱۹۵۳) در مساجد، مشاهد مشرفه و اماکن متبرکه، که برای استفاده مؤمنان و زائران فراهم شده و افراد با ایمان از راههای دور و نزدیک برای درك فضیلت به آنجاها روی می آورند، اگر کسی به محلی سبقت نمود و آنجا را در اختیار گرفت، تا از آنجا اعراض نکرده، تا شب از دیگران شایسته تر است، و ایجاد مزاحمت برای او حرام است. و در مکان مصلی مفصلاً بحث شد .

(مسأله ۱۹۵۴) به هنگام فرا رسیدن وقت نماز، اشغال کردن حرم مطهر با نماز مانعی ندارد، اگرچه موجب تعطیل زیارت در آن فاصله زمانی بشود، مشروط بر اینکه نمازگزاران در آنجا جای گرفته باشد.

۳- بازارها

منظور از بازار فضاهای باز و گسترده‌ای است که به شخص معین و گروه خاصی اختصاص ندارد و همواره مردم می‌آیند بساط خود را در آنجا پهن کرده، کالاهای خود را در معرض دادوستد قرار می‌دهند.

(مسئله ۱۹۵۵) حکم سبقت جستن در بازارها، همان حکم مساجد و مشاهد

را دارد.

۴- راهها

راهها بر دو قسمند :

۱) کوچه‌های بن بست، که از سه طرف به وسیله ساختمانها احاطه شده است.

(مسئله ۱۹۵۶) حق استفاده از کوچه‌های بن بست، اختصاص به افرادی دارد

که به آن کوچه در دارند و استفاده آنها از این کوچه‌ها نیازی به اجازه دیگران ندارد.

(مسئله ۱۹۵۷) کسی که به کوچه بن بست در دارد، اگر بخواهد در خانه‌اش

را وسعت بدهد یا دریچه‌ای به آن احداث کند، نیازی به اجازه دیگران ندارد، مگر

اینکه به برخی از آنها صدمه بزند، که در این مورد باید رضایت او را جلب کند.

۲) کوچه‌های باز، که از دو طرف آن ساختمان شده، و انتهای آن به گذرگاه

دیگر باز است.

(مسئله ۱۹۵۸) کوچه‌های باز از آن همگان است و همه مردم می‌توانند در آنها

رفت و آمد کنند، بنشینند، بخوابند، خرید و فروش کنند، و کسی نمی‌تواند از آن

جلوگیری کند. مشروط بر اینکه مزاحم رهگذرها نباشد و گرنه متجاوز می‌باشد و

هر گونه ضرری از او به رهگذرها برسد ضامن خواهد بود.

۵- آب دریاها و رودخانه‌ها

(مسئله ۱۹۵۹) آب دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و چشمه سارهایی که از

سیلها و آب شدن برفها جریان پیدا می‌کند، و آب چشمه‌ها و چاههای خود جوش،

و آب برکه ها و مرداب هایی که در زمین موات قرار دارند، از اموال عمومی هستند، همگان می توانند از آنها استفاده کنند و کسی نمی تواند از آن جلوگیری نماید.

(مسأله ۱۹۶۰) اگر کسی در کنار رودخانه، حوضچه ای بسازد که راحت تر بتواند از آنجا آب برداشت کند، اولویت پیدا می کند و کسی نمی تواند برای او ایجاد مزاحمت کند، ولی مالک آب آن حوضچه نمی شود، مگر اینکه برای خودش حیات کرده باشد.

(مسأله ۱۹۶۱) آب های شخصی که مالک خصوصی دارد، اگر در محلی باشد که به وسیله دیوار و نرده و امثال آن محصور شده، بدون اجازه مالک نمی توان در آن تصرف نمود. ولی اگر در زمین بی در و پیکر باشد، خوردن و شستشو کردن در آن به صورت معمول، بدون اذن مالک، مانعی ندارد، مشروط بر اینکه به آب صدمه نزنند.

۶- چراگاهها

(مسأله ۱۹۶۲) چراگاه هایی که در صحرا و زمین های بایر است و مالک خصوصی ندارد، از آن همه می باشد و همگان می توانند از آن استفاده کنند و کسی نمی تواند دور آن حصار بکشد و دیگران را از آن منع کند.

۷- موجودی زمین موات

(مسأله ۱۹۶۳) شن، ماسه، سنگ، سنگ ریزه، هیزم، معدن و غیر آن که در زمین موات باشد، از آن همگان است و هر کس زودتر به حیات آنها اقدام کند، آنچه را که حیات کرده از آن او می باشد. ولی هیچکس نمی تواند که آنجا را حصار کشیده دیگران را از آن منع کند.

احکام گمشده

گمشده ها بر سه قسم هستند :

(۱) انسان گمشده، که آن را « لَقِيط » می نامند.

(۲) حیوان گمشده، که آن را « ضالّه » می گویند.

(۳) اشیای گمشده، که « لُقَطَه » نامیده می شود.

احکام لقیط (کودک سر راهی)

(مسأله ۱۹۶۴) بچه سر راهی اگر در معرض تلف باشد، باید آن را برداشت، در غیر این صورت بر داشتش واجب نیست.

(مسأله ۱۹۶۵) اگر شخص بالغ و عاقل بچه‌ای را از سر راه بردارد، بر او ولایت پیدا می کند و باید در نگهداری و سرپرستی آن تلاش کند.

(مسأله ۱۹۶۶) اگر همراه بچه سر راهی مالی باشد، آن مال تا قرینه‌ای بر خلاف نباشد، محکوم است به اینکه مال آن بچه است و ولی بچه آن را همراه بچه قرار داده که هر کس بچه را بردارد، آن را بر بچه انفاق کند. و لذا می توان آن را در نفقه بچه هزینه کرد.

(مسأله ۱۹۶۷) اگر مشخص باشد که بچه را عمدا بر سر راه نگذاشته‌اند، بلکه افتاده، یا گمشده، و یا کسی به زور از دست آنها گرفته و رها کرده است، در این صورت اگر پولی همراه بچه باشد در حکم مجهول المالك می باشد.

(مسأله ۱۹۶۸) کسی که بچه‌ای را پیدا کرده نمی تواند آن را به فرزندی خود درآورد، و اگر چنین کاری انجام دهد، هیچ اثر شرعی ندارد.

احکام ضالّه (حیوان گمشده)

(مسأله ۱۹۶۹) در کشورهای اسلامی، اگر حیوانی را در منطقه‌ای پیدا کند که آنجا خالی از سکنه باشد و حیوان در معرض تلف نباشد به این معنی که در آنجا آب و علف باشد، و باکی از درندگان نداشته باشد، یا به این جهت که حیوان

نیرومند باشد و یا در آنجا درنده ای نباشد، گرفتن آن حرام است و اگر اقدام به گرفتن آن کند، ضامن آن حیوان و منافع متصل و منفصل آن نیز خواهد بود.

(مسأله ۱۹۷۰) حیوانی را که در شهر و روستای پر رفت و آمد پیدا کند و بداند که گم شده است، می تواند آن را بگیرد و حکم لقطه بر آن جاری می شود و باید تا يك سال به دنبال صاحبش بگردد، چنانکه در فصل سوم بیان خواهد شد.

(مسأله ۱۹۷۱) اگر حیوانی به خانه انسان درآید و یا وارد باغ و بستان حصاردار او گردد، گرفتن حیوان صدق نمی کند، و ضامن او نمی شود، حتی می تواند که آن را از محدوده ملك خود بیرون کند، و اگر احتمال بدهد که آن حیوان گم نشده باید آن را بیرون نهد و اگر بداند که گم شده می تواند آن را بگیرد و به حکم گمشده عمل کند.

احکام لقطه (اشیاء گمشده)

« لقطه » عبارت از چیز گمشده ایست که انسان و حیوان نباشد، منقول باشد و در سرزمین اسلامی و یا اهل ذمه (اهل کتابی که زیر پرچم اسلام زندگی می کنند) پیدا شود. و اما اشیاء غیر منقول، مانند زمین و درخت، آنها حکم لقطه ندارند، بلکه در حکم مجهول المالك می باشند.

(مسأله ۱۹۷۲) کسی که گمشده ای را می یابد، می تواند آن را بردارد، ولی کراهت دارد، بالخصوص چیزی که در حرم مکه پیدا شود، به ویژه در مورد کسی که اطمینان ندارد که بتواند تا یکسال به معرف آن پردازد. چنانکه بسیاری از مردمان به این کار تن در نمی دهند. برای چنین اشخاصی ممکن است عقلاً برداشتن آن حرام باشد.

(مسأله ۱۹۷۳) اگر مال گمشده به هنگام برداشتن کمتر از يك درهم قیمت داشته باشد، می تواند آن را برای خودش بردارد و نیازی به تعریف ندارد، ولی بنابر احتیاط واجب از افرادی که احتمال می دهد مال آنها باشد پرسد، از قبیل کسی که

آنجا ایستاده، یا قبلاً آنجا نشسته بود، یا اهل خانه‌ای که از در خانه آنها پیدا کرده است.

(مسأله ۱۹۷۴) اگر پس از تملك آن صاحبش پیدا شود و عین آن باقی باشد، باید آن را به صاحبش برگرداند، اگرچه زمان طولانی گذشته باشد. ولی اگر از بین رفته باشد یا از ملك او خارج شده و دسترسی به آن نداشته باشد، لازم نیست که عوض را بپردازد، ولی اگر دسترسی داشته باشد (مسأله خالی از اشکال نیست و احتیاط واجب آن است که بین مالك و یا بنده و کسی که به او منقل شده مصالحه شود).

(مسأله ۱۹۷۵) يك درهم عبارت است از ۴۳۲ (دو گرم و سه چهارم) گرم نقره.

(مسأله ۱۹۷۶) اگر قیمت لقطه يك درهم یا بیشتر باشد، کسی که آن را پیدا کرده تا یکسال باید آن را معرفی کند. و اگر نگهداری یا معرفی آن هزینه داشته باشد، هزینه‌اش بر عهده کسی است که آن را برداشته است.

(مسأله ۱۹۷۷) بردارنده لقطه پس از یکسال معرفی، می‌تواند آن را به امید اینکه صاحبش پیدا شود نگهداری کند، یا از طرف صاحبش صدقه دهد و یا خودش تملك کند، به جز لقطه حرم مکه، که بنابر احتیاط واجب آن را نمی‌تواند تملك نماید.

(مسأله ۱۹۷۸) اگر پس از گذشت یکسال صاحبش پیدا شود، در اینجا چند صورت است :

- ۱- اگر آنچه پیدا کرده عیناً موجود باشد، باید به صاحبش برگرداند.
- ۲- اگر در اثر اهمال کاری تلف شده باشد، باید عوضش را بپردازد.
- ۳- اگر بدون اهمال تلف شده باشد، ضمانتش مشکل است، بنابر احتیاط واجب لازم است که مصالحه کنند.
- ۴- اگر آن را از طرف مالك صدقه داده باشد، مالك می‌تواند به آن رضایت

بدهد و پاداش آن از آن مالک باشد و می تواند رضایت ندهد، پس پیدا کننده عوض آن را به مالک بدهد و ثواب صدقه مربوط به خودش باشد.

(مسأله ۱۹۷۹) اعلام و معرفی گمشده در جایی واجب است که احتمال داده شود که صاحبش پیدا شود، پس اگر مطمئن باشد که پیدا نخواهد شد، برای اینکه آن شیء گمشده علامت و نشانه ای ندارد، یا می داند که صاحبش به کشورهای دور دست مسافرت کرده، و این اعلام و معرفی هرگز به او نمی رسد، یا می داند که او به پیدا کردن این گمشده اعتنا ندارد هر چند از نظر اینکه از آن مأیوس شده، اعلام شرط نیست.

(مسأله ۱۹۸۰) در فرض بالا پیش از سپری شدن یکسال می تواند آن را تملك کند یا از طرف صاحبش صدقه بدهد، ولی اگر احتمال زیادی می دهد که بر حسب تصادف با صاحب آن مصادف شود، باید تا یکسال انتظار بکشد.

(مسأله ۱۹۸۱) به هنگام اعلام گمشده، باید از چیزی که موجب سردرگمی مالک می شود پرهیز کند بلکه باید مشخصات آن گمشده را درست ولی مبهم بگوید، پس اگر يك لباس پنبه ای پیدا کرده، نباید بگوید: هر کس « پنبه » گم کرده، زیرا پنبه غیر از لباس بافته شده از پنبه می باشد.

(مسأله ۱۹۸۲) معرفی گمشده باید در مکانهایی باشد که انتظار برود که خبر آن به گوش صاحب مال برسد، به جهت پرس و جوی او در آن مکان.

(مسأله ۱۹۸۳) باید این اعلام و معرفی پی در پی باشد.

(مسأله ۱۹۸۴) اگر لقطه از چیزی هایی باشد که با گذشت زمان فاسد می شود، مانند سبزیجات و میوه جات، باید کسی که آن را برداشته، قیمت کند و قیمتش را به عهده بگیرد، آنگاه پول آن جانشین لقطه می شود.

(مسأله ۱۹۸۵) احکام لقطه منحصر به چیزی است که صاحبش آن را گم کرده باشد، در مواردی که مالک چیزی معلوم نباشد، لقطه حساب نمی شود، بلکه مجهول المالك است همانند :

- ۱) چیزی که در نزد او امانت گذاشته‌اند و امانت گذار را فراموش کرده است.
 - ۲) چیزی که با معامله باطل به دستش رسیده و مالکش را نمی‌شناسد.
 - ۳) چیز غصبی، که مالکش را نمی‌داند.
 - ۴) چیزی که اشتباهاً برداشته است و مالکش را نمی‌داند.
 - ۵) طرف معامله به هنگام خرید اشتباهاً جنس اضافه داده باشد.
 - ۶) طرف معامله به هنگام فروش اشتباهاً پول اضافه داده باشد.
 - ۷) هر مال دیگری که به عمد یا به اشتباه در دست غیر مالک قرار بگیرد.
- در همه این موارد که احتمال بدهد که مالک آن را پیدا خواهد کرد، باید از او جستجو کند، و این جستجو محدود به يك سال نمی‌باشد و اگر احتمال بدهد که مالک خواهد آمد، باید انتظار بکشد و اگر از پیدا کردن مالک ناامید شود، نمی‌تواند آن را تملك کند، هر چند فقیر باشد، بلکه باید از طرف مالک به فقیر صدقه بدهد، و یا برای مالک نگهداری کند، اگرچه زمان به درازا بکشد.
- (مسأله ۱۹۸۶) برای صدقه دادن مال مجهول المالك لازم نیست که از حاکم شرع اجازه گرفته شود، مگر اینکه مال در دست غاصب باشد، که بنابر احتیاط واجب لازم است اجازه بگیرد.
- (مسأله ۱۹۸۷) به هنگام صدقه دادن می‌تواند خود مال را صدقه بدهد، و یا اینکه اگر فروشش رجحان داشته باشد می‌تواند بنابر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع آن را بفروشد و یا خودش بردارد و قیمت آن را صدقه دهد.
- (مسأله ۱۹۸۸) اگر انسان مدیون است و دسترسی به طلبکار ندارد، در اینجا حکم مجهول المالك جاری نمی‌شود بطوریکه در باب قرض گفته شد .

احکام شکار و ذبح حیوان

هر حیوانی که خون جهنده دارد، اگر مطابق دستور شرع ذبح نشود، مردارش نجس و خوردنش حرام است.

تذکیه حیوان به دو صورت است :

۱- شکار

۲- ذبح و سربردن حیوان

اول : شکار حیوانی که خون جهنده دارد

(مسأله ۱۹۸۹) شکار به حیوان وحشی اختصاص دارد، همانند بیشتر پرنده‌ها، آهو، گوزن، گاو و خر وحشی.

(مسأله ۱۹۹۰) حیوانات اهلی، چون : گاو، شتر، گوسفند، مرغ و امثال آنها، با شکار کردن حلال نمی‌شوند، مگر اینکه وحشی شوند .

(مسأله ۱۹۹۱) اگر حیوان وحشی اهلی شود با شکار حلال نمی‌شود.

(مسأله ۱۹۹۲) اگر انسان يك حیوان وحشی را بگیرد و در دسترس داشته باشد، آن نیز با شکار حلال نمی‌شود.

(مسأله ۱۹۹۳) نوزاد حیوان وحشی هنگامی که قدرت فرار ندارد، آن نیز با شکار حلال نمی‌شود.

(مسأله ۱۹۹۴) ابزار شکار دو چیز است :

۱- سگ

۲- اسلحه

(مسأله ۱۹۹۵) غیر از سگ هر حیوان دیگری چون یوزپلنگ و باز شکاری، چیزی را شکار کند، حلال نمی‌شود، مگر اینکه پیش از مردنش ذبح شرعی شود. و در سگ فرق نمی‌کند که تازی باشد، یا غیر آن، به جز سگی که کاملاً سیاه باشد، بنابر احتیاط واجب.

(مسأله ۱۹۹۶) در سگ شکاری دو شرط لازم است :

۱) آموزش دیده باشد، به این معنی که برای شکار کردن برای صاحبش آموزش دیده و تجربه آموخته باشد .

۲) کاملاً در اختیار شکارچی باشد و به دستور او برود و با تشویق و تحریک او شکار را انجام دهد، به گونه‌ای که شکار کردن به او مستند باشد، و سگ به عنوان یک ابزار به شمار آید.

(مسأله ۱۹۹۷) شرط شکار با اسلحه آن است که اسلحه بُرنده مانند : شمشیر و کارد، و یا شکافنده مانند : تیر، نیزه و سر نیزه باشد.

(مسأله ۱۹۹۸) اگر حیوانی را با پهنای بیل بزنند، که نه برنده است و نه شکافنده، حلال نمی‌شود.

(مسأله ۱۹۹۹) با وسائل برنده و یا شکافنده‌ای که اسلحه به شمار نمی‌آید، مانند : داس، ارّه، جوال‌دوز و گرز نیز اگر حیوانی را شکار کنند بنابر احتیاط واجب حلال نمی‌شود، مگر اینکه از اسلحه به شمار آید.

(مسأله ۲۰۰۰) اگر حیوانی را با سلاح گرم متعارف در زمان ما شکار کنند، حلال می‌شود، به شرط اینکه یک طرف گلوله تیز و برنده باشد.

(مسأله ۲۰۰۱) شکار کردن با گلوله‌هایی که گرد باشد و در بدن فرو نرود، بنابر احتیاط واجب موجب حلیّت آن نمی‌شود.

(مسئله ۲۰۰۲) برای حلال شدن شکار با اسلحه، شرط است که شکارچی به هنگام تیراندازی قصد شکار کند، پس اگر او مشغول تیراندازی بوده و تصادفاً به حیوانی اصابت کرد و کشت، حلال نمی‌شود، اگرچه بعداً بسم الله نیز بگوید.

(مسئله ۲۰۰۳) اگر شکارچی به قصد شکار به سوی حیوانی تیراندازی کند، ولی تیر خطا کند و به حیوان دیگری اصابت کند و از پای درآورد حلال می‌شود.

(مسئله ۲۰۰۴) برای حلال شدن صید به وسیله سگ یا اسلحه چند شرط است :

۱- شکارچی باید مسلمان باشد، اگرچه سنی، حرامزاده، زن یا کودک باشد، مشروط بر اینکه ممیز باشد و بتواند قصد صید کند. پس شکار کافر حرام است، اگرچه نام خدا را بر زبان جاری کند.

۲- هنگام تیراندازی یا فرستادن سگ نام خدا را بر زبان جاری کند یا پیش از آن که به شکار برسند، بسم الله بگوید .

(مسئله ۲۰۰۵) اگر کسی عمداً بسم الله نگوید، شکارش حرام می‌شود، اگرچه بخاطر ندانستن مسئله باشد.

(مسئله ۲۰۰۶) کسی که همواره به هنگام شکار ملتزم بود که بسم الله بگوید، اگر یکبار فراموش کرد و نگفت، شکارش حلال است.

۳- مرگ حیوان به شکار مستند باشد، یعنی در اثر اصابت گلوله و یا زخمی شدنش به وسیله سگ جان سپرده باشد. پس اگر از بلندی بیفتد و بمیرد یا در آب غرق شود حلال نمی‌شود.

(مسئله ۲۰۰۷) اگر مرگ حیوان به شکار و به يك امر دیگر مستند باشد، مثل اینکه اسلحه به آن اصابت کرده و از بلندی افتاده و در اثر این دو مرده است، حلال نمی‌شود.

۴- شکارچی نباید در حال احرام باشد.

۵ - شکار باید در حرم مکه نباشد .

۶ - شکارچی فرصت سربریدن پیدا نکند، به این معنی که تا رسیدن شکارچی، شکار جان باخته باشد، و یا دیگر فرصت سربریدن نباشد.

(مسئله ۲۰۰۸) اگر شکارچی هنگامی به نزد شکار برسد که برای سربریدن فرصت باشد ولی اقدام به این کار نکند حرام می شود. اگر چه این کار به جهت همراه نداشتن چاقو باشد.

(مسئله ۲۰۰۹) اگر هنگامی برسد که شکار هنوز زنده است، ولی چاقو همراه نداشته باشد، اگر سگ را تشویق کند که يك بار دیگر حمله کند و از پای درآورد، حلال می شود.

(مسئله ۲۰۱۰) اگر شکارچی هنگامی برسد که سرش را ببرد همینکه حیوان قسمتی از بدنش چون دست، گوش، چشم یا دمش را حرکت بدهد، کفایت می کند.

(مسئله ۲۰۱۱) هر حیوان قابل تذکيه به وسیله اسلحه اگر شکار شود، حلال می شود، و اگر حرام گوشت باشد با شکار، پوستش پاك می شود و می توان از آن بهره جست.

(مسئله ۲۰۱۲) به وسیله سگ فقط حیوان حلال گوشت حلال می شود، اما حیوان حرام گوشت - مانند روباه - اگر چه به وسیله سگ شکار شود، حلال نمی شود .

دوم: شکار حیوانی که خون جهنده ندارد

(مسئله ۲۰۱۳) تذکيه ماهی صید آن است، و صید آن به این است که به صورت زنده از آب بیرون آورده شود.

(مسئله ۲۰۱۴) اگر ماهی در آب بمیرد خوردنش حرام است و همچنین اگر

آب فروکش کند و یا خودش را به بیرون آب بیندازد و یا موج آن را بیرون بیندازد و ماهی در خشکی بمیرد، مگر اینکه پیش از آن که جان بسپارد کسی آن را با دست یا هر وسیله دیگر بگیرد.

(مسئله ۲۰۱۵) اگر کسی به قصد صید ماهی دامی بگسترد، یا توری بگذارد و یا مانعی ایجاد کند که به هنگام بالا آمدن آب، ماهی ها در آن گرد آیند و به هنگام فروکش کردن آب نتوانند از آن خارج شوند، و در بیرون آب جان بسپارند، خوردن آنها حلال است، اگرچه در تور بمیرند. ولی اگر پیش از فروکش کردن آب بمیرند، یا مشکوک باشد، حرام می شود.

(مسئله ۲۰۱۶) اگر ماهی از آب بیرون آورده شود، سپس در آب بیفتد و در آب بمیرد، حرام است.

(مسئله ۲۰۱۷) اگر ماهی گیر با ریختن زهر در آب یا ایجاد انفجار در آب، موجب شود که ماهیها خود را به بیرون آب بیندازند، خوردن آنها حلال نمی شود، مگر اینکه آنها را در بیرون آب زنده بگیرد، و مالک آنها کسی است که در بیرون آب آنها را می گیرد نه کسی که زهر در آب ریخته یا انفجار ایجاد کرده است.

(مسئله ۲۰۱۸) اگر يك ماهی، ماهی دیگری را ببلعد، اگر آن را صید کنند و در بیرون آب بمیرد، هم خودش حلال می باشد و هم آنچه در شکم اوست.

(مسئله ۲۰۱۹) در شکار ماهی و ملخ بسم الله گفتن، مسلمان بودن، حتی بالغ و عاقل بودن شرط نیست، بلکه همین مقدار که آنها را به قصد شکار می گیرد کفایت می کند.

(مسئله ۲۰۲۰) اگر ماهی، ملخ، یا هر حیوان دیگری که احتیاج به تذکيه دارد، در دست کافر باشد و ادعا کند که آن را از دست مسلمان گرفته است، اگر متهم به دروغ نباشد، حرف او قبول است و به جهت پیشی گرفتن دست مسلمان بر آن حکم به تذکيه آن می شود.

احکام ذبح یا سربریدن

حیوانات نجس العین، چون سگ و خوک قابل تذکيه نیستند. و دیگر حیوانات حرام گوشت، قابل تذکيه هستند، ولی گوشت آنها خورده نمی شود. همه حیوانات حلال گوشت قابل تذکيه هستند، و تذکيه آنها به شکل های مختلف است :

- (۱) شتر فقط به وسیله نحر کردن حلال می شود.
- (۲) ماهی و ملخ فقط به وسیله صید کردن حلال می شوند.
- (۳) حیوانات وحشی به وسیله ذبح و شکار حلال می شوند.
- (۴) حیوانات اهلی منحصر ا به وسیله سربریدن حلال می شوند.

کیفیت سربریدن حیوان

(مسأله ۲۰۲۱) برای بریدن سر حیوان باید حلقوم و مری و سیاهرگ و سرخرگ بریده شود .

(مسأله ۲۰۲۲) شکافتن چهار عضو یاد شده کفایت نمی کند بلکه باید بریده شوند.

(مسأله ۲۰۲۳) بریده شدن چهار عضو مشروط بر این است که برآمدگی حلقوم روی سر بماند پس اگر قسمتی از آن بر روی بدن بماند، ذبح به طور کامل انجام نمی شود و تذکيه حاصل نمی شود. مگر اینکه پیش از آن که حیوان جان سپارد آن را تدارك کنند و یکبار دیگر از زیر برآمدگی حلقوم ذبح کنند.

(مسأله ۲۰۲۴) بریدن سر حیوان از پشت گردن کفایت نمی کند، اگر چه اعضای چهار گانه بریده شوند.

(مسأله ۲۰۲۵) بنابر احتیاط واجب لازم است که چاقو را زیر برجستگی گلو بگذارد و به طرف داخل بکشد، نه اینکه چاقو را از پهلوی گلو فروبرده به طرف بیرون بکشد و اعضا را ببرد.

(مسئله ۲۰۲۶) نباید پیش از آن که حیوان جان بسپارد سر آن را از بدن جدا کند، و نباید پیش از مردنش چاقو را به نخاع او برسانند و اگر عمداً انجام دهد حرام نمی شود.

کیفیت نحر کردن شتر

(مسئله ۲۰۲۷) در میان حیوانات تنها شتر است که باید تذکيه آن به صورت نحر انجام شود و به غیر آن حلال نمی شود.

(مسئله ۲۰۲۸) نحر عبارت است از اینکه چاقو، نیزه، سرنیزه، داس و امثال آن را در گودی زیر گلوی شتر فرو ببرند.

(مسئله ۲۰۲۹) اگر حیوانی چموشی کند و تذکيه آن به شکل تعیین شده میسر نباشد، یا مثلاً در چاه بیفتد و یا زیر آوار بماند و بریدن سرش از محل تعیین شده امکان پذیر نباشد، به هر شکل ممکن می توان آن را نحر یا ذبح کرد و گوشتش حلال می شود، به شرط اینکه غیر از رو به قبله شدن دیگر شرائط ذبح فراهم باشد.

(مسئله ۲۰۳۰) اگر حیوان بارداری بمیرد، اگر بچه اش زنده بیرون آورده شود، جز با سر بریدن حلال نمی شود.

(مسئله ۲۰۳۱) اگر حیوان بارداری را تذکيه کنند بچه او در صورتیکه کامل و موی بر بدنش روییده باشد چند صورت دارد :

۱) اگر زنده بیرون آورده شود و بدون تذکيه بمیرد، حرام می شود، اگر چه به جهت تنگی وقت باشد.

۲) اگر زنده بیرون آورده و تذکيه شود، حلال است.

۳) اگر روح در آن دمیده نشده باشد، پاك و حلال است.

۴) اگر مرده بیرون آورده شود، پاك و حلال است، مگر در صورتی که احتمال داده شود که مردن آن به سبب تأخیر در کندن پوست و یا شکافتن شکم مادرش به صورت غیر معمول اتفاق افتاده است. در این صورت حرام خواهد بود.

شرایط ذبح و نحر

(مسأله ۲۰۳۲) برای حلال شدن گوشت ذبیحه شرایطی است :

۱ - ذبح کننده یا نحر کننده مسلمان باشد.

۲ - قصد ذبح یا نحر داشته باشد، پس اگر کودک، دیوانه، خفته و شخص غافل، بدون قصد، سر حیوانی را ببرند یا چاقو را در گلوی شتر وارد کنند، تذکیر حاصل نمی شود و آن حیوان حرام می شود.

۳ - ذبح یا نحر باید به وسیله آهن انجام شود و هیچ فلز دیگری چون مس، طلا و نقره کفایت نمی کند.

(مسأله ۲۰۳۳) در شرایط اضطراری اگر آهن پیدا نشود، به هر وسیله ای که بتوان چهار عضو را برید، ذبح حاصل می شود، حتی به مثل سنگ، استخوان، شیشه و تخته ای که تیز باشند. و لازم نیست که ذبح یا نحر را تأخیر بیندازند تا آهن پیدا شود.

۴ - باید حیوان هنگام ذبح رو به قبله باشد، پس اگر آن را در حال خوابیده ذبح می کنند، باید به پهلوئی راست یا پهلوئی چپ طوری بخوابانند، که گلو، سینه و شکمش به سوی قبله باشد، و نباید آنرا بر پشت بخوابانند.

(مسأله ۲۰۳۴) به هنگام نحر کردن شتر باید سینه اش به طرف قبله باشد، همچنین است اگر حیوانی را در حال نشسته یا ایستاده ذبح کنند، باید سینه اش به طرف قبله باشد.

(مسأله ۲۰۳۵) اگر مرغ و امثال آن را در حالی که از سر یا پاها آویزان است، ذبح کنند، باید سینه و شکمش به طرف قبله باشد.

(مسأله ۲۰۳۶) اگر در صورت امکان، عمدا حیوان را رو به قبله نکنند، تذکیر محقق نمی شود و خوردنش حرام می باشد، ولی اگر فراموش کنند، جاهل باشند، یا سوی قبله را اشتباه کنند، تذکیر حاصل می شود و خوردنش جایز می باشد.

۵ - کسی که ذبح یا نحر را انجام می‌دهد، باید همزمان با آن نام خدا را بر زبان جاری کند.

۶ - زنده بودن حیوان، به طوری که به هنگام ذبح اعضای بدنش را تکان دهد.

۷ - بیرون رفتن خون به مقداری که به هنگام سر بریدن حیوانات معمول هست.

۸ - تکان خوردن حیوان، پس از ذبح اگر چه بمقدار حرکت چشم باشد .

(مسأله ۲۰۳۷) برای حلال شدن ذبیحه شرط نیست که « حیاة مستقرّه » داشته باشد، به این معنی که اگر ذبح نمی‌شد، يك یا چند روزی زنده می‌ماند، و لذا اگر حیوانی مصدوم یا مجروح شود، و پیش از آن که بمیرد آن را با شرایط یاد شده ذبح کنند، پاك و حلال می‌باشد.

(مسأله ۲۰۳۸) هر عضوی از بدن حیوان پیش از مردن جدا شود، حرام و مردار است.

(مسأله ۲۰۳۹) پیش از مردن حیوان اقدام کردن به کندن پوست حیوان مکروه است، ولی با این کار حرام نمی‌شود.

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

حیوانات حرام گوشت

(مسأله ۲۰۴۰) از حیوان دریائی فقط آنچه فلس دارد حلال است و بقیه حرام می باشد.

(مسأله ۲۰۴۱) منظور از فلس آن پوسته ایست که به راحتی از آن جدا می شود، مانند پوست میگو و ماهی فلس دار.

(مسأله ۲۰۴۲) پوسته های سختی که به گوشت حیوان متصل است، مانند پوست لاک پشت، خرچنگ و صدف، به حلال گوشت بودن آنها دلالت نمی کند.

(مسأله ۲۰۴۳) اگر در مورد نوعی از ماهی شك کنیم که آیا فلس دارد یا نه ؟ حرام می باشد، البته برخی از ماهی ها پیدا می شود که فلس دار هستند ولی در اثر برخورد با صخره ها و غیره فلس های آنها می ریزد. در این ماهی ها نمونه هایی از این فلس ها می ماند که به هنگام دقت دیده می شود، اینها حلال می باشند.

(مسأله ۲۰۴۴) اگر ماهی فروش بگوید که این ماهی فلس دارد و خودش متهم به دروغ نباشد می توان به گفته اش اعتماد کرد.

(مسأله ۲۰۴۵) از حیوانات خشکی هر حیوانی که « دندان نشتری»^(۱) دارد حرام است، و هر حیوان درنده ای که حیوانات را پاره می کند و می خورد حرام است، اگرچه دندان نشتری نداشته باشد، خواه قوی باشد، مانند شیر و پلنگ، یا ضعیف باشد، مانند گربه و روباه.

(۱) دندان نشتری، چهار دندان بزرگ درندگان است، که به آن « يشك » نیز می گویند. « مترجم »

(مسأله ۲۰۴۶) حیواناتی که در دل زمین زندگی می کنند، از قبیل: خارپشت، راسو، موش، موش صحرائی، مار و امثال آنها، کلاً حرام می باشند.

(مسأله ۲۰۴۷) پرندگان درنده و گوشتخوار، مانند باز، چرخ، عقاب، شاهین، قرقی، کرکس، زغن و غیر آنها همه حرام گوشت هستند، ولی دُرناهایی که ماهیان را می خورند از این دسته نیستند.

(مسأله ۲۰۴۸) پرندگانی که مانند لك لك به هنگام پرواز غالباً بالهای خود را صاف نگه می دارند حرام گوشت هستند، ولی پرندگانی که بیشتر بال می زنند حلال گوشت هستند.

(مسأله ۲۰۴۹) هر پرنده ای که چینه دان، سنگدان و خارپشتِ پانداشته باشد، حرام گوشت است و اگر یکی از آنها را داشته باشد، حلال گوشت است.

(مسأله ۲۰۵۰) گوشت طاووس، شب پره، خفاش و انواع کلاغ ها حرام می باشند و همه حشرات پرنده، چون زنبور، زنبور عسل، مگس و غیره، به جز ملخ حرام می باشند، البته ملخ های ریز نیز حلال نیستند.

حیوانات حلال گوشت

(مسأله ۲۰۵۱) سه نوع از حیوانات اهلی حلال اند:

۱) شتر، خواه يك كوهان داشته باشد، یا دو كوهان.

۲) انواع گاو، و گاومیش.

۳) انواع گوسفند، و بز.

(مسأله ۲۰۵۲) اسب، استر و الاغ، حلال گوشت ولی مکروه هستند، به ویژه استر و الاغ کراحت بسیار شدیدی دارند.

(مسأله ۲۰۵۳) گاوهای وحشی، قوچ های کوهی، گورخرها، گوزنها، آهوان و اقسام بزهای کوهی، و همه حیوانات وحشی که از این سنخ باشند، حلال گوشت

هستند، اما اینکه تمامی حلال گوشتها منحصر به اینها باشد محل اشکال است.

حرام شدن حیوانات حلال گوشتی

حیواناتی که در اصل حلال گوشت بوده سپس به دلائلی حرام می شوند، عبارتند از :

۱) حیوان نجاستخوار

(مسأله ۲۰۵۴) حیوان حلال گوشتی که مدت چشمگیری با خوردن مدفوع انسان خو گرفته، و چیز دیگری جز به صورت نادر نمی خورد، و گفته می شود که خوراك او مدفوع انسان است، گوشتش حرام می شود. ولی اگر در کنار آن از دیگر خوراکیها به مقدار قابل توجه بخورد حرام گوشت نمی شود.

(مسأله ۲۰۵۵) برای برطرف شدن حرام گوشتی از آن لازم است آن را به مدت چشمگیری در محل نگهداری کنند که دسترسی به مدفوع انسان نداشته باشد و به تدریج از حال نجاستخواری بیرون بیاید. که این کار را « استبرا » می گویند.

(مسأله ۲۰۵۶) مدت استبرا شرعا در شتر ۴۰ روز، در گاو ۲۰ روز، در گوسفند ۱۰ روز، در مرغابی ۵ روز و در ماهی يك شبانه روز تعیین شده، ولی بهتر آن است که در مرغابی ۷ روز، در گوسفند ۱۴ روز و در گاو ۳۰ روز و بهتر از آن ۴۰ روز منظور گردد.

۲- بزغاله ای که شیر خوك بخورد

(مسأله ۲۰۵۷) بزغاله، بلکه بنابر احتیاط واجب هر حیوان دیگری که از پستان خوك مدت چشمگیری شیر بخورد، حرام گوشت می شود و باید استبرا شود.

(مسأله ۲۰۵۸) این حکم مخصوص خوك است و خوردن شیر دیگر حیوانات چنین حکمی ندارد.

(مسأله ۲۰۵۹) استبراء حیوانی که شیر خوک خورده آن است که به مدت هفت روز آن را در جائی نگهدارند که دسترسی به خوک پیدا نکند و در این مدت شیر حیوان حلال گوشتی را از سنخ خودش به او می دهند، و اگر نیاز به شیر نداشته باشد، علف پاکیزه به مدت ۷ روز به او می دهند.

(مسأله ۲۰۶۰) اگر حیوان یاد شده نر باشد و استبرا نکنند، هر حیوان دیگری که از نطفه او پدید آید، آن نیز حرام گوشت خواهد بود، و آن با استبرا حلال نمی گردد.

(مسأله ۲۰۶۱) اگر حیوان نجاستخوار نر یا ماده استبرا نشود، نسل حیوانی که از او پدید آید، بنابر احتیاط واجب حرام گوشت خواهد بود.

(مسأله ۲۰۶۲) مرغ نجاستخوار تا هنگامی که استبرا نشده، هر چه تخم در درونش شکل بگیرد، بنابر احتیاط واجب حرام می باشد.

۳- حیوان موطوءه

(مسأله ۲۰۶۳) چهارپائی که مرد بالغ و یا بنابر احتیاط واجب پسر بچه ای با آن نزدیکی کرده باشد، گوشتش حرام می شود و راهی برای استبراء آن و نسلش وجود ندارد و اگر از اقسام پرندگان باشد تخمش نیز حرام می باشد. ولی نزدیکی کردن با حیوان مرده اثری ندارد، اگرچه ذبح شرعی شده باشد.

(مسأله ۲۰۶۴) اگر کسی که با حیوانی نزدیکی کرده، مالک آن نباشد، باید قیمت آن را به صاحبش بپردازد.

(مسأله ۲۰۶۵) شیر، آغوز و تخم، حتی تخم ماهی، تابع حیوانی است که از آن به عمل آمده است، پس اگر از حلال گوشت باشد خورده می شود، و اگر از حرام گوشت باشد، خورده نمی شود، به جز شیر انسان که خورده می شود.

(مسأله ۲۰۶۶) اگر شیر و آغوز معلوم نباشد که از حلال گوشت است یا حرام گوشت، بنا بر حلیت آن گذاشته می شود.

(مسأله ۲۰۶۷) از حیوان حلال گوشت چند چیز حرام است :

خون ، سرگین ، نرینه ، دنبلان ، غدد، که آن را دشول می نامند. سپرز، که همان طحال است ، و بنابر احتیاط واجب : رحم، یعنی بچه دان. شرمگاه (مادینه) ، مغز حرام که در میان تیره پشت است ، پی ها، که در دو طرف تیره پشت قرار دارند ، مثانه (بول دان) ، زهر دان

(مسأله ۲۰۶۸) آنچه به عنوان حرام یا مکروه گفته شد، در تمام حیوانات بزرگ و کوچک جاری می باشد، جز اینکه اگر حیوان به قدری کوچک باشد که این اعضا در آنها قابل تشخیص نباشد، مانعی ندارد.

(مسأله ۲۰۶۹) آنچه به عنوان اعضای حرام در حیوانات گفته شد، در ماهی و میگو جاری نمی شود، ولی اگر ماهی خون چشمگیری داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید از خوردن آن پرهیز شود.

(مسأله ۲۰۷۰) خون بسیار اندکی که در رگهای نازک حیوان باقی می ماند، و عرفا جزو گوشت به شمار می آید و از نظر عرفی قابل تشخیص نمی باشد، خوردنش مانعی ندارد.

(مسأله ۲۰۷۱) خوردن اعیان نجسه و هر چیزی که نجس شده و تطهیر نشده حرام است. خوردن چیزهایی که فطرت انسان از آن تنفر دارد، مانند آب دماغ، اگرچه پاک باشد و از حیوان حلال گوشت باشد، بنابر احتیاط واجب حرام است.

(مسأله ۲۰۷۲) خوردن ادرار پاک از حیوان حلال گوشت، برای درمان برخی از بیماریها، مانعی ندارد، اگرچه به حد ضرورت نرسیده باشد.

(مسأله ۲۰۷۳) خوردن گل، و بنابر احتیاط واجب خوردن خاک و ماسه و امثال اینها، که از اقسام زمین می باشد، حرام است، ولی خوردن سایر معادن حرام نیست، مگر اینکه موجب ضرری باشد، که مبتلا کردن انسان خودش را به چنین ضرری حرام باشد.

(مسأله ۲۰۷۴) در میان گلها، خوردن تربت امام حسین علیه السلام به مقدار یک

نخود، به قصد شفا استثنا شده و مانعی ندارد، و این حکم به تربت امام حسین علیه السلام اختصاص دارد، شامل دیگر معصومان نمی شود.

(مسأله ۲۰۷۵) شراب و هر مست کننده دیگر حرام است، اگرچه جامد باشد، ولی اگر اصالتاً مایع باشد نجس نیز هست.

(مسأله ۲۰۷۶) اگر شراب بهمانند و سرکه شود پاک و حلال می شود.

(مسأله ۲۰۷۷) اگر آب انگور و بنابر احتیاط واجب آب کشمش به وسیله آتش جوش آید، حرام می شود، و اگر به قدری بجوشد که دو سوم آن بخار شود و يك سوم آن باقی بماند، حلال می شود.

(مسأله ۲۰۷۸) اگر آب میوه های دیگر و انواع مرباها به جوش آید حرام نمی شود، اگرچه بوی شراب بدهند، مگر اینکه مست کننده باشد.

احکام متفرقه خوردنی ها و آشامیدنی ها

(مسأله ۲۰۷۹) خوردن، نوشیدن و مصرف کردن هر چیزی که به انسان خطر جدی دارد و سلامتی اش را به خطر می اندازد، یا موجب هتك آبرو می شود حرام است.

(مسأله ۲۰۸۰) اگر دارو و درمان منحصر به خوردن چیزی باشد که شرعاً حرام می باشد، به مقدار ضرورت جایز می باشد، اگرچه به حدّ خطر جدی نرسیده باشد.

(مسأله ۲۰۸۱) اگر درمان منحصر به خوردن شراب، گوشت خوک، روغن خوک، یا دیگر اعضای آن باشد، باز هم جایز نیست، مگر اینکه زنده ماندن انسان منحصر به آن باشد، آنهم در صورتی که به طور یقین به این نتیجه رسیده باشد.

(مسأله ۲۰۸۲) کسی که نزدیک است از گرسنگی تلف شود، می تواند به مقداری که خطر را رفع کند، غذای حرام (مثلاً میته) بخورد.

(مسأله ۲۰۸۳) خوردن، نوشیدن و تصرف کردن در اموال کسی که مالش محترم است، بدون اجازه او، و بدون به دست آوردن رضایت او به این تصرف جایز نیست، مگر در مورد افرادی که در قرآن کریم [سوره مبارکه نور آیه ۱۶] بیان شده است و آنها عبارتند از: پدران، مادران، برادران، خواهران، عمه‌ها، عموها، دایی‌ها، خاله‌ها، دوستان و کسانی که کلید خانه‌شان را در اختیار انسان می‌گذارند. همسران و فرزندان نیز به آنها ملحق می‌باشند.

(مسأله ۲۰۸۴) از خانه‌های یاد شده بدون به دست آوردن رضایت صاحبشان می‌توان استفاده کرد، ولی در چند مورد بنابر احتیاط واجب باید پرهیز کرد:

۱) اگر انسان یقین یا گمان کند که راضی نیستند.

۲) اگر انسان رضایت آنان را به اصل ورود به خانه آنها به دست نیاورده باشد.

(مسأله ۲۰۸۵) خوردن انسان از خوراکی که به آن دعوت نشده، حرام است، چنانکه در حدیث آمده است: «هر کس از طعامی که به آن دعوت نشده بخورد، مانند، این است که پاره آتش خورده باشد» مگر اینکه اطمینان به رضایت صاحب خانه داشته باشد.

(مسأله ۲۰۸۶) کسی که به يك مهمانی دعوت شده، حرام است که بچه‌اش را نیز با خودش ببرد، مگر اینکه به رضایت صاحب خانه یقین داشته باشد، یا قرینه‌ای بر آن دلالت کند.

(مسأله ۲۰۸۷) نشستن در کنار سفره‌ای که در آن شراب خورده می‌شود حرام است و خوردن غذا از آن سفره حرام است. و این حکم مربوط به زمان شرب خمر است و شامل قبل و بعد نمی‌شود، ولی اگر نشستن در کنار این سفره موجب گستاخی آنها بشود، قبل و بعدش نیز حرام می‌شود، حتی ممکن است در مواردی ورود به چنین خانه‌ای حرام باشد، و در برخی از موارد ممکن است هرگونه ارتباط با صاحب خانه نیز حرام باشد.

احکام ارث

اسباب ارث:

اسباب ارث دو قسم است :

۱- نسب

۲- سبب

(مسأله ۲۰۸۸) کسانی که به وسیله « نسب » ارث می‌برند، بر سه طبقه هستند، که با وجود يك نفر از طبقه قبلی، به طبقه بعدی ارث نمی‌رسد، و اینك طبقات سه گانه :

۱- والدین و فرزندان

(مسأله ۲۰۸۹) فرزندان شامل : پسران، دختران، نوه‌ها و نویره‌ها نیز می‌شود.

۲- نیاکان، برادران و خواهران

(مسأله ۲۰۹۰) نیاکان شامل : جد، جدّه، پدران و مادران آنها نیز می‌باشد.

(مسأله ۲۰۹۱) برادر زادگان و خواهر زادگان، و فرزندان آنها نیز جانشین

پدران و مادرانشان می‌شوند.

۳- عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌ها

(مسأله ۲۰۹۲) عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌ها، شامل عموهای پدر و

مادر، عمه‌های پدر و مادر، دایی‌های پدر و مادر و خاله‌های پدر و مادر، حتی

شامل عموها و عمه‌ها و دائی‌ها و خاله‌های نیاکان نیز می‌شوند.

(مسأله ۲۰۹۳) پسر عموها، دختر عموها، پسر عمه‌ها و دختر عمه‌ها، پسر دائی‌ها و دختر دائی‌ها، پسر خاله‌ها و دختر خاله‌ها نیز جانشین پدران و مادرانشان می‌شوند.

وارثان سببی

(مسأله ۲۰۹۴) وارثان سببی عبارتند از زن و شوهر و رابطه ولائی.

(مسأله ۲۰۹۵) رابطه ولائی سه طبقه هستند، که با وجود طبقه قبلی کسی از طبقه بعدی ارث نمی‌برد، و آنها عبارتند از :

۱- ولای عتق

۲- ولای ضامن جریره

۳- ولای امامت

(مسأله ۲۰۹۶) رابطه زناشوئی اگر به صورت ازدواج دائم باشد، در کنار همه طبقات محفوظ است و موجب ارث بردن می‌باشد، ولی اگر موقت باشد، ارث نمی‌برند، مگر اینکه در ضمن عقد ازدواج، با یکدیگر شرط کرده باشند. ولی در این فرض نیز، بنا بر احتیاط واجب، فقط زن و شوهر از یکدیگر ارث می‌برند.

(مسأله ۲۰۹۷) ارث بردن همه طبقات ارث، مشروط است بر اینکه چیزی از موانع ارث در میان نباشد :

موانع ارث

(مسأله ۲۰۹۸) سه چیز مانع ارث می‌باشد : کفر، قتل و بردگی

۱- کفر

کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد.

در این (مسأله بین اقسام کافر فرق نیست و در مورد مسلمان نیز بین شیعه و اهل خلاف فرقی نیست.

(مسأله ۲۰۹۹) مسلمان، کافر را از ارث بردن حاجب می‌شود، یعنی با وجود يك نفر مسلمان در میان وراثت، کافر ارث نمی‌برد، اگرچه مسلمان در طبقه بعدی و کافر در طبقه قبل باشد. پس اگر يك نفر مسلمان یا کافر از دنیا برود، اگر در میان وارث‌های او مسلمان و کافر باشد، با وجود مسلمان کافر ارث نمی‌برد، اگرچه کافر بسیار نزدیک باشد، مثلاً فرزند میّت باشد و مسلمان بسیار دور باشد، مثلاً عموی پدرش باشد.

(مسأله ۲۱۰۰) در چند مورد وارث مسلمان از ارث بردن کافر حاجب نمی‌شود، که عبارتند از :

۱) وارث مسلمان منحصر به امام علیه السلام باشد، که از ارث بردن طبقه‌های قبل مانع نمی‌شود.

۲) متوفی کافر باشد و کودکان صغیر داشته باشد و وارثان مسلمان در طبقه‌های بعدی باشند، که آنها هزینه کودکان متوفی را از ترکه پدرشان پرداخت می‌کنند تا به حدّ بلوغ برسند، اگر اسلام را اختیار کنند، میراث پدر از آن آنها خواهد بود، اگر مسلمان نشوند، بقیه ترکه را وارثان مسلمان به ارث می‌برند.

۳) اگر وارثان مسلمان متعدّد باشند و پیش از آن که ترکه را در میان خود تقسیم کنند، وارث کافر مسلمان شود اگر طبقه‌اش مقدّم بر آنها باشد، همه مال را به خود اختصاص می‌دهد، و اگر در طبقه آنها باشد، با آنها شریک می‌شود و سهم خودش را می‌برد.

۴) اگر وارث مسلمان منحصر به امام باشد و وارث کافر پیش از آن که ترکه به وسیله امام انفاق شود، اسلام اختیار کند، همه ترکه را به خود اختصاص می‌دهد.

۲- قتل

اگر کسی یکی از ارحام خود را به ناحق به قتل برساند، از او ارث نمی‌برد،

اگر چه عمدی نباشد. ولی اگر به عنوان قصاص و یا در مقام دفاع از خویش کشته باشد، مانع ارث نمی شود.

(مسأله ۲۱۰۱) اگر چند نفر در کشتن يك نفر شرکت داشته باشند، همه آنها از ارث او محروم می شوند.

(مسأله ۲۱۰۲) قاتل خودش از ارث محروم می شود، ولی دیگران را حاجب نمی شود، اگر چه رشته اتصال آنها به مقتول از طریق او باشد. پس اگر کسی فقط يك پسر داشته باشد، و او پدرش را بکشد، ترکه او به فرزند زاده های او می رسد.

۳- بردگی

بردگی نیز یکی از موانع ارث است، ولی چون محلّ ابتلا نیست، نیاز به توضیح نیست.

احکام ارث طبقه اول

(مسأله ۲۱۰۳) اگر پدر، یا مادر تنها وارث باشند، همه مال به او تعلّق می گیرد و اگر همسر همراه آنها باشد، و میّت مرد باشد، يك چهارم ترکه به همسر و بقیه به پدر یا مادر می رسد، و اگر میّت زن باشد، نصف ترکه به شوهر و بقیّه به پدر یا مادر تعلّق می گیرد.

(مسأله ۲۱۰۴) اگر وارث میّت فقط يك پسر یا يك دختر باشد، همه ترکه به او می رسد، و اگر همسر نیز داشته باشد، و میّت مرد باشد، يك هشتم ترکه به همسر و بقیه به فرزندش می رسد، و اگر زن باشد، يك چهارم ترکه به شوهر و بقیه به فرزندش تعلّق می گیرد.

(مسأله ۲۱۰۵) اگر وارث میّت فقط پدر و مادر او باشند و میّت برادر نداشته باشد، يك سوّم ترکه برای مادر و دو سوم آن برای پدر می باشد.

(مسأله ۲۱۰۶) اگر در فرض بالا میّت برادر داشته باشد، چه تنی باشد یا از مادر

جدا باشد، يك ششم تركه به مادر، و بقیه به پدر تعلق می گیرد، مشروط بر اینکه آنها :

(۱) دو برادر یا ، يك برادر و دو خواهر، و یا چهار خواهر به بالا باشند.

(۲) حداقل تعداد فوق در قید حیات و متولد باشد، نه در شکم مادر.

(۳) مسلمان و آزاد باشند.

(مسأله ۲۱۰۷) اگر وارث میّت منحصر به پدر، مادر و همسر باشد، و میّت

مرد باشد، يك چهارم تركه به همسر، و اگر زن باشد نصف تركه به شوهر تعلق

می گیرد، و يك سوم یا يك ششم (به تفصیلی که گذشت) به مادر و بقیه به پدر

تعلق می یابد.

(مسأله ۲۱۰۸) اگر وارثان میّت خصوص فرزندان باشد، و همه پسر

یا همه دختر باشند، تركه به طور مساوی در میان آنها تقسیم می شود، ولی

اگر برخی پسر و برخی دختر باشد، به هر پسر سهم دو دختر داده می شود.

(مسأله ۲۱۰۹) اگر همراه فرزندان همسر باشد، و میّت مرد باشد يك هشتم

تركه به همسر و بقیه به فرزندان تعلق می گیرد، و اگر زن باشد، يك چهارم تركه از

آن شوهر و بقیه در میان فرزندان تقسیم می گردد.

(مسأله ۲۱۱۰) اگر وارث میّت، پدر، یا مادر، یا هر دو با يك پسر یا چند

پسر باشد، برای هر يك از پدر یا مادر يك ششم می رسد و بقیّه از آن پسر یا پسر ها

می باشد. و اگر همسر نیز داشته باشد، يك چهارم از آن شوهر و یا يك هشتم از

آن زن و يك ششم از آن پدر یا مادر، یا هر يك از آنها، و بقیه از آن پسر یا پسران

می باشد، که به طور مساوی در میان آنها قسمت می شود.

(مسأله ۲۱۱۱) اگر وارث میّت پدر یا مادر با يك دختر باشد، به پدر یا مادر

يك چهارم می رسد و بقیه از آن دختر است. و اگر همسر نیز داشته باشد، يك چهارم

از آن شوهر (اگر میّت زن باشد)، یا يك هشتم از آن زن (اگر میّت مرد باشد)، از

باقیمانده يك چهارم به پدر یا مادر و بقیه به دختر تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۱۱۲) اگر وارث، پدر و مادر و يك دختر باشد، يك پنجم به پدر و يك پنجم به مادر و بقيه به دختر تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۱۱۳) اگر وارث ميّت، پدر و مادر و زن و يك دختر باشد، يك هشتم از آن همسر، يك پنجم باقیمانده به پدر و يك پنجم به مادر، و بقيه به دختر تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۱۱۴) اگر وارث ميّت، پدر، مادر، شوهر و يك دختر باشد، يك چهارم به شوهر و يك ششم به پدر و يك ششم به مادر و بقيه به دختر تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۱۱۵) اگر وارث ميّت، پدر يا مادر و دو دختر يا بيستر باشد، به پدر يا مادر يك پنجم تعلق می گیرد و بقيه در میان دختران به طور مساوی تقسیم می شود.

(مسأله ۲۱۱۶) اگر وارث ميّت، پدر يا مادر، شوهر و دو يا چند دختر باشد، يك چهارم به شوهر، يك ششم به پدر يا مادر، و بقيه به دختران تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۱۱۷) اگر وارث ميّت، پدر يا مادر و زن و چند دختر باشد، يك هشتم از آن همسر، يك پنجم باقیمانده به پدر يا مادر و بقيه به دختران و به طور مساوی تقسیم می کنند.

(مسأله ۲۱۱۸) اگر وارث ميّت، پدر و مادر و دو يا چند دختر باشد، به هر يك از پدر و مادر يك ششم و بقيه به دخترها به طور مساوی تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۱۱۹) اگر وارث ميّت، پدر و مادر و همسر و چند دختر باشد، يك چهارم به شوهر (اگر ميّت زن باشد)، يا يك هشتم به زن (اگر ميّت مرد باشد) و يك ششم به هر يك از پدر و مادر و بقيه به طور مساوی به دختران تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۱۲۰) اگر وارث ميّت، پدر، مادر، يا یکی از آنها، با يك يا چند پسر، و يك يا چند دختر باشد، به هر يك از پدر و مادر يك ششم و بقيه به فرزندان تعلق می گیرد، به هر پسر سهم دو دختر داده می شود.

(مسأله ۲۱۲۱) اگر در فرض ياد شده همسر نیز باشد، به شوهر يك چهارم (اگر ميّت زن باشد) و به زن يك هشتم (اگر ميّت مرد باشد) و به هر يك از پدر و

مادر يك ششم و بقیه به فرزندان تعلق می گیرد. (هر پسر ی سهم دو دختر).

(مسأله ۲۱۲۲) نوه‌ها جای فرزندان می نشینند، هنگامی که فرزندان نباشند، و با وجود آنها نوبت به طبقه بعدی نمی رسد. یعنی با وجود يك نوه نوبت به جدّ و جدّه نمی رسد.

(مسأله ۲۱۲۳) نوادگان پسر ی سهم پدرانشان را می گیرند و نوادگان دختری سهم مادرانشان را می گیرند، یعنی اگر پدر و مادرشان زنده بودند چه سهمی در ترکه داشتند، همان سهم به فرزندان آنها می رسد.

(مسأله ۲۱۲۴) اگر برخی از فرزندان میّت در حال حیات او از دنیا رفته‌اند و اولادی از خود بر جای نگذاشته‌اند، ولی از برخی دیگر اولادی بر جای مانده است. تنها آنان که فرزند دارند زنده فرض می شوند و ترکه در میان آنها تقسیم می شود و سهم هر يك از آنها به فرزندانشان تعلق می گیرند.

(مسأله ۲۱۲۵) ارث بردن نواده‌ها مشروط است بر اینکه میّت فرزند صلبی نداشته باشد، وگرنه همه ترکه به او تعلق می گیرد و نواده‌ها چیزی به ارث نمی برند، اگرچه فرزند صلبی فقط يك پسر و یا فقط يك دختر باشد.

(مسأله ۲۱۲۶) « حَبَوَه » اختصاص به پسر بزرگتر دارد، و آن عبارت است از قرآن، انگشتری، شمشیر و لباسهای پدر، خواه پسر مکلف باشد یا نه، حتی اگر در شکم مادر باشد، خواه میّت غیر از آنها ترکه دیگری داشته باشد، یا ترکه میّت منحصر به آنها باشد.

(مسأله ۲۱۲۷) حَبَوَه از اصل ترکه برداشت می شود، ولی اگر میّت قرضی داشته باشد که همه ترکه را فرا بگیرد، پس از ادای دین نوبت حَبَوَه خواهد رسید.

احكام ارث طبقه دوّم

طبقه دوّم از كسانى كه به جهت قرابت نسبى ارث مى‌برند، عبارتند از :
برادران، خواهران، جدّ (پدر بزرگ) و جدّه (مادر بزرگ) .

(مسأله ٢١٢٨) اگر وارث ميّت منحصر به يك برادر، يا يك خواهر، يا يك جدّ، يا يك جدّه باشد، همه مال به او تعلق مى‌گيرد. و اگر علاوه بر او همسر نيز داشته باشد، و ميّت زن باشد نصف مال به شوهر و اگر ميّت مرد باشد، يك چهارم مال به زوجه و بقيه به برادر، خواهر، جد، يا جدّه مى‌رسد.

(مسأله ٢١٢٩) اگر ورثه منحصر به برادر و خواهر باشد، همه مال به آنها تعلق مى‌گيرد. پس اگر همه برادر يا همه خواهر بودند، مال را به طور مساوى تقسيم مى‌كنند. ولى اگر برادر و خواهر متعدد بودند، برادران و خواهرانِ مادري، مال را به طور مساوى تقسيم مى‌كنند، برادران و خواهرانِ تنى (كه با ميّت از يك پدر و يك مادر هستند) و برادران و خواهرانِ پدرى (كه با ميّت از مادر جدا هستند) به هر برادر سهم دو خواهر مى‌دهند.

(مسأله ٢١٣٠) اگر ورثه ميّت منحصر به چند برادر و خواهر تنى و غير تنى باشد، اگر برادر يا خواهر مادري يك نفر باشد، يك ششم از تركه به او تعلق مى‌گيرد و اگر بيش از يك نفر باشند، يك سوّم مال به او و بقيه به ديگر برادران و خواهران تعلق مى‌گيرد.

(مسأله ٢١٣١) اگر ميّت علاوه بر برادر و خواهر همسر نيز داشته باشد، يك چهارم مال از آن زوجه و بقيه متعلّق به برادران و خواهران خواهد بود. و اگر ميّت زن باشد، نصف مال از آن شوهر و بقيه از آن برادران و خواهران خواهد بود .

(مسأله ٢١٣٢) اگر ورثه منحصر به پدرِ پدر و مادرِ پدر باشد، يك سوّم مال به مادر بزرگ و دو سوّم آن به پدر بزرگ مى‌رسد.

(مسأله ٢١٣٣) اگر ورثه ميّت منحصر به پدرِ پدر، مادرِ پدر و همسر باشد،

يك چهارم مال به همسر (اگر میّت مرد باشد)، یا نصف آن مال شوهر (اگر میّت زن باشد) و بقیّه به پدر بزرگ و مادر بزرگ می رسد، که يك سوم به مادر بزرگ و دو سوم به پدر بزرگ تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۱۳۴) اگر ورثه میّت منحصر به پدر مادر و مادرِ مادر باشد، مال را به طور مساوی تقسیم می کنند.

(مسأله ۲۱۳۵) اگر ورثه میّت منحصر به همسر، پدرِ مادر و مادرِ مادر باشد، يك چهارم آن متعلق به همسر (اگر میّت مرد باشد) و یا نصف آن متعلق به شوهر (اگر میّت زن باشد) و بقیّه از آن پدر بزرگ و مادر بزرگ می باشد، که به طور مساوی تقسیم می کنند.

احکام ارث طبقه سوّم

طبقه سوّم از کسانی که به وسیله خویشاوندی نسبی با میّت ارث می برند، عبارتند از : عموها، عمه‌ها، دائی‌ها و خاله‌ها.

(مسأله ۲۱۳۶) اگر ورثه منحصر به يك عمو، عمه، دائی یا خاله باشد، همه ترکه به او تعلق می گیرد و اگر میّت همسر نیز داشته باشد، يك چهارم مال به همسر (اگر میّت مرد باشد) و یا نصف آن به شوهر (اگر میّت زن باشد) و بقیّه به آن فرد موجود از طبقه سوّم (عمو، عمه، دائی یا خاله) داده می شود.

(مسأله ۲۱۳۷) اگر میّت همسر و چند عمو، یا چند عمّه داشته باشد، پس از جدا کردن سهم همسر، عموها، یا عمه‌ها بقیّه را به طور مساوی تقسیم می کنند، ولی اگر مختلف باشند، به هر عمو سهم دو عمّه داده می شود.

(مسأله ۲۱۳۸) اگر ورثه میّت منحصر به دائی‌ها و خاله‌ها باشد، همه مال به آنها می رسد، و آنها مال را به صورت مساوی در میان خود تقسیم می کنند. و اگر میّت همسر داشته باشد، نصف مال از آن شوهر، یا يك چهارم آن از آن زوجه و بقیّه متعلق به دائی‌ها و خاله‌ها می باشد.

(مسأله ۲۱۳۹) با وجود عموی تنی (که با پدر میّت از يك پدر و مادر باشند) عموی پدری (که با پدر میّت از مادر جدا باشند) ارث نمی برد، ولی عموی مادری (که با پدر میّت از پدر جدا باشند) با وجود عموی تنی ارث می برد، همچنین است حکم عمه.

(مسأله ۲۱۴۰) با وجود خاله تنی (که با مادر میّت از يك پدر و مادر باشند) خاله پدری (که با مادر میّت از مادر جدا باشند) ارث نمی برد، ولی خاله مادری (که با مادر میّت از پدر جدا باشند) ارث می برد. همچنین است حکم دائی.

(مسأله ۲۱۴۱) اگر ورثه عبارت از عمو، عمه، دائی و خاله باشند، يك سوّم تركه مربوط به دائی و خاله، یا دائی ها و خاله ها می باشد، که در میان خود به طور مساوی تقسیم می کنند، و دو سوّم آن مربوط به عمو و عمّه، یا عموها و عمّه ها می باشد، که به هر عمو سهم دو عمّه داده می شود.

احکام ارث به ولاء

کسانی که به سبب « ولاء » ارث می برند، سه طبقه می باشند :

۱- ولای عتق

اگر کسی بنده اش را آزاد کند، و او هیچ وارثی از خویشاوندانش نداشته باشد، تركه اش به مالك قبلی او می رسد با شرایطی، و به جهت محلّ ابتلا نبودن از توضیح آن صرف نظر می شود.

۲- ولای ضامن جریره

منظور از « جریره » ديه قتل خطا می باشد که بر عهده فامیل های قاتل می باشد.

(مسأله ۲۱۴۲) اگر کسی فامیل نسبی دارد و سابقه بندگی نداشته باشد، می تواند با کسی قرار داد ببندد که اگر قتلی از او سر بزنند، ديه اش را آن شخص بپردازد، آن شخص ضامن جریره او می شود، یعنی ديه قتل خطأی او را می پردازد و از او ارث می برد.

(مسأله ۲۱۴۳) کسی که ضامن جریره کسی می شود به او می گوید : « من ولیّ تو می شوم که دیه قتل خطای ترا بپردازم » او نیز می گوید : « قبول کردم » پس از اجرای عقد او شرعا ضامن جریره و وارث آن شخص می شود.

(مسأله ۲۱۴۴) کسی که هیچ وارث نسبی ندارد، اگر بمیرد، همه اموالش به ضامن جریره اش می رسد، و اگر همسر داشته باشد، يك چهارم تركه به همسر (اگر میّت مرد باشد) و یا نصف آن به شوهر (اگر میّت زن باشد) می رسد و بقیّه به ضامن جریره می رسد .

۳- ولای امامت

اگر کسی هیچ فامیل نسبی نداشته باشد، آزاد کننده و ضامن جریره نیز نداشته باشد، اموالش به امام می رسد، که امام علیه السلام وارث هر کسی است که وارث ندارد. به جز در دو صورت :

۱- اگر میّت همسر داشته باشد، پس اگر زن باشد، همه اموالش به شوهرش می رسد و چیزی به امام علیه السلام نمی رسد، ولی اگر مرد باشد، يك چهارم تركه اش به همسرش می رسد و بقیّه اش به امام علیه السلام تعلق می گیرد.

۲- اگر میّت وصیّت کند که همه اموالش به مسلمانان، بینوایان و در راه ماندگان صرف شود، وصیّتش در کلّ اموالش نافذ می شود و در آن راه هزینه می شود، ولی اگر به موارد دیگری وصیّت کرده باشد، تا يك سوّم تركه اش نافذ می شود و بقیّه اش به امام تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۱۴۵) منظور از کسی که وارث ندارد، کسی است که می دانیم هیچ وارث مسلمانی از خویشاوندانش ندارد، مثل کسی که تازه مسلمان شده، و کسی از خویشاوندانش مسلمان نشده، آزاد کننده و ضامن جریره ای هم ندارد. و در این حکم است آن کسی که گمشده و پیش از شناسائی نسبش از دنیا رفته است.

مسائلی در ارث

(مسأله ۲۱۴۶) شوهر همانند دیگر ورثه از همه آنچه زنش به ارث گذاشته، از منقول و غیرمنقول، ارث می‌برد. ولی زن تنها از ترکه منقول شوهرش، چون پول، جنس، ماشین، حیوان، ابزار و ادوات، ارث می‌برد ولی از زمین چه از عینش و چه از قیمتش ارث نمی‌برد.

(مسأله ۲۱۴۷) زن از درخت، ساختمان و ابزار و ادوات نصب شده در زمین یا بنا ارث می‌برد، ولی به هنگام قیمت‌گذاری آنها را جدا از زمین و به صورت یله‌ورها - که قابل تداوم نیست - منظور می‌کنند.

(مسأله ۲۱۴۸) ورثه می‌تواند قیمت درخت و ساختمان را به همسر میّت بدهند و او باید بپذیرد.

(مسأله ۲۱۴۹) بچه‌ای که به هنگام مرگ میّت در رحم مادر بود، اگر به صورت مرده سقط شود یا متولد شود، از او ارث نمی‌برد. ولی اگر زنده به دنیا بیاید، حرکتی کند یا فریادی بکشد که نشان زنده بودنش باشد، اگر پس از آن بمیرد، از او ارث می‌برد و ارثیه‌اش به خویشاوندان نزدیکش منتقل می‌شود.

(مسأله ۲۱۵۰) خونبهای شخص مقتول جزء اموال او هست، خواه این دیه از اوّل ثابت شود، مانند دیه در قتل خطا، یا بعداً حاصل شود، مانند دیه قتل عمد، که پس از رضایت اولیای خون، قصاص تبدیل به دیه می‌شود. در هر دو صورت این دیه نیز جزء اموال میّت قرار می‌گیرد و ورثه از آن ارث می‌برند، و وصیّتهایش از آن تنفیذ، و قرضه‌هایش از آن پرداخت می‌شود.

(مسأله ۲۱۵۱) دیه‌ای که در اثر نقص عضو و جراحات گرفته می‌شود، اگر به موجب جنایتی باشد که در حال حیاتش بر او رفته باشد، در واقع در حال حیات مالک آن شده و جزء اموالش قرار گرفته است. ولی اگر پس از مرگش جنایتی را بر پیکرش وارد کنند، دیه‌ای که از جانی گرفته می‌شود، جزء اموال میّت نمی‌شود، بلکه باید

از طرف میّت در راههای خیر هزینه شود. ولی اگر میّت قرض داشته باشد و امکان پرداخت از راه دیگر نباشد، از همان پول ادا می شود که از بهترین راههای خیر می باشد.

(مسأله ۲۱۵۲) همه ورثه از دیه ارث می برند، به جز برادران و خواهران مادری میّت (که از پدر جدا باشند) ولی دیگر خویشان مادری ارث می برند.

احکام دیه

« دیه » عبارت از مالی است که در مقابل جنایتی که بر جسم یا جان انسانی وارد شده، تعیین گردیده است.

در اینجا فقط به مسائلی که بیشتر مورد پرسش قرار می گیرد، اشاره می کنیم.

(مسأله ۲۱۵۳) جنایت بر سه قسم است :

۱ - عمدی

جنایت عمدی آن است که به قصد انجام جنایت بر آن اقدام کند.

(مسأله ۲۱۵۴) اگر انسان به قصد کشتن کسی سنگی را به سوی او پرتاب

کند که معمولاً چنین سنگی موجب قتل نمی شد، ولی تصادفاً او را بکشد، این را قتل عمدی می گویند، زیرا قصد کشتن داشت.

(مسأله ۲۱۵۵) اگر انسان سنگ بزرگی را بر سر کسی عمداً بزند و قصد

کشتن نداشته باشد، ولی چنین سنگی معمولاً طرف را می کشد، اگر کشته شود عمدی به شمار می آید، چون از این وسیله انتظار می رفت که موجب قتل شود.

۲ - شبه عمد

اگر انسان چیزی را از روی قصد به طرف کسی پرت کند که معمولاً موجب

قتل یا شکستن عضو نمی شد و قصد چنین جنایتی هم نداشت، ولی تصادفاً موجب قتل یا شکستن عضو شد، آن را شبه عمد می گویند.

۳- خطأ محض

اگر سنگی را به سوی حیوانی پرت کند، تصادفاً به انسانی اصابت کند و او را بکشد یا یکی از عضوهایش را از بین ببرد، یا بر فراز بامی راه برود، تصادفاً سقف فرو ریزد و انسانی زیر آوار بماند، یا تفنگ را در دست بگیرد که آن را اصلاح کند، تصادفاً تیری از آن پرتاب شود و انسانی را بکشد و یا مصدوم نماید، چنین کاری را خطأ محض گویند.

(مسأله ۲۱۵۶) جنایت عمدی اگر دیگر شرایط آن که در باب قصاص بیان شده، فراهم شود، موجب قصاص می‌باشد و بدون رضایت طرفین تبدیل به دیه نمی‌شود.

(مسأله ۲۱۵۷) در جنایت شبه عمد دیه بر گردن جانی هست، یعنی کسی که مرتکب جنایت شده، باید دیه را بپردازد، اگر خودداری کند، یا بمیرد بر ذمه‌اش می‌ماند و باید از مال او پرداخت شود. و اگر مالی نداشته باشد مانند دیگر قرضه‌هایی است که بر عهده‌اش می‌ماند.

(مسأله ۲۱۵۸) در جنایت خطأ محض دیه لازم است، ولی بر عهده «عاقله» یعنی فامیل‌های پدری جانی است.

(مسأله ۲۱۵۹) عاقله عبارتند از: پدر، فرزندان، نواده‌ها، پدران پدر، عموها، پسر عموها و نوه عموها. یعنی مردان از فامیل‌های پدری.

(مسأله ۲۱۶۰) دیه عمد باید تا یکسال از حین وقوع جنایت پرداخت شود، و دیه شبه عمد و خطا باید در ظرف سه سال پرداخت شود.

(مسأله ۲۱۶۱) دیه قتل مسلمان یکی از شش چیزی است که گفته می‌شود:

۱- صد شتر

۲- دویست گاو

۳- هزار گوسفند

٤ - هزار دينار طلا

٥ - ده هزار درهم نقره^(١)

٦ - دو يست حله

(مسأله ٢١٦٢) در همه اقسام ششگانه ديه، ديه زن نصف مرد است.

(مسأله ٢١٦٣) ديه جنين هنگامي که نطفه باشد ٢٠ دينار طلا و اگر علقه

باشد ٤٠ دينار و اگر مضغه باشد ٦٠ دينار و اگر استخوان بندي شده باشد ٨٠ دينار

و اگر گوشت آن را پوشانده باشد ١٠٠ دينار طلا می باشد، و در اين ديه ها فرقی

بين پسر و دختر نيست.

(مسأله ٢١٦٤) ديه جنيني که روح در آن دمیده شده باشد، ديه انسان کامل

است.

(مسأله ٢١٦٥) نطفه به مدت چهل روز در رحم می ماند، سپس

تبدیل به علقه می شود، و چهل روز به حالت علقه می ماند، سپس تبدیل

به مضغه می شود و چهل روز به آن حالت می ماند، آنگاه استخوان بندي

می شود، سپس آن را گوشت می پوشاند. هنگامي که بچه پنج ماهه شد، باید

روح در آن دمیده شود. و منظور از دمیده شدن روح آن نيست که مادرش

حرکت بچه را احساس کند، که آن از حدود چهار ماهگی احساس می شود.

(مسأله ٢١٦٦) اگر مادر دوائی بخورد که بچه اش را سقط کند، باید ديه اش

را پردازد، و اگر دکتر با عمل جراحی و امثال آن (کورتاژ) سقط کند، دکتر باید

ديه اش را پردازد، مگر اينکه اشتباه محض باشد، که در اين صورت ديه بر عاقله

است، يعنی باید فاميلهای پدری کسی که موجب سقط جنين شده ديه را پردازد.

(مسأله ٢١٦٧) به طوری که از مسأله بالا معلوم شد، کسی که مباشر سقط

کردن جنين باشد او باید ديه را پردازد، اما کسی که به آن رضایت داده، مانند پدر و

مادر، یا هر شخص دیگر، اگرچه گناه کرده، ولی ديه بر گردن او نيست.

(١) ده هزار درهم، در حدود ٢٩ كيلو و ٧٥٠ گرم می باشد.

(مسأله ۲۱۶۸) ديه جنين به نزديكترين خويشانش كه پدر و مادر است می‌رسد، ولی اگر یکی از آنها به سقط او اقدام کرده و قاتل او باشد، او از آن سهم نمی‌برد، اگر هر دو قاتل او باشند، هیچکدام سهم نمی‌برند، دیگر خويشاوندانی که پس از پدر و مادر - بر اساس طبقات ارث - به او نزديكتر هستند، بر اساس ضوابط ارث بين خود تقسيم می‌کنند.

(مسأله ۲۱۶۹) اگر جنين از طريق نامشروع منعقد شده باشد، ديه آن هنگامي كه نطفه است ۱۶ درهم، چون علقه شود ۳۲ درهم، آنگاه كه مضغه باشد ۴۸ درهم، چون استخوان‌بندی شود ۶۴ درهم، هنگامي كه گوشت پيوشاند، ۸۰ درهم است. و اگر روح در آن دمیده شده باشد، ديه يك فرزند نامشروع، يعنی ۸۰۰ درهم می‌باشد.

(مسأله ۲۱۷۰) درهم بر اساس وزن، سه گرم، الا يك چهلم گرم می‌باشد.

(مسأله ۲۱۷۱) اگر حج واجب بر گردن ميت باشد و اموالش برای نيابت حج كفايت نکند، می‌توان از همان ديه برای او حجه الاسلام به جا آورد، بلکه بنابر احتیاط واجب مقدّم بر قرضهای او می‌باشد و لازم است كه ديه را به حاكم شرع بپردازند، تا به وسيله حاكم شرع در اين راه هزینه شود.

(مسأله ۲۱۷۲) ديه كشتن سگ تعليم شده ۴۰ درهم است، ولی اگر کسی سگ نگهبان باغ و بستان را بکشد، بايد قيمت آن را به صاحبش بپردازد، و بنابر احتیاط واجب اگرچه با دیوار حصار نشده باشد

(مسأله ۲۱۷۳) کسی كه در حدّ مجتهد جامع الشرائط نیست، قضاوت كردنش حرام است، اگرچه مطابق شرع مقدس داوری کرده باشد، و قضاوتش در حق احدی نافذ نیست، و مراجعه كردنش به ایشان از مصاديق «تحاكم به طاغوت» است، كه قرآن كريم در اين رابطه می‌فرماید:

«چگونه می‌خواهند كه طاغوت را برای خود حَكَم قرار دهند، در حالی كه به آنها امر شده كه به طاغوت كافر شوند. شیطان می‌خواهد كه آنها را گمراه كند،

گمراهی بسیار دور و درازی»^(۱).

(مسئله ۲۱۷۴) جنایات فراوانی در جامعه رخ می‌دهد که شرعا گناه بزرگی به شمار می‌آید که حتماً باید از باب نهی از منکر از آنها جلوگیری شود، مانند بسیاری از فحشا و منکرات، ولی کیفر آنها جریمه نقدی، زندان یا شکنجه نیست، در این موارد نیز حکم به جزای نقدی و امثال آن نمودن، حکم به غیر ما أنزل الله می‌باشد.

(مسئله ۲۱۷۵) جریمه‌ای که از فرد تبه‌کار گرفته می‌شود، اگر با عنوان دیه منطبق نباشد، شرعا جایز نیست، مگر اینکه از راه کدخدامنشی باشد و کسی که آن پول را می‌پردازد راضی باشد.

(مسئله ۲۱۷۶) اگر فرد تبه‌کار را دادگاه‌های دولتی به عنوان جلوگیری از وقوع جنحه و جنایت بازداشت کرده باشند، بر فرد مصدوم و ورثه او نیست که تلاش کنند تا او را آزاد کنند، مگر اینکه بر این کار توافق کرده باشند.

(مسئله ۲۱۷۷) پا درمیانی کردن برای صدور حکم، هنگامی که بر خلاف میزان شرعی باشد، جایز نیست.

(مسئله ۲۱۷۸) اگر این پا درمیانی برای ایجاد توافق و گرفتن تخفیف باشد از کسی که شرعا چنین حق را دارد، مانعی ندارد.

(مسئله ۲۱۷۹) اگر پا درمیانی کردن برای اصلاح و خاموش کردن آتش فتنه باشد، که شارع مقدس به آن اهتمام ورزیده، مانعی ندارد، که در مواقعی این کار واجب می‌شود تا جلوی خونریزی، فتنه و فساد و هتک حرمت گرفته شود.

(۱) سوره نساء ۴، آیه ۶۰.

فهرست

پیشگفتار.....	۵
اجتهاد.....	۵
اصول دین.....	۱۳
فروع دین.....	۱۵
تقلید:.....	۱۷
تذکر مهم.....	۱۹
احکام تقلید.....	۲۰
احکام طهارت.....	۲۵
احکام آبها.....	۲۵
احکام تخلی.....	۲۷
احکام وضو.....	۳۰
احکام جبیره.....	۳۶
احکام سَلَسِ البول.....	۳۷
احکام غسل جنابت.....	۳۸
احکام حیض.....	۴۱
احکام استحاضه.....	۴۵
احکام نفاس.....	۴۷
احکام میت.....	۴۹

۵۱	احکام غسل میّت
۵۳	احکام کفن و حنوط
۵۵	نماز میّت
۵۷	احکام دفن میّت
۶۰	احکام غسل مسّ میّت
۶۱	غسلهای مستحب
۶۲	تیمّم
۶۳	چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است
۶۴	چگونه تیمّم کنیم
۶۶	شرایط تیمّم
۶۶	احکام تیمّم
۶۷	نجاسات
۶۷	اوّل و دوّم: بول و غائط
۶۸	سوم: منی
۶۸	چهارم: خون
۶۸	پنجم: مردار
۶۹	ششم و هفتم: سگ و خوک
۶۹	هشتم: کافر
۷۰	نهم: شراب
۷۰	دهم: عرق شتر نجاست خوار
۷۰	احکام نجاسات
۷۳	مطهّرات (پاک کننده‌ها)
۷۳	اوّل: آب

۷۵.....	دوم: زمین
۷۵.....	سوم: آفتاب
۷۶.....	چهارم: استحاله
۷۶.....	پنجم: انقلاب
۷۶.....	ششم: انتقال
۷۶.....	هفتم: اسلام
۷۶.....	هشتم: تبعیت
۷۶.....	نهم: بر طرف شدن عین نجاست
۷۷.....	دهم: استبراء
۷۷.....	یازدهم: غسل میت
۷۷.....	دوازدهم: سنگ استنجاء
۷۸.....	احکام ظرفها
۷۹.....	احکام نماز
۸۱.....	نمازهای یومیّه (روزانه)
۸۲.....	نوافل (نمازهای مستحبی روزانه)
۸۳.....	وقت نمازها
۸۴.....	احکام قبله
۸۵.....	لباس نمازگزار
۸۷.....	مکان نمازگزار
۸۹.....	اذان و اقامه
۹۳.....	نیت
۹۴.....	تکبیره الاحرام
۹۵.....	قیام

قرائت	۹۷
قنوت	۱۰۰
ركوع	۱۰۱
سجده	۱۰۲
تشهّد و سلام	۱۰۵
ترتیب	۱۰۷
موالات	۱۰۷
مبطلات نماز	۱۰۸
نماز جمعه	۱۱۱
نماز آیات	۱۱۳
نماز قضا	۱۱۵
نماز جماعت	۱۱۸
شرایط نماز جماعت	۱۱۸
شرایط امام جماعت	۱۲۱
احکام نماز جماعت	۱۲۳
احکام کم و زیاد شدن در نماز	۱۲۵
احکام شك در نماز	۱۲۵
شك در نماز و افعال آن	۱۲۶
شك در رکعتهای نماز	۱۲۷
سجده سهو و قضای اجزای فراموش شده	۱۲۹
نماز مسافر	۱۳۲
شرایط سفر	۱۳۲
چیزهایی که سفر را می شکند	۱۳۵

۱۳۹	 احکام مسافر
۱۴۰	 برخی از نمازهای مستحبّ
۱۴۰	 ۱ - نماز عیدین (عید فطر و عید قربان)
۱۴۱	 ۲ - نماز عُقَیْکَهِ
۱۴۱	 ۳ - نماز لیلة الدفن
۱۴۳	 احکام روزه
۱۴۵	 چیزهایی که روزه را باطل می کند
۱۴۹	 شرایط صحت روزه
۱۵۳	 چند طائفه می توانند روزه نگیرند
۱۵۴	 راه ثبوت هلال
۱۵۵	 احکام قضا و کفّاره
۱۵۸	 احکام روزه قضا
۱۵۹	 روزه های حرام
۱۶۱	 احکام زکات
۱۶۳	 زکات مال
۱۶۴	 زکات طلا و نقره (نقدین)
۱۶۵	 زکات شتر و گاو و گوسفند
۱۶۸	 زکات غلات
۱۷۰	 مستحقّین زکات
۱۷۳	 احکام زکات
۱۷۴	 زکات فطره
۱۷۹	 احکام خمس
۱۸۱	 واجبات خمس

اول: غنایم جنگی.....	۱۸۱
دوم: معدن.....	۱۸۱
سوم: گنج.....	۱۸۱
چهارم: جواهرات دریائی.....	۱۸۲
پنجم: زمینی که ذمی بخرد.....	۱۸۲
ششم: مال مخلوط به حرام.....	۱۸۲
هفتم: مازادِ مخارج سالانه.....	۱۸۲
مصرف خمس.....	۱۸۷
امر به معروف و نهی از منکر.....	۱۹۱
امر به معروف و نهی از منکر و شرایط وجوب آن.....	۱۹۳
برخی از محرمات.....	۱۹۵
« بخش معاملات ».....	۲۰۱
احکام تجارت.....	۲۰۳
کسب‌های حرام.....	۲۰۳
عقد بیع.....	۲۰۹
شرایط خریدار و فروشنده.....	۲۱۰
شرایط جنس عوضین و بهای آن.....	۲۱۱
احکام خیارات.....	۲۱۴
۱ - خیار مجلس.....	۲۱۵
۲ - خیار حیوان.....	۲۱۵
۳ - خیار شرط.....	۲۱۵
۴ - خیار غبن.....	۲۱۶
۵ - خیار تأخیر.....	۲۱۷

۶ - خيار رؤيت.....	۲۱۷
۷ - خيار عيب.....	۲۱۸
۸ - خيار تخلف وصف.....	۲۱۹
۹ - خيار تبعض صفقه.....	۲۱۹
احكام شرط.....	۲۲۰
احكام قبض وتسليم.....	۲۲۲
احكام نقد و نسيه.....	۲۲۴
اقسام بيع واحكام آن.....	۲۲۶
ربا.....	۲۲۹
اقسام ربا.....	۲۳۰
احكام ربا.....	۲۳۱
احكام سلف (پيش فروش).....	۲۳۳
احكام خريد و فروش ميوجات، غلات و سبزيجات.....	۲۳۵
احكام اقاله.....	۲۳۷
احكام شفعه.....	۲۳۹
حدود حق شفعه.....	۲۳۹
شرائط صاحب حق شفعه.....	۲۴۰
احكام حق شفعه.....	۲۴۱
اجاره.....	۲۴۳
اركان اجاره.....	۲۴۳
احكام اجاره.....	۲۴۶
احكام سرقتي.....	۲۵۰
اجازه استفاده از منافع و تضمين اجرت.....	۲۵۱

۲۵۳	احکام جُعَالِه
۲۵۵	احکام مضاربه
۲۵۹	احکام مزارعه
۲۶۱	احکام مساقات
۲۶۲	احکام مشترك بين مزارعه و مساقات
۲۶۳	احکام عاریه
۲۶۵	احکام ودیعه (امانت)
۲۶۹	احکام شرکت
۲۷۳	احکام سبق و رمایه
۲۷۵	احکام قرض و بدهی
۲۸۱	احکام تقاض کردن
۲۸۳	احکام رهن
۲۸۷	احکام كفالت
۲۸۹	احکام ضمان
۲۹۱	احکام حواله
۲۹۳	احکام حَجَر
۲۹۷	در مورد اولیاء
۲۹۹	احکام صلح
۳۰۱	احکام وکالت
۳۰۳	احکام هبه
۳۰۵	احکام صدقات و موقوفات
۳۰۷	احکام وقف
۳۰۷	حقیقت وقف و اقسام آن

قسم اوّل: وقف عام	۳۰۷
قسم دوّم: وقف خاص	۳۰۸
انشای وقف و شرایط آن	۳۰۹
احکام متفرقه وقف	۳۱۲
احکام حبس، سُکُنّی، عُمری و رُقَبی	۳۱۵
احکام صدقات	۳۱۷
احکام وصیّت	۳۲۱
اقسام وصیّت	۳۲۱
قسم اوّل: وصیّت تملیکی	۳۲۱
قسم دوّم: وصیّت عهدی	۳۲۱
احکام وصیّت کننده و وصیّت شونده	۳۲۲
احکام وصی	۳۲۳
احکام چیزهایی که درباره آنها وصیّت می شود	۳۲۴
احکام متفرقه وصیّت	۳۲۶
راه ثبوت وصیّت	۳۲۸
احکام تصرفات قطعی	۳۲۹
احکام ازدواج	۳۳۱
احکام روابط مرد و زن	۳۳۲
آداب و سنن ازدواج	۳۳۷
احکام عقد نکاح و اولیای عقد	۳۳۹
عده ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است	۳۴۲
اوّل: نسبت (محرمات نسبی)	۳۴۲
دوّم: ازدواج (محرمات سببی)	۳۴۲

۳۴۵	سوّم : شیر دادن (رضاعی)
۳۴۸	چهارم : لعان
۳۴۸	پنجم : نُه بار طلاق دادن
۳۴۸	ششم : کفر
۳۵۱	ازدواج موقت
۳۵۲	عیبهایی که موجب فسخ می شود
۳۵۴	احکام مهریه
۳۵۶	حقوق زنا شویی
۳۵۶	احکام اولاد
۳۶۲	احکام نفقه
۳۶۵	طلاق
۳۶۶	حقیقت طلاق، وصیغه آن
۳۶۸	شرایط طلاق
۳۷۱	احکام طلاق
۳۷۵	احکام عدّه
۳۷۵	۱ - مرگ شوهر
۳۷۵	۲ - گسستن پیوند زناشوئی
۳۷۶	۳ - وطی به شبهه
۳۸۰	احکام طلاق خلع و مبارات
۳۸۵	احکام ظهار
۳۸۷	احکام ایلاء
۳۸۹	احکام نذر و عهد و سوگند
۳۸۹	شرایط تحقق نذر، عهد و قسم

۳۸۹.....	صیغه نذر، عهد و قسم
۳۹۱.....	متعلّق نذر و عهد و قسم
۳۹۳	احکام کفّارات
۳۹۵	شرایط وجوب کفّاره
۳۹۹	احکام اقرار
۴۰۱	احکام غصب
۴۰۵.....	احکام آباد کردن زمین های مرده (احیاء موات)
۴۰۷.....	احکام اماکن عمومی و احوال همگانی
۴۰۹.....	احکام کمشده
۴۱۰.....	احکام لقیط (کودك سر راهی)
۴۱۰.....	احکام ضالّه (حیوان گمشده)
۴۱۱.....	احکام لقطه (اشیاء گمشده)
۴۱۵.....	احکام شکار و ذبح حیوان
۴۱۵.....	اول : شکار حیوانی که خون جهنده دارد
۴۱۸.....	دوم: شکار حیوانی که خون جهنده ندارد
۴۲۰.....	احکام ذبح یا سربردن
۴۲۰.....	کیفیت سربردن حیوان
۴۲۱.....	کیفیت نحر کردن شتر
۴۲۲	شرایط ذبح و نحر
۴۲۵	احکام خوردنیها و آشامیدنیها
۴۲۵	حیوانات حرام گوشت
۴۲۶	حیوانات حلال گوشت
۴۲۷	حرام شدن حیوانات حلال گوشتی

۴۳۰	احکام متفرقه خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها
۴۳۳	احکام ارث
۴۳۳	اسباب ارث
۴۳۴	وارثان سببی
۴۳۴	موانع ارث
۴۳۶	احکام ارث طبقه اوّل
۴۴۰	احکام ارث طبقه دوّم
۴۴۱	احکام ارث طبقه سوّم
۴۴۲	احکام ارث به ولاء
۴۴۴	مسائلی در ارث
۴۴۷	احکام دیه
۴۵۱	فهرست